۱۹

زیر نظر: استاد محقق

آیة الله مکارم شیرازی

# تفسیر نمونه

با همکاری:

جمعی از دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

# تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# تفسیر نمونه جلد ۱۹

## مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه/ بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیرنظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص :۱

## (۳۷) سوره صافات –جزء ۲۳ قرآن کریم این سوره در"مکه"نازل شده،و ۱۸۲ آیه است

### اشاره

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

محتوای سوره"صافات"

این سوره نیز به حکم آنکه از سوره های"مکی"است ویژگیهای کلی سوره های مکی را در بر دارد،و بیشتر از هر چیز روی اصول معارف و عقائد اسلامی در ناحیه"مبدأ"و"معاد"تکیه می کند،و ضمن تعبیرات قاطع و آیات کوتاه و کوبنده،مشرکان را مورد شدیدترین سرزنشها قرار می دهد،و با دلائل روشن و گویا بطلان عقائد آنها را برملا می سازد.

به طور کلی محتوای این سوره در پنج بخش خلاصه می شود:

بخش اول:بحثی پیرامون گروه هایی از ملائکه و فرشتگان خداوند، و در مقابل آنها گروهی از شیاطین سرکش و سرنوشت آنها مطرح می سازد.

بخش دوم:از کفار،و انکارشان نسبت به نبوت و معاد،و عاقبت کار آنها در قیامت سخن می گوید،و در همین رابطه بحث آنها را با یکدیگر در روز قیامت، و انداختن گناه به گردن هم،و گرفتاری تمام آنها در چنگال عذاب الهی،و نیز بخشی از نعمتهای مهم بهشتی و لذات و زیبائیها و شادکامیهای بهشتیان را شرح می دهد.

بخش سوم:قسمتی از تاریخ انبیای بزرگی،مانند"نوح"و"ابراهیم" و"اسحاق"و"موسی"و"هارون"و"الیاس"و"لوط"و"یونس"را به صورت فشرده و در عین حال بسیار مؤثر و نافذ بازگو می کند،ولی در این میان بحث در باره "ابراهیم"قهرمان بت شکن،و مواقف مختلف زندگی او مشروحتر آمده است، و هدف اصلی آن است که بیانات گذشته با ذکر این شواهد عینی از تاریخ انبیاء به صورت

محسوس و ملموس مطرح گردد،و حقائق کلی عقلی در قالبهای حسی مجسم شود.

بخش چهارم:از یکی از انواع شرک که می توان آن را"بدترین نوع شرک" دانست-یعنی اعتقاد به رابطه خویشاوندی میان خداوند و جن و خداوند و فرشتگان بحث می کند،و در جمله های کوتاهی چنان این عقیده پوشالی را در هم می کوبد که کمترین بهایی برای آن باقی نمی ماند.

و سرانجام بخش پنجم که آخرین بخش این سوره است،و در چند آیه کوتاه مطرح شده،پیروزی لشکر حق را بر لشکر کفر و شرک و نفاق،و گرفتار شدن آنها را در چنگال عذاب الهی،ضمن تنزیه و تقدیس پروردگار از نسبتهای ناروایی که مشرکان به او می دهند بیان می دارد و سوره را با حمد و ستایش پروردگار پایان می دهد.

***

فضیلت تلاوت سوره"صافات"

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص آمده است: من قرأ سوره صافات اعطی من الاجر عشر حسنات،بعدد کل جن و شیطان،و تباعدت عنه مرده الشیاطین،و برء من الشرک،و شهد له حافظاه یوم القیامه انه کان مؤمنا بالمرسلین: "کسی که سوره صافات را بخواند به عدد هر جن و شیطانی ده حسنه به او داده می شود،و شیاطین متمرد از او فاصله می گیرند،و از شرک پاک می شود و دو فرشته ای که مامور حفظ او هستند در قیامت در باره او شهادت می دهند که به رسولان خداوند ایمان داشته است" ۱. و در حدیث دیگری از امام صادق ع چنین می خوانیم: من قرأ سوره صافات فی کل جمعه لم یزل محفوظا من کل آفه،مدفوعا عنه کل بلیه فی حیاته الدنیا،مرزوقا فی الدنیا باوسع ما یکون من الرزق،و لم یصبه اللّٰه فی ماله و لا ولده و لا بدنه بسوء من شیطان رجیم،و لا جبار عنید،و ان مات فی یومه او لیلته بعثه اللّٰه شهیدا،و اماته شهیدا،و ادخله الجنه مع الشهداء فی درجه من الجنه: "کسی که سوره صافات را در هر روز جمعه بخواند از هر آفتی محفوظ می ماند،و هر بلائی در زندگی دنیا از او دفع می گردد،خداوند وسیعترین روزی را در اختیارش می گذارد،و او را در مال و فرزندان و بدن گرفتار زیانهای شیطان رجیم و گردنکشان عنود نمی سازد،و اگر در آن روز و شب از دنیا برود خداوند او را شهید مبعوث می کند،و شهید می میراند،و او را در بهشت با شهداء هم درجه می سازد" ۱با توجه به محتوای این سوره که در فصل نخست آمد و شرح آن را خواهید خواند دلیل اینهمه ثوابهای عظیم برای تلاوت این سوره روشن می شود،زیرا می دانیم هدف از تلاوت اندیشه و سپس اعتقاد و بعد از آن عمل است،و بدون شک کسی که تلاوت این سوره را با این کیفیت انجام دهد هم از شر شیاطین محفوظ خواهد ماند،هم از شرک پاک می گردد،و هم با داشتن اعتقاد صحیح و محکم و اعمال صالح و پند آموختن از سرگذشت انبیاء و اقوام پیشین در زمره شهیدان قرار خواهد گرفت. ضمنا نامگذاری این سوره به نام"صافات"به مناسبت آیه اول آن است. ***

این سوره نیز به حکم آنکه از سوره های "مکی "است ویژگیهای کلی سوره های مکی را در بر دارد،و بیشتر از هر چیز روی اصول معارف و عقائد اسلامی در ناحیه "مبدأ "و "معاد "تکیه می کند،و ضمن تعبیرات قاطع و آیات کوتاه و کوبنده،مشرکان را مورد شدیدترین سرزنشها قرار می دهد،و با دلائل روشن و گویا بطلان عقائد آنها را برملا می سازد.

به طور کلی محتوای این سوره در پنج بخش خلاصه می شود:

بخش اول:بحثی پیرامون گروه هایی از ملائکه و فرشتگان خداوند، و در مقابل آنها گروهی از شیاطین سرکش و سرنوشت آنها مطرح می سازد.

بخش دوم:از کفار،و انکارشان نسبت به نبوت و معاد،و عاقبت کار آنها در قیامت سخن می گوید،و در همین رابطه بحث آنها را با یکدیگر در روز قیامت، و انداختن گناه به گردن هم،و گرفتاری تمام آنها در چنگال عذاب الهی،و نیز بخشی از نعمتهای مهم بهشتی و لذات و زیبائیها و شادکامیهای بهشتیان را شرح می دهد.

بخش سوم:قسمتی از تاریخ انبیای بزرگی،مانند "نوح "و "ابراهیم " و "اسحاق "و "موسی "و "هارون "و "الیاس "و "لوط "و "یونس "را به صورت فشرده و در عین حال بسیار مؤثر و نافذ بازگو می کند،ولی در این میان بحث در باره "ابراهیم "قهرمان بت شکن،و مواقف مختلف زندگی او مشروحتر آمده است، و هدف اصلی آن است که بیانات گذشته با ذکر این شواهد عینی از تاریخ انبیاء به صورت

## [سوره الصافات (٣٧): آيات ١ تا ۵]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;وَ اَلصَّافّٰاتِ صَفًّا (١) فَالزّٰاجِرٰاتِ زَجْراً (٢) فَالتّٰالِيٰاتِ ذِكْراً (٣) إِنَّ إِلٰهَكُمْ لَوٰاحِدٌ (۴) رَبُّ
اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا وَ رَبُّ اَلْمَشٰارِقِ (۵)

### ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ١-سوگند به آنها که صف کشیده اند(و صفوف خود را منظم ساخته اند).

٢-همانها که قویا نهی می کنند(و باز می دارند).

٣-و آنها که پی در پی ذکر(الهی)را تلاوت می کنند.

۴-که معبود شما مسلما یکتاست.

۵-پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست و پروردگار مشرقها!

ص :۶

**تفسیر:**

فرشتگانی که آماده انجام ماموریتند

این سوره نخستین سوره از قرآن مجید است که اولین آیات آن با سوگندها شروع می شود،سوگندهایی پر معنا و اندیشه انگیز،سوگندهایی که فکر انسان را همراه خود به جوانب مختلف این جهان می کشاند،و آمادگی برای پذیرش حقایق می دهد.

درست است که خداوند از همه راستگویان راستگوتر است،و نیازی به سوگند ندارد،بعلاوه سوگند اگر برای مؤمنان باشد که آنها بدون سوگند تسلیمند، و اگر برای منکران باشد که آنها اعتقادی به سوگندهای الهی ندارند.

ولی توجه به دو نکته مشکل سوگند را در تمام آیات قرآن که از این به بعد گهگاه با آن سر و کار داریم حل خواهد کرد.

نخست اینکه:همیشه سوگند به امور پر ارزش و مهم یاد می کنند،بنا بر این سوگندهای قرآن دلیل بر عظمت و اهمیت اموری است که به آنها سوگند یاد شده،و همین امر سبب اندیشه هر چه بیشتر در"مقسم به"یعنی چیزی که سوگند به آن یاد شده می گردد،اندیشه ای که انسان را به حقایق تازه آشنا می سازد.

دیگر اینکه سوگند همیشه برای تاکید است،و دلیل بر این است که اموری که برای آن سوگند یاد شده از امور کاملا جدی و مؤکد است.

از این گذشته هر گاه گوینده،سخن خود را قاطعانه بیان کند از نظر روانی در قلب شنونده بیشتر اثر می گذارد،مؤمنان را قوی تر،و منکران را نرم تر می سازد.

به هر حال در آغاز این سوره به نام سه گروه برخورد می کنیم که به آنها سوگند یاد شده است (۱).

ص: ۷

---

۱- ۱) این سه جمله به یک معنی سه سوگند است،و به یک معنی یک سوگند است با سه توصیف.

نخست می فرماید:"قسم به آنها که صف کشیده اند و صفوف خود را منظم ساخته اند"! ( وَ الصَّافّاتِ صَفًّا ).

*** "همانها که قویا نهی می کنند و باز می دارند"( فَالزّاجِراتِ زَجْراً ).

*** "و آنها که پی در پی تلاوت ذکر می کنند"( فَالتّالِیاتِ ذِکْراً ).

این گروه های سه گانه کیانند؟و این توصیفات در باره چه کسانی است؟ و هدف نهایی از آن چیست؟مفسران در اینجا سخن بسیار گفته اند،اما معروف و مشهور آن است که اینها اوصافی است برای گروه هایی از فرشتگان.

گروه هایی که برای انجام فرمان الهی در عالم هستی به صف ایستاده و آماده فرمانند.

گروه هایی از فرشتگان که انسانها را از معاصی و گناه باز می دارند، و وسوسه های شیاطین را در قلوب آنها خنثی می کنند،و یا مامور ابرهای آسمانند و آنها را به هر سو می رانند و آماده آبیاری سرزمینهای خشک می کنند.

و بالآخره گروه هایی از فرشتگان که آیات کتب آسمانی را به هنگام نزول وحی بر پیامبران می خوانند (۱).

ص :۸

---

۱ - ۱) البته احتمالات دیگر نیز در تفسیر آیات فوق داده اند از جمله اینکه:اشاره به صفوف رزمندگان اسلام در میدانهای جهاد است،و آنها که بر سر دشمنان در میدان نبرد فریاد می کشند،و آنها از تجاوز به حریم اسلام و قرآن باز می دارند،و آنها که پیوسته ذکر تلاوت الهی می کنند،و قلب و جان خویش را به نور آن روشن می سازند،این احتمال نیز داده شده که بخشی از این اوصاف سه گانه اشاره به فرشتگانی است که در صفوف منظم قرار دارند،و بخشی اشاره به آیات قرآن است که مردم را از زشتی ها باز می دارد، و قسمتی راجع به مؤمنان است که تلاوت قرآن در نماز و غیر نماز می کنند،اما تفکیک در میان این اوصاف بعید به نظر می رسد،چرا که عطف آنها با"فاء"نشان می دهد که همه اوصافی است برای یک گروه،"علامه طباطبائی"در"المیزان"این احتمال را نیز داده است که این اوصاف سه گانه برای فرشتگانی باشد که مامور ابلاغ وحی الهی هستند، آنها با صفوف منظم وحی را بدرقه می کنند،و شیاطین را در مسیر خود از سر راه عقب می زنند و سرانجام آیات الهی را برای پیامبران تلاوت می کنند.

قابل توجه اینکه:"صافات"جمع"صافه"است که آن نیز به نوبه خود مفهوم جمعی دارد،و اشاره به گروهی است که صف کشیده اند،بنا بر این "صافات"بیانگر صفوف متعدد است (۱).

و"زاجرات"از ماده"زجر"به معنی"راندن چیزی با صدا و فریاد"است، سپس در معنی گسترده تری به کار رفته که هر گونه طرد و منع را شامل می شود.

بنا بر این"زاجرات"به معنی گروه هایی است که به منع و طرد و زجر دیگران می پردازند.

و"تالیات"از ماده"تلاوت"جمع"تالی"است،و به معنی گروه هایی است که اقدام به تلاوت چیزی می کنند (۲).

و با توجه به وسعت و گستردگی مفاهیم این الفاظ جای تعجب نیست که مفسران تفسیرهای گوناگونی برای آن ذکر کرده اند که در عین حال تضادی با هم ندارد،و ممکن است همه آنها در مفهوم این آیات جمع باشد،و مثلا منظور از "صافات"تمام صفوف فرشتگانی است که آماده اجرای اوامر الهی در عالم آفرینش هستند،و نیز فرشتگانی است که مامور نزول وحی بر پیامبران در عالم تشریعند، و همچنین صفوف رزمندگان و مجاهدان راه خدا و یا صفوف نمازگزاران و عبادت کنندگان.



---

۱- ۱) و از اینجا روشن می شود که ذکر این اوصاف به صورت"جمع مؤنث" به خاطر آن است که مفرد آنها خود معنی جماعه دارد که مؤنث لفظی است.

۲- ۲) قابل توجه اینکه به گفته بعضی از ارباب لغت جمع"تالی""تالیات"است و جمع"تالیه""توالی".

هر چند قرائن نشان می دهد که بیشتر مراد از آن فرشتگان است،و در بعضی از روایات نیز به آن اشاره شده است (۱).

همچنین مانعی ندارد که"زجرات"هم شامل فرشتگانی شود که وسوسه های شیاطین را از قلوب انسانها دور می کنند،و هم انسانهایی که به فریضه نهی از منکر می پردازند و هم.

و"تالیات"اشاره به تمام فرشتگان و جماعتهایی از مؤمنان باشد که آیات الهی و ذکر خدا را پی در پی تلاوت می کنند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که ظاهر آیات به مقتضای عطف این سه جمله بر یکدیگر با"فاء"این است که این سه گروه پشت سر یکدیگر قرار دارند،آیا این ترتیب از نظر انجام وظیفه است؟یا بر حسب مقام؟یا هر دو معنی؟ پیدا است صف کشیدن و آماده شدن در مرحله نخست قرار دارد،سپس طرد کردن موانع از سر راه،و بعد از آن بیان دستورات و اجرای آنها.

از سوی دیگر آنها که آماده اجرای فرمان می شوند مقامی دارند،و آنها که موانع را طرد می کنند مقامی برتر،و آنها که فرمانها را می خوانند و به اجراء در می آورند از همه بلند مقامترند.

به هر حال سوگند پروردگار به همه این گروه ها حاکی از عظمت مقام آنها در پیشگاه او است،و ضمنا الهام کننده این حقیقت است که رهروان راه حق نیز برای رسیدن به مقصود باید از این سه مرحله بگذرند:

نخست صفوف خود را منظم سازند،و هر گروه در صف خود قرار گیرد.

سپس به طرد موانع از سر راه،و رفع مزاحمات با فریاد بلند،همان فریادی که در مفهوم زجر نهفته شده است،بپردازند،و بعد از آن آیات الهی و فرمانهای پروردگار را بر قلوب آماده پی در پی بخوانند و در مقام تحقق بخشیدن به محتوای



---

۱- ۱) تفسیر برهان جلد ۴ صفحه ۱۵ الدر المنثور جلد ۵ صفحه ۲۷۱.

آن برآیند.

مجاهـدان راه حق نیز راهی جز گذشـتن از این سه مرحله ندارنـد،همـانگونه که علما و دانشـمندان راستین در تلاشـهای جمعی خود نیز باید از همین برنامه الهام گیرند.

و قابل توجه اینکه بعضـی از مفسـران آیات را به"مجاهـدان"و بعضـی به"علماء" تفسـیر کرده انـد،ولی محـدود ساختن مفهوم آیـات به این دو گروه بعیـد به نظر می رسـد امـا عمـومیت آیـات بعیـد نیست،و اگر هم آن را مخصوص فرشتگان بـدانیم بـاز دیگران می توانند در زندگی خود از برنامه این فرشتگان الهام بگیرند.

"امیر مؤمنان علی"ع نیز در نخستین خطبه"نهج البلاغه"،آنجا که سـخن از فرشتگان می گوید و آنها را به گروه های مختلفی تقسیم می کند،می فرماید:

و صـافون لا یتزایلون،و مسـبحون لا یسامون،لا یغشاهم نوم العیون،و لا سـهو العقول،و لا فتره الأبـدان،و لا غفله النسـیان،و منهم امناء علی وحیه،و السنه الی رسله:

"گروهی از آنـان در صـفوفی که از هم پراکنـده نمی شود قرار دارنـد،همواره تسبیـح می گوینـد و خسـته نمی شونـد،هیچگاه خواب چشـمانشان را نمی پوشانـد، و عقولشان گرفتار سـهو و نسـیان نمی گردد،سـستی بدن دامان آنها را نمی گیرد، و غفلت نسیان بر آنان عارض نمی شود،و گروهی از آنان امنای وحی اویند، و زبانهایش به سوی پیامبران (۱).

آخریـن سـخن در بـاره ایـن آیـات سه گـانه اینکـه:بعضـی معتقدنـد سوگنـد در ایـن آیـات بـه ذات پـاک خـدا یـاد شـده،و کلمه"رب"در همه اینها در تقدیر است،و در معنی چنین بوده:و رب الصافات صفا و رب الزاجرات زجرا و رب التالیات ذکرا:

"سوگند به پروردگار گروه هایی که صف می کشند و صفوف خود را منظم



---

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱.

می سازنـد،و سوگنـد به پروردگار آنها که طرد و زجر می کننـد،و سوگند به پروردگار آنها که ذکر خدا را پی در پی تلاوت می نمایند.

کسانی که آیات را چنین تفسیر کرده انـد گویا چنین می پندارنـد که چون به بنـدگان دستور داده شـده به غیر خـدا قسم یاد نکنند پس خدا نیز به غیر ذات خود قسم یاد نمی کند،به علاوه قسم باید به امر مهمی باشد و مهم ذات پاك او است.

امـا آنهـا از ایـن نکتـه غفلـت دارنـد کـه حسـاب خـدا از بنـدگانش جـدا اسـت، او برای تـوجه دادن انسانهـا به آیات"آفاقی"و"انفسی"و نشانه های قدرتش در زمین و آسـمان،پیوسته به موجودات مختلف سوگند یاد می کند،تا آنها را به تفکر در این آیات وادارد،و از این راه او را بشناسند.

از این گذشته در آیاتی از قرآن مجید-مانند آیات سوره و الشمس-سوگند به موجودات جهان در کنار سوگند به ذات پاکش قرار گرفته،و در آنجا تقـدیر گرفتن چیزی ممکن نیست،می فرماید: وَ السَّمٰاءِ وَ مٰا بَنٰاهٰا وَ الْأَرْضِ وَ مٰا طَحٰاهٰا وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا :"سوگنـد به آسـمان و کسـی که آسمان را بنا کرده،سوگند به زمین و آن کس که زمین را گسترده،و سوگند به روح و جان آدمی و آن کس که آن را منظم ساخته است" (۱).

به هر حـال ظـاهر آیـات مورد بحث سوگنـد به این گروه های سه گانه است و تقـدیرگرفتن چیزی خلاف ظاهر است،و بـدون دلیل نمی توان آن را پذیرفت.

*** اکنون ببینیم این سوگنـدهای پر محتوا سوگنـد به صـفوف فرشـتگان و انسانها برای چه منظوری بوده است؟ آیه بعـد این مطلب را روشن ساخته می گوید:"معبود شما مسلما یکتا است"

ص: ۱۲

---

۱- ۱) سوره"و الشمس"آیات ۵-۷.

( إِنَّ إِلٰهَكُمْ لَوٰاحِدٌ ).

سوگند به آن مقدساتی که گفته شد که بتها همه بر بادند،و هیچگونه شریک و شبیه و نظیری برای پروردگار نیست.

*** سپس می افزاید:"همان پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار دارد،و پروردگار مشرقها"!( رَبُّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا وَ رَبُّ الْمَشٰارِقِ ).

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

۱-بعد از ذکر آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار گرفته دیگر چه نیازی به ذکر"مشارق"(مشرقها)می باشد که این نیز جزئی از آن است.

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه:"مشارق" خواه اشاره به مشرقها و خاستگاههای خورشید در ایام سال بوده باشد،و یا مشرقهای ستارگان مختلف آسمان،همه دارای نظم و برنامه خاصی است که نظام آنها علاوه بر نظام آسمانها و زمین قدرت و علم بی پایان آفریننده و مدبر آنها است.

خورشید آسمان در هر روز از سال از نقطه ای غیر از نقطه روز قبل و بعد طلوع می کند،و فاصله این نقاط با یکدیگر آن قدر منظم و دقیق است که حتی یک هزارم ثانیه کم و زیاد نمی شود،و هزاران هزار سال است که نظم"مشارق شمس" برقرار می باشد.

در طلوع و غروب ستارگان دیگر نیز همین نظام حکمفرما است.

بعلاوه اگر خورشید این مسیر تدریجی را در طول سال نمی پیمود،فصول چهارگانه و برکات مختلفی که از آن حاصل می شود عاید ما نمی گشت،و این خود نشانه دیگری بر عظمت و تدبیر او است.

از این گذشته یکی دیگر از معانی"مشارق"این است که زمین به خاطر

کروی بودن هر نقطه ای از آن نسبت به نقطه دیگر مشرق یا مغرب محسوب می شود،و به این ترتیب آیه فوق ما را به کرویت زمین و مشرقها و مغربهای آن توجه می دهد(اراده هر دو معنی از آیه نیز بی مانع است).

۲-سؤال دیگر اینکه:چرا در مقابل"مشارق"سخن از"مغارب"به میان نیامده همانگونه که در آیه ۴۰ سوره معارج آمده است: فَلاَ أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ :"سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها"! پاسخ این است که گاه بخشی از کلام را به قرینه بخش دیگر حذف می کنند، و گاه هر دو را با هم می آورند،و در اینجا ذکر"مشارق"قرینه ای است بر"مغارب" و این تنوع در بیان از فنون فصاحت محسوب می شود.

و به گفته بعضی از مفسران این نکته نیز قابل توجه است که ذکر"مشارق" متناسب با طلوع وحی است که به وسیله فرشتگان"تالیات ذکرا"بر قلب پاک پیامبر ص نازل گردید (۱).

*** ***

ص: ۱۴

---

۱- ۱) تفسیر المیزان جلد ۱۷ صفحه ۱۲۸.

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۶ تا ۱۰]

### اشاره

إِنّٰا زَيَّنَّا اَلسَّمٰاءَ اَلدُّنْيٰا بِزِينَةٍ اَلْكَوٰاكِبِ (۶) وَ حِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطٰانٍ مٰارِدٍ (۷) لاٰ يَسَّمَّعُونَ إِلَى اَلْمَلَإِ اَلْأَعْلىٰ وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جٰانِبٍ (۸) دُحُوراً وَ لَهُمْ عَذٰابٌ وٰاصِبٌ (۹) إِلاّٰ مَنْ خَطِفَ اَلْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهٰابٌ ثٰاقِبٌ (۱۰)

### ترجمه:

۶-ما آسمان پائین را با ستارگان تزیین کردیم.

۷-و آن را از هر شیطان خبیثی حفظ نمودیم.

۸-آنها نمی توانند به(سخنان)فرشتگان عالم بالاـ گوش فرا دهند(و هر گاه چنین بخواهند) از هر سو هدف تیرها قرار می گیرند! ۹-آنها به شدت به عقب رانده می شوند،و برای آنان عذاب دائم است.

۱۰-مگر آنها که در لحظه ای کوتاه برای استراق سمع به آسمان نزدیک شوند که"شهاب ثاقب"آنها را تعقیب می کند!

### تفسیر:

### اشاره

### پاسداری آسمان از نفوذ شیاطین!

در آیات گذشته سخن از صفوف مختلف فرشتگان الهی بود که ماموریتهای بزرگی بر عهده دارند،و در آیات مورد بحث از نقطه مقابل آنها،یعنی گروه های

ص: ۱۵

شیاطین و سرنوشت آنها،سخن می گوید،و می تواند مقدمه ای باشد برای ابطال اعتقاد جمعی از مشرکان که شیاطین و جن را معبود خود قرار می دادند،و در ضمن درسی از توحید در لابلای آن نهفته است.

نخست می گوید:"ما آسمان نزدیک(آسمان پائین)را به زینت ستارگان تزیین کرده ایم"( إِنّٰا زَیَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْیٰا بِزِینَهٍ الْکَوٰاکِبِ ) (۱).

به راستی یک نگاه به صفحه آسمان در شبهای تاریک و پر ستاره،چنان منظره زیبایی در نظر انسان مجسم می سازد که او را مسحور و مفتون خویش سازد.

گویی با زبان بی زبانی با ما سخن می گویند،و رازهای آفرینش را بازگو می کنند گویی همه شاعرند و زیباترین غزلهای عشقی و عرفانی را پی در پی می سرایند.

چشمک زدنهای آنها بیانگر رازهایی است که جز در میان عاشق و معشوق وجود ندارد.

به راستی منظره ستارگان آسمان آن قدر زیبا است که هرگز چشم از دیدن آن خسته نمی شود،بلکه خستگی را از تمام وجود انسان بیرون می کند(هر چند این مسائل در عصر و زمان ما برای شهرنشینانی که در دود کارخانه ها غوطه ورند، و طبعا آسمانی تاریک و سیاه دارند چندان مفهوم نیست،ولی روستانشینان هنوز می توانند ناظر این گفته قرآنی یعنی تزیین آسمان با ستارگان درخشان باشند.

جالب اینکه می گوید:"آسمان پائین را با کواکب تزیین کردیم"در حالی که فرضیه ای که در آن زمان بر افکار و دانشمندان حاکم بود می گفت فقط آسمان بالا آسمان ستارگان ثوابت است(آسمان هشتم طبق فرضیه بطلمیوس).



---

۱- ۱) از نظر ترکیبی"الکواکب"بدل از"زینت"است،و این احتمال نیز وجود دارد که عطف بیان بوده باشد،و زینت در اینجا معنی اسم مصدری دارد نه مصدری، در کتابهای ادبی آمده است که هر گاه نکره بدل از معرفه باشد باید با وصف همراه گردد ولی در عکس آن لازم نیست(دقت کنید).

ولی چنان که می دانیم بطلان این فرضیه اثبات شده و عدم پیروی قرآن از فرضیه نادرست مشهور آن زمان خود معجزه زنده ای از این کتاب آسمانی است (دقت کنید).

نکته جالب دیگر اینکه از نظر علم امروز مسلم است که چشمک زدن زیبای ستارگان به خاطر قشر هوایی است که اطراف زمین را فرا گرفته،و آنها را به این کار وامی دارد،و این با تعبیر" اَلسَّماءَ الدُّنْیا "(آسمان پائین)بسیار مناسب است، اما در بیرون جو زمین،ستارگان خیره خیره نگاه می کنند و فاقد تلألؤ هستند.

*** در آیه بعد به محفوظ بودن صحنه آسمان از نفوذ شیاطین اشاره کرده می گوید:

"ما آن را از هر شیطان خبیث و عاری از خیر و نیکی حفظ کردیم"( وَ حِفْظاً مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ مارِدٍ ) (۱).

"مارد"از ماده"مرد"(بر وزن سرد)در اصل به معنی سرزمین بلندی است که خالی از هر گونه گیاه باشد،به درختی که از برگ برهنه شود نیز"امرد" گویند،و به همین مناسبت بر نوجوانی که مو در صورتش نروئیده این کلمه اطلاق می شود،و در اینجا منظور از"مارد"کسی است که عاری از هر گونه خیر و برکت و به تعبیر خودمان"بی همه چیز"!باشد.

می دانیم یکی از طرق حفظ آسمان از صعود شیاطین به وسیله گروهی از ستارگان است که"شهب"نامیده می شود که در آیات بعد به آن اشاره خواهد شد.

***



---

۱- ۱) "حفظا"به گفته بسیاری از مفسران"مفعول مطلق"برای فعل مقدری است و در تقدیر چنین بوده و حفظناها حفظا. بعضی نیز احتمال داده اند که عطف بر محل"بزینه"که"مفعول له"است بوده باشد،که در تقدیر چنین می شود"انا خلقنا الکواکب زینه للسماء و حفظا".

سپس می افزاید:"آنها نمی توانند به سخنان فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند، و اسرار غیب را از آنها نشنوند،و هر گاه بخواهند دست به چنین کاری زنند از هر سو هدف تیرهای شهاب قرار می گیرند"!( لا یَسَّمَّعُونَ إِلَی الْمَلَإِ الْأَعْلی وَ یُقْذَفُونَ مِنْ کُلِّ جانِبٍ ).

***آری"آنها به شدت به عقب رانده می شوند،و از صحنه آسمان طرد می گردند، و برای آنها عذاب دائم است"( دُحُوراً وَ لَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ ).

"لا یسمعون"(که به معنی لا یتسمعون است)مفهومش این است که آنها می خواهند اخبار"ملا اعلی"را بشنوند اما به آنها اجازه داده نمی شود.

"ملا اعلی"به معنی فرشتگان عالم بالا است،زیرا"ملا"در اصل به جماعت و گروهی گفته می شود که بر نظر واحدی اتفاق دارند و چشم دیگران را با این هماهنگی و وحدت پر می کنند،و اشراف و اعیان و اطرافیان مراکز قدرت را نیز"ملا"می گویند زیرا که وضع ظاهری آنها چشم پرکن است،ولی هنگامی که توصیف به"اعلی"می شود اشاره به ملائکه کرام و فرشتگان والا مقام حق است.

"یقذفون"از ماده"قذف"به معنی پرتاب کردن و تیر انداختن به مکان دور است،و منظور در اینجا طرد"شیاطین"به وسیله"شهب"می باشد که بعدا به شرح و تفسیر آن خواهیم پرداخت،و این نشان می دهد که خداوند حتی به آنها اجازه نمی دهد به قلمرو ملا اعلی نزدیک شوند.

"دحورا"از ماده"دحر"(بر وزن دهر)به معنی راندن و دور ساختن است،و"واصب"در اصل به معنی بیماریهای مزمن است،ولی به طور کلی به معنی دائم و مستمر و گاه به معنی خالص نیز آمده است (۱).

ص: ۱۸

---

۱- ۱) در باره معنی"واصب"در جلد ۱۱ صفحه ۲۶۱ ذیل آیه ۵۲ سوره نحل نیز بحث شده است.

در اینجا اشاره به این است که نه تنها شیاطین از نزدیک شدن به عرصه آسمان منع و طرد می شوند بلکه سرانجام گرفتار عذاب دائم نیز می گردند.

*** در آخرین آیه مورد بحث به گروهی از شیاطین سرکش و جسور اشاره می کند که قصد صعود به عرصه بلند آسمان می کنند،می فرماید:"مگر آنها که در لحظات کوتاهی به عرصه آسمان برای استراق سمع نزدیک شوند که شهاب ثاقب آنها را تعقیب می کند و می سوزاند"!( إِلاّ مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَهَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ ).

"خطفه"یعنی چیزی را به سرعت ربودن.

"شهاب"در اصل به معنی شعله ای است که از آتش افروخته زبانه می کشد، و به شعله های آتشینی که در آسمان به صورت خط ممتد دیده می شود نیز می گویند.

می دانیم اینها ستاره نیستند،بلکه شبیه ستارگانند،قطعات سنگهای کوچکی هستند که در فضا پراکنده اند،و هنگامی که در حوزه جاذبه زمین قرار گیرند به سوی زمین جذب شوند،و بر اثر سرعت و شدت برخورد آنها با هوای اطراف زمین مشتعل و برافروخته می شوند.

"ثاقب"به معنی نافذ و سوراخ کننده است،گویی بر اثر نور شدید صفحه چشم را سوراخ کرده و به درون چشم انسان نفوذ می کند،و در اینجا اشاره به این است که به هر موجودی اصابت کند آن را سوراخ کرده و آتش می زند.

به این ترتیب دو گونه مانع در برابر نفوذ شیاطین به صحنه آسمانها وجود دارد:

مانع اول قذف و طرد از هر جانب است که ظاهرا آن نیز بوسیله"شهب" صورت می گیرد.

مانع دوم عبارت از نوع خاصی از شهاب است که"شهاب ثاقب"نام دارد، و در انتظار آنها است که گاه و بی گاه خود را به"ملاء اعلی"برای استراق سمع

نزدیک می کنند،و مورد اصابت آن قرار می گیرند.

نظیر همین معنی در آیه ۱۷ و ۱۸ سوره حجر آمده است آنجا که می گوید وَ حَفِظْناها مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ رَجِیمٍ إِلاّ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبِینٌ :

"ما بروج آسمانی را از هر شیطان مطرودی حفظ می کنیم،مگر آنها که استراق سمع کنند که شهاب مبین آنان را تعقیب می کند"(می راند و می سوزاند)نظیر همین تعبیر در سوره ملک آیه ۵ نیز آمده است: وَ لَقَدْ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابِیحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّیاطِینِ :"ما آسمان پائین را به وسیله چراغ هایی تزیین کردیم و(قسمتی از)آنها را برای طرد شیاطین قرار دادیم".

***

## توضیح و تکمیل

در این که آیا باید ظواهر این الفاظ را حفظ کرد یا قرائنی در کار است که باید آنها را بر خلاف ظاهر تفسیر کنیم،و از قبیل تمثیل و تشبیه و کنایه بدانیم؟ در میان مفسران نظرهای مختلفی وجود دارد.

بعضی ظاهر این آیات را بر همان معانی که در بدو امر به نظر می رسد حفظ کرده اند و گفته اند:در آسمانهای نزدیک و دوردست گروه هایی از فرشتگان ساکنند و اخبار حوادث این جهان پیش از آنکه در زمین صورت گیرد در آنجا منعکس است.

گروهی از شیاطین می خواهند به آسمانها صعود کنند و با استراق سمع چیزی از آن اخبار را بدانند،و به کاهنان یعنی عوامل مربوط خود در میان انسانها منتقل سازند،اینجا است که شهابها که همانند ستاره های متحرک و کشیده ای هستند به سوی آنها پرتاب می شود،و آنها را به عقب می راند،یا نابود می کند.

آنها می گویند:ممکن است ما دقیقا مفاهیم این تعبیرات را امروز درک نکنیم اما موظف هستیم ظواهر آنها را حفظ کرده و اطلاع بیشتر را به آینده واگذاریم.

ص: ۲۰

این تفسیر را مرحوم طبرسی در"مجمع البیان"و آلوسی در"روح المعانی" و سید قطب در"فی ظلال"و بعضی دیگر انتخاب کرده اند.

در حالی که بعضی دیگر عقیده دارند آیات فوق شبیه آیاتی است که از "لوح"و"قلم"و"عرش"و"کرسی"سخن می گوید،و از قبیل تمثیل و کنایه است.

آنها معتقدند این آیات از قبیل تشبیه"معقول"به"محسوس"است، و مصداق آیه ۴۳ سوره عنکبوت می باشد که می فرماید وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ وَ ما یَعْقِلُها إِلاَّ الْعالِمُونَ :"اینها مثلهایی است که برای مردم می زنیم و جز عالمان آن را درک نمی کنند"! آنها سپس افزوده اند:منظور از آسمانهایی که فرشتگان ساکن آن هستند عوالم ملکوت است که افقش برتر از این عالم حسی است،و منظور از نزدیک شدن شیاطین به آسمان و"استراق سمع"و طرد شدن آنها به وسیله"شهب"این است که این شیاطین هر گاه به خواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند تا از اسرار خلقت و حوادث آینده با خبر گردند به وسیله نور ملکوت که طاقت تحمل آن را ندارد طرد می شوند،و به واسطه حق،اباطیل آنها نفی می گردد،ذکر این ماجرا به دنبال بحث از گروه های فرشتگان را در آغاز این سوره مؤید این معنی می شمرند (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که"سماء"در اینجا کنایه از آسمان ایمان و معنویت است که همواره شیاطین تلاش می کنند به این محدود راه بیابند،و از طریق وسوسه در دل مؤمنان راستین نفوذ کنند،اما پیامبران الهی و امامان معصوم ع و پیروان خط فکری و عملی آنها با شهاب ثاقب علم و تقوی بر آنها هجوم می برند و آنها را از نزدیک شدن به این آسمان منع می کنند.

ما این تفسیر را فقط به عنوان"یک احتمال"در اینجا می آوریم و قرائن

ص:۲۱

---

۱- ۱) تلخیص از تفسیر"المیزان"جلد ۱۷ صفحه ۱۳۰.

و شواهـدی برای آن در جلد یازدهم ذیل آیه ۱۸ سوره حجر ذکر کرده ایم(برای توضـیح بیشتر در مورد این قرائن به صفحات ۴۰-۵۱ جلد یازدهم مراجعه فرمائید).

این سه تفسیر متفاوت در معنی این آیات قرآن مجید و آیات مشابه آن بود.

***

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۱ تا ۱۵]

### اشاره

فَاسْتَفْتِهِمْ أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا إِنّا خَلَقْناهُمْ مِنْ طِينٍ لازِبٍ (۱۱) بَلْ عَجِبْتَ وَ يَسْخَرُونَ (۱۲) وَ إِذا ذُكِّرُوا لا يَذْكُرُونَ (۱۳) وَ إِذا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ (۱۴) وَ قالُوا إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۵)

### ترجمه:

۱۱-از آنها بپرس:آیا آفرینش(و معاد)آنان سـختتر است یا آفرینش فرشـتگان(و آسـمانها و زمین)ما آنها را از گل چسـبنده ای آفریدیم.

۱۲-تو از انکار آنها تعجب می کنی،ولی آنها مسـخره می کننـد! ۱۳-و هنگامی که به آنها تـذکر داده شود هرگز متـذکر نمی شوند.

۱۴-و هنگامی که معجزه ای را ببینند دیگران را نیز به استهزا دعوت می کنند! ۱۵-و می گویند این فقط سحر آشکاری است.

ص: ۲۲

**تفسیر:**

آنها که هرگز حق را پذیرا نمی شوند

این آیات هم چنان مساله رستاخیز و مخالفت منکران لجوج را تعقیب می کند و به دنبال بحث گذشته از قدرت خداوند و خالق آسمان و زمین بر همه چیز می فرماید "از آنها بپرس آیا آفرینش و معاد آنها سختتر است یا آفرینش فرشتگان و آسمانها و زمین "؟!( فَاسْتَفْتِهِمْ أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا ).

آری"ما آنها را از موضوع ساده ای از گل چسبنده آفریده ایم"!( إِنّا خَلَقْناهُمْ مِنْ طِينٍ لازِبٍ ).

گویا مشرکان که منکر معاد بودند بعد از شنیدن آیات گذشته در مورد آفرینش آسمان و زمین و فرشتگان اظهار داشتند،آفرینش ما از آن مهمتر است.

قرآن در پاسخ آنها می گوید:آفرینش انسانها در مقابل آفرینش زمین و آسمان پهناور و فرشتگانی که در این عوالم هستند چیز مهمی نیست،چرا که مبدء آفرینش انسان یک مشت خاک چسبنده بیش نبوده است.

"استفتهم"از ماده"استفتاء"در اصل به معنی مطالبه اخبار جدید است، و اینکه به نوجوان"فتی"گفته می شود نیز به خاطر تازگی جسم و روح او است (۱).

این تعبیر اشاره به این است که اگر به راستی آنها آفرینش خود را مهمتر و محکمتر از آفرینش آسمان و فرشتگان می دانند مطلب جدید و بی سابقه ای می گویند.

واژه"لازب"به گفته بعضی در اصل"لازم"بوده که"میم"آن تبدیل به"ب"شده است و اکنون به همین صورت استعمال می شود،و در هر حال به معنی گل هایی است که ملازم یکدیگر یعنی چسبنده اند زیرا مبدأ آفرینش انسان نخست



---

۱- ۱) "روح المعانی"ذیل آیه مورد بحث.

"خاک"بود سپس با"آب"آمیخته شد،کم کم به"صورت لجن بدبویی"درآمد،و بعد به صورت"گل چسبنده ای"شد(و با این بیان جمع میان تعبیرات گوناگون در آیات قرآن مجید می شود).

*** سپس می افزاید:"تو از انکار آنها نسبت به معاد تعجب می کنی ولی آنها معاد را مسخره می کنند"( بَلْ عَجِبْتَ وَ یَسْخَرُونَ ).

تو آن قدر با قلب پاکت مساله را واضح می بینی که از انکار آن در شگفتی فرو می روی،و اما این ناپاک دلان آن قدر آن را محال می شمرند که به استهزا برمی خیزند.

*** عامل این زشتکاریها تنها نادانی و جهل نیست،بلکه لجاجت و عناد است، لذا"هنگامی که به آنها یادآوری شود-یادآوری دلائل معاد و مجازات الهی- هرگز متذکر نمی گردند"و هم چنان به راه خویش ادامه می دهند( وَ إِذا ذُکِّرُوا لا یَذْکُرُونَ ).

*** حتی از این بالاتر"هر گاه معجزه ای از معجزات تو را ببینند نه تنها به سخریه و استهزاء می پردازند بلکه دیگران را نیز به مسخره کردن وامی دارند"! ( وَ إِذا رَأَوْا آیَةً یَسْتَسْخِرُونَ ).

*** "و می گویند این فقط سحر آشکاری است و نه چیز دیگر"!( وَ قالُوا إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِینٌ ).

تعبیر آنها به"هذا"(این)به منظور تحقیر و بی ارزش نشان دادن معجزات و آیات الهی است، و تعبیر به"سحر"به خاطر این بوده است که از یک سو

اعمـال خـارق العـاده پیـامبر اسـلام ص قابل انکار نبود،و از سوی دیگر نمی خواسـتند به عنوان یک معجزه در برابر آن تسـلیم شوند،تنها واژه ای که می توانسـته شیطنت آنها را منعکس کند و هوسهای آنها را ارضا نماید همین واژه"سحر"بوده است، که در عین حال اعتراف دشمن را به نفوذ عجیب و فوق العاده قرآن و معجزات پیامبر ص نشان می دهد.

***

**نکته ها:**

۱-جمله"یستسـخرون"به عقیـده جمعی از مفسـران به معنی"یسـخرون" (مسـخره می کننـد)آمـده و در میان این دو تعبیر فرقی نیست،در حالی که بعضـی دیگر برای این دو معنی متفاوتی قائلند:"یستسـخرون"را به خاطر مفهومی که در باب استفعال نهفته شده به معنی دعوت کردن دیگران به سخریه نمودن دانسته اند، اشاره به اینکه نه تنها خودشان آیات الهی را به باد استهزاء می گرفتند بلکه تلاش و کوشش داشتند که دیگران نیز این کار را انجام دهند تا مساله به شکل عمومی در جامعه درآید.

بعضی تفاوت این دو را در تاکید بیشتری می دانند که از جمله"یستسخرون" استفاده می شود.

و بعضـی این جمله را به عنوان"اعتقاد به سـخریه بودن چیزی"تفسـیر کرده اند، یعنی آنها بر اثر انحراف شدید به راستی معتقد بودند که این معجزات سخریه ای بیش نیست!ولی معنی دوم از همه مناسبتر به نظر می رسد.

***۲-بعضـی از مفسـران شـان نزولی برای آیه فوق نیز آورده انـد که خلاـصه اش این است:پیامبر ص یکی از مشـرکان را به نام"رکانه"در یکی از کوه های

اطراف مکه در حالی که تنها بود ملاقات کرد"رکانه"با اینکه از نیرومندترین و قوی ترین مردم مکه بود پیامبر ص او را بر زمین فرو کوفت تا به او نشان دهد که از نیروی اعجاز برخوردار است،چرا که از طرق عادی پیروزی حریف مسلم بود،سپس بعضی از معجزات دیگر خود را به او نشان داد که آن نیز برای هدایت او به تنهایی کافی بود،ولی او نه تنها ایمان نیاورد بلکه به مکه آمد و صدا زد"یا بنی هاشم ساحروا بصاحبکم اهل الارض":"ای بنی هاشم!دوست شما آن قدر در سحر نیرومند است که می توانید به وسیله او با تمام ساحران روی زمین مقابله کنید"آیات فوق در باره او و مانند او نازل گردید (۱).

*** ***



---

۱- ۱) تفسیر روح المعانی جلد ۲۳ صفحه ۷۱.

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۶ تا ۲۳]

### اشاره

أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ كُنّٰا تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَ إِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ (۱۶) أَ وَ آبٰاؤُنَا اَلْأَوَّلُونَ (۱۷) قُلْ نَعَمْ وَ أَنْتُمْ دٰاخِرُونَ (۱۸) فَإِنَّمٰا هِيَ زَجْرَةٌ وٰاحِدَةٌ فَإِذٰا
هُمْ يَنْظُرُونَ (۱۹) وَ قٰالُوا يٰا وَيْلَنٰا هٰذٰا يَوْمُ اَلدِّينِ (۲۰) هٰذٰا يَوْمُ اَلْفَصْلِ اَلَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۱) اُحْشُرُوا اَلَّذِينَ ظَلَمُوا وَ
أَزْوٰاجَهُمْ وَ مٰا كٰانُوا يَعْبُدُونَ (۲۲) مِنْ دُونِ اَللّٰهِ فَاهْدُوهُمْ إِلىٰ صِرٰاطِ اَلْجَحِيمِ (۲۳)

### ترجمه:

۱۶-آنها می گویند آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟! ۱۷-یا پدران نخستین ما(باز می گردند)؟ ۱۸-بگو آری،همه شما زنده می شوید،در حالی که خوار و کوچک خواهید بود.

۱۹-تنها یک صیحه عظیم واقع می شود ناگهان همه(از قبرها برمی خیزند و)نگاه می کنند.

۲۰-و می گویند:ای وای بر ما این روز جزا است؟!

ص :۲۷

۲۱-(آری)این همان روز جدایی است که شما آن را تکذیب می کردید(جدای حق از باطل).

۲۲-(در این هنگام به فرشتگان دستور داده می شود)ظالمان و همردیفان آنها و آنچه را می پرستیدند...

۲۳-(آری آنچه را)جز خدا می پرستیدند جمع کنید و به سوی راه دوزخ هدایتشان نمائید.

**تفسیر:**

آیا ما و پدرانمان زنده می شویم؟

این آیات نیز هم چنان گفتگوهای منکران معاد و پاسخ به آنها را ادامه می دهد.

نخستین آیه استبعاد منکران رستاخیز را به این صورت منعکس می کند:

آنها می گفتند:"آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم بار دیگر برانگیخته خواهیم شد"؟!( أَ إِذا مِتْنا وَ کُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ (۱).

*** و از این بالاتر اینکه آیا پدران نخستین ما نیز برانگیخته می شوند"؟! ( أَ وَ آباؤُنَا الْأَوَّلُونَ ).

همانها که جز مشتی استخوان پوسیده،یا خاکهای پراکنده وجودشان باقی نمانده است،چه کسی می تواند این اجزای متفرق را جمع کند؟و چه کسی می تواند لباس حیات بر آنان بپوشاند.

اما این کوردلان فراموش کرده بودند که روز نخست همه خاک بودند، و از خاک آفریده شدند،اگر در قدرت خدا شک داشتند باید بدانند خداوند یک بار قدرت خود را به اینها نشان داده بود،و اگر در قابلیت خاک مردد بودند،آنهم

ص: ۲۸

---

۱- ۱) این آیه به صورت یک جمله شرطیه است که جمله" أَ إِذا مِتْنا... "شرط آن را تشکیل می دهد و جزای آن محذوف است و جمله" أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ "قرینه بر آن است زیرا خود این جمله طبق قواعد ادبی نمی تواند جزا واقع شود.

یک بار به ثبوت رسیده بود،بعلاوه آفرینش آسمانها و زمین با آن همه عظمت جای تردید در قدرت بی پایان حق برای کسی باقی نمی گذارد.

قابل توجه اینکه آنها گفته های خود را در مقام انکار با انواع تاکیدها مؤکد می ساختند(چرا که جمله أَ إِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ هم"جمله اسمیه"است،و هم"ان" و"لام"که هر کدام برای تاکید می باشد در آن به کار رفته)و این به دلیل جهل و لجاجت آنها بود.

این نکته نیز قابل دقت است که"تراب"(خاک)در آیه فوق بر"عظام" (استخوانها)مقدم داشته شده،این امر ممکن است اشاره به یکی از سه نکته باشد:

نخست اینکه گر چه انسان بعد از مرگ ابتداء به صورت استخوان و بعد خاک در می آید ولی چون بازگشت خاک به حیات عجیب تر است مقدم ذکر شده.

دیگر اینکه هنگامی که بدن مردگان متلاشی می شود نخست گوشتها تبدیل به خاک می گردد و در کنار استخوانها قرار می گیرد،بنا بر این در آن واحد هم خاک است و هم استخوان.

و دیگر اینکه"تراب"اشاره به جسدهای نیاکان دور است و"عظام" اشاره به بدنهای پدران است که هنوز کاملا تبدیل به خاک نشده است.

*** سپس قرآن به کوبنده ترین پاسخها در برابر آنها پرداخته،به پیغمبر اکرم ص می فرماید"به آنها بگو:آری همه شما،و نیاکانتان مبعوث می شوید در حالی که ذلیل و خوار و کوچک خواهید بود"؟!( قُلْ نَعَمْ وَ أَنْتُمْ دٰاخِرُونَ ) (۱).

ص :۲۹

---

۱- ۱) "داخر"از ماده"دخر"(بر وزن فخر)و"دخور"هر دو به معنی ذلت و حقارت است،آیه فوق در حقیقت جمله مقدری دارد که جواب اصلی همان بوده و بقیه چیزی اضافه بر آن است تا سخن قاطعیت بیشتری پیدا کند تقدیر چنین بوده"نعم انکم مبعوثون حالکونکم داخرین".

*** گمان می کنید زنده کردن شما و همه پیشینیان برای خداوند قادر و توانا کار مشکلی است،و عمل مهم سنگینی می باشد؟نه"تنها یک صیحه و بانگ عظیم از ناحیه مامور پروردگار زده می شود،ناگهان همه از قبرها برمی خیزند،و جان میگیرند و با چشم خود صحنه محشر را که تا آن روز تکذیب می کردند نگاه می کنند"! ( فَإِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ فَإِذا هُمْ يَنْظُرُونَ ).

"زجره"از ماده"زجر"چنان که قبلا هم اشاره کردیم گاه به معنی طرد است،و گاه به معنی فریاد،و در اینجا منظور معنی دوم است،و اشاره به نفخه دوم و صیحه ثانی اسرافیل می باشد که شرح پیرامون آن را به خواست خدا ذیل آیات سوره"زمر"خواهد آمد.

جمله"ینظرون"(نگاه می کنند)اشاره به نگاه کردن خیره خیره آنها به عرصه محشر یا نگاه کردن به عنوان انتظار عذاب است و در هر صورت منظور این است که نه تنها زنده می شوند بلکه درک و دید خود را با همان یک صیحه باز می یابند! تعبیر به" زَجْرَةٌ واحِدَةٌ "با توجه به محتوای این دو کلمه اشاره به سرعت و ناگهانی بودن رستاخیز و سهولت آن در برابر قدرت خدا است که با یک فریاد آمرانه "فرشته رستاخیز"همه چیز روبراه می شود! *** اینجا است که ناله این مشرکان مغرور و خیره سر که نشانه ضعف و زبونی و بیچارگی آنها است برمی خیزد،"و می گویند ای وای بر ما این روز جزا است"! ( وَ قالُوا يا وَيْلَنا هذا يَوْمُ الدِّينِ ).

آری هنگامی که چشمشان به دادگاه عدل الهی،و شهود و قضات این دادگاه،و علائم و نشانه های مجازات می افتد بی اختیار ناله و فریاد سر می دهند

ص:۳۰

و با تمام وجود اعتراف به حقانیت رستاخیز می کنند،اعترافی که نمی تواند هیچ مشکلی را برای آنها حل کند،و یا کمترین تخفیف در مجازات آنها ایجاد نماید.

*** اینجا است که از ناحیه خداوند یا فرشتگان او به آنها خطاب می شود آری "امروز همان روز جدایی است که شما آن را تکذیب می کردید"جدایی حق از باطل،جدایی صفوف بدکاران از نیکوکاران،و روز داوری پروردگار بزرگ" ( هٰذا یَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ ).

نظیر همین تعبیر در آیات دیگر قرآن به چشم می خورد که از روز قیامت به یوم الفصل یا روز جدایی تعبیر شده،چه تعبیر عجیب و گویا و وحشتناکی؟! (1)قابل توجه اینکه کافران که در قیامت در باره آن روز سخن می گویند تعبیر به روز جزا می کنند( یٰا وَیْلَنٰا هٰذٰا یَوْمُ الدِّینِ ).

ولی خداوند به عنوان"یوم الفصل"از آن یاد می نماید( هٰذٰا یَوْمُ الْفَصْلِ ).

این تفاوت تعبیر ممکن است از این نظر باشد که مجرمان تنها به کیفر و مجازات خود می اندیشند،ولی خداوند به معنی گسترده تری اشاره می کند که مساله مجازات یکی از ابعاد آن است و آن اینکه روز قیامت روز جدایی ها است،آری روز جدایی صفوف زشتکاران از نیکوکاران چنان که در سوره یس آیه ۵۹ آمده است" وَ امْتٰازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ :""ای مجرمان از دیگران جدا شوید که اینجا دار دنیا نیست که بدکاران خود را در صف بندگان خدا جا زنند" و چه دردناک است که آنها مشاهده می کنند بستگان و فرزندان با ایمانشان از آنها جدا می شوند و راه بهشت پیش می گیرند.

بعلاوه آن روز روز جدایی حق از باطل است،مکتبها و خطوط متضاد و برنامه های



---

۱- ۱) دخان ۴۰-مرسلات ۱۳ و ۱۴ و ۳۸-و نبا ۱۷.

راستین و دروغین همچون عالم دنیا بهم آمیخته نیست،باید هر کدام در جایگاه خویش قرار گیرد.

و از همه گذشته آن روز،روز فصل به معنی روز داوری است، و خداوند عالم و عادل در مقام قضاوت دقیق ترین حکم را درباره بندگانش صادر می کند،و اینجا است که رسوایی همه جانبه برای مشرکان فراهم می شود.

کوتاه سخن اینکه طبیعت این دنیا آمیزش و اختلاط حق و باطل است،در حالی که طبیعت رستاخیز طبیعت جدایی این دو از یکدیگر می باشد،و به همین دلیل یکی از نامهای قیامت در قرآن مجید که بارها تکرار شده"یوم الفصل"است، اصولا در روزی که همه نهانها آشکار می شود جدایی صفوف اجتناب ناپذیر است.

*** سپس خداوند به فرشتگانی که مامور کوچ دادن مجرمان به دوزخند فرمان می دهد:"ظالمان و همردیفان آنها و آنچه را می پرستیدند جمع آوری کنید" ( اُحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْواجَهُمْ وَ ما كانُوا يَعْبُدُونَ ).

*** آری"آنچه را جز خدا می پرستیدند حرکت دهید و به سوی دوزخ هدایتشان کنید"!( مِنْ دُونِ اللّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلى صِراطِ الْجَحِيمِ ).

"احشروا"از ماده"حشر"به گفته راغب در مفردات به معنی خارج کردن گروهی از مقر خود و گسیل داشتن آنها به میدان جنگ و مانند آن است.

این واژه در بسیاری از موارد به معنی جمع کردن نیز آمده است.

به هر حال این سخن یا از ناحیه خداوند است،و یا از سوی گروهی از فرشتگان به گروه دیگری که مامور گردآوری و حرکت دادن مجرمان به دوزخند،و نتیجه یکی است.

"ازواج"در اینجا یا اشاره به همسران مجرم و بت پرست آنها است،

ص :۳۲

و یا همفکران و همکاران و همشکلان آنها،زیرا این کلمه به هر دو معنی آمده است، چنان که در سوره واقعه آیه ۷ می خوانیم" وَ کُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً ":"شما روز قیامت به سه گروه تقسیم می شوید".

بنا بر این مشرکان،با مشرکان،و بدکاران و تاریک دلان،با اشباه و نظائر خود در صفوفی به سوی جهنم گسیل می شوند.

و یا اینکه منظور شیاطینی است که هم شکل و هم عمل آنها بودند.

در عین حال این معانی سه گانه با هم منافاتی ندارد و ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد.

جمله" ما کانُوا یَعْبُدُونَ "اشاره به معبودهای مشرکان اعم از بتها و شیاطین و انسانهای جباری همچون فراعنه و نمرودان است،و تعبیر به" ما کانُوا یَعْبُدُونَ " (چیزهایی را که می پرستیدند)ممکن است به خاطر این باشد که اغلب معبودهای آنها موجودات بیجان و غیر عاقل بوده،و این تعبیر به اصطلاح به خاطر "تغلیب"است.

"جحیم"به معنی دوزخ از ماده"جحمه"(بر وزن ضربه)به معنی"شدت برافروختگی آتش"گرفته شده است.

جالب اینکه تعبیر می کند آنها را به"صراط جحیم"هدایت کنید،چه عبارت عجیبی؟یک روز به سوی"صراط مستقیم"هدایت شدند ولی پذیرا نگشتند، اما امروز باید به"صراط جحیم"هدایت شوند و مجبورند بپذیرند!این سرزنشی است گرانبار که اعماق روح آنها را می سوزاند.

***

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۲۴ تا ۳۲]

### اشاره

وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ (۲۴) مٰا لَكُمْ لاٰ تَنٰاصَرُونَ (۲۵) بَلْ هُمُ اَلْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (۲۶) وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَسٰاءَلُونَ (۲۷)
قٰالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنٰا عَنِ اَلْيَمِينِ (۲۸) قٰالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۲۹) وَ مٰا كٰانَ لَنٰا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْماً طٰاغِينَ
(۳۰) فَحَقَّ عَلَيْنٰا قَوْلُ رَبِّنٰا إِنّٰا لَذٰائِقُونَ (۳۱) فَأَغْوَيْنٰاكُمْ إِنّٰا كُنّٰا غٰاوِينَ (۳۲)

### ترجمه:

۲۴-آنها را متوقف سازید که باید بازپرسی شوند.

۲۵-شما چرا از هم یاری نمی طلبید؟

ص: ۳۴

۲۶-ولی آنها در آن روز تسلیم قدرت خداوندند.

۲۷-(و در اینحال)آنها رو به یکدیگر کرده و از هم سؤال می کنند...

۲۸-گروهی می گویند:(شما رهبران گمراه ما)از طریق خیرخواهی و نیکی وارد شدید (اما جز مکر و فریب چیزی در کارتان نبود).

۲۹-(آنها در جواب)می گویند:شما خودتان اهل ایمان نبودید(تقصیر ما چیست)؟ ۳۰-ما هیچگونه سلطه ای بر شما نداشتیم،بلکه شما خود قومی طغیانگر بودید! ۳۱-اکنون فرمان خدا بر همه ما مسلم شده،و همگی از عذاب او می چشیم.

۳۲-(آری)ما شما را گمراه کردیم همانگونه که خود گمراه بودیم.

**تفسیر:**

گفتگوی رهبران و پیروان گمراه در دوزخ

بطوری که در آیات گذشته دانستیم فرشتگان مجازات ظالمان و همفکران آنها را به ضمیمه بتها و معبودان دروغین یک جا کوچ می دهند و به سوی جاده جهنم هدایت می کنند.

در ادامه این سخن قرآن می گوید:در این هنگام خطاب صادر می شود "آنها را متوقف سازید چون باید مورد بازپرسی قرار گیرند"( وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ ) (۱).

آری آنها باید متوقف گردند و به سؤالات مختلف پاسخ گویند.

اما از آنها پیرامون چه چیز سؤال می شود؟ بعضی گفته اند از بدعتهایی که گذارده اند.

بعضی دیگر گفته اند:از اعمال زشت و خطاهایشان.

ص: ۳۵

---

۱ - ۱) "قفوهم"از ماده"وقف"گاه به معنی متعدی استعمال می شود(نگهداشتن و حبس کردن)و گاه به معنی لازم(توقف کردن و ایستادن)مصدر اولی وقف است و مصدر دومی وقوف.

بعضی افزوده اند:از توحید و لا اله الا اللّه.

بعضی گفته اند از نعمتها:از جوانی،تندرستی،عمر،مال و مانند اینها.

و در روایت معروفی که از طرق اهل سنت و شیعه نقل شده آمده است که از"ولایت علی ع سؤال می شود" (۱).

البته این تفاسیر با هم منافاتی ندارد،چرا که در آن روز از همه چیز سؤال می شود،از عقائد،از توحید،و ولایت،از گفتار و کردار،و از نعمتها و مواهبی که خدا در اختیار انسان گذارده است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه نخست آنها را به سوی راه دوزخ می برند و سپس آنها را برای بازپرسی متوقف می سازند؟ آیا نباید بازپرسی و دادرسی مقدم بر این کار صورت گیرد؟ این سؤال را از دو طریق می توان پاسخ گفت:

نخست اینکه جهنمی بودن این گروه بر همه واضح است،حتی بر خودشان، و بازپرسی و سؤال برای این است که حد و حدود و میزان جرمشان را برای آنها روشن سازد.

دیگر اینکه این سؤالها برای داوری نیست،بلکه یک نوع سرزنش و مجازات روانی می باشد.

البته اینها همه در صورتی است که سؤالات مربوط به آنچه در بالا آوردیم بوده باشد اما اگر مربوط به آیه بعد باشد که از آنها سؤال می شود"چرا به یاری هم بر نمی خیزند"در اینصورت هیچ مشکلی در آیه باقی نمی ماند،ولی این تفسیر با روایات متعددی که در این زمینه وارد شده سازگار نیست مگر اینکه این سؤال



---

۱ - ۱) این روایت را در"صواعق"از"ابو سعید خدری"از پیامبر(ص)و همچنین "حاکم ابو القاسم حسکانی"در"شواهد التنزیل"از آن حضرت نقل کرده،در عیون اخبار الرضا نیز از امام علی بن موسی الرضا(ع)نقل شده است.

نیز جزئی از سؤالات مختلفی می باشد که از آنها صورت می گیرد(دقت کنید).

*** به هر حال این دوزخیان بینوا هنگامی که به مسیر جهنم هدایت می شوند دستشان از همه جا بریده و کوتاه می گردد،به آنها گفته می شود شما که در دنیا در مشکلات به هم پناه می بردید،و از یکدیگر کمک می گرفتید"چرا در اینجا از هم یاری نمی طلبید"؟!( مٰا لَكُمْ لاٰ تَنٰاصَرُونَ ).

آری تمام تکیه گاه هایی که در دنیا برای خود می پنداشتید همه در اینجا ویران گشته است،نه از یکدیگر می توانید کمک بگیرید،و نه معبودهایتان به یاری شما می شتابند،که آنها خود نیز بیچاره و گرفتارند.

می گویند"ابو جهل"روز"بدر"صدا زد نحن جمیع منتصر:"ما همگی به یاری هم بر مسلمانان پیروز خواهیم شد"که قرآن مجید سخن او را در آیه ۴۴ سوره قمر باز گو کرده است" أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ "ولی در قیامت از ابو جهل ها و ابو جهل صفتان سؤال می شود چرا به یاری هم قیام نمی کنید؟اما آنها پاسخی برای این سؤال ندارند و جز سکوت ذلت بار کاری انجام نمی دهند.

*** در آیه بعد می افزاید:"بلکه آنها در آن روز در برابر فرمان خدا تسلیم و خاضعند و هیچگونه قدرت اظهار وجود تا چه رسد به مخالفت ندارند"( بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ) (۱).

*** اینجا است که آنها به سرزنش یکدیگر برمی خیزند و هر یک اصرار دارد

ص :۳۷

---

۱ - ۱) "استسلام"از ماده"سلامت"به مقتضای باب"استفعال"به معنی طلب سلامت کردن است که معمولا-به هنگام قرار گرفتن در برابر یک قدرت بزرگ با انقیاد و خضوع توام می باشد.

گناه خویش را به گردن دیگری بیندازد،دنباله روان رؤساء و پیشوایان خود را مقصر می شمرند،و پیشوایان پیروان خود را،چنان که در آیه بعد می گوید:"آنها رو به سوی یکدیگر می کنند و یکدیگر را مورد سؤال قرار می دهند"( وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَسٰاءَلُونَ ).

*** پیروان گمراه به پیشوایان گمراه کننده خود"می گویند:شما شیطان صفتان از طریق نصیحت و خیرخواهی و دلسوزی و به عنوان هدایت و راهنمایی به سراغ ما می آمدید"اما جز مکر و فریب چیزی در کار شما نبود!( قٰالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنٰا عَنِ الْيَمِينِ ).

ما که به حکم فطرت طالب نیکیها و پاکیها و سعادتها بودیم دعوت شما را لبیک گفتیم،بیخبر از اینکه در پشت این چهره خیرخواهانه چهره دیوسیرتی نهفته است که ما را به پرتگاه بدبختی می کشاند،آری تمام گناهان ما به گردن شما است،ما جز حسن نیت و پاکدلی سرمایه ای نداشتیم و شما دیوسیرتان دروغگو نیز جز فریب و نیرنگ چیزی در بساط نداشتید!.

واژه"یمین"که به معنی"دست راست"یا"سمت راست"است در میان عرب گاهی کنایه از خیر و برکت و نصیحت می آید،و اصولا عربها آنچه را از طرف راست به آنها می رسید به"فال نیک"می گرفتند،لذا بسیاری از مفسران جمله " كُنْتُمْ تَأْتُونَنٰا عَنِ الْيَمِينِ ":را همانگونه که در بالا آوردیم تفسیر به اظهار خیرخواهی و نصیحت کرده اند.

به هر حال این یک فرهنگ عمومی است که عضو راست و طرف راست را شریف،و چپ را غیر شریف می شمرند،و همین سبب شده که یمین در نیکیها و خیرات به کار رود.

جمعی از مفسران در اینجا تفسیر دیگری ذکر کرده اند و گفته اند منظور

این است که"شما با اتکاء بر قدرت به سراغ ما می آمدید"زیرا معمولا سمت راست قویتر است،به همین دلیل غالب مردم کارهای مهم را با دست راست انجام می دهند لذا این تعبیر کنایه از"قدرت"شده است.

تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند که به دو تفسیر بالا باز می گردد ولی بدون شک تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

*** به هر حال پیشوایان آنها نیز سکوت نخواهند کرد و در پاسخ"می گویند:

شما خودتان اهل ایمان نبودید"!( قالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ).

اگر مزاج شما آماده انحراف نبود،اگر شما خود طالب شر و شیطنت نبودید، کجا به سراغ ما می آمدید؟چرا به دعوت انبیا و نیکان و پاکان پاسخ نگفتید؟و همین که ما یک اشارت کردیم با سر دویدید؟پس معلوم می شود عیب در خود شما است،بروید و خودتان را ملامت کنید و هر چه لعن و نفرین دارید بر خود بفرستید! *** دلیل ما روشن است"ما هیچگونه سلطه ای بر شما نداشتیم"و زور و اجباری در کار نبود!( وَ ما كانَ لَنا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ ).

"بلکه خود شما قومی طغیانگر و متجاوز بودید"و خلق و خوی ستمگری شما باعث بدبختیتان شد( بَلْ كُنْتُمْ قَوْماً طاغِينَ ).

و چه دردناک است که انسان ببیند رهبر و پیشوای او که یک عمر دل به او بسته بود موجبات بدبختی او را فراهم کرده سپس اینگونه از او بیزاری می جوید و تمام گناه را به گردن او می اندازد و خویش را به کلی تبرئه می کند؟! حقیقت این است که هر کدام از این دو گروه از جهتی راست می گویند، نه اینها بی گناهند و نه آنها،از آنها اغواگری و شیطنت بود و از اینها اغواپذیری

و تسلیم! *** لذا این گفتگوها به جایی نمی رسد،و سرانجام این پیشوایان گمراه به این واقعیت اعتراف می کنند و می گویند:"به همین دلیل فرمان پروردگار ما بر همه ما تثبیت شده و حکم عذاب در باره همه صادر گردیده،و همگی از عذاب او خواهیم چشید"( فَحَقَّ عَلَيْنا قَوْلُ رَبِّنا إِنّا لَذائِقُونَ ).

شما طاغی بودید و سرنوشت طغیانگران همین است،و ما هم گمراه و گمراه کننده.

*** "ما شما را گمراه کردیم همانگونه که خود گمراه بودیم"( فَأَغْوَيْناكُمْ إِنّا كُنّا غاوِينَ ).

بنا بر این چه جای تعجب که همگی در این مصائب و عذابها شریک باشیم؟ ***

### نکته ها:

### اشاره

### ۱-از ولایت علی(ع)نیز سؤال می شود

به طوری که قبلا هم اشاره کردیم روایات متعددی در منابع شیعه و اهل سنت در تفسیر آیه" وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ "وارد شده که نشان می دهد از جمله مسائلی که آن روز از مجرمان سؤال می شود ولایت امیر مؤمنان علی ع است.

شیخ طوسی در"امالی"از"انس بن مالک"از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل می کند:"

اذا کان یوم القیامه و نصب الصراط علی جهنم لم یجز علیه الا من معه جواز فیه ولایه علی بن ابی طالب،و ذلک قوله تعالی: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ یعنی عن ولایه علی بن ابی طالب(ع): "هنگامی که روز قیامت می شود و صراط بر روی جهنم نصب می گردد هیچکس نمی تواند از روی آن

عبور کند مگر اینکه جوازی در دست داشته باشد که در آن ولایت علی ع باشد و این همان است که خداوند می گوید: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ (۱).

در بسیاری از کتب اهل سنت نیز تفسیر این آیه به سؤال شدن از ولایت علی بن ابی طالب ع،از ابن عباس و ابو سعید خدری،از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل شده است،از جمله کسانی که این حدیث را نقل کرده اند این دانشمندان هستند:

"ابن حجر هیثمی"در صواعق المحرقه(صفحه ۱۴۷).

"عبد الرزاق حنبلی"(طبق نقل کشف الغمه صفحه ۹۲).

علامه"سبط ابن جوزی"در تذکره(صفحه ۲۱).

"آلوسی"در روح المعانی ذیل آیه مورد بحث.

"ابو نعیم اصفهانی"(طبق نقل کفایه الخصال صفحه ۳۶۰).

و گروهی دیگر (۲).

البته همانگونه که بارها گفته ایم این گونه روایات مفهوم گسترده آیات را محدود نمی سازد،بلکه در حقیقت مصداقهای روشن آیات را منعکس می کند، بنا بر این هیچ مانعی ندارد که سؤال از همه عقائد شود،ولی از آنجا که مساله ولایت موقعیت خاصی در بحث عقائد دارد بالخصوص روی آن تکیه شده است.

این نکته نیز شایان توجه است که ولایت به معنی یک دوستی ساده و یا اعتقاد خشک نیست،بلکه هدف قبول رهبری علی ع در مسائل اعتقادی و عملی و اخلاقی و اجتماعی بعد از پیغمبر گرامی اسلام ص است،مسائلی که نمونه هایی از آن در خطبه های غرای نهج البلاغه و کلمات منقول از آن حضرت ع منعکس است،



---

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۰۱.

۲- ۲) برای اطلاع بیشتر در این زمینه به کتاب نفیس"احقاق الحق"جلد ۳(طبع جدید)صفحه ۱۰۴ و"المراجعات"صفحه ۵۸(مراجعه ۱۲)رجوع فرمائید.

مسائلی که ایمان به آن و هماهنگ ساختن اعمال با آنها وسیله مؤثری برای خروج از صف دوزخیان و قرار گرفتن در صراط مستقیم پروردگار است.

***

## ۲-پیشوایان و پیروان گمراه!

در آیات فوق و آیات دیگر قرآن مجید اشاراتی پر معنی به مخاصمه رهبران و پیروان گمراه در روز قیامت یا در جهنم آمده است.

این هشداری است آموزنده به همه کسانی که عقل و دین خود را در اختیار رهبران گمراه می گذارند.

در آن روز گر چه هر کدام سعی می کنند از دیگری برائت جویند،و حتی گناه خود را به گردن او بیندازند،ولی با این حال هیچ کدام قادر به اثبات بی گناهی خویش نیستند.

در آیات بالا دیدیم که پیشوایان اغواگر به تابعین خود صریحا می گویند:

عامل نفوذ ما در شما همان روح طغیانگری شما بود" بَلْ کُنْتُمْ قَوْماً طاغِینَ ".

این طغیانگری زمینه های تاثرپذیری شما را در برابر اغواگری ما فراهم ساخت،و ما توانستیم انحرافاتی را که داشتیم از این طریق به شما منتقل کنیم " فَأَغْوَیْناکُمْ إِنّا کُنّا غاوِینَ ".

توجه به معنی دقیق "اغوا"که از ماده"غی"است مطلب را روشنتر می سازد زیرا"غی"به گفته"راغب"در"مفردات"به معنی جهلی است که از اعتقاد فاسد سرچشمه می گیرد،این پیشوایان گمراه از حقایق هستی و زندگی بیخبر ماندند،و این جهل و اعتقاد فاسد را به پیروان خود که روح طغیان در برابر فرمان خدا داشتند منتقل نمودند.

و به همین دلیل در آنجا اعتراف می کنند که هم خودشان مستحق عذابند و هم پیروانشان" فَحَقَّ عَلَیْنا قَوْلُ رَبِّنا إِنّا لَذائِقُونَ "مخصوصا تکیه روی کلمه

"رب"پر معنی است یعنی کـار انسان بجایی می رسـد که خداونـدی که مالك و مربی او است و جز خیر و سـعادت او را نمی خواهد او را مشمول مجازات دردناك خویش قرار می دهد،و البته این نیز از شؤون ربوبیت او است.

به هر حـال آن روز به راستی"یوم الحسـره"است،روزی است که هم پیشوایـان گمراه کننـده،و هم پیروان گمراهشـان از برنامه های خود نادم می شوند اما چه فایده که راهی برای بازگشت نیست.

***

ص:۴۳

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۳۳ تا ۴۰]

### اشاره

فَإِنَّهُمْ یَوْمَئِذٍ فِی اَلْعَذٰابِ مُشْتَرِکُونَ (۳۳) إِنّٰا کَذٰلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِینَ (۳۴) إِنَّهُمْ کٰانُوا إِذٰا قِیلَ لَهُمْ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اَللّٰهُ یَسْتَکْبِرُونَ (۳۵)
وَ یَقُولُونَ أَ إِنّٰا لَتٰارِکُوا آلِهَتِنٰا لِشٰاعِرٍ مَجْنُونٍ (۳۶) بَلْ جٰاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ اَلْمُرْسَلِینَ (۳۷) إِنَّکُمْ لَذٰائِقُوا اَلْعَذٰابِ اَلْأَلِیمِ (۳۸) وَ مٰا
تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹) إِلاّٰ عِبٰادَ اَللّٰهِ اَلْمُخْلَصِینَ (۴۰)

### ترجمه:

۳۳-همه آنها(پیشوایان و پیروان گمراه)در آن روز در عذاب الهی مشترکند.

۳۴-(آری)ما اینگونه با مجرمان رفتار می کنیم.

۳۵-چرا که وقتی به آنها"لا اله الا اللّٰه"گفته می شد استکبار می کردند.

۳۶-و پیوسته می گفتند:آیا ما خدایان خود را به خاطر شاعر دیوانه ای رها کنیم؟! ۳۷-چنین نیست،او حق آورده،و پیامبران پیشین را تصدیق کرده است.

ص: ۴۴

۳۸-اما شما(مستکبران کوردل)به طور مسلم عذاب دردناك(الهی)را خواهید چشید.

۳۹-و جز به اعمالی که انجام می دادید جزا داده نمی شوید.

۴۰-جز بندگان مخلص پروردگار(که از همه این مجازاتها برکنارند).

**تفسیر:**

سرنوشت این پیشوایان و آن پیروان

به دنبال بیان مخاصمه پیروان و پیشوایان گمراه در قیامت در کنار دوزخ که در آیات گذشته آمد،در آیات مورد بحث سرنوشت هر دو گروه را یک جا بیان کرده،و عوامل بدبختی آنها را شرح می دهد که هم بیان درد است و هم ذکر درمان.

نخست می فرماید:"همه آنها در آن روز،تابع و متبوع،پیرو و پیشوا، در عذاب الهی مشترکند"( فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ).

البته اشتراک آنها در اصل عذاب مانع تفاوتها و اختلاف درکات آنها در دوزخ و عذاب الهی نیست،چرا که مسلما کسی که مایه انحراف هزاران انسان شده است هرگز در مجازات همسان یک فرد عادی گمراه نخواهد بود.

این آیه در حقیقت شبیه آیه ۴۸ سوره غافر است که مستکبران خودخواه به مستضعفین در عقائد بعد از محاجه و مخاصمه می گویند:"ما همگی در دوزخیم چرا که خداوند میان بندگانش حکمی عادلانه کرده است":" قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ "و این منافاتی با آیه ۱۳ سوره عنکبوت ندارد که می فرماید: وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ :"آنها در قیامت هم بارهای سنگین خود را بر دوش می کشند و هم بارهای دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خویش که بر اثر اغوا و اضلال دیگران و تشویق به گناه و بدعت گذاردن حاصل شده است.

*** سپس برای تاکید بیشتر می افزاید:"ما اینگونه با مجرمان رفتار می کنیم"

ص: ۴۵

( إِنَّا كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ).

این سنت همیشگی ما است،سنتی که از قانون عدالت نشات گرفته است.

*** و بعد به بیان ریشه اصلی بدبختی آنها پرداخته می گوید:"آنها چنان بودند که وقتی کلمه توحید و لا اله الا اللّه به آنان گفته می شد استکبار می کردند" ( إِنَّهُمْ كانُوا إِذا قِيلَ لَهُمْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ).

آری ریشه تمام انحرافات آنها تکبر و خود برتربینی،و زیر بار حق نرفتن و بر سر سنتهای غلط و تقالید باطل اصرار و لجاجت ورزیدن،و به همه چیز غیر از آن با دیده تحقیر نگریستن بود.

نقطه مقابل روح استکبار همان خضوع و تسلیم در برابر حق است که اسلام واقعی همین است و بس،آن استکبار مایه تیره روزی است،و این خضوع و تسلیم خمیرمایه سعادت.

جالب اینکه در بعضی از آیات قرآن عذاب الهی مستقیما در ارتباط با استکبار معرفی شده،چنان که در آیه ۲۰ سوره احقاف می خوانیم:" فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ":"امروز عذاب خوارکننده جزای شما است به خاطر آنکه در زمین به ناحق استکبار می کردید".

*** ولی آنها برای این گناه بزرگ خود عذری بدتر از گناه می آوردند،"و پیوسته می گفتند:آیا ما خدایان و بتهای خود را به خاطر شاعر دیوانه ای رها کنیم"؟! ( وَ يَقُولُونَ أَ إِنّا لَتارِكُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ ).

شاعرش می نامیدند چون سخنانش آن چنان در دلها نفوذ داشت و عواطف انسانها را همراه خود می برد که گویی موزون ترین اشعار را می سراید،در حالی که گفتارش ابدا شعر نبود،و مجنونش می خواندند به خاطر اینکه رنگ محیط بخود

نمی گرفت،و در برابر عقاید خرافی انبوه متعصبان لجوج ایستاده بود،کاری که از نظر توده های گمراه یک نوع انتحار و خودکشی جنون آمیز است،در حالی که بزرگترین افتخار پیغمبر ص همین بود که تسلیم این شرائط نشد! *** سپس قرآن برای نفی این سخنان بی اساس و دفاع از مقام وحی و رسالت پیامبر ص می افزاید:"چنین نیست،او حق آورده و پیامبران پیشین را تصدیق کرده است"( بَلْ جاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ).

محتوای سخنان او از یک سو،و هماهنگی آن با دعوت انبیاء از سوی دیگر دلیل صدق گفتار او است.

*** "اما شما ای مستکبران کوردل و گمراهان بدزبان بطور مسلم عذاب دردناک الهی را خواهید چشید"( إِنَّكُمْ لَذائِقُوا الْعَذابِ الْأَلِيمِ ).

*** ولی گمان نکنید که خداوند انتقامجو است و می خواهد انتقام پیامبرش را از شما بگیرد چنین نیست"شما جز به اعمالتان جزا داده نمی شوید"( وَ ما تُجْزَوْنَ إِلاّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ).

در حقیقت همان اعمال شما است که در برابر شما مجسم می شود و با شما می ماند و شما را شکنجه و آزار می دهد،کیفر شما همان عمل خودتان است، همان استکبار و کفر و بی ایمانی، همان تهمت شعر و جنون به آیات الهی و پیامبرش بستن،همان ظلم و بیدادگریها و زشتکاریها.

*** و در آخرین آیه مورد بحث که در حقیقت مقدمه ای است برای بحثهای آینده یک گروه را استثناء کرده،می گوید:"جز بندگان مخلص پروردگار که

از همه این کیفرها بدور و برکنارند"( إِلاّ عِبٰادَ اللّهِ الْمُخْلَصِينَ ) (۱).

واژه" عِبٰادَ اللّهِ "به تنهایی برای بیان ارتباط این گروه به خداوند کافی است،ولی هنگامی که"مخلصین"در کنار آن قرار می گیرد عمق و جان دیگری به آن می بخشد،آن هم"مخلص"بصورت"صیغه اسم مفعول"کسی که خدا او را خالص کرده است،خالص از هر گونه شرک و ریا،و از هر گونه وسوسه های شیطانی و شوائب هوای نفس.

آری تنها این گروهند که به اعمالشان جزا داده نمی شوند،بلکه خدا با فضل و کرم با آنها رفتار می کند و بیحساب پاداش می گیرند.

***

**نکته:**

پاداش مخلصین

دقت در آیات قرآن نشان می دهد که"مخلص"(به کسر لام)بیشتر در مواردی به کار رفته که انسان در مراحل خودسازی است،و هنوز به تکامل لازم نرسیده است،ولی"مخلص"(به فتح لام)به مرحله ای گفته می شود که انسان بعد از مدتی جهاد با نفس و طی مراحل معرفت و ایمان به مقامی می رسد که از نفوذ وسوسه های شیاطین مصونیت پیدا می کند،چنان که قرآن از قول ابلیس نقل می کند: فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلاّ عِبٰادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ :"به عزتت سوگند که همه آنها را جز بندگان مخلصت گمراه خواهم کرد"!(سوره ص آیه ۸۳-۸۲).

این جمله که مکرر در آیات قرآن آمده عظمت مقام"مخلصین"را روشن می سازد این مقام،مقام یوسفهای صدیق بعد از عبور از آن میدان آزمایش بزرگ است، کَذٰلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشٰاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا الْمُخْلَصِينَ :"ما این



---

۱- ۱) این جمله به صورت"استثنای منقطع"از ضمیر"تجزون"یا"لذائقوا" است.

چنین برهـان خویش را به یوسف نشان دادیم تا بـدی و فحشاء را از او دور سازیم، چرا که او از بنـدگان مخلص ما بود"(سوره یوسف آیه ۲۴).

این مقـام کسـانی است که در"جهـاد اکبر"پیروز می شونـد و دست لطف پروردگـار تمـام ناخالصـی ها را از وجودشان بر می چیند،و در کوره حوادث آن چنان ذوب می شوند که جز طلای معرفت خالص در آنها چیزی نمی ماند.

و اینجا است که پاداش آنها به معیار عمل داده نمی شود،بلکه پاداششان به معیار فضل و رحمت خدا است.

"علامه طباطبائی"در اینجا سخنی دارد که فشرده اش این است:

"خداوند در آیه مورد بحث می گوید:همه مردم پاداش اعمالشان را می گیرند جز بندگان مخلص خدا.

چرا که آنها به حکم مقام عبودیت خود را مالك هیـچ چیز نمی داننـد،جز آنچه خدا می خواهد اراده نمی کنند،و جز آنچه او می طلبد انجام نمی دهند.

و به حکم مخلص بودن،خدا آنان را برای خویش برگزیده،و تعلق خاطری به غیر ذات پاك او ندارند.

نه زرق و برق دنیا و نه نعمتهای عقبی،و در دل آنها چیزی جز اللّه نیست!.

روشن است کسـی که دارای این ویژگی است لذت و نعمت و موهبت و روزیش چیزی است غیر از آنچه دیگران دارند،چنان که در آیات بعد می آید" أُولٰئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ ":"آنها روزی خاص و ویژه ای دارند که از دیگران جدا است".

درست است که آنهـا همچون سایر بهشتیان در بهشت زنـدگی دارنـد اما بهره آنها شباهتی به بهره های دیگران نـدارد(آنها از جلوه های ذات پاك خدا از لذات باطنی او بهره می برند و قلبشان از پیمانه شوق او لبریز،و غرق عشق و وصال او هستند) (۱).

*** ***



---

۱- ۱) المیزان جلد ۱۷ صفحه ۱۴۱.

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۴۱ تا ۴۹]

### اشاره

أُولٰئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ (۴۱) فَوٰاکِهُ وَ هُمْ مُکْرَمُونَ (۴۲) فِی جَنّٰاتِ اَلنَّعِیمِ (۴۳) عَلیٰ سُرُرٍ مُتَقٰابِلِینَ (۴۴) یُطٰافُ عَلَیْهِمْ بِکَأْسٍ مِنْ مَعِینٍ (۴۵) بَیْضٰاءَ لَذَّهٍ لِلشّٰارِبِینَ (۴۶) لاٰ فِیهٰا غَوْلٌ وَ لاٰ هُمْ عَنْهٰا یُنْزَفُونَ (۴۷) وَ عِنْدَهُمْ قٰاصِرٰاتُ اَلطَّرْفِ عِینٌ (۴۸) کَأَنَّهُنَّ بَیْضٌ مَکْنُونٌ (۴۹)

### ترجمه:

۴۱-برای آنها(بندگان مخلص)روزی معین و ویژه ای است.

۴۲-میوه های گوناگون پر ارزش،و آنها مورد احترامند.

ص:۵۰

۴۳-در باغهای پرنعمت بهشت.

۴۴-بر تختها روبروی یکدیگر تکیه زده اند.

۴۵-گرداگرد آنها قدحهای لبریز از شراب طهور را می گردانند.

۴۶-شرابی که سفید و درخشنده و لذتبخش برای نوشندگان است.

۴۷-شرابی که نه در آن مایه فساد عقل است نه موجب مستی می گردد.

۴۸-و نزد آنها همسرانی است که جز به شوهران خود عشق نمی ورزند و چشمانی درشت (و زیبا)دارند.

۴۹-گویی(از لطافت و سفیدی)همچون تخم مرغهایی هستند که(در زیر بال و پر مرغ) پنهان مانده(و دست انسانی هرگز آن را لمس نکرده است).

**تفسیر:**

گوشه ای از نعمتهای بهشتی

در آخرین آیه بحث گذشته سخن از"عباد اللّه مخلصین"به میان آمد، آیات مورد بحث مواهب و نعمتهای بی شماری را که خداوند به آنها ارزانی می دارد، بیان می کند که می توان آن را در هفت بخش خلاصه کرد:

نخست می گوید:"برای آنها روزی معلوم و معینی است"( أُولئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ ).

آیا این خلاصه همان نعمتهایی است که در آیات بعد تشریح شده و بیانگر نعمتهای آنها است که در اینجا به صورت سربسته بیان گشته است؟ یا اشاره به نعمتهای ناشناخته معنوی و غیر قابل توصیفی است که در صدر نعمتهای بهشتی قرار گرفته؟ جمعی از مفسران آن را به صورت اول تفسیر کرده اند،در حالی که بعضی دیگر آن را به صورت دوم.

تناسب بحث و جامعیت نعمتها با معنی دوم سازگارتر است،و به این ترتیب نخستین نعمت از نعمتهای هفتگانه که در آیات مورد بحث آمده مواهب معنوی و لذات

ص :51

روحانی و درک جلوه های ذات پاک حق،و سرمست شدن از باده طهور عشق او است، همان لذتی که تا کس نبیند نمی داند.

و اینکه مواهب مادی بهشت در آیات قرآن به تفصیل آمده،اما مواهب معنوی و لذات روحانی به صورت سربسته بیان شده به خاطر همین است که اولی قابل توصیف است و دومی غیر قابل توصیف!.

در معنی" رِزْقٌ مَعْلُومٌ "سخنان فراوان دیگری نیز گفته شده،آیا وقتش معلوم است؟یا بقاء و دوامش؟و یا سائر مشخصات آن؟اما بنا بر آنچه در بالا گفتیم کلمه"معلوم"تعبیر"سربسته ای است برای این مواهب توصیف ناشدنی.

*** سپس به بیان نعمتهای دیگر پرداخته،و قبل از هر چیز از نعمتهای بهشتی نام می برد،آنهم نعمتهایی که با نهایت احترام به بهشتیان داده می شود،می گوید:

"برای آنها میوه های رنگارنگ است"( فَوٰاكِهُ ).

"و آنها گرامی و مکرمند"( وَ هُمْ مُكْرَمُونَ ).

نه همچون حیواناتی که آذوقه در مقابل آنها می ریزند،بلکه به صورت میهمانهای عزیزی با نهایت احترام از آنها پذیرایی می شود.

*** از نعمت میوه های رنگارنگ و احترام و گرامیداشت که بگذریم سخن از جایگاه آنها به میان می آید،می فرماید:"جایگاه آنها در باغهای سرسبز و پر نعمت بهشت است"( فِي جَنّٰاتِ النَّعِيمِ ).

هر نعمتی بخواهند در آنجا هست و هر چه اراده کنند در برابر آنها حاضر است. و از آنجا که یکی از بزرگترین لذات انسان بهره گرفتن از مجلس انس با دوستان یک رنگ و باصفا است،در چهارمین مرحله به این نعمت اشاره کرده

ص: ۵۲

می گوید:"بهشتیان بر تختها روبروی یکدیگر نشسته اند و چشم در چشم هم دارند" ( عَلیٰ سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ ).

از هر دری سخن می گویند،گاه از گذشته خویش در دنیا،و زمانی از نعمتهای عظیم پروردگار در آخرت،گاه از صفات جمال و جلال خدا سخن می گویند، و گاه از مقامات اولیاء و کرامات آنها،و از مسائل دیگری که آگاهی بر آنها برای ما زندانیان این دنیا قابل درک نیست! "سرر"جمع"سریر"به تختهایی گفته می شود که در مجلس سرور و انس بر آن قرار می گیرند،هر چند گاهی به معنی وسیعتری نیز اطلاق شده است، تا آنجا که گاه به تابوت میت نیز سریر گفته می شود،شاید به این امید که مرکب سروری برای او به سوی آمرزش الهی و بهشت جاودانش باشد.

*** در پنجمین مرحله از بیان مواهب بهشتیان سخن از نوشابه و شراب طهور آنها است،می فرماید:"قدحهای لبریز از شراب طهور گرداگرد آنها در حرکت است"و هر لحظه اراده کنند از پیمانه آن سیراب می شوند و در عالمی از نشاط و معنویت فرو می روند"( یُطٰافُ عَلَیْهِمْ بِکَأْسٍ مِنْ مَعِینٍ ).

این ظرفها در گوشه ای قرار نگرفته که آنها تقاضای جامی از آن کنند، بلکه به مقتضای تعبیر" یُطٰافُ عَلَیْهِمْ "گرد آنها می گردانند! "کاس"(بر وزن رأس)نزد اهل لغت به ظرفی گفته می شود که پر و لبریز باشد،و اگر خالی باشد معمولاـ به آن"قدح"می گویند.راغب در مفردات می گوید:

الکاس الاناء بما فیه من الشراب:کاس به معنی ظرفی است که پر از نوشیدنی باشد.

"معین"از ماده"معن"(بر وزن صحن)به معنی جاری است،اشاره به اینکه در آنجا چشمه هایی از شراب طهور در جریان است که هر لحظه پیمانه ها را از آن پر می کنند و گرداگرد بهشتیان می گردانند،چنان نیست که این شراب

طهور پایان گیرد و یا برای تهیه آن نیاز به زحمت و درد و رنجی باشد یا کهنه و خراب و فاسد شود.

*** سپس به توصیفی از ظروف آن شراب طهور پرداخته می گوید:"آنها سفید و درخشنده است و لذت بخش برای نوشندگان"( بَیْضاءَ لَذَّهٍ لِلشّارِبِینَ ).

بعضی از مفسران"بیضاء"را صفت"ظروف"این شراب گرفته اند و بعضی توصیفی برای خود"شراب طهور"یعنی این شراب همچون شرابهای خوشرنگ دنیا نیست،شرابی است پاک،خالی از رنگهای شیطانی،سفید و شفاف.

البته معنی دوم با جمله" لَذَّهٍ لِلشّارِبِینَ "مناسبتر است! *** از آنجا که نام شراب و پیمانه و مانند اینها ممکن است مفاهیم دیگری در اذهان تداعی کند بلافاصله در آیه بعد با ذکر جمله کوتاه و گویایی همه این مفاهیم را از ذهن شنوندگان می شوید و می گوید:"آن خمر شراب طهور نه مایه فساد عقل است،و نه موجب مستی می شود"( لا فِیها غَوْلٌ وَ لا هُمْ عَنْها یُنْزَفُونَ ).

و جز هوشیاری و نشاط و لذت روحانی چیزی در آن نیست.

"غول"(بر وزن قول)در اصل به معنی فسادی است که به طور پنهانی در چیزی نفوذ می کند و اینکه به قتلهای مخفی و ترور در ادبیات عرب"غیله" گفته می شود از همین نظر است.

"ینزفون"در اصل از ماده"نزف"(بر وزن حذف)به معنی از بین بردن چیزی به صورت تدریجی است.این واژه هنگامی که در مورد آب چاه به کار رود مفهومش این است که آب را تدریجا از چاه بکشند تا پایان یابد.

در مورد خونریزی تدریجی که منتهی به ریختن تمام خون بدن شود نیز تعبیر "نزف الدم"به کار می رود.

ص :۵۴

در هر حال منظور از آن در آیه مورد بحث از بین رفتن تـدریجی عقـل و رسـیدن به حـد سـکرات که در مورد شـراب طهور بهشت مطلقا وجود ندارد،نه از عقل می کاهد و نه فساد تولید می کند.

این دو تعـبیر به طـور ضـمنی بیـان بسـیار ظریف و دقیقی است در مورد شـرابهای دنیـا و مواد الکلی که به صورت تـدریجی و مخفیانه در وجود انسان نفوذ می کنـد و فساد و تباهی می آفرینـد،نه تنها عقل و سلسله اعصاب را به ویرانی می کشـد، که در تمام دستگاههای بدن انسان از قلب گرفته تا عروق،و از معده تا کلیه ها و کبد،تاثیر مخرب غیر قابل انکاری دارد،گویی انسان را"ترور"می کند و نابود می سازد.

و نیز عقـل و هوش انسـان را هماننـد آب چـاه تـدریجا می کشـد تا آن را خشک و خالی می کنـد! ولی شـراب طهور الهی در قیامت از همه این صفات خالی است (۱).

*** و سرانجام در ششمین مرحله به همسران پاک بهشتی اشاره کرده،می گوید:

"نزد آنها همسرانی است که جز به شوهران خود عشق نمی ورزند،به غیر آنان نگاه نمی کنند و چشمان درشت و زیبا دارند"( وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ عِینٌ ).

"طرف"در اصل به معنی پلک چشمها است و از آنجا که به هنگام نگاه

ص: ۵۵

---

۱ - ۱) ضـمیر"فیهـا"و"عنها"هر دو به"خمر"باز می گردد که در کلام،مـذکور نیست ولی از سـیاق کلام معلوم می شود،و می دانیم خمر مؤنث مجـازی است،و"عن"در"عنهـا" برای بیـان علت است،یعنی آنها به علت این خمر مست و فاقـد عقل و هوش نمی شونـد،باید توجه داشت که واژه خمر واژه مشترکی است که گاه به شـراب مفسده انگیز و تباه کننده عقل اطلاق می شود مانند إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ... (مائده-۹۰)و گاه به شـراب طهور که بهره بنـدگان مخلص خـدا است مانند" وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّهٍ لِلشّارِبِینَ "(محمد-۱۵)که در توصیف بهشت آمده است.

کردن پلکها به حرکت در می آیند این کلمه کنایه از نگاه کردن است،بنا بر این تعبیر به"قاصِرَاتُ الطَّرْفِ "به معنی زنانی است که نگاهی کوتاه دارند و در تفسیر آن احتمالات متعددی داده شده که در عین حال قابل جمع است.

نخست اینکه:آنها تنها به همسران خود نگاه می کنند،چشم خود را از همه چیز برگرفته،و به آنان می نگرند.

دیگر اینکه:این تعبیر کنایه از این است که آنها فقط به همسرانشان عشق می ورزند،و جز مهر آنها مهر دیگری را در دل ندارند که این خود یکی از بزرگترین امتیازات یک همسر است که جز به همسرش نیندیشد و جز به او عشق نورزد.

تفسیر دیگر اینکه آنها چشمانی خمار دارند،همان حالت مخصوصی که در بسیاری از اشعار شعرا به عنوان یک توصیف زیبا از چشم مطرح است (۱).

البته معنی اول و دوم مناسبتر به نظر می رسد هر چند جمع میان معانی نیز بی مانع است.

کلمه"عین"(بر وزن مین)جمع"عیناء"به معنی زن درشت چشم است.

*** بالآخره آخرین آیه مورد بحث توصیف دیگری برای همین همسران بهشتی بیان کرده و پاکی و قداست آنها را با این عبارت بیان می کند:"بدن آنها از شدت پاکی و ظرافت و سفیدی و صفا همچون تخم مرغهایی است که نه دست انسان آن را لمس کرده و نه گرد و غباری بر آن نشسته،بلکه در زیر بال و پر مرغ پنهان و پوشیده مانده است"!( کَأَنَّهُنَّ بَیْضٌ مَکْنُونٌ ).

"بیض"جمع"بیضه"به معنی تخم مرغ است(هر نوع مرغ)،و"مکنون"

ص:۵۶

---

۱- ۱) "روح المعانی"جلد ۲۳ صفحه ۸۱.

از ماده "کن "(بر وزن جن)به معنی پوشیده و مستور است.

این تشبیه قرآن هنگامی به درستی روشن می شود که انسان در آن لحظاتی که تخم از مرغ جدا می شود،و هنوز دست انسانی به آن نرسیده،و زیر بال و پر مرغ قرار دارد آن را از نزدیک بنگرد،که شفافیت و صفای عجیبی دارد.

بعضی از مفسران "مکنون"را به معنی محتوای تخم مرغ گرفته اند که در زیر پوست پنهان است،و در واقع تشبیه مزبور اشاره به موقعی است که تخم مرغ را پخته و پوست آن را یک جا جدا کنند که در آن حالت علاوه بر سفیدی و درخشندگی،لطافت و نرمی خاصی دارد،به هر حال تعبیرات قرآن در بیان حقائق به قدری عمیق و پر محتوای است که با یک تعبیر کوتاه و لطیف مطالب زیادی را با لطافت خاصی منعکس می کند.

***

**نکته:**

نظری بر مجموع آیات گذشته

مواهب گوناگونی که در باره بهشتیان در آیات گذشته ذکر شد مجموعه ای از مواهب مادی و معنوی است،و همانگونه که گفتیم نخستین موهبت که از جمله سربسته" أُولٰئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ "استفاده می شود مربوط به مواهب معنوی و روحانی است که با هیچ زبانی قابل شرح نمی باشد.

و اما شش قسمت دیگر که میوه های بهشتی،و مشروب طهور و همسران خوب،و احترام کافی،و مسکن پاک،و همنشینان شایسته و لایق است ابعاد مختلفی از نعمتهای بهشتی را بازگو می کند که غالبا آمیخته ای است از مواهب مادی و معنوی.

ولی اینها همه سخنانی است که با زبان ما مطرح شده و هرگز نمی تواند تمام جوانب نعمتهای بهشتی را منعکس سازد.

اصولا همانگونه که گفتیم زبان و گوش و درک و دید دیگری لازم است،

و الفاظ و جمله بندیها و سخنان دیگری تا بتواند شرح این ماجرا را بگوید و به تعبیر دیگر حقیقت نعمتهای بهشتی آن گونه که هست از اهل دنیا مکتوم خواهد بود،جز اینکه بروند و ببینند و دریابند! به هر حال"بندگان مخلص"و آنها که به مرحله کمال علم و ایمان رسیده اند آن قدر در پیشگاه خدا عزیزند که الطاف بیکران الهی در حق آنها به وصف نمی گنجد و هر چه فکر کنیم از آن برتر و بالاتر است.

***

ص :۵۸

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۵۰ تا ۶۱]

### اشاره

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَساءَلُونَ (۵۰) قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّی کانَ لِی قَرِینٌ (۵۱) یَقُولُ أَ إِنَّکَ لَمِنَ اَلْمُصَدِّقِینَ (۵۲) أَ إِذا مِتْنا وَ کُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَدِینُونَ (۵۳) قالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ (۵۴) فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَواءِ اَلْجَحِیمِ (۵۵) قالَ تَاللّهِ إِنْ کِدْتَ لَتُرْدِینِ (۵۶) وَ لَوْ لا نِعْمَةُ رَبِّی لَکُنْتُ مِنَ اَلْمُحْضَرِینَ (۵۷) أَ فَما نَحْنُ بِمَیِّتِینَ (۵۸) إِلاّ مَوْتَتَنَا اَلْأُولی وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ (۵۹) إِنَّ هذا لَهُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ (۶۰) لِمِثْلِ هذا فَلْیَعْمَلِ اَلْعامِلُونَ (۶۱)

ص :۵۹

**ترجمه:**

۵۰-(در حالی که آنها غرق گفتگو هستند)و بعضی رو به بعضی دیگر کرده سؤال می کنند...

۵۱-یکی از آنها می گوید:من همنشینی داشتم.

۵۲-که پیوسته می گفت:آیا(به راستی)تو این سخن را باور کرده ای؟...

۵۳-که وقتی ما مردیم و خاك و استخوان شدیم(بار دیگر)زنده می شویم،و جزا داده خواهیم شد؟! ۵۴-(سپس)می گوید:آیا شما می توانید از او خبری بگیرید؟ ۵۵-اینجاست که به جستجو برمی خیزد و نگاهی می کند ناگهان او را در وسط جهنم می بیند! ۵۶-می گوید:به خدا سوگند چیزی نمانده بود که مرا نیز به هلاکت بکشانی! ۵۷-و هر گاه نعمت پروردگارم نبود من نیز از احضار شدگان در دوزخ بودم! ۵۸-(ای دوستان)آیا ما هرگز نمی میریم؟(و در بهشت جاودانه خواهیم بود).

۵۹-و جز همان مرگ اول مرگی به سراغ ما نخواهد آمد و ما هرگز مجازات نخواهیم شد؟(چه نعمتی برای خدای من!).

۶۰-راستی این پیروزی بزرگی است.

۶۱-آری برای مثل این پاداش تلاشگران باید بکوشند.

**تفسیر:**

جستجو از دوست جهنمی!

بندگان مخلص پروردگار که طبق آیات گذشته غرق انواع نعمتهای معنوی و مادی بهشتند،انواع میوه های بهشتی در یک سو و حوریان بهشتی در سوی دیگر، جامهای شراب طهور گرداگرد آنها در حرکت،و بر تختهای بهشتی تکیه داده و با دوستان با صفا به راز و نیاز مشغولند،ناگهان بعضی از آنها به فکر گذشته

خود و دوستان دنیا می افتد،همان دوستانی که راه خود را جدا کردند و جای آنها در جمع بهشتیان خالی است،می خواهند بدانند سرنوشت آنها به کجا رسید.

آری در حالی که"آنها غرق گفتگو هستند و از هر دری سخنی می گویند و بعضی رو به بعضی دیگر کرده سؤال می کنند و جواب می شنوند"( فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ یَتَسٰاءَلُونَ ).

*** ناگهان"یکی از آنها خاطراتی در نظرش مجسم می شود رو به سوی دیگران کرده و می گوید:من دوست و همنشینی در دنیا داشتم"!( قٰالَ قٰائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّی کٰانَ لِی قَرِینٌ ).

*** مع الاسف او به انحراف کشیده شده و در خط منکران رستاخیز قرار گرفت، "او پیوسته به من می گفت:آیا به راستی تو این سخن را باور کرده ای و تصدیق می کنی"؟!( یَقُولُ أَ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِینَ ).

*** "که وقتی ما مردیم و خاک و استخوان شدیم(بار دیگر)زنده می شویم و به پای حساب و کتاب می آئیم و در برابر اعمالمان مجازات و کیفر خواهیم شد"من که این سخنان را باور ندارم!( أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ کُنّٰا تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَ إِنّٰا لَمَدِینُونَ ) (۱).

ای دوستان!کاش می دانستم الان او کجاست؟و در چه شرائطی است؟، آه جای او در میان ما خالی است! *** سپس می افزاید:ای دوستان!آیا شما می توانید نظری بیفکنید و از او



---

۱- ۱) "مدینون"از ماده"دین"به معنی جزا است،یعنی آیا به ما جزا داده خواهد شد؟!

خبری بگیرید"؟( قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ ) (۱).

*** "اینجا است که او نیز به جستجو برمی خیزد و نگاهی به سوی دوزخ می افکند ناگهان دوست خود را در وسط جهنم می بیند"!( فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَوٰاءِ الْجَحِیمِ ) (۲)*** او را مخاطب ساخته"صدا می زند:به خدا سوگند چیزی نمانده بود که مرا نیز سقوط دهی و به هلاکت بکشانی"!( قَالَ تَاللّٰهِ إِنْ کِدْتَ لَتُرْدِینِ ) (۳).

*** چیزی نمانده بود که وسوسه های تو در قلب صاف من اثر بگذارد،و مرا به همان خط انحرافی که در آن بودی وارد کنی"اگر لطف الهی یار من نشده بود و نعمت پروردگارم به کمکم نمی شتافت من نیز امروز با تو در آتش دوزخ احضار می شدم"!( وَ لَوْ لاٰ نِعْمَةُ رَبِّی لَکُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِینَ ).

این توفیق الهی بود که رفیق راه من شد،و این دست لطف هدایتش بود که مرا نوازش داد و رهبری کرد.

*** در اینجا به دوست جهنمیش رو می کند و این سخن را به عنوان سرزنش به یاد او می آورد و می گوید:آیا تو نبودی که در دنیا می گفتی"ما هرگز نمی میریم"؟( أَ فَمٰا نَحْنُ بِمَیِّتِینَ ).



---

۱- ۱) "مطلعون"از ماده"اطلاع"به معنی سرکشیدن و جستجو کردن و بر چیزی مشرف شدن و آگاهی گرفتن است.

۲- ۲) "سواء"به معنی وسط است.

۳- ۳) "تردین"از ماده"ارداء"به معنی سقوط از بلندی است که معمولا توأم با هلاکت است.

*** "جز همـان یـک مرگ اول در دنیا و بعـد از آن نه حیات مجـددی است و نه ما هرگز مجازات خواهیم شـد"!( إِلاّ مَوْتَتَنَا الْأُولىٰ وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ).

اکنون بنگر و ببین چه اشـتباه بزرگی کردی؟بعد از مرگ چنین حیاتی بود و چنین ثواب و جزاء و کیفری،اکنون همه حقائق بر تـو آشـکار شـده ولی چه سـود که راه بـازگشتی وجود نـدارد! طبـق این تفسـیر دو آیه اخیر از گفتـار این فرد بهشـتی بـا رفیق دوزخیش می باشد که گفته های او را در زمینه انکار معاد به خاطرش می آورد.

ولی جمعی از مفسـران احتمـال دیگری در تفسـیر این دو آیه داده انـد و آن اینکه گفتگوی فرد بهشـتی بـا رفیق دوزخی پایـان یافته،و دوسـتان بهشتی بار دیگر با هم سـخن می گوینـد،یکی از آنها از فرط خوشـحالی صـدا می زنـد:"آیا به راستی دیگر ما نمی میریـم"و در اینجـا حیـات جـاودان داریـم؟آیـا جز مرگ اول مرگ دیگری در کـار نخواهـد بـود؟و این لطـف الهی بر ما جاودان می ماند و هرگز عذاب نخواهیم شد؟ البته این سخنان از روی شک و تردید نیست،از فرط وجد و سرور است، درست مثل اینکه گاهی انسان بعـد از مـدتی آرزو و انتظار به منزل وسـیع و مرفهی دست می یابـد،با تعجب می گوید:آیا این مال من است؟ای خـدای من!چه نعمتی! آیـا از من گرفته نخواهـد شـد؟ *** به هر حـال این گفتگو را بـا یـک جمله پر معنی و بسـیار احساس انگیز و مؤکـد به انواع تاکیـدات پایان داده،و می گویـد:"راستی این رسـتگاری و پیروزی بزرگی است"( إِنَّ هٰذٰا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ).

چه پیروزی و رستگاری از این برتر که انسان غرق نعمت جاودانی و حیات

ص :۶۳

ابـدی و مشـمول انواع الطاف الهی باشد؟از این برتر و بالاتر چه چیزی تصور می شود؟ *** و سـرانجام خداوند بزرگ با یک جمله کوتاه و بیدار کننده و پر معنی به این بحث خاتمه داده،می فرماید:"برای مثل این مردم عمل کنند"و به خاطر این مواهب تلاشگران بکوشند"( لِمِثْلِ هٰذٰا فَلْيَعْمَلِ الْعٰامِلُونَ ).

اینکه بعضـی از مفسـران احتمال داده اند که آیه اخیر نیز از گفته های بهشتیان باشد بسـیار بعید به نظر می رسد،چرا که در آن روز دیگر عملی در کـار نیست،و به تعبیر دیگر در آن روز برنـامه عمـل وجود نـدارد که با این عبارت بخواهنـد افراد را به آن تشویق کنند،در حالی که ظاهر آیه نشان می دهد هدف این است که از تمام آیات گذشته با ذکر این جمله نتیجه گیری گردد و مردم به سوی ایمان و عمل سوق داده شوند،لذا مناسب این است که این سخن خداوند در پایان این بحث بوده باشد.

### نکته ها:

### اشاره

### ۱-ارتباط بهشتیان با دوزخیان

از آیـات فوق برمی آیـد که گاه نوعی ارتباط میان بهشتیان و دوزخیان برقرار می شود،گویی بهشتیان که در بالا قرار دارنـد به دوزخیان که در پائین هسـتند می نگرند و وضع حال آنها را می بینند(این معنی از تعبیر فاطلع که به معنی اشـراف از بالا اسـت استفاده می شود).

البته این دلیـل بر آن نیست که فاصـله بهشت و دوزخ کم است،بلکه در آن شـرائط قـدرت دیـد فوق العاده ای به آنها داده می شود که مساله فاصله و مکان در برابر آن مطرح نیست.

ص :۶۴

در بعضی از کلمات مفسران آمده است که در بهشت روزنه ای وجود دارد که از آن می توان جهنم را دید! از آیات سوره اعراف نیز به خوبی این ارتباط روشن می شود،آنجا که می گوید:"بهشتیان دوزخیان را بانگ می زنند و می گویند ما آنچه را پروردگارمان وعده داده بود حقا یافتیم،آیا شما هم آنچه را پروردگارتان وعده داده بود به حق یافتید؟می گویند آری!و در این هنگام کسی در میان آنها بانگ برمی آورد که لعنت خدا بر ستمگران باد"!" وَ نادی أَصْحابُ الْجَنَّهِ أَصْحابَ النّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقًّا قالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ أَنْ لَعْنَهُ اللّهِ عَلَی الظّالِمِینَ "(اعراف ۴۴).

از آیه ۴۶ همان سوره اعراف نیز استفاده می شود که"در میان اهل بهشت و دوزخ حجابی برقرار است"" وَ بَیْنَهُما حِجابٌ ".

تعبیر به"نادی"که معمولا در موارد سخن گفتن از دور به کار می رود نشانه بعد مکانی یا مقامی این دو گروه است،اما به هر حال همانگونه که بارها گفته ایم شرائط و احوال روز قیامت با وضع این جهان بسیار متفاوت است و ما نمی توانیم با معیارهای این جهان آنها را ارزیابی کنیم.

***

### ۲-این آیات در باره چه کسی نازل شده؟

بعضی از مفسران شان نزولهایی برای آیات فوق نقل کرده اند که مطابق آنها این آیات اشاره به آن دو نفر می کند که در سوره کهف به عنوان یک مثال مطرح شده است آنجا که می فرماید: وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَیْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَیْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَیْنَهُما زَرْعاً... "برای آنها مثالی بیان کن:داستان آن دو مرد را که برای یکی از آنها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم،و در گرداگرد آن درختان نخل،و در میان این دو زراعتی

پر برکت..."(آیات ۳۲ تا ۴۳ سوره کهف).

در این آیات آمده است که یکی از آن دو نفر فردی بود بسیار خودخواه و مغرور و کم ظرفیت و منکر معاد و دیگری مؤمن و معتقد به قیامت و سرانجام آن مرد بی ایمان مغرور در همین جهان نیز به مجازات الهی گرفتار شد و تمام اموال و ثروتش بر باد رفت (۱).

ولی لحن آیات مورد بحث با آیات سوره کهف چندان هماهنگ نیست و حکایت از دو داستان جداگانه می کند.

بعضی دیگر از مفسران آن را ناظر به دو نفر شریک یا رفیق می دانند که ثروت زیادی داشتند،یکی انفاق های زیادی کرد،و دیگری که به این امور اعتقادی نداشت خودداری نمود،بعد از مدتی انفاق کننده نیازمند شد و مورد سرزنش رفیقش قرار گرفت،و با استهزاء به او گفت: أَ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِینَ :

"آیا تو در راه خدا انفاق می کنی" (۲).

اما این شان نزول متوقف بر این است که"مصدقین"را در آیات مورد بحث با تشدید"صاد"بخوانیم که مربوط به انفاق و صدقه دادن بوده باشد.

در حالی که در قرائت مشهور"مصدقین"بدون تشدید"صاد"است بنا بر این شان نزول مزبور با قرائت مشهور سازگار نیست.

***

### ۳-برای چنین مواهبی باید تلاش کرد

آیا سزاوار است انسان سرمایه گران بهای عمر و استعدادهای خلاق خداداد را در اموری مصرف کند که همانند حباب بر روی آب ناپایدار است؟متاعی است کم ارزش و بی دوام،متاعی است پرآفت و پر دردسر.

ص: ۶۶

---

۱- ۱) تفسیر فخر رازی جلد ۲۶ صفحه ۱۳۹.

۲- ۲) روح المعانی جلد ۲۳ صفحه ۸۳.

و یـا این نیروهـای پر ارزش را در مسـیری به کار گیرد که نتیجه آن حیات جاویـدان و مواهب بی پایان و خشـنودی پروردگار است؟ قرآن در آیات فوق چه تعبیر زیبایی دارد می گویـد تلاشـگران برای این چنین هدفی باید تلاش کنند،برای بهشتی مملو از لذات روحانی،و پر از نعمت های جسـمانی که شراب طهورش انسان را در نشئه ای ملکوتی فرو می برد،و همنشینی دوستان با صـفایش غمی بر دل نمی گذارد،نه محدودیتی در آن است و نه ممنوعیتی، نه اندوه زوال در آن راه دارد و نه دردسـر حفظ و نگهداری.

آری برای مثل این باید سعی و عمل کرد.

***

ص: ۶۷

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۶۲ تا ۷۰]

### اشاره

أَ ذٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلاً أَمْ شَجَرَةُ اَلزَّقُّوم (۶۲) إِنّٰا جَعَلْنٰاهٰا فِتْنَةً لِلظّٰالِمِينَ (۶۳) إِنَّهٰا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِى أَصْلِ اَلْجَحِيم (۶۴) طَلْعُهٰا كَأَنَّهُ رُؤُسُ
اَلشَّيٰاطِينِ (۶۵) فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهٰا فَمٰالِؤُنَ مِنْهَا اَلْبُطُونَ (۶۶) ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهٰا لَشَوْباً مِنْ حَمِيمٍ (۶۷) ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى اَلْجَحِيمِ
(۶۸) إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبٰاءَهُمْ ضٰالِّينَ (۶۹) فَهُمْ عَلىٰ آثٰارِهِمْ يُهْرَعُونَ (۷۰)

### ترجمه:

۶۲-آیا این(نعمتهای جاویدان بهشت)بهتر است یا درخت(نفرت انگیز)زقوم؟! ۶۳-ما آن را مایه درد و رنج ظالمان قرار دادیم.

۶۴-درختی است که از قعر جهنم می روید! ۶۵-شکوفه آن مانند کله های شیاطین است.

ص :۶۸

۶۶-آنها(مجرمان)از آن می خورند و شکم خود را از آن پر می کنند.

۶۷-سپس روی آن آب داغ متعفنی می نوشند.

۶۸-سپس بازگشت آنها به سوی جهنم است.

۶۹-چرا که آنها پدران خود را گمراه یافتند.

۷-با اینحال با سرعت به دنبال آنان می دوند.

## تفسیر:

گوشه ای از عذابهای جانکاه دوزخیان

بعد از بیان نعمتهای روحبخش و پرارزش بهشتی،در آیات مورد بحث به بیان عذابهای دردناك و غم انگیز دوزخی می پردازد،و آن چنان ترسیمی از آن می کند که در مقایسه با نعمتهای پیشین در نفوس مستعد عمیقا اثر می گذارد و آنها را از هر گونه زشتی و ناپاکی باز می دارد.

نخست می فرماید:"آیا این نعمتهای جاویدان و لذت بخش که بهشتیان را با آن پذیرایی می کنند بهتر است یا درخت نفرت انگیز زقوم"؟!( أَ ذٰلِکَ خَیْرٌ نُزُلاً أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ).

تعبیر به"نزل"با توجه به مفهوم آن به چیزی گفته می شود که برای پذیرایی میهمان آماده می کنند،و بعضی گفته اند نخستین چیزی است که با آن از میهمان تازه وارد پذیرایی می کنند نشان می دهد که بهشتیان همچون میهمانهای عزیز و محترم پذیرایی می شوند.

قرآن می گوید:آیا این بهتر است یا درخت"زقوم"؟! تعبیر به"بهتر"دلیل بر این نیست که درخت زقوم چیز خوبی است، و نعمت بهشتیان از آن بهتر است،چرا که این تعبیرات در لغت عرب گاه در مواردی به کار می رود که در یک سو هیچگونه خوبی اصلا وجود ندارد،ولی این احتمال وجود دارد که این یک نوع کنایه است،درست به این می ماند که شخصی بر اثر آلودگی

به انواع گناهـان در میـان مردم سـخت رسوا شـده است و به او می گوئیم آیـا این رسوایی بهتر است یا افتخار و آبرومنـدی؟ و اما"زقوم"به گفته اهل لغت اسم گیاهی است تلخ و بد بو و بد طعم (۱).

و به گفته بعضـی از مفسران اسم گیاهی است که دارای برگهای کوچک و تلخ و بد بو است و در سرزمین "تهامه"می روید و مشرکان با آن آشنا بودند (۲).

و در تفسیر"روح المعانی"اضافه می کند این گیاه شیره ای دارد که وقتی به بدن انسان می رسد ورم می کند (۳).

"راغب"در"مفردات"می گوید:زقوم هر نوع غذای تنفرآمیز دوزخیان است.

"لسان العرب"می گوید:این ماده در اصل به معنی بلعیدن آمده است.

سپس می افزاید هنگامی که آیه"زقوم"نازل شد ابو جهل گفت:چنین درختی در سـرزمین ما نمی روید،چه کسی از شما معنی زقوم را می دانـد؟ در آنجـا مردی بود از آفریقـا گفت زقوم به لغت افریقائیـان به معنی"کره و خرمـا"است! ابو جهـل به عنوان سخریه صـدا زد کنیز!مقداری خرما و کره بیاور تا زقوم کنیم!آنها می خوردند و مسـخره می کردند و می گفتند محمد ص در آخرت ما را به اینها می ترساند!قرآن نازل شد و پاسخ دندانشکنی به آنها داد که در آیات بعد می خوانیم.

به هر حال واژه"شجره"همیشه به معنی"درخت"نیست گاه به معنی گیاه نیز می آید،و قرائن نشان می دهد که منظور از آن در اینجا"گیاه"است.



---

۱- ۱) مجمع البحرین ماده"زقم".

۲- ۲) تفسیر روح البیان جلد ۷ صفحه ۴۶۴.

۳- ۳) روح المعانی جلد ۲۳ صفحه ۸۵.

*** سپس قرآن به بعضی از ویژگیهای این گیاه پرداخته می گوید:"ما آن را مایه عذاب و رنج ظالمان قرار دادیم"( إِنّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظّالِمِينَ ).

"فتنه"ممکن است به معنی رنج و عذاب باشد،و ممکن است به معنی آزمایش،همانگونه که در غالب موارد در قرآن به این معنی آمده است،اشاره به اینکه آنها هنگامی که نام"زقوم"را شنیدند به سخریه و استهزاء پرداختند و از این رو وسیله ای برای آزمایش این ستمگران شد.

*** سپس می افزاید:"آن درختی است که از قعر جهنم می روید"!( إِنَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الْجَحِيمِ ).

ولی این ظالمان مغرور به سخریه ادامه دادند و گفتند مگر ممکن است گیاه یا درختی از قعر جهنم بروید؟آتش کجا و درخت و گیاه کجا؟بنا بر این شنیدن نام این گیاه و اوصاف آن مایه آزمایش آنها در این دنیا،و خود آن در آخرت مایه درد و رنج آنها است.

گویا آنها از این نکته غافل بودند که اصولی که بر زندگی آن جهان(آخرت) حاکم است با این جهان بسیار تفاوت دارد،گیاه و درختی که از قعر جهنم می روید به رنگ جهنم است،و در شرائط جهنم پرورش یافته،نه گیاهی است همانند گیاهی که در باغهای این جهان می روید،و شاید از این نکته بیخبر نبودند بلکه هدفشان تنها سخریه و استهزاء بود.

*** سپس می افزاید:"شکوفه آن مانند کله های شیاطین است"!( طَلْعُها کَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّياطِينِ ).

"طلع"معمولا به شکوفه خرما گفته می شود که دارای پوسته سبز رنگی

ص:۷۱

است و در درون آن رشته های سفیدی است که بعدا تبدیل به خوشه خرما می شود، واژه "طلع "از ماده "طلوع "به این مناسبت است که نخستین میوه ای است که بر درخت ظاهر می شود و طلوع می کند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که مگر مردم کله های شیاطین را دیده بودند که قرآن شکوفه های "زقوم "را به آن تشبیه می کند؟ مفسران در اینجا پاسخ های متعددی ذکر کرده اند:

بعضی گفته اند:یکی از معانی "شیطان "یک نوع مار بد منظر است که شکوفه زقوم به آن تشبیه شده است.

و بعضی گفته اند:یک نوع گیاه بد چهره است چنان که در کتاب "منتهی الارب "آمده است:"رأس الشیطان "یا "روس الشیاطین "گیاهی است.

ولی آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که این تشبیه برای بیان نهایت زشتی و چهره تنفرآمیز آن است،زیرا انسان از چیزی که متنفر باشد در ذهن خود برای آن قیافه ای زشت و وحشتناک ترسیم می کند،و به هر چه علاقه مند است برای آن قیافه ای زیبا و دوست داشتنی.

لذا در عکسهایی که مردم برای فرشتگان می کشند زیباترین چهره ها را ترسیم می کنند و به عکس برای شیاطین و دیوان بدترین چهره ها را،در حالی که نه فرشته را دیده اند و نه دیو را.

در تعبیرات روزمره بسیار دیده می شود که می گویند:"فلان کس مانند عفریت "است،یا "قیافه دیو دارد "! اینها همه تشبیهاتی است بر اساس انعکاسات ذهنی انسانها از مفاهیم مختلف، تشبیهاتی است لطیف و گویا.

*** سرانجام قرآن می گوید:"این ظالمان مغرور مسلما از این گیاه می خورند

و شکم را از آن پر می کنند"( فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ ).

این همـان فتنه و عـذابی است که در آیـات قبـل به آن اشاره شـد،خوردن از این گیاه دوزخی با آن بوی بـد و طعم تلـخ با آن شیره ای که تماسش با بدن مایه سوزندگی و تورم است،آنهم خوردن به مقدار زیاد،عذابی است دردناک (۱).

*** بدیهی است خوردن از این غذای ناگوار و تلخ تشـنگی آور است،اما به هنگامی که تشـنه می شوند چه می نوشـند؟قرآن می گوید:"این دوزخیان بعد از این زقوم آب داغ و کثیفی خواهند داشت"( ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْباً مِنْ حَمِيمٍ ).

"شوب"به معنی چیزی است که با شیء دیگر مخلوط شود،و"حمیم"به معنی آب داغ و سوزان است،بنا بر این حتی آب داغی که آنها می نوشند خالص نیست بلکه آلوده است.

*** آن غذای دوزخیان،و اینهم نوشابه آنان،اما بعد از این پذیرایی به کجا می روند،قرآن می گوید:"سـپس بازگشت آنها به سوی جهنم است"!( ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ ).

بعضی از مفسران از این تعبیر چنین استفاده کرده اند که این آب داغ آلوده از چشمه ای در بیرون دوزخ است،دوزخیان را قبلا برای نوشـیدن آن همچون حیواناتی که به آبگاه می برنـد به آنجا می خواننـد،و بعد از نوشـیدن از آن بار دیگر بازگشـتشان به سوی دوزخ است.

بعضـی دیگر گفته انـد این اشـاره به مواقف و جایگاههـای مختلف دوزخ است که ظالمـان و مجرمـان را از منطقه ای به منطقه دیگر می برند تا از آن آب سوزان

ص: ۷۳

---

۱ - ۱) ضـمیر در"منهـا"به"شـجره"بـاز می گردد،و این خـود قرینه ای است بر اینکه منظـور از"شـجره"در اینجـا گیـاه است نه درخت،زیرا گیاه را می خورند نه درخت را.

بنوشند و بعد آنها را به جایگاه اصلیشان باز می گردانند،اما تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

همانگونه که قبلا نیز اشاره کردیم نه ترسیم نعمتهای بهشتی آن چنان که هست در این دنیا برای ما ممکن است و نه عذابهای دوزخیان.تنها شبحی از دور با عباراتی کوتاه از آن در ذهن ما ترسیم می شود(پروردگارا ما را در پناه لطفت از این عذابها محفوظ دار).

*** در آخرین آیات مورد بحث قرآن دلیل اصلی گرفتاری دوزخیان را در چنگال این مجازاتهای دردناک در دو جمله کوتاه و پرمعنی بیان می کند،و می گوید:

"آنها پدران خود را گمراه یافتند"( إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ).

*** "اما با این حال با سرعت و بی اختیار به دنبال آنها می دوند"( فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ).

جالب اینکه در اینجا"یهرعون"به صورت"صیغه مجهول"از ماده "اهراع"که به معنی با سرعت دویدن است آمده،اشاره به اینکه چنان دل و دین بر تقلید نیاکان باخته اند که گویی آنها را به سرعت و بی اختیار به دنبالشان می دوانند گویی از خود اراده ای ندارند و این اشاره به نهایت تعصب و شیفتگی آنها به خرافات نیاکان است.

***

ص :۷۴

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۷۱ تا ۷۴]

### اشاره

وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ اَلْأَوَّلِينَ (۷۱) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ (۷۲) فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ اَلْمُنْذَرِينَ (۷۳) إِلاَّ عِبَادَ اَللَّهِ اَلْمُخْلَصِينَ (۷۴)

### ترجمه:

۷۱-قبل از آنها اکثر پیشینیان(نیز)گمراه شدند.

۷۲-ما در میان آنها انذارکنندگانی فرستادیم.

۷۳-بنگر عاقبت انذارشوندگان چگونه بود؟ ۷۴-مگر بندگان مخلص ما!

### تفسیر:

### اشاره

### اقوام گمراه پیشین

از آنجا که مسائل گذشته در رابطه با مجرمان و ظالمان اختصاص به مقطع خاصی از زمان و مکان ندارد قرآن در آیات مورد بحث به تعمیم و گسترش آن می پردازد، و ضمن چند آیه کوتاه و فشرده زمینه را برای شرح احوال بسیاری از امتهای پیشین که اطلاع بر احوالشان سند گویایی برای مباحث گذشته است فراهم می سازد، اقوامی همچون قوم نوح و ابراهیم و موسی و هارون و لوط و یونس و مانند آنها.

نخست می فرماید:"قبل از آنها بیشتر پیشینیان گمراه شدند"( وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ).

تنها مشرکان مکه نیستند که به تقلید نیاکانشان در گمراهی عمیقی گرفتارند، بلکه پیش از آنها نیز اکثر اقوام گذشته به چنین سرنوشتی گرفتار شدند،و مؤمنان آنها در برابر گمراهان آنها اندک بودند،و این تسلی خاطری است برای پیامبر ص و مؤمنان اندک نخستین در آن زمان که در مکه بودند و از هر سو در محاصره دشمن.

*** سپس اضافه می کند گمراهی آنها به خاطر نداشتن رهبر و راهنما نبود، "ما در میان آنها انذارکنندگانی فرستادیم"( وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ ).

پیامبرانی که آنها را از شرک و کفر و ظلم و بیدادگری و تقلید کورکورانه از دیگران بیم می دادند،و آنها را به مسئولیتهایشان آشنا می ساختند.

درست است که پیامبران در یک دست نامه انذار و در دست دیگر نامه بشارت داشتند ولی چون رکن اعظم تبلیغ آنها مخصوصا نسبت به چنین اقوام گمراه و سرکش همان انذار بود در اینجا تنها روی آن تکیه شده است.

*** سپس در یک جمله کوتاه و پرمعنی می گوید:"اکنون بنگر عاقبت انذار شوندگان و این اقوام لجوج گمراه به کجا رسید"؟( فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ).

مخاطب در جمله"فانظر"(اکنون بنگر)ممکن است شخص پیامبر ص باشد و یا هر فرد عاقل و بیدار.

در حقیقت این جمله اشاره به پایان کار اقوامی است که در آیات بعد شرح حال آنها خواهد آمد.

*** و در آخرین آیه به عنوان یک استثنا می فرماید:"مگر بندگان مخلص خدا"

( إِلاّ عِبٰادَ اللّهِ الْمُخْلَصِينَ ).

در واقع این جمله اشاره به آن است که عاقبت این اقوام را بنگر که چگونه آنها را به عـذاب دردناکی گرفتار کردیم،و هلاک نمودیم،و جز بندگان با ایمان و مخلص که از این مهلکه جان سالم بدر بردند (۱).

قابل توجه اینکه در این سوره پنـج بار روی بنـدگان"مخلص"خـدا در آیات مختلف تکیه شده،و این نشانه ای است از عظمت مقام آنها،و همانگونه که قبلا اشاره کردیم آنها کسانی هسـتند که در معرفت و ایمان و جهاد نفس آن چنان پیروز شده اند که خداوند آنها را برگزیده و خالص کرده،و به همین دلیل در برابر انحرافات و لغزشها مصونیت پیدا کرده اند.

شیطان از نفوذ در آنها عاجز و مایوس است و از روز نخست در برابر آنها سپر انداخته و اظهار عجز کرده است.

غوغـای محیط،وسوسه های اغواگران،تقلیـد نیاکان و فرهنگهای غلط و طاغوتی هرگز نمی توانـد آنها را از مسـیرشان منحرف سازد.

و این در حقیقت پیـامی است الهام بخش برای مؤمنان مقاوم آن روز در مکه و برای ما مسـلمانان در دنیای پرغوغای امروز که از انبوه دشمنان نهراسیم و بگوییم در صف عباد اللّه مخلصین جای گیریم.

*** ***

ص: ۷۷

---

۱ - ۱) ایـن جمله اسـتثنای از محـذوفی است که از مـذکور فهمیـده می شـود،و در تقـدیر چنین است:فـانظر کیـف کـان عـاقبه المنذرین فانا اهلکناهم جمیعا الا عباد اللّه المخلصین.

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۷۵ تا ۸۲]

### اشاره

وَ لَقَدْ نادانا نُوحٌ فَلَنِعْمَ اَلْمُجِيبُونَ (۷۵) وَ نَجَّيْناهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ اَلْكَرْبِ اَلْعَظِيمِ (۷۶) وَ جَعَلْنا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ اَلْباقِينَ (۷۷) وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي اَلْآخِرِينَ (۷۸) سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِي اَلْعالَمِينَ (۷۹) إِنّا كَذلِكَ نَجْزِي اَلْمُحْسِنِينَ (۸۰) إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا اَلْمُؤْمِنِينَ (۸۱) ثُمَّ أَغْرَقْنَا اَلْآخَرِينَ (۸۲)

### ترجمه:

۷۵-نوح ما را ندا کرد(و ما دعای او را اجابت کردیم)،و چه خوب اجابت کننده ای هستیم.

۷۶-و او و خاندانش را از اندوه بزرگ رهایی بخشیدیم.

۷۷-و فرزندانش را بازماندگان(روی زمین)قرار دادیم.

۷۸-و نام نیک او را در میان امتهای بعد باقی گذاردیم.

۷۹-سلام باد بر نوح در میان جهانیان.

۸۰-ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم.

ص:۷۸

۸۱-چرا که او از بندگان با ایمان ما بود.

۸۲-سپس دیگران(دشمنان او)را غرق کردیم.

**تفسیر:**

گوشه ای از داستان نوح

از اینجا شرح داستان نه نفر از پیامبران بزرگ خدا آغاز می شود که در آیات پیشین بطور سربسته به آن اشاره شده بود،نخست از"نوح"شیخ الانبیاء و نخستین پیامبر اولوا العزم شروع می کند،و قبل از هر چیز به دعای پرسوز او هنگامی که از هدایت قومش مایوس شد اشاره کرده می فرماید:"نوح ما را ندا کرد،ما هم اجابت کردیم،و چه خوب اجابت کننده ای هستیم"( وَ لَقَدْ نادانا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ) (۱).

این دعا ممکن است اشاره به همان باشد که در سوره نوح آمده: وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيّاراً إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَكَ وَ لا يَلِدُوا إِلاّ فاجِراً كَفّاراً :"نوح گفت:پروردگارا!احدی از کافران را بر روی زمین مگذار،چرا که اگر آنها را به حال خود واگذاری بندگانت را گمراه می کنند،و جز افرادی فاجر و کافر نسلی از آنها متولد نخواهد شد" (هم خود فاسدند و هم نسل آینده آنها)(نوح آیات ۲۶ و ۲۷).

و یا دعائی که به هنگام سوار شدن بر کشتی به پیشگاه خدا عرض کرد: رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلاً مُبارَكاً وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ :"پروردگارا!ما را در منزلگاهی پر برکت فرود آور و تو بهترین فرودآورندگانی"(مؤمنون آیه ۲۹).

و یا دعائی که در سوره قمر آیه ۱۰ آمده: فَدَعا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ :"نوح



---

۱- ۱) "مجیبون"به صیغه جمع آمده در حالی که منظور از آن خداوند است که دعای نوح را اجابت کرد،این به خاطر آن است که صیغه جمع گاهی برای بیان عظمت می آید همانگونه که ضمیر جمع متکلم در"نادانا"نیز برای همین منظور است.

پروردگارش را چنین خواند من در چنگال این قوم مغلوبم مرا یاری فرما".

البته هیچ مانعی ندارد که آیه مورد بحث اشاره به همه این دعاها بوده باشد،و خداوند به بهترین وجهی همه را اجابت فرمود.

*** و لذا در آیه بعد بلافاصله می فرماید:ما او و خاندانش را از اندوه بزرگ نجات بخشیدیم( وَ نَجَّیْناهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ ) (۱).

این اندوه بزرگ کدام اندوه بوده است که نوح را سخت رنج می داده؟ ممکن است اشاره به سخریه های قوم کافر و مغرور،و آزارهای زبانی آنها و هتاکی و توهین نسبت به او و پیروانش باشد،و یا اشاره به تکذیب های پی در پی این قوم لجوج.

گاه می گفتند: وَ ما نَراکَ اتَّبَعَکَ إِلاَّ الَّذِینَ هُمْ أَراذِلُنا :"ما نمی بینیم کسی از تو پیروی کند مگر یک مشت اوباش ما"!(هود-۲۷).

و گاه می گفتند: یا نُوحُ قَدْ جادَلْتَنا فَأَکْثَرْتَ جِدالَنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ :"ای نوح زیاد با ما سخن گفتی(و پر حرفی کردی!)اگر راست می گویی عذابی را که وعده می دهی بیاور"!(هود-۳۲).

و گاه چنان که قرآن می گوید وَ یَصْنَعُ الْفُلْکَ وَ کُلَّما مَرَّ عَلَیْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ :"او مشغول ساختن کشتی بود،و هر زمان گروهی از قومش از کنار او عبور می کردند وی را مسخره می نمودند"(و می گفتند این مرد دیوانه شده است!)(هود-۳۸).

آن قدر نوح این پیامبر پر حوصله را ناراحت کردند و اسائه ادب نمودند و نسبت جنون به او دادند که عرض کرد: رَبِّ انْصُرْنِی بِما کَذَّبُونِ :"پروردگارا!



---

۱- ۱) "کرب"طبق گفته راغب در مفردات اندوه شدید است،و توصیف به"عظیم" در اینجا تاکید بیشتری بر این معنا است.

در مقابل تکذیب آنها مرا یاری کن"(مؤمنون-۲۶).

به هر حال مجموعه ای از این حوادث ناگوار و زخم زبانهای شدید قلب پاک او را سخت می فشرد،تا اینکه طوفان فرا رسید،و خداوند او را از چنگال این قوم ستمگر،و آن کرب عظیم و اندوه بزرگ رهایی بخشید.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از"کرب عظیم"همان طوفان بوده است که جز نوح و یارانش از آن نجات نیافتند،ولی این معنی بعید به نظر می رسد.

*** سپس می افزاید:"ما فرزندان نوح را بازماندگان(روی زمین)قرار دادیم"( وَ جَعَلْنا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْباقِينَ ).

آیا به راستی تمام انسانهایی که اکنون روی زمین زندگی می کنند از فرزندان نوح هستند؟و آیه فوق همین را می گوید؟ و یا گروه عظیمی از انبیاء و اولیاء و صلحاء از دودمان او باقی ماندند هر چند همه مردم از دودمان او نیستند؟ در این زمینه بحثی داریم که به خواست خدا در نکات خواهد آمد.

*** به علاوه"ذکر خیر و ثناء جمیل و نام نیک برای نوح در میان امتهای بعد قرار دادیم"( وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ).

از او به عنوان یک پیامبر مقاوم و شجاع و صبور و دلسوز و مهربان یاد می کنند، و او را"شیخ الانبیاء"می نامند.

تاریخ او اسطوره مقاومت و ایستادگی است،و برنامه او الهام بخش برای همه رهروان راه حق در برابر کارشکنیهای سخت دشمنان و نابخردیهای آنها.

*** "سلام و درود باد بر نوح در میان جهانیان"( سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِي الْعالَمِينَ ).

ص :۸۱

چه افتخاری از این برتر و بالاتر که خداوند بر او سلام می فرستد،سلامی که در میان جهان و جهانیان باقی می ماند،و تا دامنه قیامت گسترده می شود،سلام خدا توأم با ثناء جمیل و ذکر خیر بندگانش.

جالب اینکه کمتر سلامی در قرآن به این گستردگی و وسعت در باره کسی دیده می شود،بخصوص اینکه"العالمین "(به مقتضای اینکه جمع است و توأم با الف و لام)آن چنان معنی وسیعی دارد که نه تنها همه انسانها،بلکه عوالم فرشتگان و ملکوتیان را نیز ممکن است در بر گیرد.

*** و برای آنکه این برنامه برای دیگران الهام بخش گردد می افزاید:"ما اینگونه نیکوکاران را جزا و پاداش می دهیم"!( إِنّٰا کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ ).

*** "چرا که او از بندگان با ایمان ما بود"( إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا الْمُؤْمِنِینَ ).

در حقیقت مقام عبودیت و بندگی،و همچنین ایمان توأم با احسان و نیکوکاری که در دو آیه اخیر آمده،دلیل اصلی لطف خداوند نسبت به نوح و نجاتش از اندوه بزرگ و سلام و درود الهی بر او بود که اگر این برنامه از ناحیه دیگران نیز تعقیب شود مشمول همان رحمت و لطفند که نوح بود چرا که معیارهای الطاف پروردگار تخلف ناپذیر است و جنبه شخصی و خصوصی ندارد.

*** و در آخرین آیه مورد بحث با جمله ای کوتاه و کوبنده سرنوشت آن قوم ظالم و شرور و کینه توز را بیان کرده،می گوید:"سپس دیگران را غرق کردیم" ( ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِینَ ).

از آسمان سیلاب آمد،و از زمین آب جوشید،و سرتاسر کره زمین به اقیانوس پر تلاطمی مبدل شد!کاخهای بیدادگران را در هم کوبید،و جسدهای بیجانشان

بر صـفحه آب باقی مانـد! جالب اینکه الطاف خود را با نوح ضـمن چنـدین آیه بیان می کند،اما عذاب آن قوم سـرکش را در یک جمله کوتاه توأم با تحقیر و بی اعتنایی،چرا که مقام بیان افتخارات و پیروزیهای مؤمنان و یاری خداوند نسبت به آنها مقام توضیح است و مقام بیان حال سرکشان مقام بی اعتنایی.

***

**نکته:**

آیا مردم روی زمین همه از دودمان نوحند؟

جمعی از بزرگـان مفسـرین از جملـه" وَ جَعَلْنا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْباقِينَ "(مـا فرزنـدان نـوح را بازمانـدگان در زمین قرار دادیم)چنین استفاده کرده اند که تمام نسل بشر بعد از نوح از دودمان او به وجود آمدند و هم اکنون همه از فرزندان نوحند.

این سـخن را بسـیاری از مورخـان نقل کرده انـد که از نوح سه فرزنـد باقی مانـد به نام:"سام"و"حام"و"یافث"و تمام نژادهای امروز کره زمین به آنهـا منتهی می شونـد،نژاد عرب و فـارس و روم را نژاد سـامی می داننـد،و نژاد ترک و گروهی دیگر را از اولاد یافث،و نژاد سودان و سند و هند و نوبه و حبشه و قبط و بربر را از اولاد حام می شمرند.

بحث در این مسـاله نیست که این نژاد از کـدامین فرزنـد نوح است چرا که در این مساله در میان مورخان و مفسـران تعبیرهای مختلفی دیده می شود،بحث در این است که آیا همه نژادهای انسانی به این سه بازمی گردد؟ در اینجا این سؤال پیش می آید که مگر مؤمنان دیگری با نوح در کشتی سوار نشدنـد سـرنوشت آنها چه شد؟آیا آنها همگی از دنیا رفتند بی آنکه فرزندی از آنهـا باقی بمانـد؟و یا اگر فرزنـدانی داشـتند فرزنـد دختر بود که با اولاد نوح ازدواج کردنـد؟این مساله از نظر تاریخی چنـدان روشن نیست،بلکه از بعضی

روایات پاره ای اشارات در آیات قرآن ممکن است استفاده کرد که از آنها نیز فرزندانی در روی زمین مانده،و اقوامی از اولاد آنها هستند.

در حدیثی که در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر ع در توضیح آیه فوق نقل شده چنین می خوانیم:

الحق و النبوه و الکتاب و الایمان فی عقبه،و لیس کل من فی الارض من بنی آدم من ولد نوح(ع)قال اللّه عز و جل فی کتابه اِحْمِلْ فِیها مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَ أَهْلَکَ إِلاّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ منهم وَ مَنْ آمَنَ وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلاّ قَلِیلٌ ،و قال اللّه عز و جل ایضا: ذُرِّیَّهَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ :

"منظور خداوند از این آیه( وَ جَعَلْنا ذُرِّیَّتَهُ هُمُ الْباقِینَ )این است که حق و نبوت و کتاب آسمانی و ایمان در دودمان نوح باقیماند،ولی تمام کسانی که از فرزندان آدم در روی زمین زندگی می کنند از اولاد نوح نیستند،چرا که خداوند متعال در کتابش می گوید:ما به نوح دستور دادیم که از هر جفتی از حیوانات یک زوج بر کشتی سوار کن،و همچنین اهل خانواده ات را،مگر آنها که قبلا وعده هلاکشان داده شده(اشاره به همسر نوح و یکی از فرزندانش)و همچنین مؤمنان را،جز گروه اندکی به نوح ایمان نیاوردند-و نیز(خطاب به بنی اسرائیل کرده می گوید:)ای فرزندان کسانی که با نوح بر کشتی سوار کردیم" (۱).

و به این ترتیب آنچه در باره منتهی شدن تمام نژادهای روی زمین به فرزندان نوح مشهور است ثابت نیست.

***



---

۱- ۱) این حدیث در جلد ۴ نور الثقلین صفحه ۴۰۵ آمده همچنین در تفسیر صافی ذیل آیات مورد بحث.

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۸۳ تا ۹۴]

### اشاره

وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرٰاهِيمَ (۸۳) إِذْ جٰاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۴) إِذْ قٰالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مٰا ذٰا تَعْبُدُونَ (۸۵) أَ إِفْكاً آلِهَةً دُونَ اَللّٰهِ تُرِيدُونَ (۸۶) فَمٰا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۸۷) فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي اَلنُّجُومِ (۸۸) فَقٰالَ إِنِّي سَقِيمٌ (۸۹) فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ (۹۰) فَرٰاغَ إِلىٰ آلِهَتِهِمْ فَقٰالَ أَ لاٰ تَأْكُلُونَ (۹۱) مٰا لَكُمْ لاٰ تَنْطِقُونَ (۹۲) فَرٰاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمِينِ (۹۳) فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ (۹۴)

ص: ۸۵

**ترجمه:**

۸۳-و از پیروان او(نوح)ابراهیم بود.

۸۴-به خاطر بیاور هنگامی را که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد.

۸۵-هنگامی که به پدر و قومش گفت:اینها چه چیز است که می پرستید؟! ۸۶-آیا غیر از خدا،به سراغ این معبودان دروغین می روید؟ ۸۷-شما در باره پروردگار عالمیان چه گمان می برید؟ ۸۸-(سپس)او نگاهی به ستارگان افکند.

۸۹-و گفت من بیمارم(و با شما به مراسم جشن نمی آیم).

۹۰-آنها از او روی برتافته و به او پشت کردند(و به سرعت دور شدند).

۹۱-(او وارد بتخانه شد)مخفیانه نگاهی به معبودان آنها کرد و از روی تمسخر گفت:چرا از این غذاها نمی خورید؟ ۹۲-(اصلا)چرا سخن نمی گوئید؟! ۹۳-سپس ضربه ای محکم با دست راست و با توجه بر پیکر آنها فرود آورد(و همه را جز بت بزرگ در هم شکست).

۹۴-آنها با سرعت به سراغ او آمدند.

**تفسیر:**

طرح جالب بت شکنی ابراهیم

در این آیات بخش قابل ملاحظه ای از زندگی ابراهیم قهرمان بت شکن ع به دنبال گوشه هایی از تاریخ پر ماجرای نوح ع آمده است.

در اینجا نخست از ماجرای بت شکنی ابراهیم و برخورد شدید بت پرستان با او سخن می گوید،و در قسمت دیگری پیرامون بزرگترین صحنه فداکاری ابراهیم خلیل و مساله قربانی فرزندش بحث می کند،و این قسمت در قرآن مجید منحصرا

در همین جا مطرح شده است.

آیه نخست ماجرای ابراهیم را به این صورت با ماجرای نوح پیوند می دهد و می فرماید:"و از پیروان نوح و ابراهیم بود"( وَ إِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْرٰاهِیمَ ).

او در همـان خط توحیـد و عـدل،در همان مسـیر تقوا و اخلاص که سـنت نوح بود گام بر می داشت،که انبیاء همه مبلغان یک مکتب و استادان یک دانشگاهند، و هر کدام برنامه دیگری را تداوم می بخشند و تکمیل می کنند.

چه تعبیر جالبی؟ابراهیم از شیعیان نوح بود،با اینکه فاصله زمانی زیادی آن دو را از هم جدا می کرد(حدود ۲۶۰۰ سال به گفته بعضی از مفسران)ولی می دانیم در پیوند مکتبی زمان کمترین تاثیری ندارد (۱).

*** بعـد از بیـان این اجمـال به تفصـیل آن پرداخته،می فرمایـد:"به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم با قلب سـلیم به پیشـگاه پروردگارش آمد"( إِذْ جٰاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ ).

مفسران برای"قلب سلیم"تفسیرهای متعددی بیان کرده اند که هر کدام به یکی از ابعاد این مساله اشاره می کند.

قلبی که پاک از شرک باشد.



---

۱ - ۱) بعضـی از مفسـران ضـمیر"شـیعته"را بـه پیـامبر اسـلام(ص)برگردانـده انـد، در حـالی که آیـات قرآن می گویـد:پیـامبر اسـلام(ص)از آئین ابراهیم پیروی کرد،بعلاوه چنین مرجع ضـمیری در آیات قبل و بعد وجود ندارد،شاید تصور کرده اند تعبیر به شـیعه دلیل بر افضـلیت نوح از ابراهیم است در حالی که قرآن برای ابراهیم شخصـیت والاتری قائل شده است،ولی این تعبیر هیچ دلالتی بر این مساله ندارد بلکه منظور از آن تداوم خط فکری و مکتبی است کما اینکه افضلیت پیامبر اسلام(ص)نسبت به همه پیامبران با پیروی او از مکتب توحیـدی ابراهیم منافات نـدارد قرآن می گویـد: فَبِهُدٰاهُمُ اقْتَدِهْ :"ای پیامبر به هدایت انبیای پیشین اقتدا کن(انعام-۹۰).

قلبی که خالص از معاصی و کینه و نفاق بوده باشد.

قلبی که از عشق دنیا تهی باشد که حب دنیا سرچشمه همه خطاها است.

و بالآخره قلبی که جز خدا در آن نباشد! حقیقت این است که"سلیم"از ماده"سلامت"،و هنگامی که سلامت به طور مطلق مطرح می شود سلامتی از هر گونه بیماری اخلاقی و اعتقادی را شامل می شود.

قرآن مجید در باره منافقان می گوید:" فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضاً "در دلهای آنها یک نوع بیماری است و خداوند نیز(بر اثر لجاجت و گناهشان) بر این بیماری می افزاید"(بقره ۱۰).

جالبترین تفسیر را برای"قلب سلیم"امام صادق ع بیان فرموده:در آنجا که می خوانیم:

القلب السلیم الذی یلقی ربه و لیس فیه احد سواه!: "قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که هیچ کس جز او در آن نباشد" (۱).

و این تعبیر،جامع همه اوصاف گذشته است.

و نیز در روایت دیگری از همان امام ع آمده است که فرمود:

صاحب النیه الصادقه صاحب القلب السلیم،لان سلامه القلب من هواجس المذکورات تخلص النیه للّٰه فی الامور کلها: "کسی که نیت صادقی دارد صاحب قلب سلیم است چرا که سلامت قلب از شرک و شک نیت را در همه چیز خالص می کند" (۲).

در باره اهمیت قلب سلیم همین بس که قرآن مجید آن را تنها سرمایه نجات روز قیامت شمرده،چنان که در سوره شعراء آیه ۸۸ و ۸۹ از زبان همین پیامبر بزرگ ابراهیم ع می خوانیم: یَوْمَ لاٰ یَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونَ إِلاّٰ مَنْ أَتَی اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ :"روزی که اموال و فرزندان سودی به حال انسان نمی بخشند،جز کسی



---

۱- ۱ و ۲) کافی طبق نقل تفسیر صافی ذیل آیه ۸۹ سوره شعراء.

۲-

که با قلب سلیم در پیشگاه خداوند حضور یابد" (۱).

*** آری ابراهیم با قلب سلیم و روح پاک و اراده نیرومند و عزم راسخ مامور مبارزه با بت پرستان شد،و از پدر(عمو)و قوم خودش آغاز کرد،چنان که قرآن می گوید"به خاطر بیاور هنگامی را که به پدر و قومش گفت:اینها چه چیز است که می پرستید"؟!( إِذْ قالَ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ ما ذا تَعْبُدُونَ ).

حیف نیست انسان با آن شرافت ذاتی و عقل و خرد در مقابل مشتی سنگ و چوب بی ارزش تعظیم کند؟عقلتان کجا است؟!
*** سپس این تعبیر را که توأم با تحقیر آشکار بتها بود با جمله دیگری تکمیل کرد و گفت:"آیا شما جز اللّٰه که بر حق است به سراغ خدایان دروغین می روید"؟ ( أَ إِفْکاً آلِهَةً دُونَ اللّٰهِ تُرِیدُونَ ) (۲).

با توجه به اینکه"افک"به معنی دروغ بزرگ،و یا زشترین دروغها است، قاطعیت سخن ابراهیم در باره بتها روشنتر می شود.

*** سرانجام سخنش را با جمله کوبنده دیگری در این مقطع پایان داد و گفت:

"شما در باره پروردگار عالمیان چه گمان می برید"؟!( فَما ظَنُّکُمْ بِرَبِّ الْعالَمِینَ ) روزی او را می خورید،مواهب او سراسر وجود شما را احاطه کرده،

ص: ۸۹

---

۱- ۱) در زمینه قلب سلیم بحث مشروحی در جلد ۱۵ تفسیر نمونه ذیل آیات ۸۸ و ۸۹ سوره شعراء(تحت عنوان قلب سلیم تنها سرمایه نجات)(صفحه ۲۷۳)آورده ایم.
۲- ۲) در ترکیب این جمله مفسران دو احتمال داده اند نخست اینکه"افکا"مفعول به برای"تریدون"است و"آلهه"بدل آن است،دیگر اینکه"الهه"مفعول به است و"افکا"مفعول لاجله که برای اهمیت مقدم داشته شده است.

بـا اینحـال موجودات بی ارزشـی را همردیف او قرار داده ایـد،بـا اینحـال بـاز انتظار داریـد به شـما رحم کنـد،و شـما را با اشـد مجازات کیفر ندهد؟چه اشتباه بزرگی؟ چه گمراهی خطرناکی؟.

تعبیر" بِرَبِّ الْعالَمِينَ "اشـاره به این است که تمـام عالم در سایه ربوبیت او اداره می شونـد شـما او را رها ساخته به سـراغ یک مشت پندار و اوهامی که هیچ منشا اثر نیست رفته اید.

*** در تواریخ و تفاسیر آمده است که بت پرستان بابل هر سال مراسم عید مخصوصـی داشتند غذاهایی در بتخانه آماده می کردنـد و در آنجا می چیدند به این پندار که غذاها متبرک شود،سـپس دسـتجمعی به بیرون شـهر می رفتند و در پایان روز باز می گشتند و برای نیایش و صرف غذا به بتخانه می آمدند.

آن روز شهر خالی شد و فرصت خوبی برای در هم کوبیدن بتها به دست ابراهیم افتاد.

فرصتی که ابراهیم مدتها انتظار آن را می کشید و مایل نبود به آسانی از دست برود.

***لذا هنگامی که در شب از او دعوت به شـرکت در این مراسم کردند"او نگاهی به ستارگان افکند"( فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ ).

*** "و گفت من بیمارم"( فَقالَ إِنِّی سَقِيمٌ ).

و به این ترتیب عذر خود را خواست! *** "آنها به او پشت کرده و به سرعت از او دور شدند"و به دنبال مراسم خود

شتافتند"( فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ).

در اینجا دو سؤال مطرح است.

نخست اینکه:چرا ابراهیم به ستارگان نگاه کرد،هدفش از این نگاه چه بود؟دیگر اینکه آیا به راستی بیمار بود که گفت بیمارم؟چه بیماری داشت؟ پاسخ سؤال اول با توجه به اعتقادات مردم بابل و رسوم و عادات آنها روشن است،آنها در علم نجوم مطالعاتی داشتند،و حتی می گویند بتهای آنها نیز"هیاکل" ستارگان بود،و به این خاطر به آنها احترام می گذاشتند که سمبل ستارگان بودند.

البته در کنار اطلاعات نجومی خرافات بسیار نیز در این زمینه در میان آنها شایع بود،از جمله اینکه ستارگان را در سرنوشت خود مؤثر می دانستند،و از آنها خیر و برکت می طلبیدند،و از وضع آنها بر حوادث آینده استدلال می کردند.

ابراهیم ع برای اینکه آنها را متقاعد کند طبق رسوم آنها نگاهی به ستارگان آسمان افکند تا چنان تصور کنند که پیش بینی بیماری خود را از مطالعه اوضاع کواکب کرده است و قانع شوند! بعضی از مفسران بزرگ این احتمال را نیز داده اند که او می خواست از حرکت ستارگان وقت بیماری خود را دقیقا دریابد،زیرا یک نوع بیماری همچون تب در فواصل زمانی خاصی به سراغش می آمد،ولی با توجه به وضع افکار مردم بابل احتمال اول مناسبتر است.

بعضی نیز احتمال داده اند که نگاه او به آسمان در واقع نگاه مطالعه در اسرار آفرینش بود،هر چند آنها نگاه او را نگاه یک منجم می پنداشتند که می خواهد از اوضاع کواکب حوادث آینده را پیش بینی کند.

در مورد سؤال دوم پاسخهای متعددی داده اند.

از جمله اینکه او واقعا بیمار بود،هر چند اگر سالم هم بود هرگز در مراسم

جشن بتها شرکت نمی کرد،ولی بیماریش بهانه خوبی برای عدم شرکت در آن مراسم و استفاده از فرصت طلایی برای درهم کوبیدن بتها بود،و دلیلی ندارد که ما بگوئیم او در اینجا توریه کرده،چرا که توریه برای انبیاء مناسب نیست.

بعضی دیگر گفته اند که ابراهیم واقعا بیماری جسمی نداشت اما روحش بر اثر اعمال ناموزون این جمعیت و کفر و شرک و ظلم و فسادشان بیمار بود،بنا بر این او واقعیتی را بیان کرد،هر چند آنها طور دیگری فکر کردند،و او را از نظر جسمی بیمار پنداشتند.

این احتمال نیز داده شده است که او در این سخن توریه کرده باشد.

مثل اینکه کسی بر در منزل می آید و سؤال می کند فلان کس در منزل است آنها در پاسخ می گویند:اینجا نیست و منظورشان از کلمه اینجا پشت در خانه است،نه مجموع خانه،در حالی که شنونده این چنین نمی فهمد(اینگونه تعبیرات را که دروغ نیست اما ظاهرش چیز دیگر است در فقه توریه می نامند).

منظور ابراهیم از این سخن این بود که من در آینده ممکن است بیمار شوم تا دست از سر او بردارند و به سراغ کار خود بروند.

اما تفسیر اول و دوم مناسبتر به نظر می رسد.

*** به این ترتیب ابراهیم ع تنها در شهر ماند و بت پرستان شهر را خالی کرده و بیرون رفتند،ابراهیم نگاهی به اطراف خود کرد،برق شوق در چشمانش نمایان گشت،لحظاتی را که از مدتها قبل انتظارش را می کشید فرا رسید،باید یک تنه برخیزد و به جنگ بتها برود،و ضربه سختی بر پیکر آنان وارد سازد،ضربه ای که مغزهای خفته بت پرستان را تکان دهد و بیدار کند.

قرآن می گوید:"او به سراغ خدایان آنها آمد،نگاهی به آنها و ظروف غذایی که در اطرافشان بود افکند و از روی تمسخر صدا زد:آیا از این غذاها

نمی خورید"؟! ( فَرٰاغَ إِلیٰ آلِهَتِهِمْ فَقٰالَ أَ لاٰ تَأْکُلُونَ ) (۱).

این غذاها را عبادت کنندگانتان فراهم کرده اند،غذاهای چرب و شیرین متنوع و رنگین است،چرا میل نمی کنید؟! *** سپس افزود:"اصلا چرا حرف نمی زنید"؟چرا لال و بسته دهن هستید؟! ( مٰا لَکُمْ لاٰ تَنْطِقُونَ ).

و به این ترتیب تمام معتقدات خرافی آنها را به سخریه کشید،بدون شک او به خوبی می دانست نه آنها غذا می خورند،و نه سخن می گویند،موجودات بیجانی بیش نیستند،اما در حقیقت می خواست دلیل برنامه بت شکنی خود را به این صورت زیبا و لطیف ارائه داده باشد.

*** سپس آستین را بالا زد،تبر را به دست گرفت،و با قدرت حرکت داد و"با توجه ضربه ای محکم بر پیکر آنها فرود آورد"!( فَرٰاغَ عَلَیْهِمْ ضَرْباً بِالْیَمِینِ ).

منظور از"یمین"یا واقعا همان دست راست است که انسان غالب کارهای خود را با آن انجام می دهد و یا کنایه از قدرت و قوت است(هر دو معنی نیز با هم قابل جمع است).

به هر حال چیزی نگذشت که از آن بتخانه آباد و زیبا ویرانه ای وحشتناک ساخت بتها همه لت وپار شدند،و دست و پا شکسته هر کدام به گوشه ای افتادند و به راستی برای بت پرستان منظره ای دلخراش و اسفبار و غم انگیز پیدا کردند.

ابراهیم کار خود را کرد و مطمئن و آرام از بتکده بیرون آمد،و به سراغ خانه خود رفت در حالی که خود را برای حوادث آینده آماده می ساخت.



---

۱- ۱) "راغ"از ماده"روغ"به معنی توجه و تمایل به چیزی و به صورت پنهانی و مخفیانه یا به صورت توطئه و تخریب است.

او می دانست انفجار عظیمی در شهر،بلکه در سراسر کشور بابل ایجاد کرده که صدای آن بعدا بلند خواهد شد!طوفانی از خشم و غضب به راه می افتد که او در میان طوفان تنها است.اما او خدا را دارد،و همین او را کافی است.

*** بت پرستان به شهر بازگشتند و به سراغ بتخانه آمدند،چه منظره وحشتناك و بهت آوری؟گویی بر سر جایشان خشکشان زده؟لحظاتی چند رشته افکارشان از دست رفت،و مات و مبهوت، خیره خیره به آن ویرانه نگاه کردند و بتهایی را که پناه روز بی پناهی خود می پنداشتند بی پناه در آنجا دیدند.

سپس سکوت جای خود را به خروش و نعره و فریاد داد...چه کسی این کار را کرده؟کدام ستمگر؟! و چیزی نگذشت که به خاطرشان آمد جوان خداپرستی در این شهر وجود دارد،به نام ابراهیم که بتها را به باد استهزاء می گرفت،و تهدید کرده بود من نقشه خطرناکی برای بتهای شما کشیده ام!معلوم می شود کار،کار او است.

"سپس جمعیت به سوی او حرکت کردند در حالی که با سرعت(و خشم) راه می رفتند"( فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ ).

"یزفون"از ماده"زف"(بر وزن کف)در اصل در مورد وزش باد و حرکت سریع شترمرغ که مخلوطی از راه رفتن و پریدن است به کار رفته سپس این کلمه بطور کنایه در مورد"زفاف عروس"یعنی بردن عروس به خانه داماد استعمال شده است.

به هر حال منظور این است که بت پرستان با سرعت به سوی ابراهیم آمدند که دنباله ماجرایش را در آیات بعد خواهیم خواند.

***

ص :۹۴

### نکته ها:

## اشاره

## آیا پیامبران هم توریه می کنند؟

قبلا-لازم است بدانیم"توریه"چیست؟ "توریه"بر وزن"توصیه"که گاهی از آن تعبیر به"معاریض"نیز می شود این است که سخنی بگویند که ظاهری دارد اما منظور گوینده چیز دیگر است،هر چند شنونده نظرش متوجه همان ظاهر می شود،فی المثل کسی از دیگری سؤال می کند کی از سفر آمدی؟او می گوید:پیش از غروب در حالی که پیش از ظهر آمده است،شنونده از ظاهر این کلام کمی قبل از غروب را می فهمد، در حالی که گوینده قبل از ظهر را اراده کرده،چرا که آنهم قبل از غروب است!.

یا کسی از دیگری سؤال می کند غذا خورده ای؟می گوید آری،شنونده از این سخن چنین می فهمد که امروز غذا خورده در صورتی که منظورش این است دیروز غذا خورده.

این نکته در کتب فقهی مطرح است که آیا توریه دروغ محسوب می شود یا نه؟جمعی از فقهای بزرگ از جمله شیخ انصاری(رضوان اللّه علیه)معتقد است که توریه جزء دروغ نیست،نه عرفا کذب بر آن صادق است،و نه از روایات اسلامی الحاق آن به کذب استفاده می شود،بلکه در پاره ای از روایات عنوان کذب رسما از آن نفی شده است.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

الرجل یستاذن علیه فیقول للجاریه قولی لیس هو هاهنا فقال(ع)لا باس لیس بکذب: "کسی دم در می آید و اجازه ورود به خانه می طلبد صاحب خانه(که مانعی از پذیرش او دارد)به کنیز می گوید:بگو:او اینجا نیست(و منظور از آن مثلا همان پشت در خانه است)امام

ص: ۹۵

ع فرمود این دروغ نیست (۱).

ولی حق این است که در اینجا باید تفصیلی داد،و به عنوان یک ضابطه کلی گفت:هر گاه لفظ از نظر مفهوم لغوی و عرفی قابلیت دو معنا دارد ولی ذهنیات مخاطب آن را بر معنی خاصی تطبیق می کند در حالی که گوینده اراده معنی دیگری را دارد این چنین توریه ای دروغ نیست مثل این که لفظ مشترک را به کار برند ذهن شنونده متوجه یک معنی شود در حالی که گوینده نظرش معنی دیگری باشد.

فی المثل در حالات سعید ابن جبیر آمده است که حجاج از او پرسید نظر تو در باره من چگونه است گفت به عقیده من تو "عادل" هستی!اطرافیان شاد شدند حجاج گفت او با این سخن حکم کفر مرا صادر کرد زیرا یک معنای عادل عدول کننده از حق به باطل است! اما اگر لفظ از نظر مفهوم لغوی و عرفی تنها یک معنی دارد و گوینده آن را رها می کند و به سوی معنای مجاز می رود بی آنکه قرینه مجاز را ذکر کند این چنین توریه ای بدون شک حرام است،و ممکن است با این تفصیل میان نظرات مختلف فقها جمع کرد.

ولی باید توجه داشت حتی در مواردی که توریه مصداق کذب و دروغ نیست گاهی مفاسد آن را در بر دارد و سبب اغراء به جهل و افکندن مردم در خطا می شود و از این نظر گاه ممکن است به مرحله حرام برسد اما هر گاه نه چنین مفسده ای دارد،و نه مصداق کذب و دروغ است،دلیلی بر حرمت آن نداریم،و روایت امام صادق ع از این قبیل است.

بنا بر این تنها دروغ نبودن برای توریه کردن کافی نیست،بلکه باید مفاسد دیگر نیز در آن نباشد.

و البته در مواردی که ضرورتی ایجاب کند که انسان دروغی بگوید مسلما



---

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۸ صفحه ۵۸۰(باب ۱۴۱ از ابواب العشره حدیث ۸).

ما دام که توریه ممکن است باید توریه کرد،تا سخن مصداق دروغ نباشد.

اما اینکه آیا برای پیامبران توریه جایز است یا نه؟باید گفت در صورتی که موجب تزلزل اعتماد عمومی مردم شود جایز نیست،چرا که سرمایه انبیاء در طریق تبلیغ همان سرمایه اعتماد عمومی مردم است،و اما در مواردی مانند آنچه در داستان ابراهیم ع در آیات فوق آمده که اظهار بیماری کند و یا همچون منجمان نگاه در ستارگان آسمان بیفکند،و هدف مهمی در این کار باشد،بی آنکه پایه های اعتماد حق جویان را متزلزل سازد،به هیچ وجه اشکالی ندارد.

***

## ابراهیم و "قلب سلیم"

می دانیم "قلب" در اصطلاح قرآن به معنی روح و عقل است،بنا بر این "قلب سلیم" به روح پاک و سالمی گفته می شود که از هر گونه شرک و شک و فساد خالی است.

قرآن مجید بعضی از قلوب را به عنوان "قاسیه" (قساوتمند)توصیف کرده است(مائده-۱۳).

و گاه قلوبی را به عنوان "ناپاک" معرفی نموده(مائده-۴۱).

قلبهایی را "بیمار" معرفی می کند(بقره-۶).

و قلبهایی را "مهر خورده" و بسته(توبه-۸۷).

و در مقابل آنها "قلب سلیم" را مطرح می کند که هیچیک از این عیوب در آن نیست،هم پاک است،و هم نرم و پر عطوفت،هم سالم است و هم انعطاف پذیر در مقابل حق.

این همان قلبی است که به عنوان "حرم خدا" در روایات توصیف شده، چنان که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

القلب حرم اللّه فلا تسکن حرم اللّه غیر اللّه!: "قلب حرم خدا است غیر خدا را در حرم خدا ساکن مکن"! (۱).



---

۱- ۱) بحار جلد ۷۰ صفحه ۲۵ باب حب اللّه حدیث ۲۷.

این همان قلبی است که می توانـد حقائق غیب را ببینـد و به ملکوت عالم بالا نظر کنـد،چنان که در حـدیثی از پیامبر ص آمده است:

لـو لا ـ ان الشـیاطین یحومـون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی الملکوت!: "اگر شـیاطین قلوب فرزنـدان آدم را احـاطه نکننـد می توانند به جهان ملکوت نظر افکنند"! (۱).

در هر حال بهترین سرمایه برای نجات در قیامت همین "قلب سلیم "است، و همان بود که ابراهیم ع با آن به بارگاه پروردگارش شتافت و فرمان رسالت را دریافت کرد.

این سخن را با حدیث دیگری پایان می دهیم در روایتی آمده است:

ان للّه فی عباده آنیه و هو القلب فاحبها الیه "اصـفاها"و "اصلبها"و "ارقها":اصلبها فی دین امه،و اصفاها من الذنوب،و ارقها علی الاخوان:

"خداونـد در میـان بنـدگانش ظرف و پیمـانه ای دارد بـه نـام"دل"کـه از همـه آنهـا بهـتر همـان ظرفی اسـت که"صـافتر""محکمتر"و "لطیفتر"باشـد،از همه محکمتر در دین خـدا،از همه پـاکتر از گناهـان،از همه لطیفتر در مقابل برادران دینی"! (۲).

***

ص:۹۸

---

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۷۰ صفحه ۵۹"باب القلب و صلاحه"حدیث ۳۹.

۲- ۲) بحار جلد ۷۰ صفحه ۵۶"باب القلب و صلاحه"حدیث ۲۶.

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۹۵ تا ۱۰۰]

### اشاره

قٰالَ أَ تَعْبُدُونَ مٰا تَنْحِتُونَ (۹۵) وَ اَللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ مٰا تَعْمَلُونَ (۹۶) قٰالُوا اِبْنُوا لَهُ بُنْيٰاناً فَأَلْقُوهُ فِي اَلْجَحِيمِ (۹۷) فَأَرٰادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنٰاهُمُ اَلْأَسْفَلِينَ (۹۸) وَ قٰالَ إِنِّي ذٰاهِبٌ إِلىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ (۹۹) رَبِّ هَبْ لِي مِنَ اَلصّٰالِحِينَ (۱۰۰)

### ترجمه:

۹۵-او(ابراهیم)گفت:آیا چیزی را می پرستید که با دست خود می تراشید؟ ۹۶-با اینکه خداوند هم شما را آفریده و هم بتهایی را که می سازید! ۹۷-آنها گفتند بنای مرتفعی برای او بسازید،و او را در جهنمی از آتش بیفکنید! ۹۸-آنها طرحی برای نابودی ابراهیم ریخته بودند ولی ما آنها را پست و مغلوب ساختیم.

۹۹-(او از این مهلکه به سلامت بیرون آمد)و گفت:من به سوی پروردگارم می روم او مرا هدایت خواهد کرد.

۱۰۰-پروردگارا!به من از(فرزندان)صالح ببخش.

ص: ۹۹

تفسیر:

## اشاره

## نقشه های مشرکان شکست می خورد

سرانجام بعد از ماجرای بت شکنی،ابراهیم را به همین اتهام به دادگاه کشاندند.

او را مورد سؤال قرار داده و از او خواستند توضیح دهد که حادثه وحشتناک بتخانه به دست چه کسی انجام یافته؟قرآن شرح این ماجرا را در سوره انبیاء بیان کرده و در آیات مورد بحث تنها به یک فراز حساس آن قناعت می کند و آن آخرین سخن ابراهیم با آنان در زمینه باطل بودن بت پرستی است می گوید:

"ابراهیم گفت آیا چیزی را پرستش می کنید که با دست خود می تراشید"؟! ( قٰالَ أَ تَعْبُدُونَ مٰا تَنْحِتُونَ ).

هیچ آدم عاقلی مصنوع خود را پرستش می کند؟هیچ ذی شعوری در برابر مخلوق خود زانو به زمین می زند؟کدام عقل و منطق به شما چنین اجازه ای داده است؟! *** معبود باید خالق انسان باشد نه مخلوق او،اکنون درست بنگرید و معبود حقیقی را پیدا کنید:"خداوند هم شما را آفریده،و هم بتهایی را که می سازید" ( وَ اللّٰهُ خَلَقَکُمْ وَ مٰا تَعْمَلُونَ ).

آسمان و زمین همه مخلوق اویند و زمان و مکان همه از او است،باید سر بر آستان چنین خالقی نهاد و او را پرستش و نیایش کرد.

این دلیلی است بسیار قوی و دندان شکن که هیچ پاسخی در مقابل آن نداشتند.

"ما"در جمله"ما تعملون"به اصطلاح"ما موصوله"است(نه ما مصدریه) می خواهد بگوید خدا هم شما را آفریده،و هم مصنوعاتتان را،اگر بر بتها کلمه

"مصنوع"انسان یا"معمول"انسان اطلاق شود به خاطر شکلی است که انسان به آن می دهد،و گر نه ماده آن را هم خدا آفریده است،این درست به این می ماند که می گویند این فرش،آن خانه،و آن اتومبیل ساخته انسان است.مسلما منظور این نیست که انسان مواد آنها را ساخته بلکه صورت آنها به دست انسان شکل می گیرد.

اما اگر"ما"را مصدریه بگیریم مفهومش این است که خداوند هم شما را آفریده و هم اعمال شما را،البته این معنی غلط نیست و بر خلاف پندار بعضی سر از جبر در نمی آورد،چرا که اعمال ما هر چند به اراده ما انجام می گیرد اما اراده و قدرت بر تصمیم گیری و نیروهای دیگری را که افعال خود را با آن انجام می دهیم همه از ناحیه خدا است،ولی با اینحال آیه ناظر به این معنی نیست،بلکه ناظر به بتها است می گوید"خدا هم خالق شما است و هم بتهایی که ساخته و پرداخته اید" و لطف سخن نیز در همین است،چرا که بحث از بتها بوده نه از اعمال آدمی.

در حقیقت این آیه شبیه مطلبی است که در داستان موسی و ساحران آمده که می گوید: فَإِذٰا هِيَ تَلْقَفُ مٰا يَأْفِكُونَ :"موسی عصا را رها کرد مار عظیمی شد و آنچه را به دروغ ساخته بودند بلعید(منظور مارهای ساختگی ساحران است)(اعراف-۱۱۷).

*** ولی می دانیم زورگویان و قلدران هرگز با منطق و استدلال آشنا نبوده اند، به همین دلیل این برهان گویا و نیرومند ابراهیم ع در قلب سردمداران نظام جبار بابل اثر نگذاشت،هر چند گروهی از توده مردم مستضعف را بیدار کرد،اما مستکبران که پیشرفت این منطق توحیدی را مزاحم منافع خویش می دیدند با منطق زور و سرنیزه و آتش به میدان آمدند،منطقی که هرگز جز آن را نمی فهمند، تکیه بر قدرت خویش کردند"و فریاد زدند برای او بنای مرتفعی بسازید و در میان آن

آتش بیفروزید و او را در جهنمی سوزان بیفکنید"!( قالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْیاناً فَأَلْقُوهُ فِی الْجَحِیمِ ).

از این تعبیر استفاده می شود که قبلا دستور داده شد چهار دیواری بزرگی ساختند،سپس در درون آن آتش افروختند،شاید به این منظور که هم آتش را از پراکنده شدن و خطرات احتمالی مهار کنند،و هم دوزخی را که ابراهیم، بت پرستان را با آن تهدید می کرد عملا به وجود آورند! درست است که برای سوزاندن انسانی همچون ابراهیم یک بار کوچک هیزم کافی بود،ولی برای اینکه سوز دل خود را از شکستن بتها فرو بنشانند،و به اصطلاح انتقام خویش را به حد اعلی بگیرند،و در ضمن شکوه و عظمتی به بتها بخشند که آبروی بر باد رفته آنها شاید برگردد،و نیز زهر چشمی از همه مخالفان خود بگیرند که این حادثه دیگر در تاریخ بابل تکرار نگردد،این دریای آتش را به وجود آوردند(توجه داشته باشید"جحیم"در لغت به معنی آتشهایی است که روی هم متراکم شده است).

بعضی"بنیان"را در اینجا به"منجنیق"تفسیر کرده اند که وسیله پرتاب اشیاء سنگین از فاصله های دور بود،ولی غالب مفسران همان تفسیر اول را برگزیده اند که"بنیان"همان ساختمان و چهار دیواری بزرگ است.

*** در اینجا قرآن به ریزه کاریها و جزئیات این مساله که در سوره انبیاء آمده است اشاره نمی کند،تنها در یک جمع بندی فشرده و جالب پایان این ماجرا را چنین بیان می کند:"آنها برای نابودی ابراهیم نقشه دقیقی طرح کرده بودند،ولی ما آنها را پست و مغلوب ساختیم"( فَأَرادُوا بِهِ کَیْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَسْفَلِینَ ).

"کید"در اصل به معنی هر گونه"چاره اندیشی"است،خواه در طریق صحیح باشد یا غلط،هر چند غالبا در موارد مذموم استعمال می شود،و با توجه

به اینکه در اینجا به صورت "نکره" آمده،نکره ای که دلالت بر عظمت و اهمیت می کند،اشاره به نقشه وسیع و گسترده ای است که آنها برای نابود ساختن ابراهیم و برچیدن اثرات تبلیغ قولی و عملی او طرح کرده بودند.

آری خداوند آنها را "اسفل" و پائین قرار داد،و ابراهیم را در "مرتبه اعلی" همانگونه که منطقش برتری داشت در حادثه آتش سوزی نیز خدا او را برتر قرار داد،و دشمنان نیرومندش را به سقوط کشانید،آتش را بر او سرد و سالم ساخت و بی آنکه حتی یک تار موی او بسوزد از آن دریای آتش سالم به درآمد! یک روز نوح را از "غرق" نجات می دهد،و روز دیگر ابراهیم را از "حرق" تا روشن کند "آب" و "آتش" سر بر فرمان او دارند و "آنچه می گوید خدا آن می کنند".

*** ابراهیم ع از این حادثه هولناک و توطئه خطرناکی که دشمن برای او چیده بود سالم و سربلند بیرون آمد،و چون رسالت خود را در بابل پایان یافته می دید تصمیم بر مهاجرت به اراضی مقدس "شام" گرفت" و گفت من به سوی پروردگارم می روم،او مرا هدایت خواهد کرد" ( وَ قالَ إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهْدِینِ ).

بدیهی است خداوند مکانی ندارد اما مهاجرت از محیط آلوده به محیط پاک مهاجرت به سوی خدا است.

مهاجرت به سرزمین انبیاء و اولیا و کانونهای وحی الهی مهاجرت به سوی خدا است همانگونه که سفر به مکه "سفر الی اللّه" نامیده می شود.

بعلاوه مهاجرت برای انجام وظیفه و رسالت الهی سفر به سوی دوست محسوب می گردد،و در این سفر،هادی و راهنما در همه جا خدا است.

***

و در اینجا نخستین تقاضایش از خدا که در آیات فوق منعکس است تقاضای فرزند صالح بود،فرزندی که بتواند خط رسالت او را تداوم بخشد،و برنامه های نیمه تمامش را به پایان برساند،اینجا بود که عرض کرد:"پروردگارا!به من از فرزندان صالح ببخش"( رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصّالِحِینَ ).

چه تعبیر جالبی"فرزند صالح و شایسته"،شایسته از نظر اعتقاد و ایمان، شایسته از نظر گفتار و عمل،و شایسته از تمام جهات.

قابل توجه اینکه یک جا ابراهیم خودش تقاضا می کند که در زمره صالحان باشد،چنان که قرآن از قول او نقل می کند: رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصّالِحِینَ :

"پروردگارا!به من علم و دانش مرحمت فرما،و مرا به صالحان ملحق کن" (شعراء-۸۳).

و در اینجا تقاضا می کند که فرزندان صالح به من مرحمت فرما،چرا که صالح وصفی است جامع که تمام شایستگی های یک انسان کامل در آن جمع است.

خداوند نیز این دعا را مستجاب کرد،و فرزندان صالحی همچون"اسماعیل" و"اسحاق"به او مرحمت فرمود،چنان که در آیات بعد همین سوره می خوانیم وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِیًّا مِنَ الصّالِحِینَ "ما او را بشارت دادیم به تولد اسحاق پیامبری از صالحان".

و در مورد اسماعیل می گوید: وَ إِسْماعِیلَ وَ إِدْرِیسَ وَ ذَا الْکِفْلِ کُلٌّ مِنَ الصّابِرِینَ وَ أَدْخَلْناهُمْ فِی رَحْمَتِنا إِنَّهُمْ مِنَ الصّالِحِینَ :"و اسماعیل و ادریس و ذا الکفل را به یاد آور که همه از صابران بودند،و ما آنها را در رحمت خود وارد کردیم چرا که از صالحان بودند(انبیاء-۸۶ و ۸۵).

***

### نکته ها:

### اشاره

### ۱-خالق همه چیز او است

در آیات مورد بحث خواندیم وَ اللّٰهُ خَلَقَکُمْ وَ مٰا تَعْمَلُونَ :ابراهیم به بت پرستان می گوید"هم خودتان مخلوق خدا هستید و هم بتهای ساختگی شما".

بعضی آیه فوق را توجیهی برای مذهب فاسد جبر پنداشته اند(به این ترتیب که"ما"در جمله"ما تعملون"را"ما مصدریه"گرفته اند و گفته اند:مفهوم جمله این می شود که خداوند شما و اعمالتان را آفریده است،و هنگامی که اعمال ما مخلوق خدا است پس ما از خودمان اختیاری نداریم.

این سخن از چند جهت بی اساس است:

اولا-چنان که گفتیم منظور از"ما تعملون"در اینجا بتهایی است که با دست خود می ساختند،نه اعمال انسانها،و بدون شک آنها این مواد را از عالم خلقت می گرفتند ولی به آن شکل می دادند(بنا بر این"ما"ما موصوله است).

ثانیا اگر مفهوم آیه آن باشد که آنها پنداشته اند دلیلی می شد به نفع بت پرستان،نه بر ضد آنها،چرا که آنها می توانستند بگویند چون عمل بت سازی و بت پرستی ما را خدا آفریده پس ما در این میان بی تقصیر هستیم!.

ثالثا به فرض اینکه معنی آیه چنین باشد باز دلیل بر جبر نیست،زیرا در عین آزادی اراده و اختیار باز هم به یک معنی خداوند خالق اعمال ما است، چرا که این آزادی اراده و قدرت بر تصمیم گیری و نیروهای جسمی و فکری و مادی و معنوی را چه کسی به ما داده است جز خدا؟پس خالق او است در عین اینکه فعل،فعل اختیاری ما است.

***

## ۲–هجرت ابراهیم(ع)

بسیاری از پیـامبران در طـول عمر خود برای ادای رسـالت خویش اقـدام به هجرت کردنـد که از جمله آنهـا ابراهیم بود که در آیات مختلف قرآن روی مساله هجرت او تکیه شده است.

از جمله در سوره عنکبوت آیه ۲۶ می خوانیم: وَ قٰالَ إِنِّی مُهٰاجِرٌ إِلیٰ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ :"گفت من به سوی پروردگارم هجرت می کنم که او عزیز و حکیم است"و قرآن این سخن را بعد از مساله آتش سوزی ابراهیم در آنجا آورده است.

حقیقت این است که رهبران الهی هنگـامی که رسالت خویش را در یک نقطه به اتمام می رساندنـد، و یا محیط را آماده برای گسترش دعـوت خـویش نمی دیدنـد، برای اینکـه رسـالت آنهـا متوقـف نگردد دست به مهـاجرت می زدنـد،و این مهـاجرتها سرچشـمه برکات فراوانی در طول تاریـخ ادیان شد،تا آنجا که تاریخ اسـلام از نظر ظاهر و معنا بر محور هجرت پیامبر ص دور می زند،و اگر هجرت نبود اسـلام در باتلاق بت پرسـتان مکه برای همیشه فرو رفته بود.هجرت بود که به اسلام و مسلمین جان تازه داد،و همه چیز را به نفع آنها دگرگون ساخت،و بشریت را در مسیر جدیدی قرار داد.

بلکه به یـک معنی هجرت یـک برنامه عمومی برای فرد فرد مؤمنان است که هر وقت در طول زنـدگی آنها محیط را نامناسـب برای اهـداف مقـدس خود دیدنـد و آن را به صورت باتلاق عفن یافتنـد که همه چیز در آن می پوسـد موظف به هجرتند باید رخت سفر بربندند و به سرزمین آماده تری کوچ کنند که ملک خدا محدود نیست.

امـا هجرت پیش از آنکـه جنبـه برون ذاتی داشـته باشـد جنبـه درون ذاتی دارد،نخسـت در درون دل و جـان"هجرتی بـاید کرد"،هجرت از"آلودگیها" به سوی"پاکیها"،هجرت از"شرک"به"ایمان"و هجرت از"گناه"به طاعت

ص:۱۰۶

پروردگار بزرگ.

این هجرت درونی سرآغازی خواهد بود برای تحول فرد و جامعه،و مقدمه ای برای هجرت برونی در جلد چهارم تفسیر نمونه بحث مشروحی پیرامون"اسلام و مهاجرت"ذیل آیه ۱۰۰ سوره نساء صفحه ۸۹ به بعد آورده ایم.

***

ص :۱۰۷

## [سوره الصافات (۳۷): آيات ۱۰۱ تا ۱۱۰]

### اشاره

فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلِيمٍ (۱۰۱) فَلَمّا بَلَغَ مَعَهُ اَلسَّعْيَ قالَ يا بُنَيَّ إِنِّي أَرى فِي اَلْمَنامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ ما ذا تَرى قالَ يا أَبَتِ اِفْعَلْ ما
تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اَللّهُ مِنَ اَلصّابِرِينَ (۱۰۲) فَلَمّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۳) وَ نادَيْناهُ أَنْ يا إِبْراهِيمُ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقْتَ اَلرُّؤْيا إِنّا
كَذلِكَ نَجْزِي اَلْمُحْسِنِينَ (۱۰۵) إِنَّ هذا لَهُوَ اَلْبَلاءُ اَلْمُبِينُ (۱۰۶) وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ (۱۰۷) وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي اَلْآخِرِينَ (۱۰۸)
سَلامٌ عَلى إِبْراهِيمَ (۱۰۹) كَذلِكَ نَجْزِي اَلْمُحْسِنِينَ (۱۱۰)

ص: ۱۰۸

**ترجمه:**

۱۰۱-ما او(ابراهیم)را به نوجوانی بردبار و پر استقامت بشارت دادیم.

۱۰۲-هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید گفت:فرزندم من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم!بنگر نظر تو چیست؟گفت:پدرم هر چه دستور داری اجرا کن،به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت! ۱۰۳-هنگامی که هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد...

۱۰۴-او را ندا دادیم که ای ابراهیم! ۱۰۵-آنچه را در خواب ماموریت یافتی انجام دادی،ما اینگونه نیکوکاران را جزا می دهیم.

۱۰۶-این مسلما امتحان مهم و آشکاری است.

۱۰۷-ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم.

۱۰۸-و نام نیک او را در امتهای بعد باقی گذاردیم.

۱۰۹-سلام بر ابراهیم باد! ۱۱۰-اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم.

**تفسیر:**

ابراهیم در قربانگاه

در آیات گذشته به اینجا رسیدیم که ابراهیم بعد از ادای رسالت خویش در بابل از آنجا هجرت کرد،و نخستین تقاضایش از پروردگار این بود که فرزند صالحی به او عطا فرماید،زیرا تا آن روز صاحب فرزندی نشده بود.

نخستین آیه مورد بحث سخن از اجابت این دعای ابراهیم به میان آورده، می گوید:"ما او را به نوجوانی حلیم و بردبار و پر استقامت بشارت دادیم" ( فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ).

در واقع سه بشارت در این جمله جمع شده است:بشارت تولد فرزندی

ص :۱۰۹

پسر،و بشارت رسیدن او به سنین نوجوانی،و بشارت به صفت والای حلم.

در تفسیر"حلیم"گفته اند کسی است که در عین توانایی در هیچ کاری قبل از وقتش شتاب نمی کند،و در کیفر مجرمان عجله ای به خرج نمی دهد.روحی بزرگ دارد و بر احساسات خویش مسلط است.

"راغب"در"مفردات"می گوید:حلم به معنی خویشتنداری به هنگام هیجان غضب است،و از آنجا که این حالت از عقل و خرد ناشی می شود گاه به معنی عقل و خرد نیز به کار رفته،و گر نه معنی حقیقی"حلم"همان است که در اول گفته شد، ضمنا از این توصیف استفاده می شود که خداوند بشارت بقای این فرزند را تا زمانی که به سنی برسد که قابل توصیف به حلم باشد داده است،و چنان که در آیات بعد خواهیم دید او مقام حلیم بودن خود را به هنگام ماجرای"ذبح"نشان داد،همانگونه که ابراهیم نیز حلیم بودن خود را در آن هنگام،و هم در موقع آتش سوزی آشکار ساخت.

قابل توجه اینکه واژه"حلیم"پانزده مرتبه در قرآن مجید تکرار شده، و غالبا وصفی است برای خداوند جز در دو مورد که به صورت توصیفی برای ابراهیم و فرزندش در کلام خدا آمده است،و در یک مورد توصیفی است برای شعیب از زبان دیگران.

واژه"غلام"به عقیده بعضی به هر کودکی قبل از رسیدن به سن جوانی گفته می شود و بعضی آن را به کودکی که از ده سال گذشته و هنوز به سن بلوغ نرسیده است اطلاق کرده اند.

از تعبیرات مختلفی که در لغت عرب آمده می توان استفاده کرد که"غلام" حد فاصل میان"طفل"(کودک)و"شاب" (جوان)است که در زبان فارسی از آن تعبیر به"نوجوان"می کنیم.

***

ص :۱۱۰

سرانجـام فرزنـد موعود ابراهيم طبق بشارت الهی متولـد شـد،و قلب پـدر را که در انتظار فرزنـدی صالـح سالها چشم به راه بود روشن ساخت،دوران طفولیت را پشت سر گذاشت و به سن نوجوانی رسید.

در اینجا قرآن می گوید:"هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید" ( فَلَمّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ ).

یعنی به مرحله ای رسید که می توانست در مسائل مختلف زندگی همراه پدر تلاش و کوشش کند و او را یاری دهد.

بعضـی"سـعی"را در اینجا به معنی عبادت و کار برای خدا دانسـته اند،البته سـعی مفهوم وسـیعی دارد که این معنی را نیز شامل می شود ولی منحصر به آن نیست،و تعبیر"معه"(با پدرش)نشان می دهد که منظور معاونت پدر در امور زندگی است.

به هر حال به گفته جمعی از مفسران،فرزندش در آن وقت ۱۳ ساله بود که ابراهیم خواب عجیب و شگفت انگیزی می بیند که بیـانگر شـروع یـک آزمـایش بزرگ دیگر در مورد این پیـامبر عظیم الشان است،در خواب می بینـد که از سوی خداونـد به او دستور داده شد تا فرزند یگانه اش را با دست خود قربانی کند و سر ببرد.

ابراهیم وحشت زده از خواب بیـدار شـد،می دانست که خواب پیـامبران واقعیت دارد و از وسوسه های شـیطانی دور است،اما با این حال دو شب دیگر همان خواب تکرار شد که تاکیدی بود بر لزوم این امر و فوریت آن.

می گوینـد نخستین بـار در شب"ترویه"(شب هشـتم ماه ذی الحجه)این خواب را دیـد،و در شـبهای"عرفه"و شب"عیـد قربان"(نهم و دهم ذی الحجه)خواب تکرار گردید،لذا برای او کمترین شکی باقی نماند که این فرمان قطعی خدا است.

ص:۱۱۱

ابراهیم که بارها از کوره داغ امتحان الهی سرافراز بیرون آمده بود،این بار نیز باید دل به دریا بزند و سر بر فرمان حق بگذارد،و فرزندی را که یک عمر در انتظارش بوده و اکنون نوجوانی برومند شده است با دست خود سر ببرد! ولی باید قبل از هر چیز فرزند را آماده این کار کند،رو به سوی او کرد و"گفت:فرزندم من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم،بنگر نظر تو چیست"؟! ( قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ ).

فرزندش که نسخه ای از وجود پدر ایثارگر بود و درس صبر و استقامت و ایمان را در همین عمر کوتاهش در مکتب او خوانده بود،با آغوش باز و از روی طیب خاطر از این فرمان الهی استقبال کرد،و با صراحت و قاطعیت"گفت:پدرم هر دستوری به تو داده شده است اجرا کن"( قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ ).

و از ناحیه من فکر تو راحت باشد که"به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت"( سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ).

این تعبیرات پدر و پسر چقدر پر معنی است و چه ریزه کاریهایی در آن نهفته است؟.

از یک سو پدر با صراحت مساله ذبح را با فرزند ۱۳ ساله مطرح می کند و از او نظرخواهی می کند،برای او شخصیت مستقل و آزادی اراده قائل می شود، او هرگز نمی خواهد فرزندش را بفریبد،و کورکورانه به این میدان بزرگ امتحان دعوت کند،او می خواهد فرزند نیز در این پیکار بزرگ با نفس شرکت جوید،و لذت تسلیم و رضا را همچون پدر بچشد! از سوی دیگر فرزند هم می خواهد پدر در عزم و تصمیمش راسخ باشد، نمی گوید مرا ذبح کن،بلکه می گوید هر ماموریتی داری انجام ده،من تسلیم امر و فرمان او هستم،و مخصوصا پدر را با خطاب"یا ابت"!(ای پدر!)مخاطب می سازد،

ص :۱۱۲

تا نشان دهد این مساله از عواطف فرزندی و پدری سر سوزنی نمی کاهد که فرمان خدا حاکم بر همه چیز است.

و از سوی سوم مراتب ادب را در پیشگاه پروردگار به عالی ترین وجهی نگه می دارد،هرگز به نیروی ایمان و اراده و تصمیم خویش تکیه نمی کند،بلکه بر مشیت خدا و اراده او تکیه می نماید و با این عبارت از او توفیق پایمردی و استقامت می طلبد.

و به این ترتیب هم پدر و هم پسر نخستین مرحله این آزمایش بزرگ را با پیروزی کامل می گذرانند.

*** در این میان چه ها گذشت؟قرآن از شرح آن خودداری کرده،و تنها روی نقاط حساس این ماجرای عجیب انگشت می گذارد.

بعضی نوشته اند:فرزند فداکار برای اینکه پدر را در انجام این ماموریت کمک کند،و هم از رنج و اندوه مادر بکاهد،هنگامی که او را به قربانگاه در میان کوه های خشک و سوزان سرزمین"منی"آورد به پدر گفت:پدرم ریسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان الهی دست و پا نزنم،می ترسم از پاداشم کاسته شود! پدر جان کارد را تیز کن و با سرعت بر گلویم بگذران تا تحملش بر من(و بر تو) آسانتر باشد! پدرم قبلا پیراهنم را از تن بیرون کن که به خون آلوده نشود،چرا که بیم دارم چون مادرم آن را ببیند عنان صبر از کفش بیرون رود.

آن گاه افزود سلامم را به مادرم برسان و اگر مانعی ندیدی پیراهنم را برایش ببر که باعث تسلی خاطر و تسکین دردهای او است،چرا که بوی فرزندش را از آن خواهد یافت،و هر گاه دلتنگ شود آن را در آغوش می فشارد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد.

ص :۱۱۳

لحظه های حساسی فرا رسید،فرمان الهی باید اجرا می شد،ابراهیم که مقام تسلیم فرزند را دید او را در آغوش کشید،و گونه هایش را بوسه داد،و هر دو در این لحظه به گریه افتادند،گریه ای که بیانگر عواطف و مقدمه شوق لقای خدا بود.

قرآن همین اندازه در عبارتی کوتاه و پر معنی می گوید:"هنگامی که هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم جبین فرزند را بر خاک نهاد..."( فَلَمّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ ) (۱).

باز قرآن اینجا را به اختصار برگزار کرده و به شنونده اجازه می دهد تا با امواج عواطفش قصه را هم چنان دنبال کند.

بعضی گفته اند منظور از جمله" تَلَّهُ لِلْجَبِينِ "این بود که پیشانی پسر را به پیشنهاد خودش بر خاک نهاد،مبادا چشمش در صورت فرزند بیفتد و عواطف پدری به هیجان در آید و مانع اجرای فرمان خدا شود! به هر حال ابراهیم صورت فرزند را بر خاک نهاد و کارد را به حرکت در آورد و با سرعت و قدرت بر گلوی فرزند گذارد در حالی که روحش در هیجان فرو رفته بود،و تنها عشق خدا بود که او را در مسیرش بی تردید پیش می برد.

اما کارد برنده در گلوی لطیف فرزند کمترین اثری نگذارد!...

ابراهیم در حیرت فرو رفت بار دیگر کارد را به حرکت در آورد ولی باز کارگر نیفتاد،آری ابراهیم"خلیل"می گوید:ببر!اما خداوند"خلیل"فرمان می دهد نبر!و کارد تنها گوش بر فرمان او دارد.

***



---

۱- ۱) "تله"از ماده"تل"در اصل به معنی مکان مرتفع است،و" تَلَّهُ لِلْجَبِينِ " مفهومش این است که او را بر مکان مرتفعی به یک طرف صورت بر زمین افکند-"جبین" به معنی طرف صورت است،و دو طرف را"جبینان"می گویند.

اینجا است که قرآن با یک جمله کوتاه و پر معنی به همه انتظارها پایان داده، می گوید:"در این هنگام او را ندا دادیم که ای ابراهیم"( وَ نادَیْناهُ أَنْ یا إِبْراهِیمُ ).

*** "آنچه را در خواب ماموریت یافتی انجام دادی"( قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا ).

"ما اینگونه نیکوکاران را جزا و پاداش می دهیم"( إِنّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ ).

هم به آنها توفیق پیروزی در امتحان می دهیم،و هم نمی گذاریم فرزند دلبندشان از دست برود،آری کسی که سر تا پا تسلیم فرمان ما است و نیکی را به حد اعلا رسانده جز این پاداشی نخواهد داشت.

*** سپس می افزاید:"این مسلما امتحان مهم و آشکاری است"( إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ ).

ذبح کردن فرزند با دست خود،آنهم فرزندی برومند و لایق،برای پدری که یک عمر در انتظار چنین فرزندی بوده،کار ساده و آسانی نیست،چگونه می توان دل از چنین فرزندی برکند؟و از آن بالاتر با نهایت تسلیم و رضا بی آنکه خم به ابرو آورد به امتثال این فرمان بشتابد،و تمام مقدمات را تا آخرین مرحله انجام دهد،بطوری که از نظر آمادگی های روانی و عملی چیزی فروگذار نکند؟ و از آن عجیب تر تسلیم مطلق این نوجوان در برابر این فرمان بود،که با آغوش باز و با اطمینان خاطر به لطف پروردگار و تسلیم در برابر اراده او به استقبال ذبح شتافت.

لذا در بعضی از روایات آمده است هنگامی که این کار انجام گرفت جبرئیل

(از روی اعجاب)صدا زد:"اللّه اکبر""اللّه اکبر"!...

و فرزند ابراهیم صدا زد:"لا اله الا اللّه،و اللّه اکبر!..." و پدر قهرمان فداکار نیز گفت:"اللّه اکبر و للّه الحمد" (۱).

و این شبیه تکبیراتی است که ما روز عید قربان می گوئیم.

*** اما برای اینکه برنامه ابراهیم ناتمام نماند،و در پیشگاه خدا قربانی کرده باشد و آرزوی ابراهیم برآورده شود،خداوند قوچی بزرگ فرستاد تا به جای فرزند قربانی کند و سنتی برای آیندگان در مراسم "حج"و سرزمین "منی"از خود بگذارد،چنان که قرآن می گوید:"ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم" ( وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ ).

در اینکه عظمت این ذبح از چه نظر بوده از نظر جسمانی و ظاهری؟و یا از جهت اینکه فدای فرزند ابراهیم شد؟و یا از نظر اینکه برای خدا و در راه خدا بود؟ و یا از این نظر که این قربانی از سوی خدا برای ابراهیم فرستاده شد؟ مفسران گفتگوهای فراوانی دارند،ولی هیچ مانعی ندارد که تمام این جهات در ذبح عظیم جمع،و از دیدگاههای مختلف دارای عظمت باشد.

یکی از نشانه های عظمت این ذبح آن است که با گذشت زمان سال به سال وسعت بیشتری یافته،و الان در هر سال بیش از یک میلیون به یاد آن ذبح عظیم ذبح می کنند و خاطره اش را زنده نگه می دارد.

"فدینا"از ماده"فدا"در اصل به معنی قرار دادن چیزی به عنوان بلاگردان و دفع ضرر از شخص یا چیز دیگر است،لذا مالی را که برای آزاد کردن اسیر می دهند"فدیه"می گویند،و نیز کفاره ای را که بعضی از بیماران بجای روزه می دهند به این نام نامیده می شود.

ص:۱۱۶

---

۱- ۱) "تفسیر قرطبی"و"تفسیر روح البیان".

در اینکه این قوچ بزرگ چگونه به ابراهیم ع داده شد بسیاری معتقدند جبرئیل آورد،بعضی نیز گفته اند از دامنه کوه های"منی"سرازیر شد،هر چه بود به فرمان خدا و به اراده او بود.

*** نه تنها خداوند پیروزی ابراهیم را در این امتحان بزرگ در آن روز ستود،بلکه خاطره آن را جاویدان ساخت،چنان که در آیه بعد می گوید:"ما نام نیک ابراهیم را در امتهای بعد باقی و برقرار ساختیم"( وَ تَرَکْنا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ ).

"او"اسوه"ای شد برای همه آیندگان،و"قدوه"ای برای تمام پاکبازان و عاشقان دلداده کوی دوست،و برنامه او را به صورت سنت حج در اعصار و قرون آینده تا پایان جهان جاودان نمودیم"او پدر پیامبران بزرگ،او پدر امت اسلام و پیامبر اسلام بود.

*** "سلام بر ابراهیم"(آن بنده مخلص و پاکباز باد)( سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ ).

*** آری،"ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم"( کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ ).

پاداشی به عظمت دنیا،پاداشی جاودان در سراسر زمان،پاداشی درخور سلام و درود خداوند بزرگ! جالب توجه اینکه جمله" کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ "یک بار اینجا ذکر شده،و یک بار در چند آیه قبل،این تکرار حتما نکته ای دارد.

ممکن است دلیلش این بوده باشد که در مرحله اول خداوند پیروزی ابراهیم را در امتحان بزرگش تصدیق می کند،و کارنامه قبولی او را امضا

ص :۱۱۷

می فرمایـد،این خود جزا و پاداش بزرگی است،و این مهمترین مژده ای بود که خداونـد به ابراهیم داد،سـپس مساله"فدا کردن ذبح عظیم"و"جاودان ماندن نام و سـنت او"و"درود فرستادن خدا بر او"را که سه موهبت بزرگ دیگر است مطرح کرده و آن را به عنوان پاداش نیکوکاران معرفی می کند.

***

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱-ذبیح اللّٰه کیست؟**

در اینکه کدام یک از فرزندان ابراهیم(اسـماعیل یا اسـحاق)به قربانگاه برده شد و لقب ذبیح اللّٰه یافت؟در میان مفسـران سخت گفتگو است،گروهی "اسحاق"را"ذبیح"می دانند،و جمعی"اسماعیل"را،نظر اول را بسیاری از مفسران اهل سنت و نظر دوم را مفسران شیعه برگزیده اند.

اما آنچه با ظواهر آیات مختلف قرآن هماهنگ است این است که ذبیح "اسماعیل"بوده است،زیرا:

اولا:در یک جا می خوانیم: وَ بَشَّرْنٰاهُ بِإِسْحٰاقَ نَبِيًّا مِنَ الصّٰالِحِينَ :"ما او را بشارت به اسـحاق دادیم که پیامبری بود از صالحان" (صافات ۱۱۲).

این تعبیر به خوبی نشان می دهـد که خداونـد بشارت به تولـد اسـحاق را بعـد از این ماجرا و به خاطر فداکاریهای ابراهیم به او داد،بنا بر این ماجرای ذبح مربوط به او نبود.

بعلاوه هنگـامی که خداونـد نبوت کسـی را بشـارت می دهـد،مفهومش این است که زنـده می مانـد،و این بـا مسـاله ذبـح در کودکی سازگار نیست.

ثانیا:در آیه ۷۱ سوره هود می خوانیم: فَبَشَّرْنٰاهٰا بِإِسْحٰاقَ وَ مِنْ وَرٰاءِ إِسْحٰاقَ يَعْقُوبَ :"ما او را به تولد اسحاق بشارت دادیم و نیز به تولد یعقوب بعد از اسحاق"این آیه نشان می دهد که ابراهیم مطمئن بود اسحاق می ماند و فرزندی

همچون یعقوب از او به وجود می آید،بنا بر این نوبتی برای ذبح باقی نخواهد ماند.

کسانی که ذبیح را اسحاق می دانند در حقیقت این آیات را نادیده گرفته اند.

ثالثا:روایات بسیاری در منابع اسلامی آمده است که نشان می دهد ذبیح "اسماعیل"بوده است به عنوان نمونه:

در حدیث معتبری که از پیامبر گرامی اسلام نقل شده می خوانیم:

انا ابن الذبیحین: "من فرزند دو ذبیحم"و منظور از دو ذبیح یکی پدرش"عبد اللّه"است که"عبد المطلب" جد پیامبر ص نذر کرده بود او را برای خدا قربانی کند سپس یکصد شتر به فرمان خدا فداء او قرار داد و داستانش مشهور است،و دیگر "اسماعیل"بود،زیرا مسلم است که پیامبر اسلام ص از فرزندان اسماعیل است،نه اسحاق (۱).

در دعائی که از علی ع از پیامبر گرامی ص نقل شده می خوانیم:

یا من فدا اسماعیل من الذبح :"ای کسی که فدایی برای ذبح اسماعیل قرار دادی" (۲).

در احادیثی که از امام باقر و امام صادق ع نقل شده می خوانیم:"هنگامی که سؤال کردند"ذبیح"که بود فرمودند:"اسماعیل".

در حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده نیز می خوانیم:

لو علم اللّه عز و جل شیئا اکرم من الضان لفدی به اسماعیل :"اگر حیوانی بهتر از گوسفند پیدا می شد آن را فدیه اسماعیل قرار می داد" (۳).

خلاصه روایات در این زمینه بسیار است که اگر بخواهیم همه آنها را نقل



---

۱- ۱) تفسیر"مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث.
۲- ۲) "نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۴۲۱.
۳- ۳) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۲۲.

کنیم سخن به درازا می کشد (۱).

در برابر این روایات فراوان که هماهنگ با ظاهر آیات قرآن است روایت شاذی بر ذبیح بودن اسحاق دلالت دارد که نمی تواند مقابله با روایات گروه اول کند،و نه با ظاهر آیات قرآن هماهنگ است.

از همه اینها گذشته این مساله مسلم است کودکی را که ابراهیم او را با مادرش به فرمان خدا به مکه آورد و در آنجا رها نمود،و سپس خانه کعبه را با کمک او ساخت،و طواف و سعی با او بجا آورد اسماعیل بود،و این نشان می دهد که ذبیح نیز اسماعیل بوده است،زیرا برنامه ذبح مکمل برنامه های فوق محسوب می شده.

البته آنچه از کتب"عهد عتیق"(تورات کنونی)بر می آید این است که ذبیح،اسحاق بوده است (۲).

و از اینجا چنین به نظر می رسد که بعضی از روایات غیر معروف اسلامی که اسحاق را ذبیح معرفی می کند تحت تاثیر روایات اسرائیلی است و احتمالا از مجعولات یهود است،یهود چون از دودمان"اسحاق"بودند مایل بودند این افتخار را برای خود ثبت کنند و از مسلمانان که پیامبرشان زاده اسماعیل بود سلب کنند، هر چند از طریق انکار واقعیات باشد! به هر حال آنچه برای ما از همه محکمتر است ظواهر آیات قرآن است که به خوبی نشان می دهد که ذبیح اسماعیل بوده است،گر چه برای ما تفاوتی نمی کند که ذبیح اسماعیل باشد یا اسحاق هر دو فرزند ابراهیم و پیامبر بزرگ خدا بودند،هدف روشن شدن این ماجرای تاریخی است.

***



---

۱- ۱) برای اطلاع بیشتر از این روایات به تفسیر"برهان"(جلد ۴ صفحه ۲۸ به بعد) و تفسیر"نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۴۲۰ به بعد مراجعه فرمائید.

۲- ۲) "تورات"سفر تکوین فصل ۲۲.

### ۲-آیا ابراهیم مامور به ذبح فرزند بود؟

از سؤالات مهم دیگری که در این بحث برای مفسران مطرح است این است که آیا ابراهیم راستی مامور به ذبح فرزند بود،یا به مقدمات آن دستور داشت؟ اگر مامور به ذبح بوده،چگونه پیش از انجام آن،این حکم الهی نسخ شد؟در حالی که نسخ قبل از عمل جایز نیست،و این معنی در علم"اصول فقه" اثبات شده است.

و اگر مامور به مقدمات ذبح بوده است این افتخار مهمی نخواهد بود.

و اینکه بعضی گفته اند اهمیت مساله از اینجا ناشی می شود که ابراهیم احتمال می داد بعد از انجام این ماموریت و فراهم کردن مقدمات دستور به اصل ذبح داده شود، و امتحان بزرگ او همین جا بود،مطلب جالبی به نظر نمی رسد.

به عقیده ما این گفتگوها از اینجا ناشی می شود که میان اوامر امتحانی و غیر امتحانی فرق نگذاشته اند،امری که به ابراهیم شد یک امر امتحانی بود، می دانیم در اوامر امتحانی اراده جدی تعلق به اصل عمل نگرفته است،بلکه هدف آن است که روشن شود شخص مورد آزمایش تا چه اندازه آمادگی اطاعت فرمان دارد؟و این در جایی است که شخص مورد آزمایش از اسرار پشت پرده آگاه نیست.

و به این ترتیب در اینجا نسخ واقع نشده است که در صحت آن قبل از عمل بحث و گفتگو شود.

و اگر می بینیم خداوند بعد از این ماجرا به ابراهیم می گوید: قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيٰا :"خوابی را که دیده بودی تحقق بخشیدی"به خاطر آن است که آنچه در توان داشت در زمینه ذبح فرزند دلبند انجام داد،و آمادگی روحی خود را در این زمینه از هر جهت به ثبوت رسانید و از عهده این آزمایش به خوبی برآمد.

***

ص:۱۲۱

### ۳-چگونه خواب ابراهیم می توانست حجت باشد؟

در مورد"خواب"و"خواب دیدن"سخن بسیار است که ما شرح مبسوطی از آن را در تفسیر سوره یوسف ذیل آیه ۴ آوردیم (۱).

آنچه در اینجا لازم است به آن توجه شود این است که چگونه ابراهیم خواب را حجت دانست و آن را معیار عمل خود قرار داد؟در پاسخ این سؤال گاه گفته می شود که خوابهای انبیاء هرگز خواب شیطانی،یا مولود فعالیت قوه واهمه نیست بلکه گوشه ای از برنامه نبوت و وحی آنها است.

و به تعبیر دیگر ارتباط انبیاء با مصدر وحی گاهی به صورت القاء به قلب است.

و گاه از طریق دیدن فرشته وحی.

و گاه از راه شنیدن امواج صوتی که به فرمان خدا ایجاد شده.

و گاه از طریق خواب است.

و به این ترتیب در خوابهای آنها هیچگونه خطا و اشتباهی رخ نمی دهد، و آنچه در خواب می بینند درست همانند چیزی است که در بیداری می بینند.

و گاه گفته می شود که ابراهیم ع در حال بیداری از طریق وحی آگاهی یافت که باید به خوابی که در زمینه"ذبح"می بیند عمل کند.

و گاه گفته می شود:قرائن مختلفی که در این خواب بود،و از جمله اینکه در سه شب متوالی عینا تکرار شد،برای او علم و یقین ایجاد کرد که این یک ماموریت الهی است و نه غیر آن.

به هر حال همه این تفسیرها ممکن است صحیح باشد و منافاتی با هم ندارد و مخالف ظواهر آیات نیز نمی باشد.

***



---

۱- ۱) جلد ۹ صفحه ۳۱۱ به بعد.

### ۴-وسوسه های شیطان در روح بزرگ ابراهیم اثر نگذاشت

از آنجا که امتحان ابراهیم یکی از بزرگترین امتحانات در طول تاریخ بود، امتحانی که هدفش این بود قلب او را از مهر و عشق غیر خدا تهی کند،و عشق الهی را در سراسر قلب او پرتوافکن سازد،طبق بعضی از روایات شیطان به دست و پا افتاد،کاری کند که ابراهیم از این میدان پیروزمند بیرون نیاید،گاه به سراغ مادرش "هاجر"آمد،و به او گفت می دانی ابراهیم چه در نظر دارد؟می خواهد فرزندش را امروز سر ببرد! هاجر گفت:برو سخن محال مگو که او مهربانتر از این است که فرزند خود را بکشد،اصولا مگر در دنیا انسانی پیدا می شود که فرزند خود را با دست خود ذبح کند؟ شیطان به وسوسه خود ادامه داد و گفت او مدعی است خدا دستورش داده.

هاجر گفت:اگر خدا دستورش داده پس باید اطاعت کند و جز رضا و تسلیم راهی نیست!! گاهی به سراغ"فرزند"آمد و به وسوسه او مشغول شد از آن هم نتیجه ای نگرفت،چون اسماعیل را یک پارچه تسلیم و رضا یافت.

سرانجام به سراغ"پدر"آمد و به او گفت ابراهیم!خوابی را که دیدی خواب شیطانی است!اطاعت شیطان مکن! ابراهیم که در پرتو نور ایمان و نبوت او را شناخت بر او فریاد زد دور شو ای دشمن خدا (۱).

در حدیث دیگری آمده است:ابراهیم نخست به"مشعر الحرام"آمد تا پسر را قربانی کند،شیطان به دنبال او شتافت،او به محل"جمره اولی"آمد شیطان به دنبال او آمد،ابراهیم هفت سنگ به او پرتاب کرد،هنگامی که به



---

۱- ۱) تفسیر"ابو الفتوح رازی"جلد نهم صفحه ۳۲۶(ذیل آیات مورد بحث).

"جمره دوم"رسید باز شیطان را مشاهده نمود هفت سنگ دیگر بر او انداخت، تا به"جمره عقبه"آمد هفت سنگ دیگر بر او زد(و او را برای همیشه از خود مایوس ساخت) (۱).

و این نشان می دهد که وسوسه های شیاطین در میدانهای بزرگ امتحان نه از یک سو که از جهات مختلف صورت می گیرد،هر زمان به رنگی،و از طریقی مردان خدا باید ابراهیم وار شیاطین را در همه چهره ها بشناسند،و از هر طریق وارد شوند راه را بر آنها ببندند و سنگسارشان کنند،و چه درس بزرگی؟! ***

## ۵-فلسفه تکبیرات در"منی"

می دانیم از دستورهایی که در مورد عید اضحی در روایات اسلامی آمده است تکبیرات مخصوصی است که همه مسلمانان،چه آنها که در مراسم حج شرکت کرده اند و در منی هستند،و چه آنها که در سایر نقاط می باشند،بعد از نمازها می گویند(منتهی کسانی که در منی باشند بعد از ۱۵ نماز که نخستین آن نماز ظهر روز عید است،و کسانی که در غیر منی باشند بعد از ۱۰ نماز تکرار می کنند) و صورت تکبیرات چنین است:

اللّه اکبر،اللّه اکبر،لا اله الا اللّه،و اللّه اکبر،اللّه اکبر،و للّه الحمد،اللّه اکبر علی ما هدانا،و هنگامی که این دستور را با حدیثی که سابقا نقل کردیم مقایسه می کنیم می بینیم در حقیقت این تکبیرات مجموعه ای است از تکبیرات "جبرئیل"و"اسماعیل"و پدرش"ابراهیم"و چیزی افزون بر آن.

و به تعبیر دیگر این تعبیرات خاطره پیروزی"ابراهیم"و"اسماعیل"را در آن میدان بزرگ آزمایش در نظرها زنده می کند،و به همه مسلمانان چه در منی و چه در غیر منی الهام می بخشد.



---

۱- ۱) تفسیر"ابو الفتوح رازی"جلد نهم صفحه ۳۲۶(ذیل آیات مورد بحث).

ضمنا از روایات اسلامی معلوم می شود که نام گذاری سرزمین "منی" به این اسم به خاطر آن است که ابراهیم هنگامی که به این سرزمین رسید و از عهده امتحان برآمد جبرئیل به او گفت هر چه می خواهی از پروردگارت بخواه، او از خدا "تمنی"کرد که دستور دهد به عنوان فدای فرزندش اسماعیل قوچی را ذبح کند،و این تمنای او انجام شد (۱).

***

#### ۶-"حج"یک عبادت مهم انسان ساز

سفر حج در حقیقت یک هجرت بزرگ است،یک سفر الهی است،یک میدان گسترده خودسازی و جهاد اکبر است.

مراسم حج در واقع عبادتی را نشان می دهد که عمیقا با خاطره مجاهدات ابراهیم و فرزندش اسماعیل و همسرش هاجر آمیخته است،و ما اگر در مطالعات در مورد اسرار حج از این نکته غفلت کنیم بسیاری از مراسم آن به صورت معما در می آید،آری کلید حل این معما توجه به این آمیختگی عمیق است.

هنگامی که در قربانگاه در سرزمین منی می آئیم تعجب می کنیم این همه قربانی برای چیست؟اصولا-مگر ذبح حیوان می تواند حلقه ای از مجموعه یک عبادت باشد؟! اما هنگامی که مساله قربانی ابراهیم را به خاطر می آوریم که عزیزترین عزیزانش و شیرین ترین ثمره عمرش را در این میدان در راه خدا ایثار کرد،و بعدا سنتی به عنوان قربانی در منی به وجود آمد،به فلسفه این کار پی می بریم.

قربانی کردن رمز گذشت از همه چیز در راه معبود است،قربانی کردن مظهری است برای تهی نمودن قلب از غیر یاد خدا،و هنگامی می توان از این مناسک بهره تربیتی کافی گرفت که تمام صحنه ذبح اسماعیل و روحیات این پدر



---

۱- ۱) تفسیر "نور الثقلین "جلد ۴ صفحه ۴۲۰(حدیث ۶۸).

و پسر به هنگام قربانی در نظر مجسم شود،و آن روحیات در وجود انسان پرتو افکن گردد (۱).

هنگامی که به سراغ جمرات(سه ستون سنگی مخصوصی که حجاج در مراسم حج آنها را سنگباران می کنند و در هر بار هفت سنگ با مراسم مخصوص به آنها می زنند)این معما در نظر ما خودنمایی می کند که پرتاب اینهمه سنگ به یک ستون بی روح چه مفهومی می تواند داشته باشد؟و چه مشکلی را حل می کند؟ اما هنگامی که به خاطر می آوریم اینها یاد آور خاطره مبارزه ابراهیم قهرمان توحید با وسوسه های شیطان است که سه بار بر سر راه او ظاهر شد و تصمیم داشت او را در این میدان"جهاد اکبر"گرفتار سستی و تردید کند،اما هر زمان ابراهیم قهرمان او را با سنگ از خود دور ساخت،محتوای این مراسم روشنتر می شود.

مفهوم این مراسم این است که همه شما نیز در طول عمر در میدان جهاد اکبر با وسوسه های شیاطین روبرو هستید،و تا آنها را سنگ سار نکنید و از خود نرانید پیروز نخواهید شد.

اگر انتظار دارید که خداوند بزرگ همانگونه که سلام بر ابراهیم فرستاده و مکتب و یاد او را جاودان نموده به شما نظر لطف و مرحمتی کند باید خط او را تداوم بخشید.

و یا هنگامی که به"صفا"و"مروه"می آئیم و می بینیم گروه گروه مردم از این کوه کوچک به آن کوه کوچکتر می روند،و از آنجا به این باز می گردند،و بی آنکه چیزی به دست آورده باشند این عمل را تکرار می کنند،گاه می دوند، و گاه راه می روند،مسلما تعجب می کنیم که این دیگر چه کاری است،و چه مفهومی

ص :۱۲۶

---

۱ - ۱) متاسفانه مراسم قربانی در عصر و زمان ما به شکل نامطلوبی در آمده است که باید علمای اسلام در نجات آن بکوشند،در این زمینه و در زمینه فلسفه های مختلف حج بحث های مشروحی در جلد ۱۴ از صفحه ۷۵ تا ۸۴ آورده ایم.

می توانـد داشـته باشـد؟! اما هنگامی که به عقب بر می گردیم،و داسـتان سـعی و تلاش آن زن با ایمان "هاجر"را برای نجات جان فرزند شیرخوارش اسماعیل در آن بیابان خشک و سوزان به خاطر می آوریم که چگونه بعد از این سعی و تلاش خداوند او را به مقصـدش رسانیـد،چشـمه زمزم از زیر پـای نوزادش جوشـیدن گرفت،ناگهـان چرخ زمان به عقب بر می گردد،پرده ها کنار می رود،و خود را در آن لحظه در کنار "هاجر"می بینیم،و با او در سـعی و تلاشـش همگام می شویم که در راه خـدا بی سعی و تلاش کسـی به جایی نمی رسـد! و به آسانی می توان از آنچه گفتیم نتیجه گرفت که"حـج"را بایـد با این رموز تعلیم داد،و خاطرات ابراهیم و فرزند و همسـرش را گام به گام تجسم بخشـید،تا هم فلسـفه آن درک شود و هم اثرات عمیق اخلاقی حج در نفوس حجاج پرتوافکن گردد،که بدون آن آثار،قشری بیش نیست.

***

ص :۱۲۷

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۳]

### اشاره

إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا اَلْمُؤْمِنِينَ (۱۱۱) وَ بَشَّرْنٰاهُ بِإِسْحٰاقَ نَبِيًّا مِنَ اَلصّٰالِحِينَ (۱۱۲) وَ بٰارَكْنٰا عَلَيْهِ وَ عَلىٰ إِسْحٰاقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمٰا مُحْسِنٌ وَ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ (۱۱۳)

### ترجمه:

۱۱۱-او(ابراهیم)از بندگان با ایمان ما است.

۱۱۲-ما او را به اسحاق،پیامبری صالح،بشارت دادیم.

۱۱۳-ما به"او"و"اسحاق"برکت دادیم،و از دودمان آنها افرادی نیکوکار به وجود آمدند و افرادی که آشکارا به خود ستم کردند.

### تفسیر:

### اشاره

### ابراهیم بنده مؤمن خدا

سه آیه فوق آخرین آیاتی است که ماجرای ابراهیم و فرزندانش را تعقیب و تکمیل می کند،و در حقیقت هم بیان دلیلی است بر آنچه گذشت و هم نتیجه ای برای آن.

نخست می گوید:"او(ابراهیم)از بندگان با ایمان ما است"( إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ).

در حقیقت این جمله دلیلی است بر آنچه گذشت و این واقعیت را بیان می کند که اگر ابراهیم همه هستی و وجود خویش و حتی فرزند عزیزش را یک جا در طبق

اخلاص گذارد و فدای راه معبود خویش کرد به خاطر ایمان عمیق و قویش بود.

آری همه اینها از جلوه های ایمان است و ایمان چه جلوه های عجیبی دارد! در ضمن این تعبیر به ماجرای ابراهیم و فرزندش گسترش و تعمیم می دهد، و آن را از صورت یک واقعه شخصی و خصوصی بیرون می آورد،و نشان می دهد هر کجا ایمان است ایثار و عشق و فداکاری و گذشت است.ابراهیم همان را می پسندید که خدا می پسندید و همان را می خواست که خدا می خواست،و هر مؤمنی می تواند چنین باشد.

*** سپس به یکی دیگر از مواهب خدا به ابراهیم سخن می گوید:می فرماید:

"ما او را بشارت دادیم به اسحاق،که مقدر بود پیامبر گردد و از صالحان شود" ( وَ بَشَّرْنٰاهُ بِإِسْحٰاقَ نَبِيًّا مِنَ الصّٰالِحِينَ ).

با توجه به آیه: فَبَشَّرْنٰاهُ بِغُلاٰمٍ حَلِيمٍ که در آغاز این ماجرا ذکر شده به خوبی روشن می شود که این دو بشارت مربوط به دو فرزند است،اگر بشارت اخیر طبق صریح آیه مورد بحث مربوط به"اسحاق"است پس"غلام حلیم" (نوجوان بردبار شکیبا)حتما"اسماعیل"است،و آنها که اصرار دارند"ذبیح" را"اسحاق"بدانند هر دو آیه را اشاره به یک مطلب دانسته اند با این تفاوت که آیه اول را بیان اصل بشارت فرزند می دانند و آیه دوم را بشارت به نبوت می دانند ولی این معنی بسیار بعید است و آیات فوق به وضوح می گوید که این دو بشارت مربوط به دو فرزند بوده است(دقت کنید).

از این گذشته بشارت نبوت نشان می دهد که اسحاق باید زنده بماند و وظائف نبوت را انجام دهد،و این با مساله ذبح سازگار نیست.

جالب این است که در اینجا بار دیگر به عظمت مقام صالحان برخورد می کنیم،که در توصیف اسحاق می فرماید"می بایست پیامبر شود و از صالحان

ص :۱۲۹

گردد"و چه والاست مقام صالحان در پیشگاه خداوند بزرگ؟ *** و در آخرین آیه،سخن از برکتی در میان است که خدا به ابراهیم و فرزندش اسحاق ارزانی داشت،می فرماید:"ما به او و اسحاق برکت دادیم"( وَ بٰارَکْنٰا عَلَیْهِ وَ عَلیٰ إِسْحٰاقَ ).

اما برکت در چه چیز؟توضیحی برای آن داده نشده،و می دانیم معمولا-هنگامی که فعلی به صورت مطلق می آید و قید و شرطی در آن نیست معنی عموم را می رساند،بنا بر این برکت در همه چیز را شامل می شود،در عمر و زندگی، در نسلهای آینده،در تاریخ و مکتب و در همه چیز.

اصولا-"برکت"در اصل از"برک"(بر وزن درک)به معنی سینه شتر است و هنگامی که شتر سینه خود را بر زمین می افکند همین ماده در مورد او به کار می رود(برک البعیر).

و تدریجا این ماده در معنی ثبوت و دوام چیزی به کار رفته است،برکه آب را نیز از آن جهت"برکه"گویند که آب در آن ثابت است،و مبارک را از این نظر مبارک می گویند که خیر آن باقی و برقرار است.

از اینجا روشن می شود که آیه مورد بحث اشاره به ثبوت و دوام نعمتهای الهی بر ابراهیم و اسحاق(و خاندانشان)می باشد و یکی از برکاتی که خداوند بر ابراهیم و اسحاق داد این بود که تمام انبیای بنی اسرائیل از دودمان اسحاق به وجود آمدند در حالی که پیامبر بزرگ اسلام از دودمان اسماعیل است.

اما برای اینکه توهم نشود که این برکت در خاندان ابراهیم جنبه نسب و قبیله دارد بلکه در ارتباط با مذهب و مکتب و ایمان است،در آخر آیه می افزاید:

"از دودمان این دو،افرادی نیکوکار به وجود آمدند،و هم افرادی که به خاطر عدم ایمان،آشکارا به خود ستم کردند"( مِنْ ذُرِّیَّتِهِمٰا مُحْسِنٌ وَ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِینٌ ).

"محسن"در اینجا به معنی مؤمن و مطیع فرمان خدا است،و چه احسان و نیکوکاری از این برتر تصور می شود؟و"ظالم"به معنی کافر و گنهکار است و تعبیر به"لنفسه"اشاره به این است که کفر و گناه در درجه اول ظلم بر خویشتن است،آنهم ظلمی واضح و آشکار.

و به این ترتیب آیه فوق به گروهی از یهود و نصاری که افتخار می کردند ما از فرزندان انبیاء هستیم پاسخ می گوید که پیوند خویشاوندی به تنهایی افتخار نیست،مگر اینکه در سایه پیوند فکری و مکتبی قرار گیرد.

شاهد این سخن حدیثی است که از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده که خطاب به"بنی هاشم"فرمود:

لا یاتینی الناس باعمالهم و تاتونی بانسابکم! "ای بنی هاشم نکند در روز قیامت مردم با اعمالشان به سراغ من بیایند و شما با انساب و پیوند خویشاوندیتان"!(آنها پیوند مکتبی داشته باشند و شما پیوند جسمانی" (۱).

***

ص:۱۳۱

---

۱- ۱) "روح البیان"جلد ۷ صفحه ۴۷۹.

### [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۱۴ تا ۱۲۲]

### اشاره

وَ لَقَدْ مَنَنّا عَلی مُوسی وَ هارُونَ (۱۱۴) وَ نَجَّیْناهُما وَ قَوْمَهُما مِنَ اَلْکَرْبِ اَلْعَظِیمِ (۱۱۵) وَ نَصَرْناهُمْ فَکانُوا هُمُ اَلْغالِبِینَ (۱۱۶) وَ
آتَیْناهُمَا اَلْکِتابَ اَلْمُسْتَبِینَ (۱۱۷) وَ هَدَیْناهُمَا اَلصِّراطَ اَلْمُسْتَقِیمَ (۱۱۸) وَ تَرَکْنا عَلَیْهِما فِی اَلْآخِرِینَ (۱۱۹) سَلامٌ عَلی مُوسی وَ
هارُونَ (۱۲۰) إِنّا کَذلِکَ نَجْزِی اَلْمُحْسِنِینَ (۱۲۱) إِنَّهُما مِنْ عِبادِنَا اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۲۲)

### ترجمه:

۱۱۴-ما به موسی و هارون نعمت بخشیدیم.

۱۱۵-آنها و قومشان را از اندوه بزرگ نجات دادیم.

۱۱۶-و آنها را یاری کردیم تا بر دشمنان خود پیروز شدند.

۱۱۷-ما به آنها کتاب(آسمانی)دادیم.

۱۱۸-آنها را به راه راست هدایت کردیم.

ص: ۱۳۲

۱۱۹-و ذکر خیر آنها را در اقوام بعد باقی گذاردیم.

۱۲۰-سلام بر موسی و هارون.

۱۲۱-ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم.

۱۲۲-آنها از بندگان مؤمن ما بودند.

## تفسیر:

مواهب الهی بر موسی و هارون

در این آیـات به گوشه ای از الطـاف الهی نسـبت به"موسـی"و برادرش"هـارون" اشـاره شـده،و بحثهایی هماهنگ با آنچه در بـاره"نوح"و"ابراهیم"در آیـات پیشـین گـذشت آمـده،محتوای آیات شبیه به یکـدیگر،و الفاظ نیز از جهاتی هماهنگ است،تا یک برنامه تربیتی منسجم را در باره مؤمنان پیاده کند.

باز در این آیات از روش"اجمال و تفصیل"که روش قرآن در نقل بسیاری از حوادث است استفاده شده:

نخست می گویـد:"مـا بر موسـی و هـارون منت گـذاردیم"و آنهـا را مرهون نعمتهـای خود ساختیم( وَ لَقَـدْ مَنَنّا عَلی مُوسی وَ هارُونَ ).

"منت"،چنـان که قبلاـ هم گفته ایم،در اصـل از"من"بر معنی سـنگی است که با آن وزن می شود،سپس به نعمتهای بزرگ و سنگین اطلاق شده است که اگر جنبه عملی داشـته زیبا و پسندیده است،و اگر با لفظ و سخن باشد زشت و بدنما است،گر چه منت در اسـتعمالات روزمره بیشتر به معنی دوم گفته می شود، و همین موضوع سـبب تـداعی نـامطلوبی به هنگام مطالعه آیاتی همچون آیـات مورد بحث می شود،ولی بایـد توجه داشت"منت"در لغت و اسـتعمالات قرآن معنی گسترده ای دارد که مفهوم اول(بخشیدن نعمتهای سنگین)را نیز شامل می شود.

به هر حال خداونـد در این آیه به طور سربسـته خبر از نعمتهای پر وزنی می دهـد که به این دو برادر ارزانی داشت،و در آیات بعد هفت مورد از این نعمتها

را شرح می دهد که هر کدام از دیگری گرانقدرتر است.

*** در نخستین مرحله می فرماید:"ما این دو برادر و قوم آنها را از اندوه بزرگ رهایی بخشیدیم"( وَ نَجَّيْناهُما وَ قَوْمَهُما مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ).

چه اندوهی از این بزرگتر که بنی اسرائیل در چنگال فرعونیان جبار و خونخوار گرفتار بودند؟پسرانشان را سر می بریدند،و زنانشان را به خدمتکاری و مردان را به بردگی و بیگاری وامی داشتند.

آری از دست دادن حریت و آزادی و گرفتاری در چنگال سلطان بیرحمی که نه بر صغیر رحم می کرد و نه بر کبیر،و حتی نوامیس قوم و ملتی را به بازیچه می گرفت کرب عظیم و اندوه بزرگی بود،و این نخستین منتی است که خدا بر قوم بنی اسرائیل نهاد.

*** در مرحله دوم می فرماید:"ما آنها(موسی و هارون و بنی اسرائیل)را یاری کردیم تا آنها بر دشمنان نیرومند خود پیروز شدند"( وَ نَصَرْناهُمْ فَكانُوا هُمُ الْغالِبِينَ ).

در آن روز که لشکر خونخوار فرعونی با قدرت و نیروی عظیم و در پیشاپیش آنها شخص فرعون به حرکت درآمد،بنی اسرائیل قومی ضعیف و ناتوان و فاقد مردان جنگی و سلاح کافی بودند،اما دست لطف خدا به یاری آنها آمد،فرعونیان را در میان امواج دفن کرد،و آنها را از غرقاب رهایی بخشید و کاخها و ثروتها و باغها و گنجهای فرعونیان را به آنها سپرد.

*** در سومین مرحله به مواهب معنوی که خدا به این قوم از بند رسته عنایت فرمود اشاره کرده،می گوید:"ما به آن دو کتاب آشکار دادیم"( وَ آتَيْناهُمَا

الْكِتٰابَ الْمُسْتَبِينَ

).

آری"تورات"کتاب مستبین یعنی کتاب روشنگر بود،و به تمام نیازمندیهای دین و دنیای بنی اسرائیل در آن روز پاسخ می گفت،همانگونه که در آیه ۴۴ سوره مائده نیز می خوانیم إِنّٰا أَنْزَلْنَا التَّوْرٰاةَ فِيهٰا هُدىً وَ نُورٌ ."ما تورات را نازل کردیم که هم در آن هدایت بود و هم نور و روشنایی".

*** در مرحله چهارم باز به یکی دیگر از مواهب معنوی-موهبت هدایت به صراط مستقیم-اشاره کرده،می گوید:"ما آن دو را به راه راست هدایت نمودیم"( وَ هَدَيْنٰاهُمَا الصِّرٰاطَ الْمُسْتَقِيمَ ).

همان راه راست و خالی از هر گونه کجی و اعوجاج که راه انبیاء و اولیاء است،و خطر انحراف و گمراهی و سقوط در آن وجود ندارد.

جالب اینکه:در سوره حمد که در همه نمازها می خوانیم وقتی که از خدا تقاضای هدایت به"صراط مستقیم"می کنیم می گوئیم:راه کسانی که آنان را مشمول نعمتهای خود قرار دادی،نه راه مغضوبین و گمراهان،و این همان راه انبیاء و اولیاست.

*** در پنجمین مرحله به سراغ تداوم مکتب و بقای نام نیک آنها رفته،می گوید:

"ما ذکر خیر آنها را در اقوام بعد باقی و برقرار ساختیم"(تا به عنوان دو اسوه شناخته شوند،و مردم جهان از روش و تاریخ آنان الهام گیرند)( وَ تَرَكْنٰا عَلَيْهِمٰا فِي الْآخِرِينَ ).

این همان تعبیری است که در آیات گذشته در باره"ابراهیم"و"نوح"آمده بود،اصولا همه مردان خدا و رهروان بزرگ راه حق،تاریخ و نامشان جاویدان است، و باید چنین باشد که آنها متعلق به قوم و ملتی نیستند،بلکه تعلق به تمام

جهان انسانیت دارند.

*** در ششمین مرحله سخن از سلام و درود خداوند بر موسی و هارون است می فرماید:"سلام بر موسی و هارون"( سَلامٌ عَلی مُوسی وَ هارُونَ ).

سلامی از ناحیه پروردگار بزرگ و مهربان.

سلامی که رمز سلامت در دین و ایمان،در اعتقاد و مکتب،و در خط و مذهب است.

سلامی که بیانگر نجات و امنیت از مجازات و عذاب این جهان و آن جهان است.

*** و در هفتمین و آخرین مرحله به جزا و پاداش بزرگ خود به آنها پرداخته، می گوید آری"ما این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم"( إِنّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ ).

اگر آنها به این افتخارات نائل شدند بی دلیل نبود،آنها محسن بودند، مؤمن و مخلص و فداکار و نیکوکار،و چنین کسانی باید مشمول این همه پاداش شوند.

قابل توجه اینکه عین این عبارت" إِنّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ "در همین سوره در مورد نوح و ابراهیم موسی و هارون الیاس آمده است.

و تعبیری شبیه آن در مورد یوسف(یوسف آیه ۲۲)و گروهی دیگر از انبیاء (انعام آیه ۸۴)نیز به چشم می خورد،و همگی گواهی می دهد که برای بهره مند شدن از الطاف الهی باید نخست در زمره"محسنین"قرار گرفت که به دنبال آن برکات الهی قطعی است(دقت کنید).

***

ص :۱۳۶

سرانجام در آخرین آیه مورد بحث به همان دلیلی اشاره می کند که در داستان ابراهیم و نوح قبل از آن آمد،می گوید:"آن هر دو(موسی و هارون)از بندگان مؤمن ما بودند"( إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ).

ایمان است که روح انسان را چنان روشن و نیرومند می سازد که به سراغ احسان و نیکوکاری و پاکی و تقوا می رود،احسانی که درهای رحمت الهی را به روی انسان می گشاید،و انواع نعمتهایش را بر انسان نازل می کند.

***

ص :۱۳۷

## [سوره الصافات (۳۷): آيات ۱۲۳ تا ۱۳۲]

### اشاره

وَ إِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ اَلْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ لاٰ تَتَّقُونَ (۱۲۴) أَ تَدْعُونَ بَعْلاً وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ اَلْخٰالِقِينَ (۱۲۵) اَللّٰهَ رَبَّكُمْ وَ رَبَّ
آبٰائِكُمُ اَلْأَوَّلِينَ (۱۲۶) فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۲۷) إِلاّٰ عِبٰادَ اَللّٰهِ اَلْمُخْلَصِينَ (۱۲۸) وَ تَرَكْنٰا عَلَيْهِ فِي اَلْآخِرِينَ (۱۲۹) سَلاٰمٌ عَلىٰ
إِلْ يٰاسِينَ (۱۳۰) إِنّٰا كَذٰلِكَ نَجْزِي اَلْمُحْسِنِينَ (۱۳۱) إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا اَلْمُؤْمِنِينَ (۱۳۲)

ص :۱۳۸

**ترجمه:**

۱۲۳-و الیاس از رسولان ما بود.

۱۲۴-به خاطر بیاور هنگامی که به قومش گفت:آیا تقوا پیشه نمی کنید؟ ۱۲۵-آیا بت بعل را می خوانید و بهترین خالق ها را رها می سازید؟! ۱۲۶-خدایی که پروردگار شما و پروردگار نیاکان شما است.

۱۲۷-اما آنها او را تکذیب کردند،ولی مسلما همگی در دادگاه عدل الهی احضار می شوند.

۱۲۸-مگر بندگان مخلص خدا.

۱۲۹-ما نام نیک او(الیاس)را در میان امتهای بعد برقرار ساختیم.

۱۳۰-سلام بر الیاسین.

۱۳۱-ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم.

۱۳۲-او از بندگان مؤمن ما است.

**تفسیر:**

پیامبر خدا الیاس در برابر مشرکان

چهارمین سرگذشتی که از انبیاء پیشین در این سوره آمده است سرگذشت فشرده ای از"الیاس"است،می فرماید:"الیاس از رسولان خدا بود" ( وَ إِنَّ إِلْیٰاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ ).

در باره"الیاس"و خصوصیات نسب و زندگی او بحثهایی است که در نکات آخر این آیات به خواست خدا خواهد آمد.

*** سپس برای شرح این اجمال به تفصیل پرداخته،می گوید:"به خاطر بیاور هنگامی که به قومش هشدار داد و گفت:آیا پرهیزکاری پیشه نمی کنید"؟ ( إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ أَ لاٰ تَتَّقُونَ ).

ص:۱۳۹

تقوای الهی و پرهیز از شرک و بت پرستی،از گناه و ظلم و فساد،و از آنچه انسانیت را به تباهی می کشاند.

*** در آیه بعد با صراحت بیشتری از این مساله سخن می گوید:"آیا بت"بعل" را می خوانید و بهترین خالقها را رها می سازید"؟!( أَ تَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخالِقِینَ ).

و از اینجا روشن می شود که آنها بت معروفی به نام"بعل"داشتند که در مقابل آن سجده می کردند،"الیاس"آنها را از این عمل زشت باز داشت،و به سوی آفریدگار بزرگ جهان و توحید خالص دعوت کرد.

و از همین جا است که جمعی معتقدند مرکز فعالیت"الیاس"شهر"بعلبک" از شهرهای شامات بود (۱).

زیرا"بعل"نام آن بت مخصوص و"بک"به معنی شهر بود،و از ترکیب این دو با هم"بعلبک"به وجود آمد،گفته اند این بت طلایی به قدری بزرگ بود که طولش به ۲۰ ذراع می رسید!و چهار صورت داشت،و خدمه او بالغ بر چهار صد نفر بود! (۲).

ولی بعضی"بعل"را اسم بت معینی ندانسته بلکه به معنی مطلق بت گرفته اند ولی بعضی دیگر آن را به معنی"رب و معبود"می دانند.

"راغب"در مفردات می گوید:"بعل"در اصل به معنی شوهر است، اما عرب معبودهایی را که به وسیله آن به خدا تقرب می جستند بعل می نامید.

تعبیر به بهترین خالق با اینکه آفریننده واقعی در عالم جز خدا نیست- ظاهرا اشاره به مصنوعاتی است که انسان با تغییر شکل دادن به مواد طبیعی درست



---

۱- ۱) "بعلبک"امروز جزء لبنان در کنار مرز سوریه قرار دارد.

۲- ۲) "روح المعانی"ذیل آیات مورد بحث.

می کند،و از این نظر خالق بر او اطلاق می گردد،هر چند خالق مجازی است.

*** به هر حال"الیاس"این قوم بت پرست را سخت نکوهش کرد،و ادامه داد:"خدایی را رها می کنید که پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما است"( اَللّٰهَ رَبَّکُمْ وَ رَبَّ آبٰائِکُمُ الْأَوَّلِینَ ).

مالک و مربی همه شما او بوده و هست،هر نعمتی دارید از او است،و حل هر مشکلی با دست قدرت او میسر است،غیر از او نه سرچشمه خیر و برکتی وجود دارد و نه دفع کننده شر و آفتی.

گویا بت پرستان زمان"الیاس"همانند بت پرستان عصر پیامبر اسلام ص برای توجیه کار خود تکیه بر سنت نیاکان و پیشینیان می کردند که الیاس در پاسخ آنها می گوید:"اللّه رب شما و رب پدران شما است".

تعبیر به"رب"(مالک و مربی)بهترین محرک برای تفکر و اندیشه است، چرا که مهمترین مساله در زندگی انسان این است که بداند از ناحیه چه کسی آفریده شده؟و امروز صاحب اختیار و مربی و ولی نعمت او کیست؟ *** اما این قوم خیره سر و خودخواه گوش به اندرزهای مستدل،و هدایتهای روشن این پیامبر بزرگ الهی فرا ندادند،"و به تکذیب او برخاستند" ( فَکَذَّبُوهُ ).

خداوند هم مجازات آنها را در یک جمله کوتاه بیان کرده می فرماید:

آنها در دادگاه عدل الهی،و در عذاب دوزخ او احضار می شوند"( فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ).

و به کیفر اعمال زشت و شوم خود خواهند رسید.

*** ولی ظاهرا گروه اندکی از پاکان نیکان و خالصان به الیاس ایمان آوردند،

برای آنکه حق آنها فراموش نگردد،بلافاصله می فرماید:"مگر بندگان مخلص خدا"( إِلاّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصِینَ ) (۱).

*** در آیات اخیر این داستان همان مسائل چهارگانه ای را که در سرگذشتهای پیامبران دیگر(در مورد موسی و هارون و ابراهیم و نوح)آمده بود به خاطر اهمیتی که دارد تکرار شده است:

نخست می فرماید:"ما نام نیک الیاس را در میان امتهای بعد جاودان ساختیم"( وَ تَرَکْنا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ ).

امتهای دیگر زحمات این انبیاء بزرگ را که در پاسداری خط توحید، و آبیاری بذر ایمان منتهای تلاش و کوشش را به عمل آوردند،هرگز فراموش نخواهند کرد،و تا دنیا برقرار است یاد و مکتب این بزرگمردان و فداکار زنده و جاویدان است. در مرحله دوم می افزاید:"سلام و درود بر الیاسین"( سَلامٌ عَلی إِلْ یاسِینَ ).

تعبیر به"الیاسین"به جای"الیاس"یا به خاطر این است که الیاسین لغتی در واژه"الیاس"بود،و هر دو بیک معنی است،و یا اشاره به الیاس و پیروان او است که به صورت جمعی آمده است (۲).

*** در مرحله سوم می فرماید:"ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم" ( إِنّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ ).

ص: ۱۴۲

---

۱- ۱) طبق آنچه در بالا گفتیم این استثناء"استثناء متصل است،از"واو"در"کذبوه" یعنی همه قوم تکذیب کردند و همه گرفتار عذاب الهی می شوند جز بندگان مخلص خدا.

۲- ۲) نخست"الیاس"منسوب گشته و"الیاسی"شده،سپس به صورت جمع درآمده و"الیاسیین"گردیده،و بعد مخفف شده و"الیاسین"شده است.(دقت کنید).

منظور نیکوکاری و احسان به معنی وسیع کلمه است که عمل به تمام آئین و دستورات او را شامل می شود،سپس مبارزه با هر گونه شرك و انحراف و گناه و فساد.

*** و در مرحله چهارم ریشه اصلی همه اینها که"ایمان"است طرح می کند و می گوید:"مسلما او(الیاس)از بندگان مؤمن ماست"( إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا الْمُؤْمِنِینَ ).

"ایمان"و"عبودیت"سرچشمه احسان،و احسان عامل قرار گرفتن در صف مخلصین است و مشمول سلام خدا شدن.

***

## نکته ها:

### اشاره

### ۱-الیاس کیست؟

در اینکه"الیاس"یکی از پیامبران بزرگ خدا است تردیدی نیست،و آیات مورد بحث با صراحت این مساله را بیان کرده،آنجا که می گوید:" إِنَّ إِلْیٰاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ ".

نام این پیامبر در دو آیه از قرآن مجید آمده است:یکی در همین سوره "صافات"و دیگری در سوره"انعام"همراه گروه دیگری از پیامبران آنجا که می فرماید: وَ زَکَرِیّٰا وَ یَحْییٰ وَ عِیسیٰ وَ إِلْیٰاسَ کُلٌّ مِنَ الصّٰالِحِینَ (انعام ۸۵).

ولی در این که الیاس نام دیگر یکی از پیامبرانی است که در قرآن نامشان آمده،یا مستقلا نام پیغمبری است،و ویژگیهای او کدام است؟مفسران نظرات گوناگونی دارند:

الف:بعضی معتقدند"الیاس"همان"ادریس"است(زیرا ادریس،ادراس نیز تلفظ شده،و با تغییر مختصری الیاس شده است).

ب:الیاس از پیامبران بنی اسرائیل است،فرزند"یاسین"از نواده های هارون برادر موسی ع.

ص :۱۴۳

ج:الیاس همان خضر است،در حالی که بعضی دیگر معتقدند الیاس از دوستان خضر است،و هر دو زنده اند،با این تفاوت که الیاس ماموریتی در خشکی دارد،ولی خضر در جزائر و دریاها،بعضی دیگر ماموریت الیاس را در بیابانها و ماموریت خضر را در کوه ها می دانند،و برای هر دو عمر جاودان قائلند،بعضی نیز الیاس را فرزند"الیسع"دانسته اند.

د:الیاس همان"ایلیا"پیامبر بنی اسرائیل معاصر"آجاب"پادشاه بنی اسرائیل بود که خداوند او را برای تخویف و هدایت این پادشاه جبار فرستاده.

بعضی او را نیز"یحیی"تعمید دهنده مسیح دانسته اند.

اما آنچه با ظاهر آیات قرآن هماهنگ است این است که این کلمه مستقلا نام یکی از پیامبران است غیر از آنها که نامشان در قرآن آمده،که برای هدایت یک قوم بت پرست مامور گردید،و اکثریت آن قوم به تکذیب او برخاستند، اما گروهی از مؤمنان مخلص به او گرویدند.

و به طوری که قبلا هم اشاره کردیم بعضی با توجه به اینکه نام بت بزرگ این قوم"بعل"بوده معتقدند که این پیامبر از سرزمین"شامات"برخاست،و مرکز فعالیت او را شهر"بعلبک"می دانند که امروز جزء لبنان است و در مرز سوریه قرار دارد.

به هر حال در باره این پیامبر داستانهای مختلفی در کتابها آمده است و چون مورد اعتماد و اطمینان نبود از نقل آن صرف نظر می کنیم (۱).

***

## ۲-"الیاسین"کیانند؟

مفسران و مورخان در مورد"الیاسین"نظرات متفاوتی دارند:

ص: ۱۴۴

---

۱ - ۱) تفسیر"مجمع البیان"و تفسیر"المیزان"و"روح البیان"و"فخر رازی" و"فی ظلال"و"اعلام القرآن"و"دائره المعارف دهخدا".

الف:بعضی آن را لغتی در الیاس می دانند،یعنی همانگونه که فی المثل "میکان"و"میکائیل"دو تعبیر از آن فرشته مخصوص است و"سینا"و"سینین" هر دو نام برای سرزمین معروفی است،"الیاس"و"الیاسین"نیز دو تعبیر از این پیغمبر بزرگ است (۱).

ب:بعضی دیگر آن را جمع می دانند به این ترتیب که"الیاس"با یاء نسبت همراه شده،و"الیاسی"شده،و بعد با یاء و نون جمع بسته شده و"الیاسیین" گردیده و پس از تخفیف"الیاسین"شده بنا بر این مفهومش کلیه کسانی است که به الیاس مربوط بودند و پیرو مکتب او شدند (۲).

ج:"آلیاسین"با الف ممدوده ترکیبی است از کلمه"آل"و"یاسین"یاسین طبق نقلی نام پدر الیاس است،و طبق نقل دیگری از نامهای پیامبر گرامی اسلام ص است،بنا بر این"آل یاسین"به معنی خاندان پیغمبر گرامی اسلام ص یا خاندان یاسین پدر الیاس می باشد.

قرائن روشنی در خود قرآن است که همان معنی اول را تایید می کند که منظور از"الیاسین"همان"الیاس"است،زیرا بعد از آیه" سَلاٰمٌ عَلیٰ إِلْ یٰاسِینَ " به فاصله یک آیه می گوید: إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا الْمُؤْمِنِینَ (او از بندگان مؤمن ما بود) بازگشت ضمیر مفرد به"الیاسین"دلیل بر این است که او یک نفر بیشتر نبوده، یعنی همان الیاس.

دلیل دیگر اینکه این آیات چهارگانه ای که در پایان ماجرای الیاس بود عینا همان آیاتی است که در پایان داستان نوح و ابراهیم و موسی و هارون بود، و هنگامی که این آیات را در کنار هم قرار می دهیم می بینیم سلامی که از سوی خدا در این آیات ذکر شده،به همان پیامبری است که در صدر سخن آمده است ( سَلاٰمٌ عَلیٰ نُوحٍ فِی الْعٰالَمِینَ -سَلاٰمٌ عَلیٰ إِبْرٰاهِیمَ -سَلاٰمٌ عَلیٰ مُوسیٰ وَ هٰارُونَ )



---

۱- ۱ و ۲) "البیان"فی غریب اعراب القرآن جلد ۲ صفحه ۳۰۸.

-۲

بنا بر این در اینجا هم سَلاٰمٌ عَلىٰ إِلْ یاٰسِینَ سلام بر الیاس خواهد بود(دقت کنید).

نکته ای که در اینجا بایـد مورد توجه قرار گیرد این است که در بسـیاری از تفاسـیر حدیثی نقل شده که سـند آن به ابن عباس برمی گردد و او می گوید:

منظور از"آل یاسین"آل محمد ص است چرا که"یاسین"از اسماء پیامبر اسلام ص است.

در معانی الاخبار صـدوق در بابی که برای تفسـیر"آل یاسـین"ذکر کرده پنـج حدیث در همین زمینه نقل شده که هیچکدام از آنها به ائمه اهل بیت- جز یک حـدیث-منتهی نمی شود،و راوی آن حـدیث شخصـی به نام"کادح"یا"قادح" است (۱)که در کتب رجال خبری از او نیست.

از آنجا که این اخبار روی فرض این است که قرائت آیه فوق را به صورت سـلام علی آل یاسـین بخوانیم،و هماهنگی آیات را نادیـده بگیریم،و اسـناد این روایـات نیز چنـان که دیـدیم قابـل گفتگو است،بهتر این است که از قضـاوت در بـاره این روایات خودداری کنیم و علم آن را به اهلش بسپاریم.

***



---

۱- ۱) "معانی الاخبار"صفحه ۱۲۲(چاپ جامعه المدرسین قم).

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۳۳ تا ۱۳۸]

### اشاره

وَ إِنَّ لُوطاً لَمِنَ اَلْمُرْسَلِينَ (۱۳۳) إِذْ نَجَّيْنٰاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۳۴) إِلاّٰ عَجُوزاً فِي اَلْغٰابِرِينَ (۱۳۵) ثُمَّ دَمَّرْنَا اَلْآخَرِينَ (۱۳۶) وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ (۱۳۷) وَ بِاللَّيْلِ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۱۳۸)

### ترجمه:

۱۳۳-لوط از رسولان ما بود.

۱۳۴-به خاطر بیاور زمانی را که او و خاندانش را نجات همگی دادیم.

۱۳۵-مگر پیر زنی که در میان آن قوم باقی ماند(و به سرنوشت آنها گرفتار شد).

۱۳۶-سپس بقیه را نابود کردیم.

۱۳۷-و شما پیوسته صبحگاهان از کنار(ویرانه های شهرهای)آنها عبور می کنید...

۱۳۸-و شبانگاه،آیا نمی اندیشید.

### تفسیر:

سرزمین بلا زده این قوم در برابر شماست!

پنجمین پیامبری که در این سوره،و در این سلسله آیات،نامش به میان آمده و فشرده ای از تاریخ او به عنوان یک درس آموزنده بازگو شده،لوط است،که طبق

صریح قرآن همزمان و معاصر با ابراهیم ع بوده است،و از پیامبران بزرگ خدا است(عنکبوت آیه ۲۶ و سوره هود ۷۴).

نام"لوط"ع در قرآن در آیات زیادی آمده است،و کرارا در باره او و قومش بحث شده،و مخصوصا سرنوشت دردناك این قوم منحرف به روشنترین صورتی تبیین گشته است(سوره شعراء آیات ۱۶۷ تا ۱۷۳،و سوره هود ۷۰ تا ۸۳، و سوره نمل از آیه ۵۴ تا آیه ۵۸ و غیر آن).

نخست می گوید:"لوط از رسولان ما بود"( وَ إِنَّ لُوطاً لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ).

*** و بعد از بیان این اجمال طبق روش اجمال و تفصیل که قرآن دارد به شرح قسمتی از ماجرای او پرداخته،می گوید:"به خاطر بیاور زمانی را که لوط و خاندانش را همگی نجات دادیم"( إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ).

*** "جز همسرش پیر زنی که در میان بازماندگان باقی ماند"( إِلاَّ عَجُوزاً فِي الْغَابِرِينَ ) (۱).

*** "سپس بقیه را در هم کوبیدیم و نابود کردیم"( ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ).

جملـه هـای کوتـاه فـوق اشـاراتی بـه تاریـخ پر مـاجرای ایـن قـوم اسـت کـه شـرح آن در سـوره های"هود"و"شعراء"و"عنکبوت"گذشت.

"لوط"همچون سایر انبیاء نخست دعوت خود را از توحید شروع کرد،



---

۱- ۱) "غابر"چنان که قبلا هم گفته ایم از ماده"غبور"بر وزن"عبور"به معنی باقی مانده چیزی است،و هر گاه جمعیتی از نقطه ای حرکت کند و کسی جا بماند به او"غابر"می گویند، و نیز به همین جهت باقی مانده خاك را"غبار"می نامند و باقی مانده شیر در پستان را "غبره"(بر وزن لقمه)گفته اند.

سپس به مبارزه شدید با مفاسد محیط پرداخت،مخصوصا همان انحراف معروف اخلاقی و همجنس گرایی آنها که رسوایی آن در تمام تواریخ منعکس است.

این پیامبر بزرگ مرارتها کشید،و خون جگرها خورد،و آنچه در توان داشت برای اصلاح این قوم منحرف و زشت سیرت و زشت صورت و جلوگیری آنان از اعمال ننگینشان به کار بست،اما نتیجه ای نگرفت،و اگر افراد اندکی به او ایمان آوردند به زودی خود را از آن محیط آلوده نجات بخشیدند.

سرانجام لوط از آنها نومید شد و در مقام دعا بر آمد،و از خداوند تقاضای نجات خود و خاندانش را کرد،خداوند دعای او را اجابت کرد و آن گروه اندک را همگی نجات داد،جز همسرش همان پیر زنی که نه تنها از تعلیمات او پیروی نمی کرد بلکه گاه به دشمنان او نیز کمک می نمود.

خداوند سخت ترین مجازات را برای این قوم قائل شد،نخست شهرهای آنها را زیر و رو کرد،و بعد بارانی از سنگریزه متراکم بر آنها فرو بارید،به گونه ای که همگی نابود شدند حتی اجسادشان محو شد! *** و از آنجا که همه اینها مقدمه ای است برای بیدار کردن غافلان مغرور در پایان این سخن اضافه می کند:"شما پیوسته صبحگاهان از کنار ویرانه های شهرهای آنها می گذرید"( وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ).

*** "و شبانگاه نیز از آنجا عبور می کنید آیا نمی اندیشید"؟!( وَ بِاللَّيْلِ أَ فَلاَ تَعْقِلُونَ ).

این تعبیر به خاطر آن است که شهرهای قوم لوط در مسیر کاروانهای مردم حجاز به سوی شام قرار داشت،و اینها در سفرهای روزانه و شبانه خود از کنار آن عبور می کردند،اگر گوش جانی داشتند فریاد دلخراش و جانکاه این قوم گنهکار

بلا دیده را می شنیدند،چرا که ویرانه های شهرهای آنها با زبان بی زبانی به همه عابران درس می دهد،و از گرفتار شدن در چنگال حوادث مشابهی بر حذر می دارد.

آری درس عبرت بسیار است اما عبرت گیرندگان کمند"ما اکثر العبر و اقل الاعتبار" (۱).

نظیر همین معنی در آیه ۷۶ سوره حجر بعد از بیان داستان قوم لوط آمده است،" وَ إِنَّهٰا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ ":"این آثار بر سر راه کاروانیان و عابران همواره برقرار است".

در روایتی از امام صادق ع این جمله طور دیگری تفسیر شده است هنگامی که یکی از اصحاب از تفسیر آیات" وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَ بِاللَّيْلِ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ "سؤال کرد،فرمود:

تمرون علیهم فی القرآن اذا قرأتم فی القرآن فاقرئوا ما قص اللّٰه علیکم من خبرهم: "شما در قرآن به هنگامی که تلاوت آیات قرآن می کنید از کنار آنها می گذرید،قرآن اخباری را که خداوند بیان کرده برای شما بازگو می کند" (۲).

این تفسیر ممکن است اشاره به معنی دوم آیه و بطون آن باشد،و در هر حال جمع میان دو تفسیر نیز بی مانع است،چرا که هم آثار قوم لوط در خارج در برابر چشمان آنها قرار داشت،و هم اخبار آن در قرآن مجید.

***



---

۱- ۱) "نهج البلاغه"کلمات قصار کلمه ۲۹۷.

۲- ۲) "روضه کافی"بنا بر نقل"نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۴۳۲.

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۳۹ تا ۱۴۸]

### اشاره

وَ إِنَّ یُونُسَ لَمِنَ اَلْمُرْسَلِینَ (۱۳۹) إِذْ أَبَقَ إِلَی اَلْفُلْکِ اَلْمَشْحُونِ (۱۴۰) فَساهَمَ فَکانَ مِنَ اَلْمُدْحَضِینَ (۱۴۱) فَالْتَقَمَهُ اَلْحُوتُ وَ هُوَ
مُلِیمٌ (۱۴۲) فَلَوْ لا أَنَّهُ کانَ مِنَ اَلْمُسَبِّحِینَ (۱۴۳) لَلَبِثَ فِی بَطْنِهِ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۱۴۴) فَنَبَذْناهُ بِالْعَراءِ وَ هُوَ سَقِیمٌ (۱۴۵) وَ أَنْبَتْنا
عَلَیْهِ شَجَرَهً مِنْ یَقْطِینٍ (۱۴۶) وَ أَرْسَلْناهُ إِلی مِائَهِ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ (۱۴۷) فَآمَنُوا فَمَتَّعْناهُمْ إِلی حِینٍ (۱۴۸)

ص: ۱۵۱

**ترجمه:**

۱۳۹-و یونس از رسولان ما بود.

۱۴۰-به خاطر بیاور زمانی را که به سوی کشتی مملو(از جمعیت و بار)فرار کرد.

۱۴۱-و با آنها قرعه افکند(و قرعه بنام او اصابت کرد و)مغلوب شد.

۱۴۲-(او را به دریا افکندند)و ماهی عظیمی او را بلعید،در حالی که مستحق ملامت بود! ۱۴۳-و اگر او از تسبیح کنندگان نبود...

۱۴۴-تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند.

۱۴۵-(به هر حال ما او را رهایی بخشیدیم و)او را در یک سرزمین خشک خالی از گیاه افکندیم در حالی که بیمار بود.

۱۴۶-و کدوبنی بر او رویاندیم(تا در سایه برگهای پهن و مرطوبش آرامش یابد).

۱۴۷-و او را به سوی جمعیت یکصد هزار نفری،یا بیشتر،فرستادیم.

۱۴۸-آنها ایمان آوردند و تا مدت معلومی آنان را از مواهب زندگی بهره مند ساختیم.

**تفسیر:**

یونس در بوته امتحان

این ششمین و آخرین سرگذشت انبیاء و اقوام پیشین است که در این سوره آمده سرگذشت"یونس"و قوم توبه کارش،و جالب اینکه در پنج سرگذشت پیشین که از قوم"نوح"و"ابراهیم"و"موسی"و"هارون"و"الیاس"و"لوط" سخن می گفت همه به اینجا منتهی می شد که این اقوام هرگز بیدار نشدند و به عذاب الهی گرفتار شدند،و خدا این پیامبران بزرگ را از میان آنها نجات داد.

اما در این داستان پایان قضیه به عکس آنها است،قوم کافر یونس با مشاهده نشانه ای از عذاب الهی بیدار شدند و توبه کردند،و خدا آنها را مشمول الطاف خویش قرار داد،و از برکات مادی و معنوی بهره مند نمود،حتی یونس را به خاطر ترک اولایی که به خاطر تعجیل در مهاجرت از میان این قوم انجام داد،گرفتار مشکلات و ناراحتی کرد،و حتی در مورد او به"ابق"که معمولا در باره بندگان

فراری ذکر می شود تعبیر نمود! اشاره به اینکه شما مشرکان عرب،و شما انسانها در طول تاریخ،آیا می خواهید همانند آن اقوام پنجگانه باشید یا همانند قوم یونس؟آیا آن عاقبت شوم و دردناک را طلب می کنید،یا این پایان خیر و سعادت؟بسته به تصمیم خود شما است! به هر حال در سوره های متعددی از قرآن مجید(از جمله سوره انبیاء و یونس و سوره قلم و همین سوره صافات)از این پیامبر بزرگ و داستانش سخن به میان آمده و در هر کدام بخشی از حالات او منعکس است،و در سوره صافات بیشترین تکیه روی مساله فرار یونس و گرفتاری و نجات او است.

نخست همچون داستانهای گذشته سخن از مقام رسالت او به میان آورده، می گوید:"یونس از رسولان خداوند بود"( وَ إِنَّ یُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ ).

یونس ع همانند سایر انبیاء دعوت خود را از توحید و مبارزه با بت پرستی شروع کرد،و سپس با مفاسدی که در محیط رائج بود به مبارزه پرداخت.

اما آن قوم متعصب که چشم و گوش بسته از نیاکان خود تقلید می کردند در برابر دعوت او تسلیم نشدند.

یونس ع هم چنان از روی دلسوزی و خیرخواهی مانند پدری مهربان آن قوم گمراه را اندرز می داد،ولی در برابر این منطق حکیمانه چیزی جز مغالطه و سفسطه از دشمنان نمی شنید.

تنها گروه اندکی که شاید از دو نفر تجاوز کردند("عابد"و"عالمی"!) به او ایمان آوردند.

یونس آن قدر تبلیغ کرد که تقریبا از آنها مایوس شد،در بعضی از روایات آمده است که به پیشنهاد مرد عابد(و با ملاحظه اوضاع و احوال قوم گمراه)

ص :۱۵۳

تصمیم گرفت به آنها نفرین کند (۱).

این برنـامه تحقق یـافت و یونس به آنهـا نفرین کرد،به او وحی آمـد که در فلاـن زمان عـذاب الهی نازل می شود،هنگامی که موعد عذاب نزدیک شد یونس همراه مرد عابد از میان آنها بیرون رفت در حالی که خشـمگین بود،تا به ساحل دریا رسـید در آنجا یک کشتی پر از جمعیت و بار را مشاهده کرد،و از آنها خواهش نمود که او را نیز همراه خود ببرند.

*** این همـان است که قرآن در آیه بعـد به آن اشـاره کرده،می گویـد:"به خاطر بیاور هنگامی را که به سوی کشتی مملو از بار و جمعیت فرار کرد"( إِذْ أَبَقَ إِلَی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ ).

تعبیر به"ابق"از ماده"اباق"به معنی فرار کردن بنده از مولای خود، در اینجا تعبیر عجیبی است،و نشان می دهد که ترک اولای بسـیار کوچـک تـا چه حـد در مورد پیـامبران عالیمقـام از سوی خداونـد مورد سـخت گیری و عتـاب واقع می شود تا آنجا که پیامبرش را بنـده فراری می نامد! بدون شک یونس پیامبر معصوم بود و هرگز مرتکب گناهی نشد،ولی بهتر این بود که باز هم تحمل به خرج می داد و تا آخرین لحظات قبل از نزول عذاب در میان قوم می ماند شاید بیدار می شدند.

درست است که طبق بعضـی از روایات چهل سال تبلیغ کرد،ولی باز بهتر بود چند روز یا چند ساعتی هم بر آن می افزود،چون چنین نکرد تشبیه به بنده فراری شد.

***



---

۱- ۱) تفسیر"برهان"جلد ۴ صفحه ۳۵.

به هر حال یونس سوار بر کشتی شد،طبق روایات ماهی عظیمی سر راه را بر کشتی گرفت،دهان باز کرد گویی غذایی می طلبد،سرنشینان کشتی گفتند به نظر می رسد گناهکاری در میان ما است!(که باید طعمه این ماهی شود،و چاره ای جز استفاده از قرعه نیست)در اینجا قرعه افکندند قرعه به نام یونس درآمد! طبق روایتی قرعه را سه بار تکرار کردند،و هر بار به نام یونس در آمد، ناچار یونس را گرفتند در دهان ماهی عظیم پرتاب کردند! قرآن در آیات مورد بحث با یک جمله کوتاه به این ماجرا اشاره کرده می گوید:"یونس با آنها قرعه افکند و مغلوب شد"!( فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ).

"ساهم"از ماده"سهم"در اصل به معنی تیر و"ساهمه"به معنی قرعه کشی آمده است،زیرا به هنگام قرعه کشی نامها را بر چوبه های تیر می نوشتند، و با هم مخلوط می کردند،سپس یک چوبه تیر از آن بیرون می آوردند و به نام هر کس اصابت می کرد مشمول قرعه می شد.

"مدحض"از ماده"ادحاض"به معنی باطل کردن و زائل نمودن و مغلوب کردن است،و در اینجا منظور این است که قرعه به نام او اصابت کرد.

این تفسیر نیز گفته شده که دریا طوفانی شد،و بار کشتی سنگین بود و هر لحظه خطر غرق شدن سرنشینان کشتی را تهدید می کرد و چاره ای جز این نبود که برای سبک شدن کشتی بعضی از افراد را به دریا بیفکنند،و قرعه به نام یونس درآمد،او را به دریا انداختند،و درست در همین هنگام نهنگی فرا رسید و او را در کام خود فرو برد.

*** به هر حال قرآن می گوید:"ماهی عظیم او را بلعید در حالی که مستحق ملامت بود"!( فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ ).

ص :۱۵۵

"التقمه"از ماده"التقام"به معنی "بلعیدن"است.

"ملیم"در اصل از ماده"لوم"به معنی ملامت است(و هنگامی که به باب افعال می رود معنی استحقاق ملامت را می دهد).

مسلم است این ملامت و سرزنش به خاطر ارتکاب گناه کبیره یا صغیره ای نبود، بلکه علت آن تنها ترک اولایی بود که از او سر زد،و آن عجله در ترک قوم خویش و هجرت از آنان بود.

اما خدایی که آتش را در دل آب،و شیشه را در کنار سنگ سالم نگه می دارد،به این حیوان عظیم فرمان تکوینی داد که کمترین آزاری به بنده اش "یونس"نرساند،او باید یک دوران زندان بی سابقه را طی کند و متوجه ترک اولای خود شود و در مقام جبران بر آید.

در روایتی آمده است

اوحی اللّه الی الحوت لا تکسر منه عظما و لا تقطع له وصلا :"خداوند به آن ماهی وحی فرستاد که هیچ استخوانی را از او مشکن، و هیچ پیوندی را از او قطع مکن"! (۱).

*** یونس خیلی زود متوجه ماجرا شد،و با تمام وجودش رو به درگاه خدا آورد،و از ترک اولی خویش استغفار کرد،و از پیشگاه مقدسش تقاضای عفو نمود.

در اینجا ذکر معروف و پرمحتوایی از قول یونس نقل شده که در آیه ۸۷ سوره انبیاء آمده،و در میان اهل عرفان به ذکر"یونسیه"معروف است: فَنادیٰ فِی الظُّلُماتِ أَنْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنْتَ سُبْحٰانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّٰالِمِینَ :

"او در میان ظلمتهای متراکم فریاد زد که معبودی جز تو نیست،منزهی تو،من از ظالمان و ستمکاران بودم"!

ص:۱۵۶

---

۱- ۱) تفسیر"فخر رازی"جلد ۲۶ صفحه ۱۶۵-همین معنی با تفاوت مختصری در تفسیر"برهان"جلد ۴ صفحه ۳۷ نیز آمده است.

بر خویشتن ستم کردم و از درگاهت دور افتادم،و به عتاب و سرزنش تو که جهنم آتش سوزانی برای من است گرفتار شدم.

این اعتراف خالصانه و این تسبیح توأم با ندامت کار خود را کرد و همانگونه که در آیه ۸۸ سوره انبیاء آمده فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذٰلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ :

"ما دعای او را اجابت کردیم و از غم و اندوه نجاتش دادیم و اینگونه مؤمنان را نجات می دهیم".

اکنون ببینیم آیات مورد بحث در این زمینه چه می گوید؟در یک جمله کوتاه می گوید:"اگر او از تسبیح کنندگان نبود..."( فَلَوْ لاٰ أَنَّهُ کٰانَ مِنَ الْمُسَبِّحِینَ ).

*** "مسلما تا روز قیامت در شکم ماهی باقی می ماند"!( لَلَبِثَ فِی بَطْنِهِ إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ ).

و این زندان موقت تبدیل به یک زندان دائم می شد،و آن زندان دائم مبدل به گورستان او می گشت! در اینکه آیا ماندن یونس در شکم ماهی تا روز رستاخیز(به فرض ترک تسبیح و توبه به درگاه الهی)به صورت زنده یا مرده بوده است بعضی از مفسران احتمالاتی ذکر کرده اند:

"نخست"اینکه هر دو زنده می ماندند و یونس به صورت یک زندانی تا روز قیامت در شکم ماهی محبوس بود.

"دوم"اینکه یونس از دنیا می رفت و ماهی به صورت قبرستان سیار او زنده می ماند! "سوم"اینکه یونس و ماهی هر دو می مردند و شکم ماهی قبر یونس می شد، و زمین قبر ماهی،او در دل ماهی و ماهی در دل زمین تا روز رستاخیز دفن می شدند.

ص :۱۵۷

آیه مورد بحث دلیل بر هیچیک از این اقوال نمی تواند باشد،ولی آیات متعددی که می گوید در پایان دنیا همه می میرند نشان می دهد که زنده ماندن "یونس"یا زنده ماندن ماهی تا روز قیامت ممکن نیست،لذا از میان این تفسیرهای سه گانه تفسیر سوم نزدیکتر به نظر می رسد (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که این تعبیر کنایه از مدت طولانی باشد یعنی تا مدتی طولانی در این زندان باقی می ماند،چنان که این تعبیر را در موارد مشابه آن نیز می گویند که تا قیامت باید در انتظار فلان مطلب بمانی.

ولی فراموش نکنیم که اینها همه در صورتی تحقق می یافت که او تسبیح و توبه را ترک می گفت،ولی چنین نشد او در سایه تسبیح پروردگار مشمول عفو خاصش شد.

*** سپس همانگونه که قرآن می گوید:"ما او را در یک سرزمین خشک و خالی از درخت و گیاه افکندیم،در حالی که بیمار بود"( فَنَبَذْنٰاهُ بِالْعَرٰاءِ وَ هُوَ سَقِیمٌ ).

ماهی عظیم در کنار ساحل خشک و بی گیاهی آمد،و به فرمان خدا لقمه ای را که از او زیاد بود بیرون افکند،اما پیدا است این زندان عجیب سلامت جسم یونس را بر هم زده بود،بیمار و ناتوان از این زندان آزاد شد.

درست نمی دانیم یونس چه مدت در شکم ماهی بود،ولی مسلم است هر چه بود نمی توانست از عوارض آن بر کنار ماند،درست است که فرمان الهی صادر شده بود که یونس هضم و جذب بدن ماهی نشود،اما این بدان معنی نبود که آثاری از این زندان را به همراه نیاورد،لذا جمعی از مفسران نوشته اند که او به صورت



---

۱ - ۱) قابل توجه اینکه مفسر بزرگ مرحوم"طبرسی"که معمولا اقوال مختلف را ذیل آیات جمع می کند در اینجا تنها به همین یک احتمال قناعت می کند و می گوید:لصار بطن الحوت قبرا له الی یوم القیامه:"شکم ماهی تا روز قیامت قبر او می شد".

جوجه نوزاد و ضعیف و بی بال و پر از شکم ماهی بیرون آمد،به طوری که توان حرکت نداشت.

*** باز در اینجا لطف الهی به سراغ او آمد،چرا که بدنش بیمار و آزرده، و اندامش خسته و ناتوان بود،آفتاب ساحل او را آزار می داد،پوششی لطیف لازم بود تا بدنش در زیر آن بیارامد،قرآن در اینجا می گوید:"ما کدوبنی بر او رویانیدیم"تا در سایه برگهای پهن و مرطوب بیارامد( وَ أَنْبَتْنا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ).

"یقطین"به طوری که بسیاری از ارباب لغت و مفسران گفته اند:هر گیاهی است که ساقه ندارد،و دارای برگهای پهن است،مانند بوته خربزه و کدو و خیار و هندوانه و امثال آن،ولی بسیاری از مفسران و روات حدیث در اینجا تصریح کرده اند که منظور خصوص کدوبن است(باید توجه داشت که"شجره" در لغت عرب هم به نباتاتی گفته می شود که دارای ساقه و شاخه است و هم بدون ساقه و شاخه،و به تعبیر دیگر اعم از درخت و گیاه است حتی در اینجا حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص نقل کرده اند که شخصی به آن حضرت عرض کرد:

"انک تحب القرع"؟"شما کدو را دوست دارید"فرمود

اجل هی شجره اخی یونس :"آری آن گیاه برادرم یونس است" (۱).

می گویند:کدوبن علاوه بر اینکه برگهای پهن و پرآبی دارد و می توان از آن سایبان خوبی تهیه کرد مگس نیز بر برگهای آن نمی نشیند، و یونس به خاطر توقف در شکم ماهی پوست تنش آن قدر نازک و حساس شده بود که از نشستن حشرات بر آن رنج می برد،او اندام خود را با این کدوبن پوشانید تا هم از سوزش آفتاب در امان باشد و هم از حشرات.



---

۱- ۱) روح البیان جلد ۷-صفحه ۴۸۹.

شایـد خداونـد می خواهـد درسـی را که به یونس در شـکم ماهی داده است، در این مرحله تکمیل کند،او باید تابش آفتاب و حرارتش را بر پوست نـازک تنش احسـاس کنـد،تا در آینـده در مقام رهبری برای نجات امتش از آتش سوزان جهنم تلاش و کوشش بیشتری به خرج دهد،همین مضمون در بعضی از روایات اسلامی وارد شده است (۱).

*** "یونس"را در اینجا رها می کنیم و به سراغ قومش می رویم.

هنگامی که یونس با حالت خشم و غضب قوم را رها کرد،و مقـدمات خشم الهی نیز بر آنها ظاهر شـد،تکان سـختی خوردند و به خود آمدند،اطراف عالم و دانشمندی را که در میان آنها بود گرفتند،و با رهبری او در مقام توبه بر آمدند.

در بعضی از روایات آمده است که آنها دستجمعی به سوی بیابان حرکت کردند، و بین زنان و فرزندان،و حیوانات و بچه های آنها،جـدایی افکندند،سـپس گریه را سـر دادند،و صدای ناله خود را بلند کردند و مخلصانه از گناهان خویش و تقصـیراتی که در باره پیامبر خدا یونس داشتند توبه کردند.

در اینجا پرده های عذاب کنار رفت و حادثه بر کوه ها ریخت،و جمعیت مؤمن توبه کار به لطف الهی نجات یافتند (۲).

یونس بعـد از این ماجرا به سـراغ قومش آمـد تا ببیند عذاب بر سـر آنها چه آورده است؟ هنگامی که آمد در تعجب فرو رفت که چگونه آنها در روز هجرتش همه بت پرست بودند ولی اکنون همه موحد خداپرست شده اند؟ ***



---

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۳۶ حدیث ۱۱۶.

۲- ۲) در تفسیر برهان جلد ۴ صفحه ۳۵ این حدیث از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

قرآن در اینجا می گوید:"ما او را به سوی جمعیت یکصد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم"( وَ أَرْسَلْنٰاهُ إِلىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ).

*** "آنها ایمان آوردند و ما تا مدت معینی آنان را از مواهب حیات و زندگی دنیا بهره مند ساختیم( فَآمَنُوا فَمَتَّعْنٰاهُمْ إِلىٰ حِينٍ ).

البته ایمان اجمالی و توبه آنها قبلا بود،ولی ایمان آنها بطور تفصیل به خدا و پیامبرش یونس و تعلیمات و دستورات او هنگامی صورت گرفت که"یونس"به میان آنها بازگشت.

قابل توجه اینکه از آیات قرآن استفاده می شود که این ماموریت مجدد به سوی همان قوم پیشین بوده است،و اینکه بعضی آن را ماموریت جدیدی به سوی قوم تازه ای دانسته اند با ظاهر آیات سازگار نیست.

زیرا از یک سو در اینجا خواندیم: فَآمَنُوا فَمَتَّعْنٰاهُمْ إِلىٰ حِينٍ :یعنی این قومی که یونس ماموریت هدایت آنها را پیدا کرد ایمان آوردند و ما آنها را تا زمان معینی بهره مند ساختیم.

و از سوی دیگر همین تعبیر در سوره یونس در باره همان قوم سابق آمده است: فَلَوْ لاٰ كٰانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهٰا إِيمٰانُهٰا إِلاّٰ قَوْمَ يُونُسَ لَمّٰا آمَنُوا كَشَفْنٰا عَنْهُمْ عَذٰابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ مَتَّعْنٰاهُمْ إِلىٰ حِينٍ :"چرا هیچیک از اقوام به موقع ایمان نیاوردند تا مفید به حالشان باشد،جز قوم یونس که وقتی ایمان آوردند عذاب خوارکننده را در زندگی دنیا از آنها برطرف ساختیم، و تا مدت معینی آنها را بهره مند نمودیم"(یونس-۹۸).

ضمنا از اینجا روشن می شود که مراد از"الی حین"(تا مدت معینی) همان پایان زندگی و اجل طبیعی آنها است.

در اینکه چرا در آیات فوق می فرماید:"صد هزار نفر،یا بیشتر"و مراد

از بیشتر چه اندازه است مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند.

ولی ظاهر این است که این گونه تعبیرات برای تاکید و عظمت چیزی است نه بخاطر تردید و شک گوینده (۱).

***

### نکته ها:

### اشاره

### ۱-تاریخچه کوتاهی از زندگی یونس(ع)

"یونس"فرزند"متی"که لقب او"ذو النون"(صاحب ماهی)است و این لقب به خاطر آن است که سرگذشت او با داستان ماهی چنان که گفتیم گره خورده شده است،از پیامبران معروفی است که ظاهرا بعد از موسی و هارون قدم به عرصه وجود گذاشت.

بعضی او را از اولاد"هود"و ماموریت او را هدایت باقیمانده قوم ثمود دانسته اند.

سرزمین ظهور او منطقه ای از عراق بنام"نینوا"بود (۲).

بعضی ظهور او را در حدود ۸۲۵ سال قبل از میلاد حضرت مسیح ع نوشته اند،و هم اکنون در نزدیکی کوفه در کنار شط قبر معروفی است بنام"یونس".

در بعضی از کتب آمده او پیغمبری از بنی اسرائیل بود که بعد از سلیمان به سوی اهل نینوا مبعوث شد.

ص :۱۶۲

---

۱- ۱) بنا بر این"او"در اینجا به معنی بل می باشد.

۲- ۲) "نینوا"نام چند نقطه است،نخست شهری نزدیک موصل(یا قصبه موصل) و دیگر ناحیه ای در اطراف کوفه در سمت کربلا،و شهری در آسیای صغیر،پایتخت مملکت "آشور"واقع در کنار دجله(دائره المعارف دهخدا)بعضی دیگر نوشته اند"نینوا"بزرگترین شهرهای کشور آشور است که در کرانه شرقی دجله روبروی موصل بنا شده بود(فرهنگ قصص قرآن).

در کتاب "یوناه "از کتب عهد عتیق(تورات)بحثهای مشروحی در باره یونس تحت نام "یوناه ابن متی "آمده است.

طبق این نقل او ماموریت داشت که به شهر بزرگ نینوا رود،و در برابر شرارت مردم قیام کند،سپس حوادث دیگری ذکر می کند که شباهت زیادی دارد با آنچه در قرآن آمده است،با این تفاوت که طبق روایات اسلامی یونس به دعوت قوم خود برخاست و وظیفه خود را در این زمینه انجام داد،و بعد از آنکه قوم دعوت او را رد کردند به آنها نفرین کرد،و از میان آنها خارج شد و ماجرای کشتی و ماهی برای او پیش آمد،ولی تورات عبارت زننده ای دارد و تصریح می کند که او قبل از انجام ماموریت می خواست استعفا کند!لذا برخاست و فرار کرد و ماجرای کشتی و ماهی پیش آمد.

و عجبتر اینکه "تورات "می گوید هنگامی که خداوند عذاب را از قوم او به خاطر توبه آنها برداشت یونس،بسیار ناراحت شد و خشمش افروخته شد! (۱).

از فصول تورات استفاده می شود که یونس دو بار ماموریت پیدا کرد، در ماموریت اول خودداری نمود و به آن سرنوشت دردناک مبتلا شد،بار دوم به او ماموریت داده شد که به همان شهر "نینوا "برود مردم نینوا بیدار شدند، به خدا ایمان آوردند،و به توبه از گناهان خود پرداختند،و مشمول عفو الهی شدند و این همان عفوی بود که یونس را خوش آمد نبود! از مقایسه آنچه در قرآن و روایات اسلامی آمده با آنچه در تورات کنونی آمده است روشن می شود که تا چه حد "تورات تحریف یافته "مقام این پیامبر بزرگ را پائین آورده است،گاه نسبت عدم قبول ماموریت رسالت را به او می دهد و گاه خشمناک شدن از شمول عفو و رحمت پروردگار نسبت به یک قوم توبه کار،و اینها است که نشان می دهد تورات کنونی به هیچ وجه کتاب قابل اعتمادی نیست.به هر



---

۱- ۱) تورات کتاب یوناه پیغمبر فصل اول و دوم و سوم و چهارم.

حال او از پیامبران بزرگی است که قرآن از او به عظمت یاد کرده است.

***

### ۲-چگونه یونس در شکم ماهی زنده ماند؟

گفتیم دلیل روشنی در دست نیست که یونس چه مدتی در شکم ماهی ماند؟ چند ساعت،یا چند روز،و یا چند هفته،در بعضی از روایات نه ساعت،و بعضی سه روز،و بعضی بیشتر،و حتی تا چهل روز گفته اند، ولی مدرک مسلمی بر هیچیک از این اقوال وجود ندارد،تنها در تفسیر علی بن ابراهیم در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع توقف یونس در شکم ماهی ۹ ساعت ذکر شده است (۱).

بعضی از مفسران اهل سنت مدت آن را یک ساعت هم ذکر کرده اند (۲).

ولی هر چه باشد بدون شک این توقف یک امر عادی نیست،انسان نمی تواند بیش از چند دقیقه در محیطی که هوا وجود ندارد زنده بماند،و اگر می بینیم جنین در شکم مادر ماهها زنده می ماند به خاطر این است که هنوز دستگاه تنفس او به کار نیفتاده و اکسیژن لازم را تنها از طریق خون مادر دریافت می کند.

بنا بر این ماجرای یونس بدون شک یک اعجاز است،و این نخستین اعجازی نیست که در قرآن با آن روبرو می شویم،همان خدایی که ابراهیم ع را در دل آتش سالم نگهداشت،و موسی و بنی اسرائیل را با ایجاد جاده های خشک در وسط دریا از غرقاب نجات داد،و نوح ع را به وسیله کشتی ساده ای از آن طوفان عظیم و گسترده رهایی بخشید،و سالم به زمین فرود آورد،همان خداوند قدرت دارد که بنده ای از بندگان خاصش را مدتی در شکم ماهی عظیمی سالم نگهدارد.

البته وجود چنین ماهیهای بزرگ در گذشته و امروز مطلب عجیبی نیست، هم اکنون،ماهیهای عظیمی به نام"بالن"موجود است که بیش از ۳۰ متر طول



---

۱- ۱) تفسیر علی بن ابراهیم طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۳۶.

۲- ۲) تفسیر قرطبی جلد ۸ صفحه ۵۵۶۷.

دارد و بزرگترین حیوان روی زمین است و جگر او بالغ بر یک تن می شود! در همین سوره داستانهای انبیای پیشین را خواندیم که به طرز اعجازآمیزی از چنگال بلاها رهایی یافتند و یونس آخرین آنها در این سلسله است.

***

### ۳-درسهایی بزرگ در داستانی کوچک!

می دانیم طرح این سرگذشتها در قرآن مجید همه برای هدفهای تربیتی است چرا که قرآن کتاب داستان نیست کتاب انسانسازی و تربیت است.

از این سرگذشت عجیب پندهای بزرگی می توان گرفت:

الف:تخلف حتی به صورت یک "ترک اولی" از یک پیامبر بزرگ در پیشگاه خداوند مهم است و کیفر دارد.

البته چون مقام پیامبران بسیار والا-است یک غفلت کوچک در مورد آنها گاه معادل یک گناه کبیره ای که از دیگران سر بزند می باشد،به همین دلیل دیدیم که در این داستان خداوند او را بنده فراری نامید،و در روایات آمده بود که سرنشینان کشتی گفتند:یک فرد عاصی در میان ما است!و سرانجام خداوند او را در زندان وحشتناکی گرفتار کرد،و بعد از توبه و بازگشت به سوی خدا از آن زندان با تنی آزرده و بیمار آزاد شد.

تا همگان بدانند تخلف از هیچکس پذیرفته نیست،عظمت مقام پیامبران و اولیای خدا نیز به آن است که بنده مطیع فرمان او هستند و گرنه کسی با خدا رابطه خویشاوندی ندارد،البته این نشانه عظمت مقام این پیامبر بزرگ است که خداوند در باره او چنین سختگیری می کند.

ب:در همین داستان(در آن قسمتی که در سوره انبیاء آیه ۸۷ آمده است) راه نجات مؤمنان را از غم و اندوه و گرفتاری و مشکلات همان راهی معرفی می کند که "یونس" ع پیمود،و آن اعتراف به خطا در پیشگاه حق،و تسبیح و تنزیه

و توبه و بازگشت به سوی او است.

ج:این ماجرا نشان می دهد که چگونه یک قوم گنهکار و مستحق عذاب می توانند در آخرین لحظات مسیر تاریخ خود را عوض کنند،و به آغوش پر مهر و رحمت الهی بازگردند و نجات یابند،مشروط بر اینکه پیش از آنکه فرصت از دست رود متوجه شوند و اگر بتوانند"عالمی"را به رهبری خود برگزینند.

د:این ماجرا نشان می دهد که ایمان به خدا و توبه از گناه علاوه بر آثار و برکات معنوی مواهب ظاهری دنیا را نیز متوجه انسان می سازد،عمران و آبادی می آفریند،و مایه طول عمر و بهره گیری از مواهب حیات می شود،نظیر این معنی در داستان نوح ع نیز آمده است که شرح آن را به خواست خدا در تفسیر سوره"نوح"خواهیم خواند.

ه:قدرت خداوند آن قدر وسیع و گسترده است که چیزی در برابر آن مشکل نیست،تا آن حد که می تواند انسانی را در دهان و شکم جانور عظیم و وحشتناکی سالم نگهدارد،و سالم بیرون فرستد.اینها نشان می دهد که همه اسباب این عالم ابزار اراده او هستند و همه سر بر فرمان او دارند.

***

#### ۴-پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح می شود و آن اینکه:در بیان سرگذشتهای اقوام دیگر در آیات قرآن آمده است که به هنگام نزول عذاب(عذاب استیصال که برای نابودی اقوام سرکش نازل می شده)توبه و انابه بی اثر بوده است،چگونه این مساله در مورد قوم یونس استثنا پذیرفت؟ در برابر این سؤال دو پاسخ می توان گفت:

"نخست"اینکه عذاب هنوز نازل نشده بود تنها علائم مختصری که از قبیل هشدارها است به چشم می خورد که آنها به موقع از این هشدارها استفاده کردند

و پیش از نزول عذاب توبه نمودند و ایمان آوردند.

"دیگر"اینکه این عـذاب"عـذاب استیصـال"نبـوده،و از قبیـل گوشـمالی هـایی بوده که قبـل از نزول عـذاب بنیـان کن به اقوام مختلف می داده تا قبل از فوت فرصت بیدار شوند و راه تقوا پیش گیرند،مانند مجازاتهای مختلف قوم فرعون قبل از غرقاب.

***

### ۵-"قرعه"و مشروعیت آن در اسلام

در روایات مربوط به قرعه و مشروعیت آن می خوانیم که امام صادق ع فرمود:

ای قضیه اعدل من القرعه اذا فوض الامر الی اللّه عز و جل،یقول: فَساهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضِینَ :"کدام داوری از قرعه عادلانه تر است(هنگـامی که کارهـا به بن بست رسـد)و موضوع به خـدا واگـذار شود،مگر خداونـد(در قرآن مجیـد در بـاره یونس)نمی گوید: فَساهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضِینَ :"یونس با سرنشینان کشتی قرعه افکند،و قرعه به نام او درآمد و محکوم شد"! (۱).

اشاره به اینکه قرعه به هنگامی که کار مشـکل شود و راه حل دیگری نباشـد و کار را به خـدا واگذار کنند به راستی راه گشـا است،چنان که در داستان یونس درست منطبق بر واقعیت شد.

این معنی در حدیث دیگری با صراحت بیشتر از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل شده که فرمود:

لیس من قـوم تنـازعوا(تقـارعوا)ثم فوضوا امرهم الی اللّه الا ـ خرج سـهم المحق :"هیـچ قومی اقـدام به قرعه(به هنگـام بن بسـت کامل)نکردند در حالی که کار خود را به خدا واگذار کرده باشند مگر اینکه قرعه به واقعیت



---

۱- ۱) تفسیر"برهان"جلد ۴ صفحه ۳۷(حدیث ۶).

اصابت می کند و حق آشکار می شود (۱).

شرح بیشتر پیرامون این مساله را در کتاب"القواعد الفقهیه"آورده ایم.

*** ***



---

۱- ۱) "وسایل"کتاب القضاء جلد ۱۸ باب الحکم بالقرعه فی القضایا المشکله از ابواب کیفیت الحکم و احکام الدعوی(باب ۱۳)حدیث ۵.

## [سوره الصافات (۳۷): آيات ۱۴۹ تا ۱۶۰]

### اشاره

فَاسْتَفْتِهِمْ أَ لِرَبِّكَ اَلْبَنٰاتُ وَ لَهُمُ اَلْبَنُونَ (۱۴۹) أَمْ خَلَقْنَا اَلْمَلاٰئِكَهَ إِنٰاثاً وَ هُمْ شٰاهِدُونَ (۱۵۰) أَلاٰ إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ (۱۵۱)
وَلَدَ اَللّٰهُ وَ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ (۱۵۲) أَصْطَفَى اَلْبَنٰاتِ عَلَى اَلْبَنِينَ (۱۵۳) مٰا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱۵۴) أَ فَلاٰ تَذَكَّرُونَ (۱۵۵) أَمْ لَكُمْ
سُلْطٰانٌ مُبِينٌ (۱۵۶) فَأْتُوا بِكِتٰابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۱۵۷) وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اَلْجِنَّهِ نَسَباً وَ لَقَدْ عَلِمَتِ اَلْجِنَّهُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ
(۱۵۸) سُبْحٰانَ اَللّٰهِ عَمّٰا يَصِفُونَ (۱۵۹) إِلاّٰ عِبٰادَ اَللّٰهِ اَلْمُخْلَصِينَ (۱۶۰)

ص :۱۶۹

**ترجمه:**

۱۴۹-از آنها بپرس:آیا پروردگار تو دخترانی دارد و پسران از آن آنها است؟! ۱۵۰-آیا ما فرشتگان را به صورت دختران آفریدیم و آنها ناظر بودند؟! ۱۵۱-بدانید آنها با این تهمت بزرگشان می گویند:

۱۵۲-خداوند فرزندی آورده!ولی آنها قطعا دروغ می گویند! ۱۵۳-آیا دختران را بر پسران ترجیح داده؟ ۱۵۴-شما چگونه حکم می کنید؟(و هیچ می فهمید چه می گوئید؟).

۱۵۵-آیا متذکر نمی شوید؟ ۱۵۶-آیا شما دلیل روشنی در این باره دارید؟ ۱۵۷-کتابتان را بیاورید اگر راست می گویید! ۱۵۸-آنها میان او و جن(خویشاوندی و)نسبتی قائل شدند،در حالی که جنیان به خوبی می دانستند که این بت پرستان در دادگاه الهی احضار می شوند.

۱۵۹-منزه است خداوند از توصیفی که آنها می کنند.

۱۶۰-مگر بندگان مخلص خدا.

**تفسیر:**

تهمتهای زشت و رسوا

بعد از ذکر شش داستان از سرگذشت انبیاء پیشین و درسهای آموزنده ای که در هر یک نهفته بود موضوع سخن را تغییر داده،و به مطلب دیگری که به مشرکان عرب سخت ارتباط داشته می پردازد،و اشکال مختلفی از شرک آنها را مطرح ساخته،سخت آنها را به محاکمه می کشد،و با دلائل مختلف افکار خرافی آنها را در هم می کوبد.

مساله این است که جمعی از مشرکان عرب به خاطر انحطاط فکری و نداشتن

هیچگونه علم و دانش خدا را با خود قیاس می کردند و برای او فرزند و گاهی همسر قائل بودند.

از جمله قبائل "جهینه "،و"سلیم"و"خزاعه"و"بنی ملیح"معتقد بودند که"فرشتگان"دختران خدا هستند!و بسیاری از مشرکان عرب"جن" را نیز فرزندان او می پنداشتند و یا بعضا همسری از"جن"برای پروردگار قائل بودند! این پندارهای بی اساس و خرافی آنها را به کلی از راه حق منحرف ساخته بود،به گونه ای که آثار توحید و یگانگی خدا از بین آنها برچیده شده بود.

در حدیث آمده است که"مورچه گمان می کند که پروردگارش مانند او دو شاخک دارد"!.

آری فکر کوتاه انسان را به مقایسه می کشاند،مقایسه خالق به مخلوق، و این مقایسه بدترین عامل گمراهی در شناخت خدا است.

به هر حال قرآن نخست به سراغ آنها می رود که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند و از سه طریق"تجربی"و"عقلی"و"نقلی"به آنها پاسخ می دهد:

نخست می فرماید:"از آنها بپرس:آیا پروردگار تو دخترانی دارد و پسران از آن آنها است"؟!( فَاسْتَفْتِهِمْ أَ لِرَبِّکَ الْبَنٰاتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ ) (۱).

چگونه آنچه را برای خود نمی پسندید برای خدا قائل هستید(این سخن طبق عقیده باطل آنها است که از دختر سخت متنفر بودند و به پسر سخت علاقمند، چرا که پسران در زندگی آنها در جنگها و غارتگریهاشان نقش مؤثری داشتند در حالی که دختران کمکی به آنها نمی کردند.

ص:۱۷۱

---

۱- ۱) "استفتهم"از ماده"استفتاء"در اصل از"فتوا"گرفته شده که به معنی جواب مسایل مشکله است.

بدون شک پسر و دختر از نظر انسانی و در پیشگاه خدا از نظر ارزش یکسانند و معیار شخصیت هر دو پاکی و تقوا است،ولی استدلال قرآن در اینجا به اصطلاح از باب"ذکر مسلمات خصم"است که مطالب طرف را بگیرند و به خود او بازگردانند.

نظیر این معنی در سوره های دیگر قرآن آمده است،از جمله:در سوره نجم آیه ۲۲ می خوانیم: أَ لَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْأُنْثىٰ تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزىٰ :"آیا برای شما پسر است و برای او دختر؟این تقسیم غیر عادلانه ای است"! *** سپس به دلیل حسی مساله پرداخته،باز به طریق استفهام انکاری می گوید:

"آیا ما فرشتگان را به صورت دختران آفریدیم و آنها شاهد و ناظر بودند"؟( أَمْ خَلَقْنَا الْمَلاٰئِكَةَ إِنٰاثاً وَ هُمْ شٰاهِدُونَ ).

بدون شک جواب آنها در این زمینه منفی بود،چه اینکه هیچکدام نمی توانستند حضور خود را به هنگام خلقت فرشتگان ادعا کنند.

*** بار دیگر به دلیل عقلی که از مسلمات ذهنی آنها گرفته شده باز می گردد و می گوید:"بدانید آنها با این تهمت زشت و بزرگشان می گویند..."( أَلاٰ إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ).

*** "خداوند فرزندی آورده،آنها قطعا کاذب و دروغگو هستند"!( وَلَدَ اللّٰهُ وَ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ ).

*** "آیا دختران را بر پسران ترجیح داده"؟!( أَصْطَفَى الْبَنٰاتِ عَلَى الْبَنِينَ ).

***

ص:۱۷۲

"شما را چه می شود؟چگونه حکم می کنید"؟!هیچ می فهمید چه می گوئید؟ ( مٰا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ ).

*** "آیا وقت آن نرسیده است که از این لاطائلات و خرافات زشت و رسوا دست برداریـد؟"آیا متـذکر نمی شوید"؟( أَ فَلاٰ تَذَکَّرُونَ ).

این سـخنان به قـدری باطل و بی پایه است که اگر آدمی یک ذره عقل و درایت داشـته باشـد و انـدیشه کند باطل بودن آن را درک می نماید.

*** بعـد از ابطـال ادعای خرافی آنها با یک دلیل حسـی و یک دلیل عقلی،به سومین دلیل می پردازد که دلیل نقلی است،می گویـد:اگر چنین چیزی که شـما می گوئید صـحت داشت باید اثری از آن در کتب پیشـین باشد،آیا شـما دلیل روشـنی در این زمینه دارید"؟!( أَمْ لَکُمْ سُلْطٰانٌ مُبِینٌ ).

*** اگر دارید"کتاب خود را بیاورید اگر راست می گوئید"!( فَأْتُوا بِکِتٰابِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ ).

در کدام کتاب؟در کدام نوشـته؟و در کدام وحی آسمانی چنین چیزی آمده،و بر کدام پیامبر نازل شده است؟! این سخن نظیر گفتگوی دیگری است که قرآن با بت پرسـتان دارد.پس از آنکه می گویـد:آنها فرشـتگان را که بنـدگان خدا هسـتند دختران قرار داده انـد،و ادعا می کنند که اگر خدا نمی خواست ما اینها را پرسـتش نمی کردیم می گوید: أَمْ آتَیْنٰاهُمْ کِتٰاباً مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِکُونَ :"آیـا مـا کتابی پیش از آن برای آنها فرسـتاده ایم و در این ادعای خود به آن تمسک می جوینـد"؟ (زخرف-۲۱).

نه،اینها چکیده کتب آسمانی نیست،اینها خرافاتی است که از نسلی به نسل دیگر و از جاهلانی به جاهلان دیگر منتقل شده،و هیچ مبنا و ماخذ خردپسندی ندارد.چنان که در ذیل همین آیه سوره زخرف نیز به آن اشاره شده است.

*** در آیه بعد به یکی دیگر از خرافات مشرکان عرب می پردازد،و آن نسبتی است که میان"خدا"و"جن"قائل بودند!سخن را از صورت"خطاب" در آورده و به صورت"غائب"مطرح می کند،گویی آنها چنان بی ارزشند که بیش از این شایستگی و لیاقت رویارویی در سخن را ندارند،می فرماید:"آنها میان او و جن خویشاوندی و نسبتی قائل شدند"!( وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً ).

این چه نسبتی بود که آنها میان خداوند و جن قائل بودند؟در پاسخ این سؤال تفسیرهای مختلفی ذکر شده است.

بعضی گفته اند:آنها دوگانه پرست بودند و معتقد بودند(نعوذ باللّه)خدا و شیطان برادرند!خدا خالق نیکی ها است و شیطان خالق شرور!.

این تفسیر بعید به نظر می رسد،زیرا دوگانه پرستان یا ثنویین در میان عرب معروف نبودند،در مناطقی مثل ایران در عصر ساسانی این خرافه وجود داشت.

بعضی دیگر"جن"و"ملائکه"را به یک معنی دانسته اند،زیرا جن در اصل به معنی موجودی است که از نظرها پوشیده و پنهان است،و چون فرشتگان با چشم دیده نمی شوند این کلمه بر آنها اطلاق شده است،بنا بر این می گویند مراد از نسب همان نسبتی است که عرب جاهلی برای آنها قائل بود و آنان را دختران خدا می نامید.

این تفسیر نیز مشکل به نظر می رسد چرا که ظاهر آیات مورد بحث این است که دو مطلب را تعقیب می کند،بعلاوه اطلاق واژه جن بر فرشتگان معمول

و مانوس نیست،به خصوص در قرآن مجید.

تفسیر سومی که بعضی برای این آیه گفته اند این است که آنها"جن"را همسران خدا می پنداشتند و ملائکه را دختران او!! این نیز بعید به نظر می رسد،چون اطلاق کلمه"نسب"به"همسری" نیز بعید است.

تفسیری که از همه مناسبتر است اینکه منظور از"نسب"هر گونه نسبت و رابطه است،هر چند جنبه خویشاوندی نداشته باشد،و می دانیم که جمعی از مشرکان عرب جن را می پرستیدند و آنها را شریک خدا می پنداشتند،و به این ترتیب رابطه ای میان آنها و خداوند قائل بودند.

به هر حال قرآن مجید این عقیده خرافی را سخت انکار کرده،و می گوید:

"جنیانی که بت پرستان خرافی آنها را معبود خود می پندارند،یا رابطه خویشاوندی با خدا برای آنها قائلند،آری همان جنیان،به خوبی می دانستند که این بت پرستان خرافی در دادگاه عدل الهی برای حساب و مجازات احضار می شوند" ( وَ لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّهُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ).

بعضی احتمال دیگری در تفسیر این آیه نیز گفته اند که منظور این است:

"جنیان اغواگر می دانند که خود در دادگاه خداوند برای حساب و کیفر احضار می شوند"،ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد (۱).

*** بعد می افزاید:"منزه است خداوند از توصیفی که این گروه(جاهل گمراه) می کنند"( سُبْحانَ اللّهِ عَمّا يَصِفُونَ ).

***

ص: ۱۷۵

---

۱- ۱) در صورت اول ضمیر"هم"به"مشرکان"باز می گردد و در صورت دوم به"جن".

"جز توصیفی که بندگان مخلص خدا(از روی آگاهی و معرفت در مورد او دارند)هیچ توصیفی شایسته ذات مقدسش نیست" ( إِلاّ عِبٰادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِینَ ).

به این ترتیب هر گونه توصیفی که مردم در باره خدا می کنند نادرست است،و خداوند از آن پاک و منزه است،جز توصیفی که بندگان مخلص از او دارند،بندگانی که از هر گونه شرک و هوای نفس و جهل و گمراهی مبرا هستند، و خدا را جز به آنچه خودش اجازه داده توصیف نمی کنند (۱).

در باره" عِبٰادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِینَ "ذیل آیه ۱۲۸ همین سوره بحثی داشته ایم.

آری برای شناخت خدا نباید دنبال خرافاتی افتاد که از اقوام جاهلی باقی مانده و انسان از بیان آنها شرم دارد،باید به سراغ بندگان مخلصی رفت که گفتار آنها روح انسان را به اوج آسمانها پرواز می دهد،و در نور وحدانیت او محو می سازد،هر گونه شائبه شرک را از دل می شوید،و هر گونه"تجسم" و"تشبیه"را از فکر می زداید.

باید به سراغ سخنان پیامبر ص و خطبه های نهج البلاغه علی ع و دعاهای پر مغز امام سجاد ع در صحیفه سجادیه رفت،و در پرتو توصیفهای این بندگان خدا،خدا را شناخت.

امیر مؤمنان علی ع در یک جا می فرماید:"

لم یطلع العقول علی تحدید صفته،و لم یحجبها عن واجب معرفته،فهو الذی تشهد له اعلام الوجود،علی اقرار قلب ذی الجحود،تعالی اللّٰه عما یقوله المشبهون به و الجاحدون له علوا کبیرا:

"نه عقول را بر کنه صفات خویش آگاه ساخته،و نه آنها را از معرفت و شناختش باز داشته،او است که نشانه های عالم هستی دلهای منکران را بر اقرار



---

۱ - ۱) بنا بر این تفسیر،جمله إِلاّٰ عِبٰادَ اللّٰهِ استثناء از ضمیر"یصفون"است، ولی بعضی آن را استثنای از ضمیر در"محضرون"دانسته اند و تفسیرهای مختلفی از آن دارند،اما تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد و در هر حال استثناء"منقطع"است.

به وجودش واداشته،و برتر و بالاتر است از گفتار کسانی که او را به مخلوقاتش تشبیه می کنند،یا راه انکارش را می پویند" (۱).

در جای دیگر در توصیف پروردگار چنین می گوید:

"

لاـ تناله الاوهام فتقدره،و لا تتوهمه الفطن فتصوره،و لا تدركه الحواس فتحسه،و لا تلمسه الايدى فتمسه،و لا يتغير بحال،و لا يتبدل فى الاحوال،و لا تبليه الليالى و الايام،و لا يغيره الضياء و الظلام،و لا يوصف بشيء من الاجزاء و لا بالجوارح و الاعضاء،و لا بعرض من الاعراض، و لا بالغيريه و الأبعاض،و لا يقال له حد و لا نهايه،و لا انقطاع و لا غايه:

"دست اندیشه های بلند به دامن کبریائیش نرسد،تا در حد و نهایتی محدودش کند،و هوشمندان نتوانند نقش او را در خیال تصویر نمایند،حواس از درکش عاجز،و دستها از لمسش قاصرند،تغییر و گوناگونی در او راه ندارد،و گذشت زمان هیچگونه تبدیل و دگرگونی برای او به وجود نیاورد،آمد و شد شبها و روزها او را کهنه نسازد،و روشنایی و تاریکی تغییرش ندهد،او به اجزاء و جوارح و اعضاء،و به عوارض و ابعاض،به هیچکدام توصیف نگردد،حد و نهایتی برای او نیست،و انقطاع و انتهایی ندارد" (۲).

و در جای دیگر می فرماید"

و من قال فيم؟فقد ضمنه،و من قال علام؟ فقد اخلى منه،كائن لا عن حدث،موجود لا عن عدم،مع كل شيء لا بمقارنه و غير كل شيء لا بمزايله: "و آن کس که بگوید خدا در کجا است؟ وی را در ضمن چیزی تصور کرده،و هر کس بپرسد بر روی چه قرار دارد؟ جایی را از او خالی دانسته،همواره بوده است،و از چیزی به وجود نیامده، وجودی است که سابقه عدم بر او نیست و با همه چیز هست،اما نه اینکه قرین آن



---

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۴۹.

۲- ۲) نهج البلاغه خطبه ۱۸۶.

باشـد و مغیر با همه چیز است اما نه اینکه از آن بیگانه و جـدا باشـد"! (۱)و امام علی بن الحسـین سید الساجدین ع در صحیفه سجادیه می گوید:

"

الحمـد للّه الاول بلا اول کان قبله،و الآخر بلا آخر یکون بعده، الذی قصـرت عن رؤیته ابصار الناظرین و عجزت عن نعته اوهام الواصفین:

"ستایش مخصوص خدا است که هستی او مبدأ آفرینش است بی آنکه ذات ازلی او را ابتدایی باشد،و آخر در وجود است بی آنکه برای آن حقیقت ابـدی آخر و انتهایی تصور شود،موجودی قبل از او و بعـد از او نتواند بود،ذاتی است که دیده بینندگان از دیدنش قاصر،و فهم و اندیشه توصیف کنندگان از نعمت و وصفش عاجز است" (۲).

آری شناخت خدا را از مکتب بزرگ این "عباد اللّه الصالحین "باید فرا گرفت،و در این مدرسه درس خداشناسی خواند.

***



---

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱.

۲- ۲) صحیفه سجادیه دعاء اول.

## [سوره الصافات (۳۷): آيات ۱۶۱ تا ۱۷۰]

### اشاره

فَإِنَّكُمْ وَ مٰا تَعْبُدُونَ (۱۶۱) مٰا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفٰاتِنِينَ (۱۶۲) إِلاّٰ مَنْ هُوَ صٰالِ اَلْجَحِيمِ (۱۶۳) وَ مٰا مِنّٰا إِلاّٰ لَهُ مَقٰامٌ مَعْلُومٌ (۱۶۴) وَ إِنّٰا لَنَحْنُ
اَلصّٰافُّونَ (۱۶۵) وَ إِنّٰا لَنَحْنُ اَلْمُسَبِّحُونَ (۱۶۶) وَ إِنْ كٰانُوا لَيَقُولُونَ (۱۶۷) لَوْ أَنَّ عِنْدَنٰا ذِكْراً مِنَ اَلْأَوَّلِينَ (۱۶۸) لَكُنّٰا عِبٰادَ اَللّٰهِ
اَلْمُخْلَصِينَ (۱۶۹) فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۱۷۰)

ص: ۱۷۹

**ترجمه:**

۱۶۱-شما و آنچه پرستش می کنید، ۱۶۲-هرگز نمی توانید کسی را(با آن)فریب دهید.

۱۶۳-مگر آنها که می خواهند در آتش دوزخ بسوزند.

۱۶۴-هر یک از ما مقام معلومی داریم.

۱۶۵-و ما همگی(برای اطاعت فرمان خداوند)به صف ایستاده ایم.

۱۶۶-و ما همگی تسبیح او می گوییم.

۱۶۷-آنها پیوسته می گفتند:

۱۶۸-اگر یکی از کتب پیشینیان نزد ما بود، ۱۶۹-ما از بندگان مخلص خدا بودیم! ۱۷۰-(اما هنگامی که این کتاب بزرگ آسمانی بر آنها نازل شد)آنها به آن کافر شدند ولی بزودی نتیجه کار خود را خواهند دانست.

**تفسیر:**

ادعاهای دروغین!

در آیات پیشین سخن از معبودهای مختلف مشرکین به میان آمد،آیات مورد بحث نیز همین مساله را تعقیب کرده،و در هر چند آیه ای مطلبی در این رابطه بیان می کند.

نخست این بحث را به میان می آورد که وسوسه های شما بت پرستان در دلهای پاکان و نیکان اثری ندارد،و تنها قلوب آلوده و ارواح دوزخی و متمایل به فساد شما است که خود را تسلیم این وسوسه ها می سازد،می فرماید:"شما و آنچه را پرستش می کنید..."( فَإِنَّکُمْ وَ مٰا تَعْبُدُونَ ).

*** "هرگز نمی توانید کسی را(با آن)فریب دهید و با فتنه و فساد از خداوند

ص :۱۸۰

منحرف سازید"( مٰا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفٰاتِنِينَ ) (۱).

*** "مگر آنها که می خواهند در آتش دوزخ بسوزند"!( إِلاّٰ مَنْ هُوَ صٰالِ الْجَحِيمِ ).

این آیات-بر خلاف آنچه طرفداران مسلك جبر پنداشته اند-دلیلی است بر ضد این مکتب،و اشاره ای است به این حقیقت که هیچ کس نمی تواند خود را در برابر انحرافات معذور بداند،و ادعا کند مرا فریب داده و به بت پرستی کشانده اند،می گوید:شما بت پرستان توانایی بر"فتنه"و فریب اشخاص ندارید، مگر آنها که با اراده خود راه دوزخ را پیش گیرند.

شاهد این سخن تعبیر" صٰالِ الْجَحِيمِ "است،زیرا در اصل"صالی"به صورت اسم فاعل بوده،و معمولاً هنگامی که صیغه اسم فاعل را در مورد موجود عاقلی به کار می برند مفهومش انجام کاری از روی اراده و اختیار است،همانند "قاتل"و"جالس"و"ضارب"،بنا بر این"صال الجحیم"یعنی کسی که مایل است خود را به آتش دوزخ بسوزاند،و به این ترتیب راه عذر را بر همه منحرفان می بندد.

ص:۱۸۱

---

۱- ۱) این آیه و آیه فوق و آیه بعد از نظر ترکیب نحوی طبق مشهور چنین است: "ما"در"ما تعبدون""ماء موصوله"و عطف بر اسم"ان"است،و جمله" مٰا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفٰاتِنِينَ "خبر آن می باشد،با این قید که ما در"ما انتم"نافیه است،و ضمیر"علیه"به خداوند بر می گردد و مجموعا چنین نتیجه می دهد:انکم و آلهتکم التی تعبدونها لا تقدرون علی اضلال احد علی اللّه بسببها الا من یحترق بنار الجحیم بسوء اختیاره-بعضی دیگر آیه" فَإِنَّكُمْ وَ مٰا تَعْبُدُونَ "را جمله مستقلی دانسته اند که مفهومش این می شود شما با معبودهایتان باشید،سپس در آیه بعد می گوید:نمی توانید به وسیله آن کسی را گمراه کنید مگر آنها که می خواهند دوزخی باشند.

تعجب از بعضی از مفسران معروف است که آیه را چنین معنی کرده اند:

"شما نمی توانید کسی را به فریبید،مگر آنها که مقدر شده جهنمی باشند"! به راستی اگر معنی آیه این است پیامبران برای چه می آیند؟کتابهای آسمانی به چه منظور نازل شده؟حساب و کتاب و ملامت و سرزنش بت پرستان در آیات قرآن چه مفهومی دارد؟و عدالت خدا کجا خواهد رفت؟! آری باید قبول کرد که اعتراف به مکتب جبر، اصالت مکتب انبیا را به کلی مخدوش می کند،همه مفاهیم آن را مسخ می نماید،و تمام ارزشهای الهی و انسانی را به نابودی می کشاند.

توجه به این نکته لازم است که"صالی"از ماده صلی(بر وزن سرد) به معنی آتش افروختن و داخل شدن در آتش و یا سوختن و برشته شدن به وسیله آن است،و"فاتن"اسم فاعل از ماده"فتنه"به معنی فتنه گر و اغواکننده است.

*** بعد از این سه آیه که مساله اختیار انسانها را در برابر فتنه جویی و اغواگری بت پرستان روشن می سازد،ضمن سه آیه دیگر از مقام والای فرشتگان خدا سخن می گوید،همان فرشتگانی که بت پرستان آنها را دختران خدا می پنداشتند، و جالب اینکه سخن را از زبان خود آنها بیان می کند و می گوید:"هر یک از ما مقام معلومی داریم"( وَ مٰا مِنّٰا إِلاّٰ لَهُ مَقٰامٌ مَعْلُومٌ ) (1).

*** "و ما همگی برای اطاعت فرمان خدا به صف ایستاده ایم،و چشم بر امر او



---

۱- ۱) در بعضی از روایات که از طرق اهل بیت وارد شده می خوانیم که این آیه تفسیر به امامان معصوم شده است،ممکن است این تفسیر از قبیل تشبیه مقام امامان به فرشتگان باشد،یعنی همانگونه که آنها دارای مقامات و وظائف معینی هستند ما نیز چنین هستیم.

داریم"( وَ إِنّا لَنَحْنُ الصّافُّونَ ).

*** "و ما همگی تسبیح او می گوئیم،و او را از آنچه لایق ذات پاکش نیست منزه می شمریم"( وَ إِنّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ).

آری ما بندگانیم که جان و دل بر کف داریم،همواره چشم بر امر، و گوش بر فرمانش سپرده ایم،ما کجا و فرزندی خدا کجا؟ما او را از این نسبتهای زشت و دروغین منزه می شمریم،و از این خرافات و اوهام مشرکان متنفر و بیزاریم.

در حقیقت آیات سه گانه فوق به سه قسمت از صفات فرشتگان اشاره می کند:

نخست اینکه هر کدام رتبه و منزلتی دارند که از آن تجاوز نمی کنند.

دیگر اینکه آنها دائما آماده اطاعت فرمان خدا در عرصه آفرینش و اجرای اوامر او در پهنه عالم هستی هستند.این سخن شبیه چیزی است که در آیه ۲۶ و ۲۷ سوره انبیاء آمده است" بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ ":

"آنها بندگان شایسته خدا هستند که در سخن بر او پیشی نمی گیرند،و فرمان او را عمل می کنند.

سوم اینکه آنها پیوسته تسبیح خدا می گویند و او را از آنچه لایق مقامش نیست منزه می شمرند.

از آنجا که این دو جمله( إِنّا لَنَحْنُ الصّافُّونَ وَ إِنّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ )از نظر ادبیات عرب مفهومش"حصر"است،بعضی از مفسران از آن چنین استفاده کرده اند که فرشتگان با این عبارت می خواهند بگویند تنها ما مطیع فرمان خدا هستیم و تسبیح کننده واقعی او نیز مائیم،اشاره به اینکه"اطاعت"و"تسبیح" بنی آدم در برابر کار فرشتگان چیز قابل ملاحظه ای نیست.

قابل توجه اینکه جمعی از مفسران ذیل این آیات حدیثی از پیامبر گرامی

اسلام نقل کرده که فرمود:"

ما فی السماوات موضع شبر الا و علیه ملک یصلی و یسبح: "در تمام آسمانها حتی به اندازه یک وجب مکانی وجود ندارد مگر اینکه در آنجا فرشته ای است که نماز می خواند و تسبیح خدا می گوید" (۱)! در نقل دیگری همین معنی به این صورت بیان شده:

ما فی السماء موضع قدم الا علیه ملک ساجد او قائم: "در تمام آسمانها حتی به اندازه یک جای پا وجود ندارد جز اینکه فرشته ای در آنجا در حال سجده یا قیام است"! (۲)و در نقل دیگری از پیامبر گرامی اسلام چنین آمده است:روزی به دوستان که در گردش نشسته بودند فرمود:

اطت السماء و حق لها ان تاط!لیس فیها موضع قدم الاـ علیه ملک راکع او ساجد،ثم قرأ وَ إِنّٰا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَ إِنّٰا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ :"آسمان(از سنگینی بار خود)ناله کرد،و حق دارد ناله کند،چرا که در آن به اندازه جای پایی نیست مگر اینکه فرشته ای بر آن در حال رکوع یا سجود است!سپس این آیات را قرائت فرمود: وَ إِنّٰا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ... (۳).

این تعبیرهای گوناگون کنایه لطیفی است از اینکه عالم هستی پر است از فرمانبرداران پروردگار و تسبیح کنندگان برای او.

*** سپس در چهار آیه اخیر به یکی از عذرهای ناموجه این مشرکان در ارتباط با همین مساله بت پرستی و مطالب دیگر اشاره کرده و پاسخ می دهد،می فرماید:

"آنها پیوسته می گفتند..."( وَ إِنْ کٰانُوا لَیَقُولُونَ ) (۴).

***

ص: ۱۸۴

---

۱- ۱ و ۲) تفسیر"قرطبی"جلد ۸ صفحه ۵۵۸۱.
۲- ۳) "در المنثور"(طبق نقل المیزان جلد ۱۷ صفحه ۱۸۸).
۳- ۴) "ان"در اینجا مخففه از مثقله است در تقدیر"و انهم کانوا لیقولون" بوده است.
۴-

"اگر نزد ما یکی از کتب آسمانی پیشینیان بود..."( لَوْ أَنَّ عِنْدَنا ذِکْراً مِنَ الْأَوَّلِینَ ).

*** "ما از بندگان مخلص خدا بودیم"( لَکُنّا عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصِینَ ).

این همه از بندگان مخلص و آنان که خدایشان خالص کرده است سخن مگوی،و پیامبران بزرگی همچون نوح و ابراهیم و موسی و غیر آنها را به رخ ما مکش،ما هم اگر مشمول لطف خدا شده بودیم و یکی از کتب آسمانی بر ما نازل می شد،در زمره این بندگان مخلص بودیم! این درست به گفتار شاگردان عقب افتاده و رفوزه ای می ماند که برای سرپوش نهادن بر تنبلی خود می گویند ما هم اگر معلم و استاد خوبی داشتیم از شاگردان ردیف اول بودیم! *** آیه بعد می گوید این آرزوی آنها هم اکنون جامه عمل به خود پوشیده و بزرگترین کتاب آسمانی خدا قرآن مجید بر آنان نازل شده،اما این دروغ پردازان پر ادعا"به آن کافر شدند و از در مخالفت و انکار و دشمنی درآمدند،اما به زودی نتیجه کار خود را خواهند دانست"( فَکَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ ) (۱).

این همه لاف و گزاف نگوئید،و خود را شایسته قرار گرفتن در صف بندگان مخلص خدا نشمارید،دروغ شما آشکار شد،و ادعاهایتان تو خالی از آب درآمد، کتابی بهتر از قرآن تصور نمی شود،و مکتبی بهتر از مکتب تربیتی اسلام نیست، ولی ببینید چگونه با این کتاب آسمانی برخورد کردید؟منتظر عواقب دردناک کفر و بی ایمانی خود باشید.

ص :۱۸۵

---

۱- ۱) این جمله در حقیقت محذوفی دارد و در تقدیر چنین است:"فلما اتاهم الکتاب و هو القرآن کفروا به فسوف یعلمون عاقبه کفرهم".

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۷۱ تا ۱۷۷]

### اشاره

وَ لَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا اَلْمُرْسَلِینَ (۱۷۱) إِنَّهُمْ لَهُمُ اَلْمَنْصُورُونَ (۱۷۲) وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ اَلْغالِبُونَ (۱۷۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّی حِینٍ (۱۷۴) وَ أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ یُبْصِرُونَ (۱۷۵) أَ فَبِعَذابِنا یَسْتَعْجِلُونَ (۱۷۶) فَإِذا نَزَلَ بِساحَتِهِمْ فَساءَ صَباحُ اَلْمُنْذَرِینَ (۱۷۷)

### ترجمه:

۱۷۱-وعده قطعی ما برای بندگان مرسل ما از قبل مسلم شده.

۱۷۲-که آنها یاری می شوند.

۱۷۳-و لشکر ما(در تمام صحنه ها)پیروزند.

۱۷۴-از آنها روی بگردان تا زمان معینی(تا زمانی که فرمان جهاد صادر شود).

۱۷۵-و وضع آنها را بنگر(چه بی محتوا است)اما به زودی آنها(محصول اعمال خود را)می بینند.

۱۷۶-آیا آنها برای عذاب ما عجله می کنند؟! ۱۷۷-اما هنگامی که عذاب ما در صحن خانه هاشان فرود آید صبحگاهان بدی خواهند داشت!

ص:۱۸۶

**تفسیر:**

حزب اللّه پیروز است!

به دنبال بحثهای گوناگونی که پیرامون مبارزات انبیای بزرگ و کارشکنیهای مشرکان بی ایمان طی آیات این سوره آمده است،اکنون که به آخرین آیات سوره نزدیک می شویم مهمترین مساله را در این رابطه بیان می کند،و حسن ختام را به عالیترین وجه نشان می دهد،و آن خبر از پیروزی نهایی لشکر خدا بر لشکر شیطان و دشمنان حق است،تا مؤمنان اندکی که به هنگام نزول این آیات در مکه تحت فشار دشمنان اسلام بودند،و همچنین همه مؤمنان محروم در هر عصر و زمان به این وعده بزرگ الهی دلگرم شوند و گرد و غبار یاس و نومیدی را از دل و جان خود بشویند و برای ادامه مبارزه با لشکر باطل آماده و مقاوم گردند.

می فرماید:"وعده قطعی ما برای بندگان مرسل ما از قبل مسلم شده" ( وَ لَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِینَ ).

*** "که آنها یاری می شوند"( إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ).

*** "و لشکر ما در تمام صحنه ها پیروزند"( وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ ).

چه عبارت صریح و گویا،و چه وعده روح پرور و امیدبخشی؟! آری پیروزی لشکر حق بر باطل،و غلبه جند اللّه و یاری خداوند نسبت به بندگان مرسل و مخلص از وعده های مسلم او،و از سنتهای قطعی است که در آیات فوق به عنوان" سَبَقَتْ کَلِمَتُنا "(این وعده و سنت ما از آغاز بوده)مطرح شده است.

نظیر این مطالب در آیات فراوان دیگری از قرآن مجید آمده است:در آیه

ص: ۱۸۷

۴۷ سوره روم می خوانیم: وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ "یاری کردن مؤمنان حقی است مسلم بر ما"! و در آیه ۴۰ سوره حج آمده است: وَ لَیَنْصُرَنَّ اللّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ :"خداوند هر کس را که به یاری آئین او برخیزد یاریش می کند".

و در آیه ۵۱ از سوره غافر می خوانیم: إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ :"ما رسولان خود و افراد با ایمان را در زندگی دنیا و در(روز رستاخیز)آن روز که شاهدان به حق قیام می کنند یاری می دهیم".

و بالآخره در آیه ۲۱ سوره مجادله با قاطعیت تمام از این غلبه و پیروزی به عنوان یک سنت قطعی سخن می گوید: کَتَبَ اللّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی :"خداوند مقرر داشته است که من و رسولانم بطور قطع غلبه خواهیم کرد"! بدیهی است خداوندی که بر همه چیز توانا است،و در وعده های او هرگز تخلف نبوده و نیست،می تواند به این وعده بزرگ خود جامه عمل بپوشاند، و همانند سنتهای تخلف ناپذیر عالم هستی بی کم و کاست مردان حق را پیروز گرداند.

این وعده الهی یکی از مهمترین مسائلی است که رهروان راه حق به آن دلگرمند،و از آن روح و جان می گیرند،هر زمان خسته شوند با آن نفس،تازه می کنند،و خون جدیدی در عروقشان جاری می شود.

*** یک سؤال مهم در اینجا سؤالی مطرح می شود و آن اینکه:اگر مشیت و اراده الهی بر یاری پیامبران و پیروزی مؤمنان قرار گرفته،چگونه مشاهده می کنیم که در طول تاریخ پرماجرای بشر پیامبرانی به شهادت رسیدند،و گروه هایی از مؤمنان مواجه با شکست شدند؟اگر این یک سنت تخلف ناپذیر الهی است،پس این استثناها

برای چیست؟! در پاسخ می گوئیم:

اولا:پیروزی معنی وسیعی دارد،و همیشه به معنی غلبه ظاهری و جسمانی بر دشمن نیست،گاه پیروزی پیروزی مکتب است،و مهمترین پیروزی همین است،فرض کنید پیامبر اسلام ص در یکی از غزوات شهید شده بود،اما می بینیم آئینش دنیا را گرفته،آیا ممکن است این شهادت را به شکست تعبیر کنیم؟ مثال روشنتر اینکه امام حسین ع و یارانش در کربلا واقعا شربت شهادت نوشیدند،ولی هدف آنها این بود که چهره زشت"بنی امیه"را که مدعی خلافت پیامبر ص بودند اما در حقیقت جامعه اسلامی را به عصر جاهلیت باز می گرداندند نشان دهند،و به این هدف بزرگ رسیدند،مسلمانان را از خطر آنان آگاه کردند و اسلام را از سقوط رهایی بخشیدند،آیا می توان گفت آنها در کربلا مغلوب شدند؟! مهم این است که انبیاء و جنود الهی یعنی مؤمنان در برابر تمام تلاشهای مستمر و منسجم دشمنان حق توانستند اهداف خود را در دنیا پیش ببرند و پیروان زیادی پیدا کنند و خط مکتبی خود را تداوم بخشند،و در برابر آن همه طوفان قد علم کنند و حتی در دنیای امروز افکار اکثریت مردم جهان را به خود متوجه سازند.

نوع دیگر از پیروزی داریم که پیروزی تدریجی در برابر دشمن در طول قرنها است که گاه نسلی به میدان می آید و پیروز نمی شود،اما نسلهای آینده دنبال کار آنها را می گیرند و به پیروزی می رسند(مانند پیروزی نهایی لشکر اسلام بر لشکر صلیبیون بعد از دویست سال!) این نیز پیروزی برای مجموع محسوب می شود.

ثانیا:فراموش نباید کرد که وعده خداوند دائر به غلبه مؤمنان یک وعده

مشروط است نه مطلق،و بسیاری از اشتباهات از عدم توجه به این حقیقت سرچشمه می گیرد.

زیرا در آیات مورد بحث کلمه "عبادنا"(بندگان ما)و "جندنا" (لشکر ما)و یا تعبیرات مشابه دیگری که در این زمینه در سایر آیات قرآن آمده،مانند حِزْبَ اللّهِ -و- اَلَّذِینَ جاهَدُوا فِینا -و- وَ لَیَنْصُرَنَّ اللّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ و مانند اینها همه دلیل روشنی است برای شرائط پیروزی.

ما می خواهیم نه مؤمن مجاهدی باشیم،و نه جند مخلصی،و با این حال بر دشمنان حق و عدالت پیروز شویم! ما می خواهیم در مسیر الهی با افکار و برنامه های شیطانی پیش برویم،بعد تعجب می کنیم که چرا مغلوب دشمنان هستیم،مگر ما به وعده های خود عمل کرده ایم که از خدا مطالبه وفا به وعده هایش می کنیم؟! در جنگ احد پیامبر اسلام ص وعده پیروزی به مسلمانان داده بود، و در مرحله اول جنگ نیز پیروز شدند،اما گروهی به فکر جمع آوری غنائم و ایجاد تفرقه و نفاق و رها کردن فرمان رسول خدا افتادند،و در حفاظت از دستاورد پیروزی آغاز جنگ و دره احد کوتاهی کردند،و همین امر سبب شکست نهایی آنها در آن جنگ شد.

گویا گروهی که خود را طلبکار می دانستند خدمت پیامبر اسلام آمدند و با لحن خاصی عرض کردند پس وعده پیروزی چه شد؟ قرآن جواب بسیار جالبی به آنها گفت که شاهد گفتار ما است،فرمود: وَ لَقَدْ صَدَقَکُمُ اللّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتّی إِذا فَشِلْتُمْ وَ تَنازَعْتُمْ فِی الْأَمْرِ وَ عَصَیْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما أَراکُمْ ما تُحِبُّونَ مِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الدُّنْیا وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الْآخِرَهَ ثُمَّ صَرَفَکُمْ عَنْهُمْ لِیَبْتَلِیَکُمْ وَ لَقَدْ عَفا عَنْکُمْ وَ اللّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ :

ص :۱۹۰

"خداوند وعده خود را به شما(در باره پیروزی بر دشمن در احد)محقق ساخت،در آن هنگام که(در آغاز جنگ)دشمنان را به فرمان او می کشتید، و این پیروزی هم چنان ادامه داشت تا اینکه سست شدید،و در کار خود به نزاع پرداختید،و بعد از آنکه(به مطلوب خود رسیدید)و آنچه را دوست می داشتید خداوند به شما نشان داد،نافرمانی کردید،بعضی از شما خواهان دنیا بودند، و بعضی خواهان آخرت(با این حال باز شما را از شکست کامل نجات داد)و آنها را از شما منصرف ساخت تا شما را بیازماید،و شما را مشمول عفو خود قرار داد، و خداوند نسبت به مؤمنان فضل و بخشش دارد"(آل عمران آیه ۱۵۲).

تعبیراتی مانند"فشلتم"(سست شدید).

"تنازعتم"(به اختلاف پرداختید).

"عصیتم"(نافرمانی کردید).

به خوبی نشان می دهد که آنها شرایط نصرت الهی و پیروزی بر دشمن را رها کردند،در نتیجه به مقصود خود نرسیدند.

آری خداوند هرگز قول نداده است که هر کس نام خود را مسلمان و سرباز اسلام نهاد،و دم از جند اللّه،و حزب اللّه زد،در تمام صحنه ها بر دشمن غلبه کند، این وعده الهی مخصوص کسانی است که از قلب و جان خواهان رضای خدا و از نظر عمل در خط فرمان او باشند و تقوا و امانت را فراموش نکنند.

نظیر همین سؤال و جواب را در مورد"دعا"و"وعده اجابت"الهی نیز گفته ایم (۱).

*** سپس در ادامه این آیات هم برای دلداری پیامبر ص و مؤمنان و تاکید بر پیروزی،و هم تهدید مشرکان بیخبر می گوید:"از آنها روی بگردان و آنها



---

۱- ۱) به جلد اول تفسیر"نمونه"ذیل آیه ۱۸۶ سوره"بقره"مراجعه فرمائید.

را تا زمان معینی به حال خود بگذار"!( فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّٰى حِينٍ ).

تهدیدی است پر معنی و هول انگیز که از اطمینان به پیروزی نهایی سرچشمه می گیرد،به خصوص اینکه تعبیر"حتی حین"(تا مدتی)به صورت سربسته اداء شده است،اما تا چه مدت؟تا زمان هجرت؟تا موقع جنگ بدر؟تا فتح مکه؟ و یا زمانی که شرائط قیام نهایی و عمومی مسلمانان بر ضد این کوردلان فراهم گردد؟ دقیقا معلوم نیست.

نظیر این تعبیر در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود:گاه می گوید: فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ "از آنها روی بگردان و بر خدا توکل کن" (نساء-۸۱).

در جای دیگر می گوید: قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ :"بگو اللّٰه، سپس آنها را رها کن که در دروغهای خود بازی کنند"(انعام-۹۱).

*** سپس این جمله را با تهدید دیگری تاکید کرده،می فرماید:"وضع آنها را بنگر(چه بی محتوا است لجاجت هایشان،دروغهایشان،خرافاتشان،و خیره سریهایشان را)اما به زودی آنها نیز نتیجه شوم کار خود را می بینند"( وَ أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ).

به زودی پیروزی تو و مؤمنان،و شکست ذلت بار خود را در این دنیا،و مجازات الهی را در جهان دیگر خواهند دید.

*** و از آنجا که این خیره سران بی شرم پیوسته این سخن را تکرار می کردند که وعده عذاب الهی چه شد؟و اگر راست می گویی چرا معطلی؟قرآن با لحنی تهدیدآمیز در پاسخ آنها می گوید:"آیا اینها برای عذاب ما عجله می کنند"؟ گاه می گویند مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ (این وعده الهی چه شده)و گاه می گویند

" مَتیٰ هٰذَا الْفَتْحُ "(این پیروزی کی خواهد آمد)( أَ فَبِعَذٰابِنٰا یَسْتَعْجِلُونَ ).

*** "اما هنگامی که عذاب ما در صحن خانه شان فرود آید و روزگارشان تیره و تار شود،آن روز می فهمند چه بد و خطرناك است صبح انذارشده گان" ( فَإِذٰا نَزَلَ بِسٰاحَتِهِمْ فَسٰاءَ صَبٰاحُ الْمُنْذَرِینَ ) (۱).

تعبیر به"ساحه"(صحن خانه و فضای میان خانه ها)برای این است که نزول عذاب را در متن زندگی آنها مجسم کند،و مبدل شدن کانون آرامش آنها را به کانونی از وحشت و اضطراب نشان دهد.

تعبیر به" صَبٰاحُ الْمُنْذَرِینَ "(صبح انذارشدگان)ممکن است اشاره به این باشد که عذاب الهی بر این قوم لجوج و ستمگر-همانند بسیاری از اقوام پیشین-صبحگاهان فرود می آید.

و یا به این معنی است که مردم همگی در انتظار این هستند که صبحشان با خیر و نیکی شروع شود اما اینها صبحگاهانی بد و تیره و تار در پیش دارند.

و یا اینکه صبح موقع بیداری است،اینها نیز زمانی بیدار می شوند که راه نجاتی باقی نمانده و کار از کار گذشته است.



---

۱- ۱) این جمله محذوفی دارد و تقدیر چنین است:"فساء الصباح صباح المنذرین".

## [سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۷۸ تا ۱۸۲]

### اشاره

وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّٰی حِینٍ (۱۷۸) وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ یُبْصِرُونَ (۱۷۹) سُبْحٰانَ رَبِّکَ رَبِّ اَلْعِزَّهِ عَمّٰا یَصِفُونَ (۱۸۰) وَ سَلاٰمٌ عَلَی اَلْمُرْسَلِینَ (۱۸۱) وَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (۱۸۲)

### ترجمه:

۱۷۸-از آنها روی بگردان تا زمان معینی.

۱۷۹-و وضع کارشان را ببین،آنها نیز به زودی(محصول اعمال خود را)می بینند.

۱۸۰-منزه است پروردگار،پروردگار عزت(و قدرت)از توصیفهایی که آنها می کنند.

۱۸۱-و سلام بر رسولان.

۱۸۲-و حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است.

### تفسیر:

### اشاره

### به آنها اعتنا مکن!

گفتیم آیات آخر این سوره در حقیقت وسیله ای است برای دلداری پیامبر و مؤمنان راستین و تهدیدی است برای کفار لجوج.

دو آیه نخست از آیات مورد بحث همان است که قبلا هم آمده بود،و بار دیگر برای تاکید در اینجا تکرار می شود،با لحنی تهدیدآمیز می فرماید:"از

ص :۱۹۴

آنها روی بگردان و آنان را به حال خود واگذار تا مدت معینی"( وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّٰی حِینٍ ).

*** "لجاجت و کارشکنی آنها و تکذیب و انکارشان را بنگر که آنها نیز به زودی نتیجه کار خود را می نگرند"!( وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ یُبْصِرُونَ ).

این تکرار چنان که گفتیم به خاطر تاکید است که آنها بدانند این یک مساله قطعی است که به زودی مجازات و شکست و ناکامی خود را خواهند دید، و به نتائج مرارت بار اعمالشان گرفتار می شوند و پیروزی مؤمنان نیز قطعی و مسلم است.

یا به خاطر این است که نخست آنها را به مجازات دنیا تهدید می کند و بار دوم به مجازات و کیفر الهی در آخرت.

*** سپس سوره را با سه جمله پرمعنی در باره"خداوند"و"پیامبران" و"جهانیان"پایان می دهد.

می فرماید:"منزه است پروردگار تو،پروردگار عزت و قدرت از این توصیفهای بی اساسی که مشرکان و جاهلان می کنند"( سُبْحٰانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمّٰا یَصِفُونَ ).

گاه فرشتگان را دختران او می نامند،گاه در میان او و جن نسبی قائل می شوند،و گاه موجودات بی ارزشی همچون قطعات سنگ و چوب را همردیف او قرار می دهند.

تکیه بر عزت(قدرت مطلق و شکست ناپذیر)در حقیقت به معنی کشیدن خط بطلان بر تمام این معبودهای خیالی است.

در آیات این سوره گاه سخن از تسبیح و تنزیه"عباد اللّٰه المخلصین"به میان آمده،و گاه سخن از تسبیح فرشتگان،و در اینجا سخن از تسبیح و تنزیه خداوند

نسبت به ذات پاکش می باشد.

*** و در جمله دوم همه پیامبران را مورد لطف بی پایان خویش قرار داده و می گوید:"سلام بر رسولان"( وَ سَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ).

سلامی که نشانه سلامت و عافیت از هر گونه عذاب و کیفر روز قیامت،سلامی که امان در برابر شکست ها و دلیل بر پیروزی بر دشمنان است.

قابل توجه اینکه در آیات این سوره بر بسیاری از پیامبران جداگانه سلام فرستاده،در آیه ۷۹ فرمود: سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِي الْعالَمِينَ ،و در آیه ۱۰۹ سَلامٌ عَلى إِبْراهِيمَ ،و در آیه ۱۲۰ سَلامٌ عَلى مُوسى وَ هارُونَ و در آیه ۱۳۰ سَلامٌ عَلى إِلْ ياسِينَ .

اما در اینجا تمام این سلام ها و غیر اینها را در یک جمله خلاصه و جمع بندی کرده می فرماید:"سلام بر همه پیامبران مرسل".

*** و سرانجام آخرین جمله سخن را با حمد الهی پایان داده می گوید:

"حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است"( وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ).

سه آیه اخیر می تواند اشاره و مروری اجمالی بر تمام این مسائل این سوره باشد،چرا که بخش مهمی از این سوره پیرامون توحید و مبارزه با انواع شرک بود،و آیه اول با تسبیح و تنزیه خداوند از توصیفهای مشرکان همه را بازگو می کند.

بخش دیگری از این سوره بیان گوشه هایی از حالات هفت پیامبر بزرگ بود،آیه دوم اشاره ای به آنها است.

و بالآخره بخش دیگری از نعمتهای الهی،مخصوصا انواع نعمتهای بهشتی،

و پیروزی جنود الهی بر لشکر کفر سخن می گفت،و حمد و ستایش خدا در پایان کار اشاره ای به همه اینها است.

بعضی از مفسران تحلیل دیگری در مورد آیات سه گانه آخر این سوره دارند،و آن این است:

مهمترین مسائلی که انسان را به خود مشغول می دارد معرفت سه چیز است:

نخست معرفت خداوند عالم به مقدار توانایی بشر،و آخرین کاری که انسان در این زمینه می تواند انجام دهد سه امر است:

منزه دانستن او از آنچه شایسته مقام او نیست که با لفظ"سبحان" بیان شده.

و توصیف او به تمام صفات کمال که با کلمه"رب"که دلیل بر حکمت و رحمت خداوند و مالکیت و تربیت موجودات است اشاره شده.

و منزه بودن از هر گونه شریک و نظیر که در جمله" عَمّا یَصِفُونَ "آمده است.

دومین مساله مهم در زندگانی انسانها مساله تکمیل نقائص است که آن نیز بدون وجود رهبران الهی و ارشاد کنندگان آسمانی ممکن نیست،و جمله سَلاٰمٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ اشاره ای به آن است.

سومین مساله مهم در زندگی انسان این است که بداند سرنوشت او بعد از مردن چگونه خواهد بود؟در اینجا توجه به نعمتهای"رب العالمین"و مقام غنا و رحمت و لطف او،به انسان آرامش می دهد- وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ (۱).

***

ص: ۱۹۷

---

۱- ۱) تفسیر کبیر فخر رازی جلد ۲۶ صفحه ۱۷۳.

**نکته:**

آنچه در پایان هر کار باید به آن اندیشید

در روایات متعددی که گاه از شخص پیامبر گرامی اسلام ص و گاه از امیر مؤمنان ع و گاه از امام باقر ع نقل شده می خوانیم:

من اراد ان یکتال بالمکیال الاوفی(من الاجر یوم القیامه)فلیکن آخر کلامه فی مجلسه سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمّا یَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ :"کسی که می خواهد در روز قیامت اجر و پاداش او با پیمانه بزرگ و کامل داده شود باید آخرین سخنش در هر مجلسی که می نشیند این بوده باشد سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمّا یَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ " (۱).

آری مجلس خود را با تنزیه ذات خدا،و درود فرستادن بر پیامبران او، و حمد و شکر در برابر نعمتهای پروردگار پایان دهد،تا اگر کاری نادرست یا سخنی ناروا در آن مجلس از او سر زده جبران گردد.

در کتاب توحید صدوق چنین آمده است که یکی از دانشمندان شام به خدمت امام باقر ع رسید عرض کرد:آمده ام از شما مساله ای سؤال کنم که هیچ کس تا کنون به درستی برای من تفسیر نکرده است،از سه گروه سؤال کردم هر کدام جوابی بر خلاف دیگری گفتند.

امام باقر ع فرمود مساله تو چیست؟ عرض کرد سؤال من این است که نخستین چیزی را که خداوند متعال آفرید چه بود؟بعضی به من گفته اند "قدرت"بوده و بعضی "علم"و بعضی "روح" .

فرمود:"هیچیک پاسخ صحیح به تو نداده اند،اکنون به تو خبر می دهم

ص:۱۹۸

---

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث و"اصول کافی"و"من لا یحضر" (طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۴۰).

که در آغاز خدا بود و چیزی غیر از او نبود،و در عین حال قادر و عزیز بود و هنوز عزتی آفریده نشده بود"(او در ذات پاکش هم قدرت داشت و هم علم بی آنکه نیاز به آفرینش علم و قدرت داشته باشد)سپس افزود:"این همان چیزی است که خدا می فرماید" سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمّا یَصِفُونَ " (۱)اشاره به این که سخنانی که این و آن به تو گفته اند سخنان شرک آلودی بوده که مشمول این آیه می باشد خداوند از ازل قادر و عالم و عزیز بوده است.

***پروردگارا!خودت قول داده ای که رسولانت را یاری و جنودت را پیروز گردانی،ما را در خط رسولان،و در صفوف جنودت قرار ده،و بر دشمنان خونخواری که از شرق و غرب عالم برای نابودی و خاموش کردن نور قرآن برخاسته اند پیروز فرما! بارالها!ما را از آلودگی به هر گونه شرک،و انحراف از طریق توحید مصون و محفوظ دار.

خداوندا!مشکلاتی که انبیای مرسل در طول تاریخ در برابر لشکر شرک و کفر داشتند هم اکنون در برابر جامعه اسلامی ما مجسم شده است،همان سلامی را که مایه سلامت پیامبران مرسل بود شامل حال ما در این معرکه ها فرما.

آمین یا رب العالمین پایان سوره صافات جمعه ۲۲ ماه مبارک رمضان ۱۴۰۴ اول تیر ماه ۱۳۶۳

ص: ۱۹۹

---

۱- ۱) تفسیر"نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۴۴۰.

## (۳۸) سوره"ص" این سوره در مکه نازل شده و دارای ۸۸ آیه است

### اشاره

تاریخ شروع ۲۳ رمضان ۱۴۰۴ برابر با ۱۳۶۳\۴\۲

ص :۲۰۱

محتوای سوره "ص"

این سوره در حقیقت مکملی برای سوره "صافات" است،و استخوان بندی مطالبش شباهت زیادی با استخوان بندی سوره "صافات" دارد،و از این نظر که سوره مکی است تمام ویژگیهای این سوره ها را در زمینه بحث از مبدء و معاد و رسالت پیامبر اسلام ص در بر دارد،و آن را با مطالب حساس دیگری آمیخته، و در مجموع معجونی شفابخش برای همه جویندگان راه حق فراهم ساخته است.

محتوای این سوره را در پنج بخش می توان خلاصه کرد:

بخش اول از مساله توحید و مبارزه با شرک و مساله نبوت پیامبر اسلام ص و سرسختی و لجاجت دشمنان مشرک در برابر این دو امر سخن می گوید.

بخش دوم گوشه هایی از تاریخ نه نفر از پیامبران خدا را منعکس ساخته، و بالخصوص از "داود" و "سلیمان" و "ایوب" بحث بیشتری دارد،مشکلات آنها را در زندگی و دعوت به سوی خدا منعکس می سازد تا درسی باشد آموزنده برای مؤمنان نخستین که در آن موقع تحت فشار شدیدی قرار داشتند.

بخش سوم سخن از سرنوشت کفار طاغی و یاغی در قیامت و تخاصم و جنگ و جدال آنها در دوزخ می گوید،و به مشرکان و افراد بی ایمان نشان می دهد که پایان کار آنها به کجا خواهد رسید.

چهارمین بخش سخن از آفرینش انسان و مقام والای او و سجده کردن فرشتگان برای آدم می گوید،و نشان می دهد که فاصله قوس صعودی و نزولی انسان تا چه حد عظیم است،تا این کوردلان بیخبر به ارزش وجودی خویش پی برند،و در برنامه های انحرافی خود تجدید نظر کنند و از زمره شیاطین بدر آیند.

ص :۲۰۳

پنجمین و آخرین بخش تهدیدی است برای همه دشـمنان لجوج،و تسلی خاطری است برای پیامبر اسلام ص و بیان این واقعیت که او در دعوت خود هیچگونه اجر و مزدی از کسی نمی طلبد،و هیچ درد و رنجی برای کسی نمی خواهد.

***

فضیلت تلاوت این سوره

در فضـیلت این سوره که به خاطر آغازش به نام سوره"ص"نامیده شده، در روایتی از پیامبر گرامی اسـلام ص می خوانیم: من قرء سوره"ص"اعطی من الاجر بوزن کل جبل سـخره اللّه لداود حسـنات و عصـمه اللّه ان یصر علی ذنب صغیرا او کبیرا: کسی که سوره"ص"را بخواند به اندازه هر کوهی که خدا مسـخر داود فرموده بود"حسنه"به او می دهد،و از آلوده شدن و اصرار بر گناه صغیر و کبیر حفظ می کند" ۱. و در حـدیث دیگری از امام باقر ع چنین آمده: من قرء سوره"ص" فی لیله الجمعه اعطی من خیر الـدنیا و الآـخره مـا لم یعط احـد من الناس الا نبی مرسل او ملک مقرب،و ادخله اللّه الجنه و کل من احب من أهل بیته حتی خادمه الذی یخدمه: "کسـی که سوره"ص"را در شب جمعه بخواند از خیر دنیا و آخرت آن قدر (از سوی خداوند)به او بخشـیده می شود که به هیچکس داده نشده،جز پیامبران مرسل،و فرشتگان مقرب،و خدا او و تمام کسانی را که از خانواده اش مورد علاقه او هسـتند وارد بهشت می کنـد،حتی خـدمتگزاری که به او خدمت می کرده" ۲. هر گـاه محتوای این سوره را در کنـار این پاداشـها بچینیم،پیونـد و ارتبـاط این اجر و پاداشـها بـا آن تعلیمـات روشن می شود،و بـار دیگر تاکیـدی است بر این حقیقت که منظور تلاـوت خشک و بیروح نیست،بلکه تلاوتی است انـدیشه بر انگیز، و تصـمیم آفرین،انـدیشه و تصـمیمی که انگیزه عمل گردد،و محتوای سوره را در زندگی انسان پیاده کند. ***

ص:۲۰۴

این سوره در حقیقت مکملی برای سوره "صافات"است،و استخوان بندی مطالبش شباهت زیادی با استخوان بندی سوره"صافات"دارد،و از این نظر که سوره مکی است تمام ویژگیهای این سوره ها را در زمینه بحث از مبدء و معاد و رسالت پیامبر اسلام ص در بر دارد،و آن را با مطالب حساس دیگری آمیخته، و در مجموع معجونی شفابخش برای همه جویندگان راه حق فراهم ساخته است.

محتوای این سوره را در پنج بخش می توان خلاصه کرد:

بخش اول از مساله توحید و مبارزه با شرک و مساله نبوت پیامبر اسلام ص و سرسختی و لجاجت دشمنان مشرک در برابر این دو امر سخن می گوید.

بخش دوم گوشه هایی از تاریخ نه نفر از پیامبران خدا را منعکس ساخته، و بالخصوص از"داود"و"سلیمان"و"ایوب"بحث بیشتری دارد،مشکلات آنها را در زندگی و دعوت به سوی خدا منعکس می سازد تا درسی باشد آموزنده برای مؤمنان نخستین که در آن موقع تحت فشار شدیدی قرار داشتند.

بخش سوم سخن از سرنوشت کفار طاغی و یاغی در قیامت و تخاصم و جنگ و جدال آنها در دوزخ می گوید،و به مشرکان و افراد بی ایمان نشان می دهد که پایان کار آنها به کجا خواهد رسید.

چهارمین بخش سخن از آفرینش انسان و مقام والای او و سجده کردن فرشتگان برای آدم می گوید،و نشان می دهد که فاصله قوس صعودی و نزولی انسان تا چه حد عظیم است،تا این کوردلان بیخبر به ارزش وجودی خویش پی برند،و در برنامه های انحرافی خود تجدید نظر کنند و از زمره شیاطین بدر آیند.

ص :

## [سوره ص (۳۸): آیات ۱ تا ۳]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;ص وَ اَلْقُرْآنِ ذِی اَلذِّكْرِ (۱) بَلِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا فِی عِزَّةٍ وَ شِقٰاقٍ (۲) كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنٰادَوْا وَ لاٰتَ حِينَ مَنٰاصٍ (۳)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-ص،سوگند به قرآنی که متضمن ذکر است(که این کتاب اعجاز الهی است).

۲-ولی کافران گرفتار غرور و اختلافند.

۳-چه بسیار اقوامی را که پیش از آنها هلاک کردیم و به هنگام نزول عذاب فریاد می زدند، ولی وقت نجات گذشته بود

### شان نزول:

در کتب تفسیر و حدیث شان نزولهای مشابهی برای آیات آغاز این سوره وارد شده است که به یکی از آنها که مشروحتر و جامعتر است در اینجا اشاره می کنیم و آن حدیثی است که مرحوم کلینی از امام باقر ع نقل می کند:

"ابو جهل و جماعتی از قریش نزد ابو طالب عموی پیامبر ص آمدند و گفتند:فرزند برادرت ما را آزار داده،و خدایان ما را نیز ناراحت ساخته

ص :۲۰۶

است!او را بخوان و به او دستور ده دست از خدایان ما بردارد تا ما هم ناسزا به خدای او نگوئیم! ابو طالب کسی را خدمت پیامبر ص فرستاد،هنگامی که پیامبر ص وارد خانه شد و به اطراف اطاق نگاه کرد دید کسی جز مشرکان در کنار ابو طالب نیست،گفت:

السلام علی من اتبع الهدی "سلام بر کسانی که پیرو هدایتند"! سپس نشست،ابو طالب سخنان آنها را برای پیامبر ص شرح داد.

پیامبر ص در جواب فرمود:

او هل لهم فی کلمه خیر لهم یسودون بها العرب و یطاون اعناقهم: "آیا آنها حاضرند جمله ای را با من موافقت کنند و در سایه آن بر تمام عرب پیشی گیرند و حکومت کنند"؟! ابو جهل(که از این سخن به وجد آمده بود و انتظار داشت کلید حکومت بر عرب را از دست پیامبر بگیرد)گفت:بله موافقیم،منظورت کدام جمله است؟ پیغمبر ص فرمود:

تقولون لا اله الا اللّه!: "بگوئید معبودی جز اللّه نیست"!(و این بتها را که مایه بدبختی و ننگ و عقب افتادگی شماست دور بریزید).

هنگامی که حضار این جمله را شنیدند آن چنان وحشت کردند که انگشتها در گوش گذاردند و با سرعت خارج شدند،و می گفتند،چنین چیزی را تا کنون نشنیده ایم،این یک دروغ است.

اینجا بود که آیات آغاز سوره"ص"نازل شد (۱).

***

ص: ۲۰۷

---

۱- ۱) "اصول کافی"(طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۴۱).

**تفسیر:**

وقت نجات شما گذشته است

باز در نخستین آیه این سوره به یکی از حروف مقطعه(ص)برخورد می کنیم و همان گفتگوهای پیشین در تفسیر این حروف مقطعه مطرح می شود که آیا اینها اشاره به عظمت قرآن مجید است که از مواد ساده ای همچون حروف الفبا تشکیل شده،با محتوایی که جهان انسانیت را دگرگون می سازد؟و این قدرت نمایی عجیب خدا است که از آن مواد ساده چنین ترکیب شگرفی به وجود آورده.

یا اشاره به اسرار و رموزی است که میان خداوند و پیامبرش بوده و پیامی است از آشنا به سوی آشنا.

و یا تفسیرهای دیگر.

جمعی از مفسران در اینجا مخصوصا روی علامت اختصاری بودن"ص" نسبت به"اسماء اللّه"یا غیر آن تکیه کرده اند،چرا که بسیاری از اسماء اللّه با"ص" شروع می شود مانند"صادق"و"صمد"و"صانع"و یا اشاره به جمله"صدق اللّه" است که در یک حرف خلاصه شده است.

شرح بیشتر پیرامون تفسیر مقطعه را در آغاز سوره های بقره،آل عمران و اعراف(در جلد اول و دوم و ششم)مطالعه فرمائید.

سپس می فرماید:"سوگند به قرآنی که دارای ذکر است که تو بر حقی و این کتاب اعجاز الهی است"( وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ ) (1).

قرآن هم خودش ذکر است و هم دارای ذکر"ذکر"به معنی یادآوری و زدودن زنگار غفلت از صفحه دل،یاد خدا،یاد نعمتهای او،یاد دادگاه بزرگ

ص:208

---

1- 1) جمله" وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ "جمله قسمیه است که جواب آن محذوف است،و تقدیر آن را چنین ذکر کرده اند:"و القرآن ذی الذکر انک صادق و ان هذا الکلام معجز.

رستاخیز،و یاد هدف خلقت انسان.

آری عامل مهم بدبختی انسانها فراموشی و غفلت است،و قرآن مجید آن را زائل می کند.

قرآن در باره منافقان می گوید: نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُمْ :"آنها خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را فراموش نمود"(و رحمتش را از آنها قطع کرد) (توبه-۶۷).

و در همین سوره(ص)آیه ۲۶ در باره گمراهان می خوانیم: إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ :"کسانی که از راه خداوند گمراه می شوند عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند".

آری بلای بزرگ گمراهان و گنهکاران همان فراموشی است،تا آنجا که حتی خویشتن و ارزشهای وجودی خویش را فراموش می کنند،چنان که قرآن می گوید: وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ :

"مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند،خداوند خودشان نیز از یادشان برد،آنها فاسقانند"!(حشر-۱۹).

و قرآن وسیله ای برای شکافتن این پرده های نسیان،و نوری برای برطرف ساختن ظلمات غفلت و فراموشکاری است،آیاتش انسان را به یاد خدا و معاد می اندازد و جمله هایش انسان را به ارزشهای وجودی خویش آشنا می سازد.

*** در آیه بعد می گوید:اگر می بینی آنها در برابر این آیات روشنگر و قرآن بیدارکننده تسلیم نمی شوند نه به خاطر این است که پرده ای بر این کلام حق افتاده"بلکه کافران گرفتار تکبر و غروری هستند که آنها را از قبول حق باز داشته،و عداوت و عصیانی که آنها را از پذیرش دعوت تو مانع می شود"( بَلِ الَّذِینَ

كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقٰاقٍ

).

"عزه"به گفته"راغب"در"مفردات"حالتی است که مانع مغلوب شدن انسان می گردد(حالت شکست ناپذیری)و در اصل از"عزاز"به معنی سر زمین صلب و محکم و نفوذناپذیر گرفته شده است...و آن بر دو گونه است گاه "عزت ممدوح"و شایسته است،چنان که ذات پاک خدا را به"عزیز"توصیف می کنیم،و گاه"عزت مذموم"و آن نفوذناپذیری در مقابل حق و تکبر از پذیرش واقعیات می باشد،و این عزت در حقیقت ذلت است! "شقاق"از ماده"شق"در اصل به معنی شکاف است،سپس به معنی اختلاف نیز به کار رفته،زیرا اختلاف سبب می شود که هر گروهی در شقی قرار گیرد.

قرآن در اینجا مساله نفوذناپذیری و کبر و غرور و پیمودن راه جدایی و شکاف و تفرقه را عامل بدبختی کفار شمرده،آری اینها صفات زشت و شومی است که روی چشم و گوش انسان پرده می افکند،و حس تشخیص را از انسان می گیرد، و چه دردناک است که چشم باز باشد و گوش باز اما آدمی کور باشد و کر؟ در آیه ۲۰۶ سوره"بقره"می خوانیم: وَ إِذٰا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهٰادُ :"هنگامی که به او(منافق)گفته می شود از خدا بترس لجاجت و تعصب و غرور او را می گیرد و به گناه می کشاند،آتش دوزخ برای او کافی است و چه جایگاه بدی"؟ *** سپس برای بیدار ساختن این مغروران غافل دست آنها را گرفته،به گذشته تاریخ بشر می برد،و سرنوشت اقوام مغرور و متکبر و لجوج را به آنها نشان می دهد، شاید عبرت گیرند،می گوید:"چه بسیار اقوامی که قبل از آنها بودند و ما آنها را (به خاطر تکذیب پیامبران و انکار آیات الهی و ظلم و گناه)هلاک کردیم" ( كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ ).

ص:۲۱۰

"و به هنگام نزول عذاب فریاد استغاثه آنها بلند شد،اما چه سود که دیر شده بود،و زمان نجات سپری شده بود"( فَنٰادَوْا وَ لاٰتَ حِينَ مَنٰاصٍ ).

آن روز که پیامبران الهی و اولیای حق آنها را اندرز دادند و از عاقبت شوم اعمالشان بر حذر داشتند نه تنها گوش شنوا نداشتند بلکه به استهزاء و سخریه و آزار مؤمنان و حتی قتل آنها پرداختند،و فرصتها از دست رفت و پلهای پشت سر ویران گشت،و در حالی عذاب استیصال برای نابودی آنها نازل شد که درهای توبه و بازگشت همه بسته شده بود و فریادهای استغاثه آنها به جایی نرسید! واژه لات برای نفی است و در اصل"لاء نافیه"بوده،و"تاء تانیث"برای تاکید بر آن افزوده شده است (۱).

"مناص"از ماده"نوص"به معنی پناهگاه و فریادرس است،می گویند عرب هنگامی که حادثه سخت و وحشتناکی رخ می داده مخصوصا در جنگها این کلمه را تکرار می کرد و می گفت"مناص،مناص"یعنی پناهگاه کجا است، پناهگاه کجاست؟و چون این مفهوم با فرار مقارن است گاهی به معنی محل فرار نیز آمده است (۲).

به هر حال این غافلان مغرور تا فرصت در دست داشتند که به آغوش پر مهر لطف خدا پناه برند از آن استفاده نکردند،و به هنگامی که فرصتها از دست رفت



---

۱- ۱) بعضی نیز"تا"را"زائده"و برای مبالغه دانسته اند(مانند علامه)همانگونه که بعضی"لا"را در اینجا"نافیه للجنس"دانسته اند،و بعضی"مشبه به لیس"و به هر حال بعد از اضافه"تا"به آن احکام ویژه ای پیدا می کند از جمله اینکه حتما در مورد زمان به کار می رود،دیگر اینکه دائما اسم یا خبر آن محذوف است،و تنها یکی از این دو در کلام ذکر می شود،بنا بر این جمله" وَ لاٰتَ حِينَ مَنٰاصٍ "در تقدیر"و لات الحین حین مناص"بوده است.

۲- ۲) مفردات راغب تفسیر فخر رازی،تفسیر روح المعانی و کتاب مجمع البحرین ماده"نوص".

و عذاب استیصال نازل شد این فریادهای استغاثه و تلاش برای پیدا کردن راه فرار و پناهگاه به جایی نمی رسد.

این سنت پروردگار در همه اقوام پیشین بوده،و در آینده نیز ادامه خواهد داشت،چرا که برای سنت او تغییر و تبدیلی نیست.

افسوس که بسیاری از مردم حاضر نیستند از تجارب دیگران استفاده کنند باید خودشان بار دیگر تجربه های تلخ را بیازمایند،تجربه هایی که گاه در طول عمر انسان تنها یک بار رخ می دهد،و نوبت به بار دوم نمی رسد،و باصطلاح اول و آخر آن یکی است.

***

ص: ۲۱۲

## [سوره ص (۳۸): آیات ۴ تا ۷]

### اشاره

وَ عَجِبُوا أَنْ جٰاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قٰالَ اَلْكٰافِرُونَ هٰذٰا سٰاحِرٌ كَذّٰابٌ (۴) أَ جَعَلَ اَلْآلِهَهَ إِلٰهاً وٰاحِداً إِنَّ هٰذٰا لَشَيْءٌ عُجٰابٌ (۵) وَ اِنْطَلَقَ اَلْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ اِمْشُوا وَ اِصْبِرُوا عَلىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هٰذٰا لَشَيْءٌ يُرٰادُ (۶) مٰا سَمِعْنٰا بِهٰذٰا فِي اَلْمِلَّهِ اَلْآخِرَهِ إِنْ هٰذٰا إِلاَّ اِخْتِلاٰقٌ (۷)

### ترجمه:

۴-آنها تعجب کردند که چرا پیامبر انذارکننده ای از میان آنها برخاسته،و کافران گفتند:

این ساحر دروغگویی است! ۵-آیا او بجای اینهمه خدایان خدای واحدی قرار داده؟این راستی چیز عجیبی است؟! ۶-سرکردگان آنها بیرون آمدند و گفتند بروید و خدایانتان را محکم بچسبید که می خواهند ما را به سوی بدبختی بکشانند! ۷-ما هرگز چنین چیزی از پدران خود نشنیده ایم،این فقط یک دروغ است

### شان نزول:

در باره این آیات شان نزولی شبیه آنچه در آیات قبل بیان شد نقل کرده اند و بعید نیست شان نزول واحدی باشد که برای مجموع این آیات است.

ص :۲۱۳

ولی از آنجا که این شان نزول مطالب تازه ای دارد ما آن را از تفسیر "علی بن ابراهیم"در اینجا می آوریم،و آن این است که:

هنگامی که رسول خدا دعوتش را آشکار کرد سران قریش نزد ابو طالب آمدند و گفتند ای ابو طالب فرزند برادرت ما را سبک مغز می خواند،و به خدایان ما ناسزا می گوید،جوانان ما را فاسد نموده،و در جمعیت ما تفرقه افکنده است،اگر این کارها به خاطر کمبود مالی است ما آن قدر مال برای او جمع آوری می کنیم که ثروتمندترین مرد قریش شود،و حتی حاضریم او را به ریاست برگزینیم.

ابو طالب این پیام را به رسول اللّه ص عرض کرد:پیامبر ص فرمود:

لو وضعوا الشمس فی یمینی و القمر فی یساری ما اردته،و لکن کلمه یعطونی یملکون بها العرب و تدین بها العجم و یکونون ملوکا فی الجنه!:

"اگر آنها خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند من به آن تمایل ندارم،ولی(به جای این همه وعده ها)یک جمله،با من موافقت نمایند تا در سایه آن بر عرب حکومت کنند،و غیر عرب نیز به آئین آنها درآیند، و آنها سلاطین بهشت خواهند بود"!.

ابو طالب این پیام را به آنها رسانید،آنها گفتند:حاضریم به جای یک جمله ده جمله را بپذیریم(کدام جمله منظور تو است؟).

پیامبر ص به آنها فرمود:

تشهدون ان لا اله الا اللّه و انی رسول اللّه:

"گواهی دهید که معبودی جز اللّه نیست و من رسول خدا هستم".

آنها(از این سخن سخت وحشت کردند و)گفتند:ما ۳۶۰ خدا را رها کنیم تنها به سراغ یک خدا برویم؟چه چیز عجیبی؟!(آنهم خدایی که هرگز دیده نمی شود!).

در اینجا آیات زیر نازل شد" وَ عَجِبُوا أَنْ جٰاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قٰالَ

ص:۲۱۴

الْكَافِرُونَ هٰذَا سَاحِرٌ كَذّابٌ

... إِنْ هٰذَا إِلاَّ اخْتِلاٰقٌ " (۱).

همین معنی در تفسیر مجمع البیان با تفاوت مختصری نقل شده و در آخر آن آمده است:"پیامبر ص در حالی که اشک از چشمانش جاری بود فرمود ای عمو!اگر اینها خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپم قرار دهند تا دست از این سخن بردارم هرگز چنین نخواهم کرد،مگر اینکه این سخن را در جامعه نفوذ دهم،و یا در راه آن کشته شوم،هنگامی که ابو طالب این سخن را شنید عرض کرد به دنبال برنامه خود باش به خدا سوگند که من هرگز دست از یاری تو بر نخواهم داشت" (۲).

***

**تفسیر:**

آیا بجای اینهمه خدا،یک خدا را بپذیریم؟!

افراد مغرور و خودخواه هم نفوذناپذیرند و هم"مطلق گرا"چیزی را جز آنچه با افکار محدود و ناقصشان درک کرده اند به رسمیت نمی شناسند،و معیار سنجش همه ارزشها را همان قرار می دهند.

لذا هنگامی که پیامبر اسلام ص پرچم توحید را در مکه برافراشت و بر ضد بتهای کوچک و بزرگ که عدد آنها بالغ بر ۳۶۰ بت می شد قیام کرد گاه"تعجب می کردند که چرا پیامبر انذارکننده ای از میان آنها برخاسته است"؟ ( وَ عَجِبُوا أَنْ جٰاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ ).

تعجب آنها از این بود که محمد ص یک نفر از خود آنها است.

چرا فرشته ای از آسمان نازل نشده؟آنها این نقطه بزرگ قوت را نقطه ضعف می پنداشتند،کسی که از میان توده مردم برخاسته بود،از نیازها و دردهای



---

۱- ۱) تفسیر علی بن ابراهیم طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۴۲(حدیث ۷).

۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۸ صفحه ۶۵.

آنها با خبر بود،و با مشکلات و مسائل زندگی آنان آشنایی داشت،می توانست در همه چیز الگو و اسوه باشد،آنها این امتیاز بزرگ را به عنوان یک نقطه تاریک در دعوت پیامبر ص تلقی می کردند و از آن تعجب داشتند.

گاه از این مرحله نیز فراتر رفتند"و کافران گفتند این ساحر دروغگویی است"!( وَ قالَ الْکافِرُونَ هذا ساحِرٌ کَذّابٌ ).

بارها گفته ایم که نسبت دادن سحر به پیامبر ص به خاطر مشاهده معجزات غیر قابل انکار و نفوذ خارق العاده او در افکار بود،و نسبت دادن کذب به او به خاطر این بود که بر خلاف سنتهای خرافی و افکار منحطی که جزء مسلمات آن محیط محسوب می شد قیام کرد و بر ضد آن سخن می گفت و دعوی رسالت از سوی خدا داشت.

*** هنگامی که پیامبر دعوت توحیدی خود را آشکار نمود نگاه به یکدیگر می کردند و می گفتند بیائید چیزهای ناشنیده بشنوید"آیا او بجای اینهمه خدایان یک خدا قرار داده؟این راستی چیز عجیبی است"؟!( أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَیْءٌ عُجابٌ ) (۱).

آری گاه غرور و خودخواهی و مطلق نگری و فساد محیط آن چنان بینش و قضاوت انسان را تغییر می دهد که از واقعیتهای روشن تعجب می کند در حالی که به خرافات و پندارهای واهی سخت پای بند است.

واژه"عجاب"مانند"طوال"(بر وزن تراب)معنی مبالغه را می رساند، و به امور بسیار عجیب گفته می شود.

این سبک مغزان فکر می کردند هر قدر تعداد معبودهای آنها بیشتر شود



---

۱- ۱) منظور از"جعل"در اینجا قرار دادن تکوینی نیست بلکه قرار دادن بر حسب اعتقاد است.

قدرت و اعتبار نفوذ آنها بیشتر خواهد بود،و به همین دلیل خدای یکتا چیز کمی به نظر آنها می رسید،در حالی که می دانیم اشیاء متعدد از نظر فلسفی همیشه محدودند،و وجود نامحدود یکی بیشتر نیست،به همین دلیل تمام مطالعات در خداشناسی به خط "توحید"منتهی می شود.

*** "سرکردگان آنها هنگامی که از مراجعه به ابو طالب و میانجیگری او مایوس و ناامید شدند از نزد او بیرون آمدند،و گفتند:بروید و خدایانتان را محکم بچسبید،و ایستادگی و استقامت به خرج دهید که هدف محمد ص این است که جامعه ما را به فساد و تباهی کشد و نعمتهای خدا را به خاطر پشت کردن به بتها از ما قطع کند و خود بر ما ریاست نماید"!( وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلیٰ آلِهَتِکُمْ إِنَّ هٰذٰا لَشَیْءٌ یُرٰادُ ).

"انطلق"از ماده"انطلاق"به معنی بیرون رفتن با سرعت و توام با رها ساختن کار قبلی است،و در اینجا اشاره به رها ساختن مجلس ابو طالب با قهر و خشم است.

"ملا"اشاره به اشراف و سرشناسان قریش است که به سراغ ابو طالب آمدند که بعد از بیرون آمدن از آن مجلس به یکدیگر و یا به پیروان خود می گفتند دست از بتها برندارید و معبودهایتان را محکم بچسبید.

جمله" لَشَیْءٌ یُرٰادُ "مفهومش این است که"این مساله چیزی است خواسته شده"و چون جمله سربسته ای است مفسران تفسیرهای بسیاری برای آن ذکر کرده اند،از جمله:

بعضی گفته اند:اشاره به دعوت پیامبر گرامی اسلام است و منظور این است که این دعوت توطئه ای است که هدفش مائیم،ظاهری دارد دعوت به سوی اللّٰه و باطنی که حکومت کردن بر ما و سیادت و ریاست بر عرب است،و اینها همه بهانه ای

است برای این مطلب،شما مردم بروید و محکم بر آئین خود بایستید،و تحلیل در باره این توطئه را به ما سران قوم واگذارید!

این چیزی است که سردمداران باطل همیشه برای خاموش کردن صدای رهروان راه حق مطرح می کردند،آن را توطئه می نامیدند،توطئه ای که باید سیاستمداران آن را به دقت تحلیل کرده،و برای مبارزه با آن برنامه تنظیم کنند، و اما توده مردم باید بی اعتنا از کنار آن بگذرند،و به آنچه در دست دارند سخت بچسبند! نظیر این سخن در داستان نوح نیز آمده است که اشراف و سرجنبانها به توده مردم گفتند: مٰا هٰذٰا إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُرِیدُ أَنْ یَتَفَضَّلَ عَلَیْکُمْ :"این مرد فقط انسانی مثل شما است که می خواهد بر شما تقدم جوید"(مؤمنون-۲۴).

بعضی دیگر در تفسیر این جمله گفته اند:منظور این است شما بت پرستان محکم در مورد خدایانتان استقامت کنید،این همان چیزی است که از شما خواسته شده است.

بعضی نیز گفته اند:منظور این است محمد ص هدفش مائیم،او می خواهد جامعه ما را به فساد بکشد و ما به خدایانمان پشت کنیم،در نتیجه نعمت ها از ما قطع شود،و عذاب بر ما نازل گردد! بعضی نیز احتمال داده اند:منظور این است که محمد ص از کار خود دست بردار نیست،تصمیمی است گرفته شده،و اراده ای است تخلف ناپذیر،بنا بر این مذاکره کردن با او بیهوده است،بروید و عقائدتان را محکم نگهدارید.

و بالآخره احتمال داده شده که منظور آنها این بوده که این مصیبتی است برای ما پیش آمده،و به هر حال باید بسازیم و بسوزیم و آئین خود را محکم نگهداریم.

البته با توجه به کلی بودن مفهوم این جمله غالب این تفسیرها ممکن است در آن جمع باشد هر چند معنی اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.

ص :۲۱۸

به هر حال سران بت پرستان می خواستند با این سخن،روحیه متزلزل پیروان خود را تقویت کنند،و از سقوط هر چه بیشتر اعتقاداتشان جلوگیری بعمل آورند اما چه تلاش بیهوده ای؟!.

*** سپس برای اغفال مردم و یا قانع ساختن خویش گفتند:"ما هرگز چنین چیزی را از پدران خود نشنیده ایم،این فقط یک دروغ و کذب است"! ( مٰا سَمِعْنٰا بِهٰذٰا فِی الْمِلَّهِ الْآخِرَهِ إِنْ هٰذٰا إِلاَّ اخْتِلاٰقٌ ).

اگر ادعای توحید و نفی بتها واقعیتی داشت باید پدران ما با آن عظمت و شخصیت!آن را درک کرده باشند،و ما از آنها شنیده باشیم،اما این یک گفتار دروغین و بی سابقه است! تعبیر به" اَلْمِلَّهِ الْآخِرَهِ "ممکن است اشاره به جمعیت پدرانشان باشد که نسبت به آنها آخرین ملت بودند چنان که در بالا گفتیم،و ممکن است اشاره به"اهل کتاب"مخصوصا"نصاری"باشد که آخرین دین و ملت قبل از ظهور پیامبر اسلام ص محسوب می شدند،یعنی در کتب نصارا نیز از سخنان محمد ص اثری نیست،چرا که آنها قائل به"تثلیث"(خدایان سه گانه)هستند،توحید محمد ص مطلب نوظهوری است! ولی چنان که لحن قرآن در آیات مختلف دیگر نشان می دهد عرب جاهلی تکیه بر کتب یهود و نصاری نداشت،تمام تکیه گاهش سنت و آئین نیاکان و پدران بود،و همین شاهد خوبی برای تفسیر اول است.

"اختلاق"از ماده"خلق"در اصل به معنی ابداء چیزی بدون سابقه است،سپس این کلمه به"دروغ"نیز اطلاق شده،چرا که دروغگو در بسیاری از مواقع مطالب بی سابقه ای را مطرح می کند،بنا بر این منظور از"اختلاق" در آیه مورد بحث این است که ادعای توحید ادعای نوظهور و بی سابقه ای است

که محمـد ص آن را مطرح کرده و در میـان مـا و پیشـینیانمان کاملاـ ناشـناخته بوده است، و این خود دلیل بر بطلان آن است!

***

**نکته:**

وحشت از نوآوری!

ترس از مسائـل تازه و نوظهور در طول تاریـخ یکی از علل اصـرار اقوام گمراه بر انحرافات خود و عـدم تسـلیم در برابر دعوت پیـامبران الهی بـوده اسـت، آنهـا از هر چیز تـازه ای وحشـت داشـتند،و بـه همین جهت به آئین انبیـا بـا بـدبینی فـوق العـاده می نگریسـتند،هنوز آثـار این تفکر جـاهلی در اقوام زیادی وجود دارد، در حالی که نه دعوت پیامبران به سوی توحیـد مطلب تازه ای بود،و نه اگر چیز تازه ای باشد دلیل بر بطلان آن می شود،باید تابع منطق بود،و تسلیم حق،هر جا که باشد و از هر که باشد.

عجب اینکه وحشت از نـوآوری گـاه مـع الاـسف دامن بعضـی از دانشـمندان را نیز می گیرد و در برابر نظرات علمی تـازه علم مخالفت برمی دارنـد،و" إِنْ هٰذا إِلَّا اخْتِلاقٌ "می گوینـد! مخصوصا در تاریـخ ارباب کلیسا این مساله بسـیار دیده می شود که آنهـا در مقابـل اکتشافـات علمی علمـای علوم طبیعی به پا می خاسـتند،و امثال"گالیله" را به خاطر کشف حرکت زمین به دور خورشـید و به دور خود،آمـاج سـخت ترین حملاـت قرار می دادنـد،و می گفتنـد:این سـخنان بـدعت است و دروغ بی سـابقه! عجب اینکه بعضـی از بزرگـان هنگامی که به ابتکارات علمی تازه دست می یافتنـد از ترس اینکه مبادا به خاطر نوآوری مورد هجوم حملات کسانی که به خاطر حجاب معاصـرت آنها را بباد انتقاد می گرفتنـد در امان باشـند،دست و پا می کردند تا چند نفری را از قدما و پیشینیان هماهنگ با نظرات تازه خود را

پیدا کنند!و از این راه نظر خود را یک عقیده کهنه و قدیمی نشان دهند،تا در امان بمانند،و این بسیار دردناک است! نمونه این سخن را در مورد نظریه معروف"حرکت جوهری"صدر المتالهین شیرازی در اسفار می توان مشاهده کرد.

به هر حال این طرز برخورد با مسائل تازه و ابتکارات جدید ضایعات بزرگی برای جوامع انسانی و برای جهان علم و دانش داشته و دارد،و باید علاقمندان دلسوز برای اصلاح آن بکوشند،و این رسوبات جاهلی را از افکار بزدایند.

اما این سخن به آن معنی نیست که هر مطلب تازه ای را به خاطر تازه بودنش مورد استقبال قرار دهیم،هر چند بی پایه و بی اساس باشد،که"تازه زدگی" مانند"عشق به کهنه ها"خود بلای بزرگی است.

اعتدال اسلامی ایجاب می کند که نه آن"افراط"در کار باشد و نه این "تفریط".

***

ص :۲۲۱

## [سوره ص (۳۸): آیات ۸ تا ۱۱]

### اشاره

أَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ اَلذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنٰا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمّٰا يَذُوقُوا عَذٰابِ (۸) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزٰائِنُ رَحْمَهِ رَبِّكَ اَلْعَزِيزِ اَلْوَهّٰابِ (۹)
أَمْ لَهُمْ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فَلْيَرْتَقُوا فِي اَلْأَسْبٰابِ (۱۰) جُنْدٌ مٰا هُنٰالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ اَلْأَحْزٰابِ (۱۱)

### ترجمه:

۸-آیا از میان همه ما،قرآن تنها بر او(محمد)نازل شده؟،آنها در حقیقت در اصل وحی من تردید دارند،بلکه آنها هنوز عذاب الهی را نچشیده اند(که اینچنین گستاخانه سخن می گویند).

۹-مگر خزائن رحمت پروردگار قادر و بخشنده ات نزد آنها است(تا به هر کس میل دارند بدهند)؟!.

۱۰-یا اینکه مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است از آن آنها است؟ (اگر چنین است)به آسمانها بروند(و جلو نزول وحی را بر قلب پاک محمد بگیرند).

۱۱-(آری)اینها لشکر کوچک شکست خورده ای از احزابند

ص:۲۲۲

**تفسیر:**

این لشکر کوچک شکست خورده!

در آیات گذشته سخن از موضع گیری منفی مخالفان در برابر خط توحید و رسالت پیامبر اسلام بود،در آیات مورد بحث نیز این سخن ادامه دارد.

مشرکان مکه هنگامی که منافع نامشروع خود را در خطر دیدند،و آتش کینه و حسد در دل آنها شعله ور شد،برای اغفال مردم و قانع کردن خویش در مورد مخالفت با پیامبر اسلام ص،به منطق های سست گوناگونی دست می زدند،از جمله از روی تعجب و انکار می گفتند:"آیا از میان همه ما قرآن تنها بر محمد ص نازل شده"؟!( أَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنا ).

از میان اینهمه پیر مردان پر سن و سال، اینهمه پولداران ثروتمند و سرشناس آیا کسی پیدا نشد که خدا قرآنش را بر او نازل کند،جز محمد یتیم تهیدست؟! این منطق منحصر به آن زمان نبود که در هر عصر و زمان ما نیز هر گاه مسئولیت مهمی به کسی واگذار شود روح حسادت شعله ور می گردد،چشمها خیره و گوشها تیز می شود،و نق زدنها و بهانه گیری ها آغاز می گردد،و می گویند آدم پیدا نمی شد که این کار به فلان کس که از خانواده گمنام و فقیری است واگذارده شده؟ آری دنیاپرستی از یک سو،و حسد از سوی دیگر سبب شد که اهل کتاب(یهود و نصارا)که قدر مشترکی با مسلمانان داشتند از اسلام و قرآن فاصله گیرند و به سراغ بت پرستان روند و بگویند راه شما بهتر از راه اینها است: أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً :"آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب خدا دارند به جبت و طاغوت(بت و بت پرستان)ایمان می آورند و به مشرکان می گویند آنها از کسانی که به محمد ص ایمان آورده اند هدایت

ص:۲۲۳

یافته ترند"(نساء-۵۱).

بدیهی است این تعجب ها و انکارها که علاوه بر حسد و حب دنیا سرچشمه دیگری یعنی اشتباه در"تشخیص ارزشها"داشت هرگز نمی توانست معیار منطقی برای قضاوت باشد،مگر شخصیت انسان در اسم و آوازه پول و مقام و سن و سال او است؟مگر رحمت الهی بر این معیارها تقسیم می شود؟ لذا در دنباله آیه می فرماید درد آنها چیز دیگری است،"آنها در حقیقت در اصل وحی و ذکر من شک و تردید دارند"( بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِنْ ذِکْرِی ).

ایراد به شخص محمد ص بهانه ای بیش نیست و این شک و تردید آنها در مساله نه بخاطر وجود ابهام در قرآن مجید است،بلکه سرچشمه آن هوی و هوسها و حب دنیا و حسادتها است.

و سرانجام آنها را با این جمله تهدید می کند:"آنها هنوز عذاب الهی را نچشیده اند که اینگونه جسورانه در برابر فرستاده خدا ایستاده اند، و با این سخنان واهی به جنگ در برابر وحی الهی برخاسته اند"( بَلْ لَمّا یَذُوقُوا عَذابِ ) آری همیشه گروهی وجود دارند که گوششان بدهکار منطق و حرف حساب نیست،و چیزی جز تازیانه های عذاب آنان را از مرکب غرورشان پیاده نمی کند،باید مجازات شوند که درمانشان تنها عذاب الهی است.

*** سپس در پاسخ آنها می افزاید:"راستی مگر خزائن رحمت پروردگار قادر و بخشنده تو نزد آنها است"تا هر که را میل دارند فرمان نبوت بدهند،و هر کس را مایل نیستند محروم سازند؟( أَمْ عِنْدَهُمْ خَزائِنُ رَحْمَهِ رَبِّکَ الْعَزِیزِ الْوَهّابِ ).

خداوند به مقتضای اینکه"رب"است(و پروردگار مالک و مربی عالم هستی و جهان انسانیت است)کسی را برای رسالتش برمی گزیند که بتواند مردم را در مسیر تکامل و تربیت رهبری کند،و به مقتضای"عزیز"بودنش،مغلوب

خواسته هیچ کس نیست،تا مقام رسالت را به فرد نالایقی واگذارد،و اصولا مقام نبوت مقامی است بس عظیم که تنها خدا قدرت دارد آن را به کسی بدهد و به مقتضای"وهاب"بودنش هر چه را بخواهد و به هر کس صلاح بداند می بخشد.

قابل توجه اینکه"وهاب"صیغه مبالغه و به معنی بسیار بخشنده است، اشاره به اینکه نبوت تنها یک موهبت نیست،بلکه موهبتهای متعددی است که دست به دست هم می دهد تا کسی بتواند عهده دار آن منصب گردد،موهبت علم و تقوا و عصمت و شجاعت و شهامت.

نظیر این سخن را در سوره زخرف آیه ۳۲ نیز می خوانیم: أَ هُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ :"آنها به خاطر نزول قرآن بر تو ایراد می گیرند مگر رحمت پروردگارت به دست آنها تقسیم می شود"؟ ضمنا از تعبیر به"رحمت"به خوبی استفاده می شود که نبوت رحمت و لطف خدا بر جهان انسانیت است،و به راستی چنین است،چرا که اگر انبیاء نبودند انسانها هم راه آخرت و معنویت را گم می کردند و هم راه دنیا را،چنان که دور افتادگان از مکتب انبیاء هر دو راه را گم کرده اند.

*** باز در آیه بعد همین معنی را از طریق دیگری تعقیب کرده،می گوید:

آیا مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است از آن آنها است؟ اگر چنین است به آسمانها بروند و جلو نزول وحی الهی را بر قلب پاک محمد بگیرند"! ( أَمْ لَهُمْ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا فَلْیَرْتَقُوا فِی الْأَسْبٰابِ ).

این سخن در حقیقت تکمیلی است بر بحث گذشته،در آنجا می گفت:"خزائن رحمت پروردگار در دست شما نیست که به هر کس که با تمایلات هوس آلودتان هماهنگ است ببخشید"،حال می گوید اکنون که این خزائن به دست شما نیست و فقط در اختیار خدا است،تنها راهی که در پیش دارید این است که به آسمانها

بروید،و مانع نزول وحی او شوید،و خود می دانید که از این کار نیز سخت عاجز و ناتوانید! بنا بر این نه"مقتضی"در اختیار شما است و نه قدرت بر ایجاد"مانع" دارید،با اینحال چه کاری از دست شما ساخته است؟از حسد بمیرید،و هر کار از دستتان ساخته است انجام دهید.

به این ترتیب این دو آیه مطلب واحدی را تکرار نمی کنند-آن چنان که جمعی از مفسران گفته اند-بلکه هر کدام به یکی از ابعاد مساله ناظر است.

*** در آخرین آیه مورد بحث در مقام تحقیر این مغروران سبک مغز و فخرفروش می گوید:"اینها لشکر کوچک شکست خورده ای از احزابند"!( جُنْدٌ مٰا هُنٰالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزٰابِ ) (۱).

"هنالك"به معنی"آنجا"و برای اشاره به بعید است،به همین دلیل جمعی آن را اشاره به شکست مشرکان در جنگ"بدر"می دانند که در نقطه نسبتا دوردستی از مکه واقع شده.

تعبیر به"احزاب"ظاهرا اشاره به تمام گروه هایی است که بر ضد پیامبران قیام کردند و خداوند آنها را در هم کوبید،این جمعیت مشرکان گروهک کوچکی از آن گروه ها هستند که به سرنوشت آنان گرفتار خواهند شد.(شاهد این سخن آیات آینده است که به این مساله تصریح کرده).

فراموش نکنیم که این سوره از سوره های مکی است،و این سخن را قرآن



---

۱- ۱) "ما"در جمله بالا زائده است که به منظور تقلیل آمده،و"جند"خبر مبتدای محذوفی است و مهزوم خبر بعد از خبر است و در اصل"هم جند ما مهزوم من الاحزاب"بوده است بعضی معتقدند که جمله محذوفی ندارد و"جند"مبتدا و"مهزوم"خبر است اما نظر اول مناسبتر به نظر می رسد.

زمانی می گوید که مسلمانان در اقلیت شدیدی بودند،آن چنان که ممکن بود مشرکان آنها را همچون یک لقمه بربایند" تَخافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النّاسُ " (انفال-۲۶).

آن روز هیچ نشانه ای از پیروزی برای مسلمانان به چشم نمی خورد.

آن روز پیروزیهای بدر و احزاب و حنین پیش نیامده بود،ولی قرآن با قاطعیت گفت:"این دشمنان سرسخت لشکر کوچکی هستند که دچار شکست خواهند شد".

امروز هم قرآن همین بشارت را به مسلمانان جهان که از هر سو در محاصره قدرتهای متجاوز و ستمگر قرار گرفته اند می دهد که اگر همچون مسلمانان نخستین بر سر عهد و پیمان خدا به ایستند او نیز وعده خودش را در زمینه شکست جنود احزاب تحقق خواهد بخشید.

***

ص :۲۲۷

## [سوره ص (۳۸): آیات ۱۲ تا ۱۶]

### اشاره

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عٰادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو اَلْأَوْتٰادِ (۱۲) وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحٰابُ اَلْأَيْكَهِ أُولٰئِكَ اَلْأَحْزٰابُ (۱۳) إِنْ كُلٌّ إِلاّٰ كَذَّبَ اَلرُّسُلَ فَحَقَّ عِقٰابِ (۱۴) وَ مٰا يَنْظُرُ هٰؤُلاٰءِ إِلاّٰ صَيْحَهً وٰاحِدَهً مٰا لَهٰا مِنْ فَوٰاقٍ (۱۵) وَ قٰالُوا رَبَّنٰا عَجِّلْ لَنٰا قِطَّنٰا قَبْلَ يَوْمِ اَلْحِسٰابِ (۱۶)

### ترجمه:

۱۲-قبل از آنها قوم نوح و عاد و فرعون صاحب قدرت(پیامبران ما را)تکذیب کردند.

۱۳-و قوم ثمود و لوط و اصحاب الایکه(قوم شعیب)،اینها احزابی بودند(که به تکذیب پیامبران برخاستند).

۱۴-هر یک از این گروه ها رسولان را تکذیب کردند،و عذاب الهی در باره آنها تحقق یافت.

۱۵-اینها(با این اعمالشان)انتظاری جز این نمی کشند که یک صیحه آسمانی فرود آید صیحه ای که در آن بازگشت نیست(و همگی را نابود سازد).

۱۶-آنها(از روی خیره سری)گفتند.پروردگارا!نصیب ما را از عذابت هر چه زودتر قبل از روز حساب به ما ده

### تفسیر:

تنها یک صیحه آسمانی کارشان را یکسره می کند!

در تعقیب آخرین آیه ای که گذشت و از شکست مشرکان در آینده خبر

ص: ۲۲۸

می داد،و آنها را لشکر کوچکی از احزاب مغلوب معرفی می کرد،در آیات مورد بحث گروهی از این احزاب را که تکذیب پیامبران کردند و به سرنوشت شومی گرفتار شدند معرفی می کند.

می گوید:"قبل از آنها قوم نوح و عاد و فرعون ذو الاوتاد و صاحب قدرت آیات الهی و رسولانش را تکذیب کردند"( کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عٰادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتٰادِ ).

*** "همچنین قوم ثمود و قوم لوط و اصحاب الایکه(قوم شعیب)اینها احزابی بودند که به تکذیب پیامبران برخاستند"( وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحٰابُ الْأَيْكَهِ أُولٰئِكَ الْأَحْزٰابُ ) (۱).

آری اینها شش گروه از احزاب جاهلی و بت پرست بودند که بر ضد پیامبران بزرگی قیام کردند.

قوم نوح در برابر این پیامبر عظیم.

قوم عاد در مقابل حضرت"هود".

فرعون در برابر"موسی"و"هارون".

قوم ثمود در برابر"صالح".

قوم لوط در برابر حضرت"لوط".

و اصحاب الایکه در برابر"شعیب".

آنها آنچه در توان داشتند در تکذیب و آزار و ایذاء پیامبران و مؤمنان به کار گرفتند اما سرانجام عذاب الهی دامانشان را گرفت و همچون مزرعه خشک



---

۱- ۱) جمله" أُولٰئِكَ الْأَحْزٰابُ "مبتداء و خبر است،اولئک اشاره به شش قوم مذکور در این دو آیه است و"احزاب"اشاره به همان احزابی است که در دو آیه قبل آمد و مشرکان مکه را گروه اندکی از آنان شمرد.

شده آنها را درو کرد.

قوم نوح با طوفان و بارانهای سیلابی نابود شدند.

عاد با تندبادی سرسخت و کوبنده.

فرعون و فرعونیان با امواج نیل.

قوم ثمود با صیحه آسمانی(صاعقه ای عظیم).

قوم لوط با زلزله ای وحشتناک توام با بارانی از سنگهای آسمانی.

قوم شعیب نیز با صاعقه ای مرگبار که از ابری بر سر آنها فرود آمد و به این ترتیب"آب"و"باد"و"خاک"و"آتش"که وسائل اصلی زندگی انسان را تشکیل می دهند مامور مرگ آنها شدند،و چنان طومار عمر این سرکشان یاغی را در هم نوردیدند که اثری از آنها باقی نماند.

این مشرکان مکه باید بیندیشند نسبت به این اقوام گروه کوچکی بیش نیستند،چرا از خواب غفلت بیدار نمی شوند؟ توصیف فرعون به" ذُو الْأَوْتَادِ "(صاحب میخهای محکم)که در آیات فوق صریحتر و در آیه ۱۰ سوره فجر آمده است،کنایه از استحکام قدرت فرعون و فرعونیان است،این تعبیر در سخنان روزمره نیز به معنی استحکام به کار می رود گفته می شود:فلان کس میخهایش محکم است،یا میخهای این کار کوبیده شده، و یا چهارمیخه شده است،چرا که همیشه برای استحکام بنا یا خیمه ها از انواع میخها استفاده می کنند.

بعضی نیز آن را اشاره به لشکریان عظیم فرعون دانسته اند،چرا که لشکر معمولا از خیمه ها استفاده می کند،و برای نگهداشتن خیمه ها از میخ استفاده می نمایند.

بعضی دیگر آن را اشاره به شکنجه های وحشتناک فرعونیان نسبت به دشمنانشان دانسته اند که به اصطلاح آنها را به چهار میخ می کشند،هر یک از دست و پای

ص :۲۳۰

آنها را با میخ به زمین،چوبه دار،و یا دیواری می کوبیدند،و می گذاشتند تا جان دهد! و سرانجام بعضی نیز احتمال داده اند که"اوتاد"همان"اهرام"مصر است که همچون میخ بر دل زمین نشسته،و چون اهرام از ویژگیهای فراعنه است این توصیف در قرآن منحصرا در مورد آنان آمده است.

در عین حال این احتمالات با هم منافاتی ندارد و ممکن است در مفهوم این کلمه جمع باشد.

در مورد"اصحاب الایکه،"ایکه"به معنی درخت و"اصحاب الایکه" همان قوم حضرت شعیب هستند که در سرزمینی پر آب و مشجر در میان حجاز و شام زندگی می کردند در تفسیر سوره حجر ذیل آیه ۷۸ به قدر کافی سخن گفته ایم (جلد ۱۱ صفحه ۱۲۰).

*** "آری هر یک از این گروه ها رسولان پروردگار را تکذیب کردند و عذاب الهی در باره آنها محقق شد" ( إِنْ كُلٌّ إِلاّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقابِ ) (۱).

و تاریخ نشان می دهد که چگونه هر گروهی از آنها به بلائی جان سپردند و در مدت کوتاهی شهر و دیارشان به ویرانه ای تبدیل شد،و نفراتشان به جسدهایی بی روح! *** آیا این مشرکان مکه با این کارهای خود سرنوشتی بهتر از آنها می توانند داشته باشند،؟در حالی که اعمال آنها همان اعمال است و سنت خداوند همان سنت؟!

ص :۲۳۱

---

۱ - ۱) جمله" فَحَقَّ عِقابِ "در اصل"فحق عقابی"بوده،طبق معمول"یا"حذف شده،و کسره که دلالت بر آن دارد باقی مانده است"حق"فعل و"عقاب"فاعل آن است، یعنی:"عقاب من در باره آنها ثابت و محقق گردید".

لـذا در آیه بعـد به عنوان یک تهدیـد قاطع و کوبنده می گوید:"اینها با این اعمال انتظاری جز این نمی کشـند که یک صـیحه آسمانی فرا رسد،صیحه ای که در آن بازگشت نیست"( وَ مٰا یَنْظُرُ هٰؤُلاٰءِ إِلاّٰ صَیْحَهً وٰاحِدَهً مٰا لَهٰا مِنْ فَوٰاقٍ ).

این صـیحه ممکن است همانند صیحه هایی باشد که بر اقوام پیشین فرود آمد، صاعقه ای وحشتناک،یا زمین لرزه ای پر صدا،و زندگی آنها را در هم کوبید.

و نیز ممکن است اشاره به"صیحه عظیم پایان جهان"باشد که از آن تعبیر به"نفخه صور اول"می شود.

بعضـی از مفسران تفسیر اول را مورد ایراد قرار داده اند و آن را مخالف آیه ۳۳ سوره انفال دانسته اند که می فرماید: وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ :

"تا تو در میان آنها هستی خداوند آنان را مجازات نمی کند".

اما با توجه به اینکه مشـرکان این اعتقاد را در باره پیامبر اسـلام ص نداشـتند،و اعمالشان همانند اعمال اقوامی بود که با صـیحه هـای آسـمانی جـان داده بودنـد،می بـایست هر لحظه در انتظار چنین سـرنوشتی باشـند،چرا که آیه سـخن از مساله"انتظار"می گوید(دقت کنید).

بعضـی به تفسـیر دوم نیز ایراد کرده انـد که مشـرکان عرب به هنگام پایان جهان زنده نیسـتند که آن صـیحه عظیم دامانشان را بگیرد.

ولی این ایراد نیز درست نیست،به همـان دلیـل که قبلاـ گفتیم،زیرا هیچکس لحظه پایـان جهان و قیام قیامت را نمی دانـد،بنا بر این در آن روز مشرکان می بایست هر لحظه در انتظار آن صیحه عظیم و غیر قابل بازگشت باشند (۱).

ص :۲۳۲

---

۱- ۱) اما اینکه بعضـی از مفسـران احتمال داده اند که منظور"صـیحه دوم"است که به هنگام زنده شدن مردگان و حضورشان در دادگاه عدل الهی واقع می شود،بسیار بعید به نظر می رسد چرا که نه با آیه بعد سازگار است و نه با آیات قبل(دقت کنید).

به هر حال این بیخبران با تکذیب و انکار آیات الهی و نسبت های ناروا در باره پیامبر اسلام ص و اصرار و لجاجت بر بت پرستی ظلم و فساد گویی در انتظار عذاب الهی نشسته اند،عذابی که خرمن عمر آنها را بسوزاند،و یا صیحه ای که به عمر جهان پایان دهد و آنها را به راهی غیر قابل بازگشت ببرد.

"فواق"(بر وزن رواق)به طوری که بسیاری از اهل لغت و تفسیر گفته اند در اصل به معنی فاصله ای است که در میان دو مرتبه دوشیدن شیر از پستان می باشد، زیرا هنگامی که شیر به طور کامل دوشیده شود کمی باید صبر کرد تا مجددا شیر در پستان جمع شود.

و بعضی آن را به معنی فاصله ای که میان باز کردن انگشتان و بستن آن به هنگام دوشیدن شیر با انگشت است می دانند.

و از آنجا که پستان بعد از دوشیدن شیر در استراحت فرو می رود گاه این کلمه در معنی آرامش و استراحت نیز به کار رفته است.

و نیز از آنجا که این فاصله برای بازگشت شیر به پستان است این تعبیر به معنی بازگشت و رجوع نیز آمده،و از همین جهت بهبودی مریض را"افاقه" می گویند،چرا که سلامت و تندرستی به او باز می گردد،و نیز به هوش آمدن مست،و عاقل شدن دیوانه را به خاطر بازگشت هوش و عقل به آنها"افاقه" می گویند. (۱)

به هر حال این صیحه وحشتناک هیچگونه بازگشت و راحت و آرامش و سکونی در آن نیست،و هنگامی که تحقق یافت همه درها به روی انسان بسته می شود،



---

۱- ۱) بعضی از ارباب لغت میان"فواق"(به فتح)با"فواق"(به ضم)فرقهایی گذاشته اند،و بعضی هر دو را به یک معنی می دانند،برای توضیح بیشتر به مفردات راغب،و تفسیر روح المعانی،و فخر رازی،و تفسیر ابو الفتوح،و قرطبی و منابع لغت مراجعه کنید.

نه پشیمانی سودی دارد،نه امکان جبران موجود است،و نه فریادها بجایی می رسد.

*** آخرین آیه مورد بحث به یکی دیگر از سخنان کفار و منکران که از روی سخریه و استهزاء می گفتند اشاره کرده می گوید:

"آنها گفتند:پروردگارا!نصیب ما را از عذابت هر چه زودتر قبل از روز حساب به ما ده"!( وَ قالُوا رَبَّنا عَجِّلْ لَنا قِطَّنا قَبْلَ یَوْمِ الْحِسابِ ).

این کوردلان مغرور آن چنان مست باده غرور بودند که حتی عذاب الهی و دادگاه عدلش را به باد مسخره می گرفتند،و می گفتند:چرا سهمیه عذاب ما تاخیر کرد؟ چرا خدا زودتر سهمیه ما را نمی دهد؟! در میان اقوام پیشین این چنین سبک مغزان از خود راضی نیز کم نبودند، اما در لحظه گرفتاری در چنگال عذاب الهی مانند حیوانات نعره می کشیدند، و کسی به فریادشان نمی رسید.

"قط"(بر وزن جن)در اصل به معنی چیزی است که از عرض بریده می شود، و"قد"(بر همین وزن)به معنی چیزی است که از طول بریده می شود! و از آنجا که نصیب و سهمیه معین هر کس گویی چیزی مقطوع و بریده شده است،این واژه در معنی سهم نیز بکار رفته است.

و گاه به معنی کاغذی است که چیزی بر آن می نگارند،و یا نام اشخاص و جوائز آنها را در آن می نویسند.

لذا بعضی از مفسران در تفسیر آیه فوق گفته اند منظور این است"خداوندا نامه اعمال ما را پیش از روز جزا به دست ما ده"این سخن را زمانی گفتند که آیات قرآن خبر داد گروهی در روز قیامت نامه اعمالشان در دست راست و گروهی

در دست چپ آنها است.

آنهـا از روی اسـتهزاء گفتنـد چه خـوب بـود الاـن نـامه اعمـال مـا به مـا داده می شـد؟تـا بخوانیم و به بینیم چکـاره ایم؟ به هر حال"جهل"و"غرور"دو صـفت بسـیار زشت و مـذموم است که غالبا از یکـدیگر جـدا نمی شود،جاهلان مغرورنـد،و مغروران جاهل،و آثار این دو در مشرکان عصر جاهلیت فراوان به چشم می خورد.

***

ص: ۲۳۵

## [سوره ص (۳۸): آیات ۱۷ تا ۲۰]

### اشاره

اِصْبِرْ عَلیٰ مٰا یَقُولُونَ وَ اُذْکُرْ عَبْدَنٰا دٰاوُدَ ذَا اَلْأَیْدِ إِنَّهُ أَوّٰابٌ (۱۷) إِنّٰا سَخَّرْنَا اَلْجِبٰالَ مَعَهُ یُسَبِّحْنَ بِالْعَشِیِّ وَ اَلْإِشْرٰاقِ (۱۸) وَ اَلطَّیْرَ مَحْشُورَةً کُلٌّ لَهُ أَوّٰابٌ (۱۹) وَ شَدَدْنٰا مُلْکَهُ وَ آتَیْنٰاهُ اَلْحِکْمَةَ وَ فَصْلَ اَلْخِطٰابِ (۲۰)

### ترجمه:

۱۷-در برابر آنچه می گویند شکیبا باش،و به خاطر بیاور بنده ما داود صاحب قدرت و توبه کار را.

۱۸-ما کوه ها را مسخر او ساختیم که هر شامگاه و صبحگاه با او تسبیح می گفتند.

۱۹-پرندگان را نیز دستجمعی مسخر او کردیم(تا همراه او تسبیح خدا گویند)و همه اینها بازگشت کننده به سوی او بودند.

۲۰-و حکومت او را استحکام بخشیدیم،هم دانش به او دادیم و هم داوری عادلانه

### تفسیر:

از زندگی داود درس بیاموز

"داود"یکی از پیامبران بزرگ بنی اسرائیل بود،که حکومتی عظیم داشت، و در آیات متعددی از قرآن مجید مقام والای او ستوده شده،به دنبال بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون کارشکنیهای مشرکان و بت پرستان،و نسبت های ناروای آنان به پیامبر اسلام ص آمده بود،قرآن در اینجا برای دلداری پیامبر ص و مؤمنان اندک آن روز داستان داود را مطرح می کند،داودی که خداوند آن

ص: ۲۳۶

همه قـدرت به او داد،و حتی کوه ها و پرنـدگان را مسـخر او ساخت،تا نشان دهد هنگامی که لطف او شامل حال کسـی باشـد کاری از انبوه دشمنان ساخته نیست.

ولی این پیغمبر بزرگ نیز با آن همه قـدرت ظاهری از زخم زبان مردم در امان نماند،تا تسـلی خاطری برای پیامبر ص باشد که این مساله منحصر به او نبوده و بزرگان جهان در این امر شرکت داشته اند.

نخست می گویـد:"در برابر آنچه آنها می گوینـد شـکیبا باش،و به خاطر بیاور بنده ما را داود صاحب قدرت بود و بسـیار توبه کار"( اِصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوّابٌ ).

"اید"هم به معنی"قدرت"آمده و هم به معنی"نعمت".

و داود به هر دو معنی"ذا الاید"بود،نیروی جسـمانیش در حدی بود که در میدان جنگ بنی اسـرائیل با جالوت جبار سـتمگر با یـک ضـربه نیرومنـد به وسـیله سـنگی که از فلاخن رها کرد جالوت را از بالای مرکب به روی خاک افکنـد، و در خون خود غلطید.

بعضـی نوشـته اند سـنگ سـینه او را شـکافت و از آن طرف بیرون آمد! و از نظر قدرت سیاسـی،حکومتی نیرومند داشت که با قـدرت تمام در برابر دشـمنان می ایسـتاد،حتی گفته انـد در اطراف محراب عبادت او هزاران نفر شب تا به صـبح به حال آماده باش بودند!.

و از نظر قـدرت معنوی و اخلاقی و نیروی عبادت چنان بود که بسـیاری از شب را بیـدار بود و به عبادت پروردگار مشغول،و نیمی از روزهای سال را روزه می گرفت.

از نظر نعمتها خداونـد انواع نعم ظاهری و باطنی را به او ارزانی داشـته بود،خلاصه اینکه داود مردی بود نیرومنـد در جنگها،در عبادت،در علم و دانش

و در حکومت،و هم صاحب نعمت فراوان (۱).

"اواب"از ماده"اوب"(بر وزن قول)به معنی بازگشت اختیاری به سوی چیزی است،و از آنجا که"اواب"صیغه مبالغه می باشد اشاره به این است که او بسیار به سوی پروردگارش بازگشت می کرد،و از کوچکترین غفلت و ترک اولی توبه می نمود.

*** سپس طبق روش اجمال و تفصیل که در قرآن مجید به هنگام ذکر مسائل مختلف معمول است،بعد از بیان اجمالی نعمتهای خداوند بر داود،به شرح قسمتی از آن پرداخته،چنین می گوید:"ما کوه ها را مسخر او ساختیم به گونه ای که هر شامگاه و صبحگاه با او خدا را تسبیح می گفتند"!( إِنّٰا سَخَّرْنَا الْجِبٰالَ مَعَهُ یُسَبِّحْنَ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِشْرٰاقِ ) (۲).

*** نه تنها کوه ها که"پرندگان را نیز دسته جمعی مسخر او کردیم،تا همراه او تسبیح خدا گویند"( وَ الطَّیْرَ مَحْشُورَةً ).

همه این پرندگان و کوه ها مطیع فرمان داود و همصدا با او و"بازگشت کننده به سوی او بودند"( کُلٌّ لَهُ أَوّٰابٌ ).

ضمیر"له"ممکن است به"داود"باز گردد،بنا بر این مفهوم جمله همان

ص: ۲۳۸

---

۱ - ۱) "اید"جمع"ید"به معنی"دست"می باشد،سپس به مناسبت این که دست مظهر قدرت و بخشیدن نعمت و سلطه و مالکیت است،در همه این معانی به کار رفته است.

۲ - ۲) "معه"ممکن است متعلق به"یسبحن"باشد،بنا بر این همصدا شدن کوه ها را با داود بیان می کند شبیه آنچه در آیه ۱۰ سوره سبا آمده یٰا جِبٰالُ أَوِّبِی مَعَهُ و ممکن است متعلق به"سخرنا"بوده باشد،و در این صورت مفهوم جمله این است که"ما کوه ها را مسخر او ساختیم"اما تعبیر به"معه"بجای"له"برای بیان این نکته است که این تسخیر در زمینه هماوازی در تسبیح بود.

خواهد بود که در بالا- گفتیم،این احتمال نیز داده شده که به ذات پاک خداوند برگردد یعنی همه ذرات عالم به سوی او باز می گردند و سر بر فرمان او دارند.

در اینکه همصدا شدن کوه ها و پرندگان با داود چگونه بوده؟در میان مفسران گفتگو است:

۱-گاه احتمال داده اند که این صدای گیرا و جذاب و پر طنین داود بود که در کوه ها منعکس می شد و پرندگان را به سوی خود جذب می کرد(البته این فضیلت مهمی محسوب نمی شود که قرآن از آن با آن همه عظمت یاد کند).

۲-گاه گفته اند که این تسبیح توأم با صدای ظاهری و همراه با نوعی درک و شعور بوده که در باطن ذرات عالم است،طبق این نظر تمامی موجودات جهان از یک نوع عقل و شعور برخوردارند،و هنگامی که صدای دل انگیز این پیامبر بزرگ را به وقت مناجات می شنیدند با او همصدا می شدند،و غلغله تسبیح آنها درهم می آمیخت.

۳-بعضی نیز احتمال داده اند که این همان تسبیح تکوینی است که همه موجودات با زبان حال دارند،و نظام خلقت آنها به خوبی حکایت می کند که خداوند از هر عیب و نقص پاک و منزه است و دارای علم و قدرت و هر گونه صفات کمال.

ولی این معنی اختصاص به"داود"ندارد که از ویژگیهای او شمرده شود بنا بر این از همه مناسبتر تفسیر دوم است،و این از قدرت خدا بعید نیست،این زمزمه ای بود که در درون این موجودات جهان و در مکنون باطن آنها همیشه جریان داشت،اما خداوند به نیروی اعجاز آن را برای داود ظاهر می ساخت، همانگونه که در مورد تسبیح سنگریزه در کف پیغمبر اسلام ص نیز مشهور است.

*** آیه بعد هم چنان به ذکر نعمتهای خداوند بر داود ادامه داده،می فرماید:

ص :۲۳۹

"ما نظام حکومت او را استحکام بخشیدیم"( وَ شَدَدْنا مُلْکَهُ ).

آن چنان که همه سرکشان و طاغیان و دشمنان از او حساب می بردند.

علاوه بر این"به او حکمت و علم و دانش دادیم"( وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَهَ ).

همان حکمتی که قرآن در باره آن می گوید: وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً :"هر کس حکمت به او اعطا شده خیر فراوان نصیب او شده است".

"حکمت"در اینجا به معنی علم و دانش و نیروی تدبیر امور کشور یا مقام نبوت و یا همه اینها است.

"حکمت"گاه جنبه علمی دارد که از آن تعبیر به"معارف عالیه"می شود، و گاه جنبه عملی که از آن تعبیر به"اخلاق و عمل صالح"می گردد،و داود از همه اینها بهره وافر داشت.

آخرین نعمت بزرگ خدا بر داود این بود که می فرماید:"ما به او علم قضا و داوری صحیح و عادلانه دادیم"( وَ فَصْلَ الْخِطابِ ).

تعبیر از داوری به"فصل الخطاب"به خاطر آن است که"خطاب"همان گفتگوهای طرفین نزاع است،و"فصل"به معنی قطع و جدایی است.

و می دانیم گفتگوهای صاحبان نزاع هنگامی قطع خواهد شد که داوری صحیحی بین آنها بشود،لذا این تعبیر به معنی قضاوت عادلانه آمده است.

این احتمال در تفسیر این جمله نیز وجود دارد که خداوند منطق نیرومندی که از فکر بلند،و عمق اندیشه،حکایت می کرد در اختیار داود گذارد،نه تنها در مقام داوری که در همه جا سخن آخر و آخرین سخن را بیان می کرد.

به راستی با وجود خداوندی که قدرت دارد به انسان شایسته ای اینهمه نیرو و توان بخشد جای این نیست که احدی از لطف او مایوس گردد،و این نه تنها مایه تسلی خاطر پیامبر ص و مؤمنان مکه در آن روز بود که سخت در فشار

ص :۲۴۰

بودند،بلکه مایه تسلی همه مؤمنان در بند در همه اعصار و قرون است.

***

**نکته:**

ده صفت برجسته داود(ع)

بعضی از مفسران از چند آیه فوق ده موهبت بزرگ الهی برای داود استفاده کرده اند که هم مقام والای این پیامبر را روشن می کند و هم ویژگیهای یک انسان کامل را:

۱-به پیامبر اسلام ص با آن عظمت مقام دستور می دهد که در صبر و شکیبایی به داود اقتدا کند و از تاریخ او کمک گیرد( اِصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ ).

۲-او را به مقام عبودیت و بندگی توصیف می کند و در حقیقت نخستین ویژگی او را همین مقام عبودیتش می شمرد( عَبْدَنا داوُدَ )نظیر همین معنی را در مورد پیامبر اسلام ص در مساله معراج می خوانیم آنجا که می گوید: سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ... "منزه است خداوندی که بنده خود را شبانه حرکت داد..."(اسراء-۱).

۳-او دارای قوت و قدرت(بر اطاعت پروردگار و پرهیز از گناه و تدبیر امور مملکت)بود( ذَا الْأَیْدِ )همانگونه که در مورد پیغمبر اسلام نیز می خوانیم هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ :او کسی است که تو را با یاری خود تقویت کرد،همچنین به وسیله مؤمنان(انفال-۶۲).

۴-او را به اواب بودن که مفهومش بازگشت مکرر و رجوع پی در پی به ساحت قدس خداوند است توصیف می کند( إِنَّهُ أَوّابٌ ).

۵-تسخیر کوه ها را با او در تسبیح صبحگاهان و شامگاهان،از افتخاراتش می شمرد( إِنّا سَخَّرْنَا الْجِبالَ مَعَهُ یُسَبِّحْنَ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِشْراقِ ).

۶-هماوازی پرندگان را با او در نیایش و تسبیح خدا یکی از مواهب خدادادی او می شمرد( وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً ).

۷-نه تنها در آغاز با او همصدا بودند که هر بار او به تسبیح خدا باز می گشت با او هم آواز می شدند( كُلٌّ لَهُ أَوّابٌ ).

۸-خداونـد ملك و حکومتی به او داد که پایه های آن را محکم ساخته بود،و وسائل مادی و معنوی برای نیل به این مقصود را در اختیارش گذارده بود ( وَ شَدَدْنا مُلْكَهُ ).

۹-سـرمایه مهم دیگر خدادادیش علم و دانش فوق العاده بود،همان علم و دانشـی که هر جا باشد منبع خیر کثیر و سرچشمه هر نیکی و برکت است ( وَ آتَيْناهُ الْحِكْمَةَ ).

۱۰-و بالآخره منطقی نیرومند و گفتاری مؤثر و نافذ و قدرت بر داوری قاطع و عادلانه به او ارزانی شده بود( وَ فَصْلَ الْخِطابِ ) (۱).

و به راستی پـایه هـای هیـچ حکومتی بـدون این صـفات:علم،قـدرت منطق، تقوای الهی،توانـایی بر ضـبط نفس،و نیـل به مقـام عبودیت پروردگار محکم نمی شود.

*** ***

ص: ۲۴۲

---

۱- ۱) تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیات مورد بحث جلد ۲۶ صفحه ۱۸۳.

## [سوره ص (۳۸): آیات ۲۱ تا ۲۵]

### اشاره

وَ هَلْ أَتاکَ نَبَأُ اَلْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا اَلْمِحْرابَ (۲۱) إِذْ دَخَلُوا عَلی داوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قالُوا لا تَخَفْ خَصْمانِ بَغی بَعْضُنا عَلی بَعْضٍ
فَاحْکُمْ بَیْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اِهْدِنا إِلی سَواءِ اَلصِّراطِ (۲۲) إِنَّ هذا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِیَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ
أَکْفِلْنِیها وَ عَزَّنِی فِی اَلْخِطابِ (۲۳) قالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤالِ نَعْجَتِکَ إِلی نِعاجِهِ وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ اَلْخُلَطاءِ لَیَبْغِی بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ
إِلاَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ وَ قَلِیلٌ ما هُمْ وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راکِعاً وَ أَنابَ (۲۴) فَغَفَرْنا لَهُ ذلِکَ وَ إِنَّ
لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفی وَ حُسْنَ مَآبٍ (۲۵)

ص: ۲۴۳

**ترجمه:**

۲۱-آیا داستان شاکیان هنگامی که از محراب(داود)بالا رفتند به تو رسیده است؟! ۲۲-هنگامی که(بی هیچ مقدمه)بر او وارد شدند و او از مشاهده آنها وحشت کرد،گفتند نترس،دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری تعدی کرده،اکنون در میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار،و ما را به راه راست هدایت فرما.

۲۳-این برادر من است نود و نه میش دارد،و من یکی بیش ندارم،اما او اصرار می کند که این یکی را هم به من واگذار!و از نظر سخن بر من غلبه کرده است.

۲۴-(داود)گفت:مسلما او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش بر تو ستم کرده،و بسیاری از دوستان به یکدیگر ستم می کنند مگر آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح دارند،اما عده آنان کم است!،داود گمان کرد ما او را(با این ماجرا)آزموده ایم،از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد.

۲۵-ما این عمل را بر او بخشیدیم،و او نزد ما دارای مقام والا و آینده نیک است

**تفسیر:**

آزمون بزرگ داود!

در این آیات بحث ساده و روشنی در باره قضاوت داود مطرح شده که بر اثر تحریفات و سوء تعبیرات بعضی از ناآگاهان جنجال عظیمی در میان مفسران برانگیخته است، امواج این غوغا آن چنان قوی بود که حتی بعضی از مفسران اسلامی را به دنبال خود کشانده،و داوریهای نادرست و گاه بسیار زننده را در باره این پیامبر بزرگ سبب شده است.

ما قبلا متن آیات قرآن را بدون هیچ شرحی در اینجا بیان می کنیم تا خوانندگان با ذهن خالی مفهوم آیات را دریابند و بعد از پایان این تفسیر کوتاه به سراغ گفتگوهای مختلفی که در این زمینه شده است می رویم.

به دنبال آیات گذشته که صفات ویژه "داود" و مواهب بزرگ خدا را بر او

بیان می کرد قرآن ماجرایی را که در یک دادرسی برای داود پیش آمد شرح می دهد:

نخست خطاب به پیامبر اسلام ص کرده،می گوید:"آیا داستان شاکیانی که از دیوار محراب داود بالا رفتند به تو رسیده است"؟!( وَ هَلْ أَتَاکَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ).

"خصم"در اصل معنی مصدری دارد،و به معنی نزاع کردن است،ولی بسیار می شود که به طرفین نزاع نیز"خصم"می گویند،این کلمه بر مفرد و جمع هر دو اطلاق می شود،و گاه جمع آن به صورت"خصوم"آمده است.

"تسوروا"از ماده"سور"به معنی دیوار بلندی است که اطراف خانه یا شهر را گرفته باشد،ولی باید توجه داشت که این ماده در اصل به معنی پریدن و بالا رفتن است.

"محراب"به معنی صدر مجلس و یا غرفه های فوقانی است،و چون محل عبادت در آن قرار می گرفته تدریجا به معنی"معبد"به کار رفته است،و در استعمالات روزمره خصوصا به مکانی که امام جماعت برای اقامه نماز جماعت می ایستد گفته می شود.

در"مفردات"از بعضی نقل شده که"محراب"مسجد را از این نظر محراب گفته اند که محل حرب و جنگ با شیطان و هوای نفس است.

*** به هر حال با اینکه"داود"محافظین و مراقبین فراوانی در اطراف خود داشت،طرفین نزاع از غیر راه معمولی از دیوار محراب و قصر او بالا رفتند، و ناگهان در برابر او ظاهر گشتند،چنان که قرآن در ادامه این بحث می گوید:

"ناگهان آنها بر داود وارد شدند(بی آنکه اجازه ای گرفته باشند و یا اطلاع قبلی بدهند)لذا داود از مشاهده آنها وحشت کرده زیرا فکر می کرد قصد سویی

ص :۲۴۵

در باره او دارند( إِذْ دَخَلُوا عَلىٰ دٰاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ ).

اما آنها به زودی وحشت او را از بین بردند و"گفتند:نترس،دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری تعدی کرده"و برای دادرسی نزد تو آمدیم ( قٰالُوا لاٰ تَخَفْ خَصْمٰانِ بَغیٰ بَعْضُنٰا عَلیٰ بَعْضٍ ).

"اکنون در میان ما به حق داوری کن،و ستم روا مدار،و ما را به راه راست هدایت فرما"( فَاحْکُمْ بَیْنَنٰا بِالْحَقِّ وَ لاٰ تُشْطِطْ وَ اهْدِنٰا إِلیٰ سَوٰاءِ الصِّرٰاطِ ) "تشطط"از ماده"شطط"(بر وزن فقط)در اصل به معنی دوری زیاد است،و از آنجا که ظلم و ستم انسان را از حق بسیار دور می کند واژه"شطط" در این معنی بکار رفته،و همچنین به سخنی که دور از حقیقت باشد اطلاق می شود.

*** مسلما نگرانی و وحشت داود در اینجا کم شد،ولی شاید این سؤال هنوز برای او باقی بود که بسیار خوب،شما قصد سویی ندارید،و هدفتان شکایت نزد قاضی است،ولی آمدن از این راه غیر معمول برای چه منظوری بود؟ اما آنها مجال زیادی به داود ندادند و یکی برای طرح شکایت پیشقدم شد و گفت"این برادر من است،نود و نه میش دارد،و من یکی بیش ندارم ولی او اصرار دارد که این یکی را هم به من واگذار!،او از نظر سخن بر من غلبه کرده،و از من گویاتر است"( إِنَّ هٰذٰا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِیَ نَعْجَةٌ وٰاحِدَةٌ فَقٰالَ أَکْفِلْنِیهٰا وَ عَزَّنِی فِی الْخِطٰابِ ).

"نعجه"به معنی میش(گوسفند ماده)است،و به گاو وحشی و گوسفند کوهی ماده نیز گفته می شود.

اکفلنیها از ماده"کفالت"در اینجا کنایه از واگذار کردن است(معنی جمله این است که کفالت آن را به من واگذار یعنی آن را به من ببخش).

"عزنی"از ماده"عزت"به معنی غلبه است،و مفهوم جمله این است که

"او بر من غلبه کرد".

*** در اینجا داود پیش از آنکه گفتار طرف مقابل را بشنود-چنان که ظاهر آیات قرآن است-رو به شاکی کرد و"گفت:مسلما او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میش هایش بر تو ستم روا داشته"!( قٰالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤٰالِ نَعْجَتِکَ إِلیٰ نِعٰاجِهِ ).

اما این تازگی ندارد"بسیاری از دوستان و افرادی که با هم سرو کار دارند نسبت به یکدیگر ظلم و ستم می کنند"( وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ الْخُلَطٰاءِ لَیَبْغِی بَعْضُهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ ) (۱).

"مگر آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح دارند"( إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ ).

"اما عده آنها کم است"( وَ قَلِیلٌ مٰا هُمْ ) (۲).

آری آنها که در معاشرت و دوستی حق دیگران را بطور کامل رعایت کنند و کمترین تعدی بر دوستان خود روا ندارند کمند،تنها کسانی می توانند حق دوستان و آشنایان را بطور کاملا عادلانه ادا کنند که از سرمایه ایمان و عمل صالح بهره کافی داشته باشند.

به هر حال چنین به نظر می رسد که طرفین نزاع با شنیدن این سخن قانع



---

۱ - ۱) "خلطاء"جمع"خلیط"به معنی اشخاص یا اموری است که با یکدیگر مخلوطند و به دوست و شریک و همسایه نیز اطلاق می شود،با اینکه ظلم و تعدی مخصوص اینها نیست اما ذکر خصوص این گروه یا بخاطر تماسی است که با هم دارند،و در این تماس خواه ناخواه برخوردهایی پیش می آید،و یا بخاطر آن است که از آنها انتظار ظلم و ستم نیست.

۲ - ۲) ترکیب جمله چنین است که"هم"مبتداء و"قلیل"خبر آن است،و"ما"زائده که در اینجا برای مبالغه در کمی و قلت آمده.

شدند،و مجلس داود را ترک گفتند.

ولی داود در اینجا در فکر فرو رفت و با این که می دانست قضاوت عادلانه ای کرده چه اینکه اگر طرف دعوا ادعای شاکی را قبول نداشت حتما اعتراض می کرد، سکوت او بهترین دلیل بر این بوده که مساله همان است که شاکی مطرح کرده،ولی با این حال آداب مجلس قضا ایجاب می کند که داود در گفتار خود عجله نمی کرد،بلکه از طرف مقابل شخصا سؤال می نمود سپس داوری می کرد، لذا از این کار خود سخت پشیمان شد"و گمان کرد که ما او را با این جریان آزموده ایم"( وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنّاهُ ).

در مقام استغفار بر آمد "و از درگاه پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد"( فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راكِعاً وَ أَنابَ ).

"خر"از ماده"خرير"به معنی سقوط از بلندی و توام با صدا است، مانند صدای آبشار،و از آنجا که افراد سجده کننده گویی از بلندی سقوط می کنند و به هنگام سجده تسبیح می گویند این تعبیر کنایه از سجده کردن آمده.

تعبیر به"راكعا"در آیه مورد بحث یا به خاطر آن است که رکوع به معنی سجده نیز در لغت آمده،و یا رکوع مقدمه ای است برای سجده.

*** به هر حال خداوند او را مشمول لطف خود قرار داد و لغزش او را در این ترک اولی بخشید چنان که قرآن در آیه بعد می گوید:"ما این عمل را بر او بخشیدیم"( فَغَفَرْنا لَهُ ذلِكَ ).

"و او نزد ما دارای مقام والا و آینده نیک است"( وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفى وَ حُسْنَ مَآبٍ ).

"زلفی"به معنی مقام(و قرب در پیشگاه خدا)است،و"حسن ماب"اشاره به بهشت و نعمتهای اخروی می باشد.

ص :۲۴۸

***

## نکته ها:

## اشاره

## ۱-ماجرای اصلی داستان داود چه بود؟

آنچه از قرآن مجید استفاده می شود بیش از این نیست که افرادی به عنوان دادخواهی از محراب داود بالا رفتند و نزد او حاضر شدند،او نخست وحشت کرد،سپس به شکایت شاکی گوش فرا داد که یکی از آن دو ۹۹ گوسفند ماده داشته و دیگری فقط یک گوسفند،در حالی که صاحب نود و نه گوسفند از برادرش تقاضا داشته که یکی را هم به او واگذار کند،او حق را به شاکی داد،و این تقاضا را ظلم و تعدی خواند،سپس از کار خود پشیمان گشت،و از خداوند تقاضای عفو کرد و خدا او را بخشید.

منتهی در اینجا دو تعبیر قابل دقت است:یکی مساله"آزمایش"و دیگری مسئله"استغفار و توبه".

قرآن در این دو قسمت روی نقطه مشخصی انگشت نگذاشته،اما با توجه به قرائن موجود در این آیات و روایات اسلامی که در تفسیر این آیات آمده،داود اطلاعات و مهارت فراوانی در امر قضا داشت،و خدا می خواست او را آزمایش کند،لذا یک چنین شرائط غیر عادی(وارد شدن بر داود از طریق غیر معمول از بالای محراب)برای او پیش آورد،او گرفتار دستپاچگی و عجله شد،و پیش از آنکه از طرف مقابل توضیحی بخواهد داوری کرد،هر چند داوری عادلانه بود.

گر چه او به زودی متوجه لغزش خود شد،و پیش از گذشتن وقت جبران نمود،ولی هر چه بود کاری از او سر زد که شایسته مقام والای نبوت نبود،لذا از این"ترک اولی"استغفار کرد،خداوند هم او را مشمول عفو و بخشش قرار داد.

گواه بر این تفسیر علاوه بر آنچه گذشت-آیه ای است که بلافاصله بعد از این آیات می آید و به داود خطاب می کند که ما تو را جانشین خود در روی

زمین قرار دادیم،لذا از روی حق و عدالت در میان مردم داوری کن و از هوا و هوس پیروی منما.

این تعبیر نشان می دهد که لغزش داود در طرز قضاوت و داوری بوده است.

به این ترتیب در آیات فوق چیزی که مخالف شان و مقام این پیامبر بزرگ باشد وجود ندارد.

***

## ۲-داستان خرافی تورات در مورد داود

### اشاره

اکنون به تورات مراجعه می کنیم تا به بینیم در این زمینه چه می گوید؟ و هم ریشه بعضی از تفسیرهای افراد ناآگاه و بیخبر را پیدا کنیم.

تورات در کتاب دوم"اشموئیل"فصل یازده جمله های ۲ تا ۲۷ چنین می گوید:

"واقع شد که وقت غروب داود از بسترش برخاست و بر پشت بام خانه ملک گردش کرد،و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می کرد،و آن زن بسیار خوب صورت و خوش منظر بود،و داود فرستاد و در باره آن زن استفسار نمود،و کسی گفت که آیا"بت شبع" (۱)دختر"الیعام"زن"اوریاه حتی" (۲)نیست؟ و داود ایلچیان را فرستاد و او را گرفت،و او نزد وی آمده،داود با او خوابید و او بعد از تمیز شدن از نجاستش به خانه خود رفت،و زن حامله شده،فرستاد و داود را مخبر ساخته که حامله هستم،و داود به"یوآب" (۳)فرستاد که"اوریاه .

ص: ۲۵۰

---

۱- ۱) "بت شبع"نام آن زنی است که داود-طبق گفته تورات-او را برهنه از پشت بام دید و آتش عشق او در دلش شعله ور شد.این زن دختر"الیعام"یکی از صاحب منصبان عبرانی بود.

۲- ۲) "اوریاه"به تشدید یا نام یکی از افسران ارشد لشکر داود بود،و"حتی" با تشدید تاء و کسر"ح"منسوب به"حت"ابن کنعان است،که طایفه او را"بنی حت"می گفتند.

۳- ۳) "یوآب"فرمانده لشکر داود

حتی"را نزد من بفرست،و یوآب،اوریاه را نزد او فرستاد.و اوریاه نزد وی آمد،و داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از خوش گذشتن جنگ پرسید.

و داود به اوریاه گفت به خانه ات فرود آی و پاهایت را شستشو نمای،و اوریاه از خانه ملک بیرون رفت و از عقبش مجموعه طعام از ملک بیرون رفت.اما اوریاه در دهنه خانه ملک با سایر بندگان آقایش خوابید و به خانه اش فرود نیامد، و هنگامی که داود را خبر داده گفتند که"اوریاه"به خانه اش فرود نیامده بود، داود به اوریاه گفت که آیا از سفر نیامده ای؟چرا به خانه ات فرود نیامدی؟و اوریاه به داود عرض کرد که صندوق و اسرائیل و یهودا،در سایه بانها ساکنند،و آقایم یوآب و بندگان آقایم بروی صحرا خیمه نشینند،و من آیا می شود که به جهت خوردن و نوشیدن و خوابیدن با زن خود بخانه خود بروم؟به حیات جانت(سوگند) این کار را نخواهم کرد...

و واقع شد که داود صبحدم مکتوبی به"یوآب"نوشته به دست اوریاه فرستاد،و در مکتوب بدین مضمون نوشت که اوریاه را در مقابل روی جنگ شدیدی بگذارید،و از عقبش پس بروید،تا که زده شده بمیرد(کشته شود).

و چنین شد بعد از آنی که یوآب شهر را ملاحظه کرده بود اوریاه را در مکانی که می دانست مردمان دلیر در آن بوده باشند در آنجا گذاشت و مردمان شهر بیرون آمده با یوآب جنگیدند،و بعضی از قوم بندگان داود افتادند و"اوریاه حتی" نیز مرد... زن اوریاه شنید که شوهرش اوریاه مرده است،و به خصوص شوهرش عزاداری نمود و بعد از انقضای تعزیه داود فرستاد او را بخانه اش آورد که او زنش شد!...اما کاری که داود کرده بود در نظر خدا ناپسند آمد! (۱).

خلاصه این داستان تا به اینجا چنین می شود که:

داود روزی به پشت بام قصر می رود و چشمش به خانه مجاور می افتد،زنی



---

۱- ۱) نقل از کتاب دوم"اشموئیل"فصل ۱۱ جمله های ۲ تا ۲۷.

را برهنه در حال شستشو می بیند،عشق او در دلش جای می گیرد،به هر وسیله ای بود او را به خانه خود می آورد،و او از داود باردار می شود! شوهر این زن یکی از افسران برجسته لشکر داود،و مرد پاک طینت و با صفایی بود،داود او را(نعوذ باللّه)با توطئه ناجوانمردانه ای از طریق فرستادن او به منطقه خطرناکی در جنگ به قتل می رساند،و همسر او را رسما به ازدواج خود درمی آورد"!! اکنون بقیه داستان را از زبان تورات کنونی بشنوید:

در فصل ۱۲ از همان کتاب دوم اشموئیل چنین آمده است:"خداوند ناثان را(یکی از پیامبران بنی اسرائیل و مشاور داود)نزد داود فرستاد،و گفت در شهری دو آدم بودند یکی غنی و دیگری فقیر،غنی گوسفند و گاو بسیار داشت،و فقیر را جز یک بره کوچک نبود،مسافری نزد غنی آمد او دریغ کرد که از گوسفندان خود غذا برای میهمان تهیه کند،بره مرد فقیر را گرفت و کشت،اکنون چه باید کرد؟! داود سخت خشمگین شد و به ناثان گفت:به خدا سوگند کسی که این کار را کرده مستحق قتل است!،او باید چهار گوسفند به جای گوسفند بدهد! اما ناثان به داود گفت آن مرد تویی! داود متوجه کار نادرست خویش شد،و توبه کرد،خداوند توبه او را پذیرفت در عین حال بلاهای سنگین بر سر داود آورد".

در اینجا تورات تعبیراتی دارد که قلم از ذکر آن شرم دارد،لذا از آن صرف نظر می کنیم.

در این قسمت از داستان تورات نکاتی به چشم می خورد که مخصوصا قابل دقت است.

۱-کسی به عنوان دادخواهی نزد داود نیامد بلکه یکی از پیامبران

مشاور او داستانی را بر سبیل مثال برای پند و اندرز برای او ذکر کرد،سخن از دو برادر و تقاضای یکی از دیگری در اینجا نیست،بلکه سخن از دو آدم غنی و فقیر است که یکی گاوان و گوسفندان بسیار داشته،و دیگری فقط یک بره،ولی مرد غنی بره مرد فقیر را برای میهمان خود کشته،تا اینجا نه سخن از بالا رفتن از دیوار محراب است،نه وحشت داود،و نه طرح دعوا میان دو برادر،و نه تقاضای بخشش.

۲-داود آن مرد غنی ستمگر را مستحق قتل دانست(برای یک گوسفند قتل چرا؟).

۳-بلافاصله حکمی بر ضد این حکم صادر کرد و گفت باید به عوض یک گوسفند چهار گوسفند بدهد؟(چرا؟).

۴-داود به گناه خود در مورد خیانت به همسر اوریاه اعتراف کرد.

۵-خداوند او را عفو کرد(به این سادگی چرا؟).

۶-خداوند مجازات عجیبی در باره داود قائل شد که نقل ناکردنش بهتر است.

۷-و همین زن-با این سوابق درخشان-مادر سلیمان شد! گر چه نقل این داستانها به راستی رنج آور است اما چه می توان کرد،بعضی از جاهلان ناآگاه تحت تاثیر این روایات اسرائیلی چهره پاک آیات قرآن مجید را تیره ساخته اند،و سخنانی گفته اند که برای روشن کردن حق،چاره ای جز ذکر بخشی از این داستان رسوا نبود.

***

**اکنون ما سؤال می کنیم:**

۱-آیا پیامبری که خداوند او را در آیات گذشته با ده توصیف بزرگ ستوده و پیامبر اسلام را برای الهام گرفتن به سرگذشت او توجه داده،ممکن

ص:۲۵۳

است یـک هزارم از این اتهامات بر او وارد باشـد؟! ۲-آیا این اراجیف با جمله ای که قرآن در آیات بعـد از این می گویـد: یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ :"ای داود ما تو را خلیفه و نماینـده خود در زمین قرار دادیم"سازگار است؟! ۳-پیامبر خدا نه،اگر یـک فرد عادی مرتکب چنین جنایتی شود همسر افسر وفادار و پاک و با ایمانش را این چنین ناجوانمردانه از دست او برباید مردم چه قضاوتی در باره او خواهند کرد و مجازاتش چیست؟! حتی اگر این کار از افسق فساق سر زند جای تعجب است.

درست است که تورات داود را پیامبر نمی داند ولی او را به عنوان یک پادشاه عادل که مقامی بس ارجمند داشته،و بنیانگذار معبد بزرگ بنی اسرائیل بوده معرفی می کند.

۴-جالب اینکه یکی از کتابهای معروف تورات کتاب"مزامیر داود" و مناجاتهای او است،آیا مناجات و سخنان یک چنین آدمی می توانـد در لابلای کتب آسمانی قرار گیرد؟ ۵-هر کس انـدک عقل و شعوری داشته باشد می داند که داستانهای تورات محرف کنونی در این زمینه خرافاتی است که به دست دشمنان مکتب انبیاء و یا افراد بسیار ناآگاه و جاهل ساخته و پرداخته شده است،چگونه می توان آنها را معیار بحث قرار داد؟ آری عظمت قرآن در این است که از این گونه خرافات خالی است.

***

### ۳-روایات اسلامی و ماجرای داود(ع)

در روایات اسلامی داستان زشت و خرافی تورات به اشد وجه تکذیب شده، از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع آمده است که فرمود:

لا اوتی برجل یزعم داود تزوج امرأه اوریا الا جلدته حدین حدا للنبوه و حدا للاسلام هر کس را نزد من آورند که بگوید داود با همسر اوریا ازدواج کرده دو حد بر او جاری می کنم حدی برای نبوت و حدی برای اسلام (۱).

چرا که نسبت فوق از یک سو نسبت یک عمل نامشروع به انسان مؤمنی است و از سوی دیگر هتک مقام نبوت است لذا باید دو بار حد قذف(هر بار ۸۰ تازیانه) در مورد او اجرا شود. همین معنی به تعبیر دیگری از آن امام بزرگوار نقل شده

من حدثکم بحدیث داود علی ما یرویه القصاص جلدته مائه و ستین:

"هر کس حدیث داود را طبق آنچه افسانه سرایان می گویند برای شما روایت کند من یکصد و شصت تازیانه به او خواهم زد" (۲).

در حدیث دیگری که"صدوق"در"امالی"از امام صادق ع نقل کرده چنین می خوانیم:

ان رضا الناس لا یملک،و السنتهم لا تضبط،ا لم ینسبوا داود الی انه تبع الطیر حتی نظر الی امرأه اوریا فهواها،و انه قدم زوجها امام التابوت حتی قتل ثم تزوج بها!:

"رضایت همه مردم را نمی توان به دست آورد،و زبان آنها را نمی توان بست، آیا آنها این نسبت(فوق العاده زشت را)به داود ندادند که او به دنبال پرنده ای به پشت بام قصرش رفت،و چشمش به همسر"اوریا"افتاد،و عشق او را به دل گرفت،سپس همسر او را به میدان جنگ در پیشاپیش تابوت(که آثار انبیای بنی اسرائیل در آن حفظ می شد و به عنوان برکت در پیشاپیش لشکر حمل می نمودند) فرستاد تا کشته شد،سپس با همسرش ازدواج کرد؟!(جایی که پیامبر بزرگ



---

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث

۲- ۲) "تفسیر فخر رازی"ذیل آیات مورد بحث.

خدا از زبان مردم در امان نباشد دیگران چه انتظاری می توانند داشته باشند) (۱).

بالآخره در حدیثی در"عیون الاخبار"از امام علی بن موسی الرضا ع چنین آمده است که به هنگام گفتگو با ارباب مذاهب مختلف در مورد عصمت پیامبران به یکی از حاضران(علی بن جهم)فرمود:"شما در باره داود چه می گوئید"؟او گفت:می گویند داود در محرابش مشغول عبادت بود شیطان به صورت پرنده زیبایی در مقابل او نمایان شد،داود نمازش را شکست و به دنبال پرنده رفت!...

سپس افسانه دیدن زن اوریا را در حال غسل کردن،و دل به او بستن و همسرش را در پیشاپیش تابوت به میدان نبرد فرستادن و کشته شدن و ازدواج داود با همسرش را شرح داد.

امام علی بن موسی الرضا ع سخت ناراحت شد،دست بر پیشانی مبارک زد و فرمود:

إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ ،لقد نسبتم نبیا من انبیاء اللّه الی التهاون بصلاته حتی خرج فی اثر الطیر،ثم بالفاحشه ثم بالقتل؟!:

" إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ ،شما پیامبری از پیغمبران خدا را به سستی در نمازش نسبت دادید،تا آنجا که(همچون کودکان)به دنبال پرنده ای رفت،سپس او را به فحشاء،و بعد از آن به قتل انسان بی گناهی متهم ساختید"؟! "علی بن جهم"پرسید پس گناه داود که از آن استغفار کرد و در قرآن به آن اشاره شده چه بود؟ امام ع در جواب عجله داود را در مساله قضاوت شرح می دهد و از آیه بعد: يا داوُدُ إِنّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ به عنوان گواه کمک می گیرد.

"علی بن جهم"سؤال می کند پس داستان"اوریا"چه بوده؟ امام می فرماید:در زمان داود زنانی که شوهرانشان از دنیا می رفت یا کشته



---

۱- ۱) "امالی صدوق"طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۴۶.

می شـد هرگز ازدواج نمی کردنـد(و این منشا مفاسد فراوان بود)نخستین کسـی که خداوند این کار را برای او مباح کرد داود بود(تا این سـنت شکسـته شود، و زنان شوهر از دست داده از بلاتکلیفی درآینـد)لذا داود بعد از آنکه اوریا (بر حسب تصادف در یکی از جنگها)کشـته شد همسـرش را به عقد خود درآورد، و این بر مردم آن زمان سنگین آمد(و به دنبال آن افسانه ها به هم بافته شد) (۱).

از این حـدیث اسـتفاده می شود که مسـاله"اوریـا"یـک ریشه واقعی ساده ای داشـته،که داود به عنوان یک رسالت الهی آن را انجـام داد،ولی دشـمنان دانـا از یـک سو، و دوسـتان نـادان از سوی دیگر،و افسـانه سـرایانی که عادت به ارائه مطالب عجیب و دروغین دارند از سوی سوم شاخ و برگهایی برای این قصه درست کرده اند که انسان از آن وحشت می کند.

یکی گفته:لاـ بـد این ازدواج بـدون مقـدمه صورت نگرفته؟ دیگری گفته:لاـ بـد خانه اوریا در همسایگی داود بوده! و بالآخره برای این که چشم داود را به همسـر اوریـا بیندازنـد افسـانه پرنـده را بهم بـافته،و سـرانجام در مجمـوع پیـامبر بزرگی را به انواع گناهـان کبیره شـرم آور متهم ساخته انـد،و بیخبران ابله آن را نیز زبان به زبان نقل کرده انـد که اگر ذکر آن در کتب معروف نیامده بود حتی نقل آن را غلط می دانستیم.

البته این روایت بـا آنچه در روایت امیر مؤمنـان علی ع آمـده منافـات نـدارد،زیرا سـخن آن حضـرت اشاره به داسـتان دروغین معروفی است که نسبت به زنا و مانند آن(نعوذ باللّه)به این پیامبر بزرگ می دهد.

***

ص :۲۵۷

---

۱- ۱) "عیون الاخبار"طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۴۵.

### توجیهات مفسران

بعضی از مفسران توجیهات دیگری برای داستان داود گفته اند،گر چه با ظاهر آیات سازگار نیست ولی برای تکمیل بحث اشاره به بعضی از آنها را بی مناسبت نمی دانیم.

از جمله اینکه حضرت داود ساعات خود را با برنامه منظم تقسیم کرده بود، و جز در ساعات خاصی ارباب رجوع را نمی پذیرفت.

روزی دو نفر که قصد قتل او را داشتند خواستند نزد او آیند در حالی که داود در محراب به عبادت پروردگار مشغول بود،از فرصت استفاده کرده و از محراب او بالا رفتند،هنگامی که نزد او آمدند محافظان را در اطراف مشاهده کردند ترسیدند و فورا دروغی جعل کرده گفتند:ما دو نفر شاکی هستیم که برای دادخواهی نزد تو آمده ایم،و ماجرایی را که قرآن می گوید شرح دادند، داود میان آنها قضاوت کرد،اما نظر به اینکه آگاه بود این صحنه سازی به منظور قتل او بوده خشمگین شده و تصمیم بر انتقام از آنان گرفت،اما چیزی نگذشت که از این تصمیم پشیمان گشت و استغفار کرد (۱).

۲-مفسر بزرگ نویسنده"المیزان"در اینجا بیانی دارد که از نظر اساس و پایه هماهنگ با چیزی است که سایر مفسران بزرگ اسلام در تفسیر این ماجرای داود گفته اند،و ما نیز در بالا آوردیم،ولی در پاره ای از جهات با آن تفاوت دارد که ذیلا از نظر شما می گذرد:

"بسیاری از مفسران معتقدانـد که آن دو نفر شاکی که وارد بر داود شدنـد از فرشتگان خـدا بودنـد که خداوند آنان را برای آزمایش داود فرستاد.

ص: ۲۵۸

---

۱- ۱) در تفسیر"فخر رازی"و"روح المعانی"این بحث به عنوان یک توجیه ذکر شده "و مراغی"در تفسیر خود آن را پذیرفته است.

ولی خصوصیات داستان مانند بالا رفتن آنها از محراب،و وارد شدن بر داود، بطور غیر عادی،و ترس و وحشت او،و همچنین توجه به اینکه این ماجرا یک آزمایش الهی است،همه اینها نشان می دهد که این ماجرا به صورت تمثل از فرشتگان در قیافه مردانی از نوع انسان بوده است.

(منظور از تمثل این است که واقعا در وجود خارجی چنین افرادی به سراغ داود نیامدند بلکه در قوه ادراک داود چنین منعکس شد).

بنا بر این حکمی که او در این دعوا صادر کرد حکمی در ظرف "تمثل" بوده،درست مثل آنکه آنها را در خواب دیده باشد،همانگونه که انسان در وقایع عالم خواب تکلیفی ندارد در ظرف تمثل نیز تکلیفی نیست،تکلیف در عالم مشهود یعنی جهان ماده است،و اگر خطایی از او سر زده،در همین ظرف "تمثل" بوده، و چیزی نیست که با مقام عصمت ناسازگار باشد،همانند خطای آدم در بهشت پیش از آنکه هبوط به زمین کند که محل تکلیف و تشریع است،و به این ترتیب استغفار او استغفار از یک گناه واقعی نیست (۱).

ولی مسلما ظاهر آیات این است که این شکایت و طرح دعوا از ناحیه افرادی بوده که عینیت خارجی داشته اند،و با این حال قضاوت مزبور گناهی نبوده که از داود سر زده باشد بعد از آنکه او از گفتار شاکی علم و یقین حاصل کرده باشد،هر چند آداب مستحبّ قضا ایجاب می کرده که عجله در قضا نکند، و استغفار او نیز از این "ترک اولی" بوده است.

به هر حال ضرورتی ندارد که ماجرای این داوری را در ظرف تمثل بدانیم، و یا به گفته بعضی دیگر آن را یک صحنه سازی برای تنبه و بیداری داود بشمریم، بهتر این است ظاهر آیات را حفظ کنیم،و به ترتیبی که گفته شد آن را تفسیر نمائیم که هم ظواهر الفاظ آیه حفظ شده و هم مشکلی از نظر مقام عصمت انبیاء پیش نمی آید.



---

۱- ۱) "المیزان"جلد ۱۷ صفحه ۲۰۳.

## [سوره ص (۳۸): آیات ۲۶ تا ۲۹]

### اشاره

یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی اَلْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ اَلنّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ اَلْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اَللّهِ إِنَّ اَلَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ
اَللّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ اَلْحِسابِ (۲۶) وَ ما خَلَقْنَا اَلسَّماءَ وَ اَلْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما باطِلاً ذلِکَ ظَنُّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ
لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ اَلنّارِ (۲۷) أَمْ نَجْعَلُ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ کَالْمُفْسِدِینَ فِی اَلْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ اَلْمُتَّقِینَ کَالْفُجّارِ (۲۸)
کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا اَلْأَلْبابِ (۲۹)

### ترجمه:

۲۶-ای داود ما تو را خلیفه(و نماینده خود)در زمین قرار دادیم،در میان مردم به حق داوری کن،و از هوای نفس پیروی منما که تو را از راه خدا منحرف می سازد،

ص: ۲۶۰

کسانی که از راه خدا گمراه شوند عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند.

۲۷-ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آنها است بیهوده نیافریدیم،این گمان کافران است وای بر کافران از آتش(دوزخ).

۲۸-آیا کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند همچون مفسدان در زمین قرار دهیم،یا پرهیزگاران را همچون فاجران؟! ۲۹-این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبر کنند و صاحبان مغز(و اندیشه)متذکر شوند

**تفسیر:**

حکم به عدالت کن و از هوای نفس پیروی منما!

به دنبال داستان داود،و به عنوان آخرین سخن،وی را مخاطب ساخته و ضمن بیان مقام والای او وظائف و مسئولیتهای سنگین وی را با لحنی قاطع و تعبیراتی پر معنا شرح داده،می فرماید:"ای داود ما تو را خلیفه(و نماینده خود) در زمین قرار دادیم لذا در میان مردم به حق حکم کن،و از هوای نفس پیروی منما که تو را از راه خدا منحرف می سازد،کسانی که از راه خداوند گمراه شوند عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند"( یٰا دٰاوُدُ إِنّٰا جَعَلْنٰاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّٰاسِ بِالْحَقِّ وَ لاٰ تَتَّبِعِ الْهَویٰ فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِیدٌ بِمٰا نَسُوا یَوْمَ الْحِسٰابِ ).

محتوای این آیه که از مقام والای داود و وظیفه مهم او سخن می گوید نشان می دهد که افسانه های دروغینی که در باره ازدواج او با همسر"اوریا"به هم بافته اند تا چه اندازه بی پایه است.

چگونه ممکن است خداوند به کسی که نسبت به نوامیس مؤمنان و یاران خود چشم خیانت دوخته و دستش به خون بی گناهان آلوده است خلافت روی زمین

دهد،و مقام قضاوت را به طور مطلق به او بسپارد؟! این آیه از پنج جمله که هر کدام حقیقتی را دنبال می کند تشکیل یافته:

نخست مقـام خلافـت داود در زمین است،آیا منظور جانشـینی انبیای پیشـین است یا خلافت الهی؟معنی دوم مناسـبتر به نظر می رسد،و با آیه ۳۰ سوره بقره سازگارتر است" وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً ":

"به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت من در روی زمین خلیفه ای قرار دهم".

البته خلافت به معنی واقعی کلمه در مورد خداونـد معنی نـدارد زیرا تنهـا در مورد کسـانی که وفـات یـا غیبت دارنـد صـحیح است،بلکه منظور از آن نمایندگی او است در میان بندگان،و اجرای اوامر و فرمانهای او در زمین.

ایـن جملـه نشـان می دهـد کـه حکـومت در زمیـن بایـد از حکـومت الهی نشـات گیرد و هر حکـومتی از غیر این طریـق باشـد حکومتی است ظالمانه و غاصبانه.

در جمله دوم دسـتور می دهـد:اکنون که این موهبت بزرگ به تو داده شـده وظیفه تو این است که در میـان مردم به حق حکم کنی،در حقیقـت نـتیجه خلافـت الهی حکـومت حـق است،و از این جمله می تـوان اسـتفاده کرد که حکـومت حق نیز تنهـا از خلافت الهی ناشی می شود و محصول مستقیم آن است.

در جمله سوم به مهمترین خطری که یـک حاکم عادل را تهدیـد می کنـد اشاره کرده،می گویـد:"هرگز از هوای نفس پیروی مکن".

آری هوای نفس پرده ضخیمی بر چشمان حقیقت بین انسان می افکند، و میان او و عدالت جدایی می اندازد.

لذا در جمله چهارم می گوید:"اگر از هوای نفس پیروی کنی تو را از راه خدا که همان راه حق است بازمی دارد".

ص :۲۶۲

بنا بر این هر جا گمراهی است پای هوای نفس در میان است،و هر جا هوای نفس است نتیجه آن گمراهی است.

حاکمی که پیرو هوای نفس باشد منافع و حقوق مردم را فدای مطامع خویش می کند،و به همین دلیل حکومتش ناپایدار و مواجه با شکست خواهد بود.

ممکن است هوای نفس در اینجا معنی وسیعی داشته باشد که هم هوای نفس خود انسان را شامل شود،و هم هوای نفس مردم را،و به این ترتیب قرآن قلم بطلان بر مکتبهایی که پیروی از افکار عمومی را-هر چه باشد-برای حکومتها لازم می شمرند می کشد،چرا که نتیجه هر دو گمراهی از طریق خدا و صراط حق است.

ما امروز شاهد آثار نکبت بار این طرز تفکر در دنیای به اصطلاح متمدن هستیم که گاهی شنیعترین اعمال زشت را به خاطر تمایلات مردم شکل قانونی داده،و رسوایی را به حد اعلی رسانده اند که قلم از شرح آن شرم دارد.

درست است که پایه های حکومت باید بر دوش مردم باشد،و با مشارکت عموم تحقق یابد،اما این به آن معنی نیست که معیار حق و باطل در همه چیز و در همه جا تمایلات اکثریت باشد.

حکومت باید چهارچوبه ای از حق داشته باشد اما در پیاده کردن این چهارچوب از نیروی جامعه کمک گیرد.و معنی جمهوری اسلامی که ما خواهان آن هستیم و از دو کلمه"جمهوری"و"اسلامی"ترکیب یافته نیز همین است و به تعبیر دیگر اصول از مکتب گرفته می شود و اجرا با مشارکت مردم(دقت کنید).

بالآخره در پنجمین جمله به این حقیقت اشاره می کند که گمراهی از طریق حق از فراموشی"یوم الحساب"سرچشمه می گیرد و نتیجه اش عذاب شدید الهی است.

ص :۲۶۳

اصولا-فراموشی روز قیامت همیشه سرچشمه گمراهیها است،و هر گمراهی آمیخته با این فراموشکاری است و این اصل تاثیر تربیتی توجه به معاد را در زندگی انسانها روشن می سازد.

روایاتی که در این زمینه در منابع اسلامی وارد شده بسیار قابل دقت است، از جمله حدیث معروفی است که از پیغمبر گرامی اسلام ص و هم از امیر مؤمنان علی ع نقل شده که فرمودند

ایها الناس ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع، الهوی و طول الامل فاما اتباع الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الآخره:

"ای مردم!وحشتناکترین چیزی که از ناحیه آن بر شما می ترسم دو چیز است:پیروی از هوا و آرزوهای دور و دراز است،اما پیروی هوا شما را از حق باز می دارد،و آرزوهای دور و دراز قیامت را به دست فراموشی می سپارد" (۱).

سزاوار است این جمله با آب طلا نوشته شود و در برابر دیدگان همه مخصوصا حکمرانان و قضات و مسئولین امور قرار گیرد.

در روایت دیگری از امام باقر ع می خوانیم:

ثلاث موبقات:شح مطاع و هوی متبع،و اعجاب المرء بنفسه: "سه چیز است که آدمی را هلاک می کند:

بخلی که مورد اطاعت باشد،و هوای نفسی که از آن پیروی نماید،و راضی بودن انسان از خویشتن"! (۲).

*** سپس به دنبال بحث از سرگذشت داود و خلافت الهی او در زمین،سخن از هدفدار بودن جهان هستی به میان می آورد تا جهت حکومت بر زمین که جزئی از آن است مشخص گردد،می فرماید:ما آسمان و زمین و آنچه را در میان این



---

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۴۲.

۲- ۲) کتاب خصال مطابق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۵۳.

دو است باطل و بیهوده نیافریده ایم،این گمان کافران است،وای بر کافران از آتش دوزخ "!( وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا بٰاطِلاً ذٰلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النّٰارِ ).

مساله مهمی که تمام حقوق از آن سرچشمه می گیرد هدفدار بودن خلقت است،هنگامی که در جهان بینی خود این مطلب را پذیرفتیم که این عالم وسیع از ناحیه خداوند بزرگ بیهوده آفریده نشده،بلافاصله به دنبال هدف آن می رویم،هدفی که در کلمه های کوتاه و پر محتوای"تکامل"و"تعلیم"و"تربیت" خلاصه می شود،و از آنجا نتیجه می گیریم که حکومتها نیز باید در همین خط گام بردارند،پایه های تعلیم و تربیت را محکم کنند و مایه تکامل معنوی انسانها شوند.

به تعبیر دیگر عالم هستی بر پایه حق و عدالت است،و حکومتها نیز باید هماهنگ با مجموعه عالم یعنی منطبق بر موازین حق و عدالت باشند.

ضمنا آخرین جمله آیه گذشته که سخن از فراموشی روز جزا می گفت نیز با محتوای آیه مورد بحث کاملا هماهنگ است چرا که هدف آفرینش جهان ایجاب می کند که روز جزائی در کار باشد،و چنان که در بحثهای معاد(در پایان سوره یس)گفته ایم اگر روز حسابی در کار نبود آفرینش این جهان بیهوده و بی معنی و بی محتوا و نامفهوم بود.

جالب اینکه پایان این آیه به یکی از خطوط روشنی که مکتب ایمان را از کفر جدا می سازد اشاره می کند،و آن اعتقاد به پوچی عالم در مکتبهای الحادی است که ما امروز نیز گرفتار نمونه های آن هستیم.آنها با صراحت اعلام می کنند که این جهان پوچ و بیهدف است،با این طرز جهان بینی چگونه می توانند در حکومتهای خود مجری حق و عدالت باشند؟! تنها حکومتی می تواند حق و عدالت را اجراء کند که از جهان بینی الهی

نشات گیرد که برای عالم هـدفی قائل است،و نظامی حساب شـده که حکومت نیز باید در مسـیر آن باشد.و اگر دنیای الحادی امروز در حکـومتش،در جنـگ و صـلحش،و در اقتصـاد و فرهنگش،بـه بن بست رسـیده،ریشه اصـلی آن را در همین امر بـاید جسـتجو کرد،و نیز به همین دلیـل است آنها پایه فعالیتهای خود را بر"زور و سـلطه"قرار می دهنـد،و برای هر کس همان قائلند که می تواند با زور و ستم به دست آورد،و چه وحشتناک است دنیایی که بر این طرز فکر پی ریزی و اداره شود.

به هر حال خداوند حکیم است و ممکن نیست این عالم بزرگ را بدون هدف بیافریند،این هدف در صورتی تامین خواهد شد که این عالم مقـدمه ای باشـد برای جهانی وسـیعتر و گسترده تر،جهانی که به ابدیت به پیوندد،و مشـروعیت عالم دنیا را توجیه کند.

*** در آیه بعـد اضافه می کنـد:"آیا ممکن است کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند همچون مفسدان در زمین قرار دهیم"؟!( أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ ) (۱).

"و آیا امکان دارد پرهیزکاران را همچون فاجران قرار دهیم"( أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ کَالْفُجّارِ ).

نه بی هـدفی در خلقت ممکن است،و نه مساوات صالحـان و طالحـان،چرا که گروه اول در مسـیر اهـداف آفرینش گـام برمی دارند و به سوی مقصد پیش می روند،اما گروه دوم در جهت مخالف قرار گرفته اند.



---

۱ – ۱) بعضـی از مفسـران تصـریح کرده انـد که"ام"در اینجـا به معنی"بـل"برای اضـراب است،ولی این احتمال نیز وجود دارد که"ام"برای عطف بر اسـتفهام محذوفی بوده باشد،و در تقدیر چنین است:"أ خلقنا السـماوات و الارض باطلا ام نجعل المتقین کالفجار".

در حقیقت بحث معاد با تمام شؤونش در این آیه و آیه قبل به طور مستدل بیان شده است:

از یک سو می گوید:حکمت آفریدگار ایجاب می کند که آفرینش جهان هدفی داشته باشد(و این هدف بدون جهان دیگر حاصل نمی گردد چرا که چند روزه زندگی دنیا بی ارزش تر از آن است که بتواند هدف این آفرینش بزرگ باشد).

از سوی دیگر حکمت و عدل او ایجاب می کند که نیکان و بدان و عادلان و ظالمان یکسان نباشند،و این است مجموعه رستاخیز و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ.

از این گذشته هنگامی که به صحنه جامعه انسانی در این دنیا می نگریم فاجران همردیف مؤمنان و بدان را در کنار نیکان می بینیم،بلکه در بسیاری از موارد مفسدان بدکار را در تنعم و رفاه بیشتری می یابیم،اگر بعد از این جهان عالم دیگری نباشد که عدالت در آن اجرا شود وضع این جهان هم مخالف"حکمت" است و هم بر خلاف"عدل"و این خود دلیل دیگری بر مساله معاد محسوب می شود.

به تعبیر دیگر:برای اثبات معاد گاهی از طریق برهان"حکمت"استدلال می شود و گاه از طریق برهان"عدالت"آیه قبل به استدلال اول نظر دارد و آیه بعد به استدلال دوم.

*** در آخرین آیه مورد بحث به مطلبی اشاره می کند که در حقیقت تامین کننده هدف آفرینش است،می فرماید:"این کتابی پر برکت است که بر تو نازل کرده ایم،تا آیات آن را تدبر کنند،و صاحبان مغز و اندیشه متذکر شوند"( کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ ).

تعلیماتش جاویدان،و دستوراتش عمیق و ریشه دار،و برنامه هایش حیاتبخش و راهبر انسان در طریق هدف آفرینش است.

"هدف"از نزول این کتاب بزرگ این نبوده که تنها به تلاوت و لقلقه زبان قناعت کنند بلکه هدف این بوده که آیاتش سرچشمه فکر و اندیشه،و مایه بیداری وجدانها گردد و آن نیز به نوبه خود حرکتی در مسیر عمل بیافریند.

تعبیر به"مبارک"چنان که می دانیم به معنی چیزی است که دارای خیر مستمر و مداوم باشد،و این تعبیر در مورد قرآن اشاره به دوام استفاده جامعه انسانی از تعلیمات آن است،و چون این کلمه به صورت مطلق به کار رفته هر گونه خیر و سعادت دنیا و آخرت را شامل می شود.

خلاصه هر خیر و برکتی بخواهید در آن است،به شرط اینکه در آن تدبر کنید و از آن الهام بگیرید و به حرکت درآئید.

***

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱-تقوا و فجور در برابر هم**

در آیات فوق"فساد در ارض"در مقابل"ایمان و عمل صالح"قرار گرفته، و"فجور"(شکافتن پرده دین)و تقوا در برابر پرهیزکاری.

آیا این دو،بیان یک واقعیت است به دو عبارت،یا بیان دو مطلب؟ بعید نیست هر دو تاکید یک معنی بوده باشد،چرا که"متقین"همان مؤمنان صالح العملند و"فجار"همان"مفسدان فی الارض".

این احتمال نیز وجود دارد که جمله اول اشاره به جنبه های اعتقادی و عملی هر دو باشد و صاحبان عقیده درست و عمل صالح را با آنها که فاسد العقیده و فاسد العملند مقایسه می کند،در حالی که جمله دوم تنها به جنبه های عملی اشاره دارد.

این تفاوت نیز ممکن است که"تقوا و فجور"ناظر به کمال و نقصان شخص

باشد،و عمل صالح و فساد در ارض ناظر به جنبه های اجتماعی.

ولی تاکید مناسبتر به نظر می رسد.

***

### ۲-این آیات ناظر به کیست؟

در روایتی در تفسیر این آیات می خوانیم: اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ :

به امیر مؤمنان علی ع و یارانش اشاره می کند،در حالی که:" کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ :"اشاره به مخالفان آنها است (۱).

در حدیث دیگری که"ابن عساکر"از"ابن عباس"نقل کرده،آمده است که منظور از" اَلَّذِینَ آمَنُوا ""علی"ع و"حمزه"و"عبیده"هستند که در میدان بدر در مقابل"عتبه"و"ولید"و"شیبه"از سپاه شرک قرار گرفتند (و با آنها پیکار تن به تن کردند و بر آنها غالب شدند)و منظور از " کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ "سه نفر نامبرده که از لشکر کفر و شرک است که در برابر آنها قرار گرفته اند (۲).

روشن است که معنی این روایات انحصار مفهوم آیه در افراد خاصی نیست، بلکه بیان شان نزول یا مصداقهای روشن و بارز این آیه است.

*** ***



---

۱- ۱) تفسیر"نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۴۵۳(حدیث ۳۷).

۲- ۲) تفسیر"روح المعانی"جلد ۲۳ صفحه ۱۷۱.

## [سوره ص (۳۸): آیات ۳۰ تا ۳۳]

### اشاره

وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلَيْمانَ نِعْمَ اَلْعَبْدُ إِنَّهُ أَوّابٌ (۳۰) إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ اَلصّافِناتُ اَلْجِيادُ (۳۱) فَقالَ إِنِّی أَحْبَبْتُ حُبَّ اَلْخَيْرِ عَنْ
ذِكْرِ رَبِّی حَتّی تَوارَتْ بِالْحِجابِ (۳۲) رُدُّوها عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ اَلْأَعْناقِ (۳۳)

### ترجمه:

۳۰-ما"سلیمان"را به داود بخشیدیم،چه بنده خوبی؟چرا که همواره به سوی خدا بازگشت می کرد(و به یاد او بود).

۳۱-به خاطر بیاور هنگامی را که عصرگاهان اسبان چابک تندرو را بر او عرضه داشتند.

۳۲-گفت من این اسبان را به خاطر پروردگارم دوست دارم(من می خواهم از آنها در جهاد استفاده کنم او هم چنان به آنها نگاه می کرد)تا از دیدگانش پنهان شدند.

۳۳-(آنها آن قدر جالب بودند که گفت)بار دیگر آنها را بازگردانید و دست به ساقها و گردنهای آنها کشید(و آنها را نوازش داد)

### تفسیر:

سلیمان از نیروی رزمی خود سان می بیند

این آیات هم چنان بحث گذشته را پیرامون داود ادامه می دهد.

در نخستین آیه،خبر از بخشیدن فرزند برومندی همچون"سلیمان"به او می دهد که ادامه دهنده حکومت و رسالت او بود،می گوید:"ما سلیمان را به داود بخشیدیم،چه بنده خوبی؟چرا که همواره به سوی خداوند و آغوش حق باز می گشت"

ص :۲۷۰

( وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلَيْمانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوّابٌ ).

این تعبیر که نشان دهنده عظمت مقام سلیمان است شاید برای رد اتهامات بی اساس و زشتی است که در مورد تولد سلیمان از همسر"اوریا"در تورات تحریف یافته آمده است و در عصر نزول قرآن در آن محیط شایع بوده.

تعبیر به"وهبنا"(بخشیدیم)از یک سو،و تعبیر به"نعم العبد"(چه بنده خوبی)از سوی دیگر،و تعلیل"انه اواب" (کسی که پیوسته به اطاعت و امتثال فرمان خدا باز می گردد و از کوچکترین غفلت ها و لغزش ها توبه می کند)از سوی سوم،همه نشان دهنده عظمت مقام این پیامبر بزرگ است.

تعبیر به"انه اواب"درست همان تعبیری است که در باره پدرش داود در آیه ۱۷ همین سوره آمده بود،و با توجه به اینکه"اواب"صیغه مبالغه است و مفهومش "بسیار بازگشت کننده"می باشد،و قید و شرطی در آن نیست می تواند بیانگر بازگشت به اطاعت فرمان خدا،بازگشت به حق و عدالت،و بازگشت از غفلت ها و ترک اولی ها باشد.

*** از آیه بعد داستان اسبهای سلیمان شروع می شود که تفسیرهای گوناگونی برای آن شده که بعضا از سوی ناآگاهان بوده و بسیار زننده و مخالف موازین عقل و حتی دون شان یک انسان عادی است،تا چه رسد به پیامبر بزرگی همچون سلیمان ع هر چند محققان با الهام از دلائل عقل و نقل راه را بر این گونه تفسیرها بسته اند.

ما پیش از آنکه به سراغ احتمالات مختلف برویم آیات را طبق ظاهر آن -یا ظاهرترین احتمال آن-تفسیر می کنیم تا روشن شود این نسبتهای ناروا در قرآن نبوده،بلکه از طریق پیشداوریهای دیگران بر قرآن تحمیل شده است.

قرآن می گوید:"به خاطر بیاور هنگامی را که عصرگاهان اسبان چابک

و تندرو را بر او(سلیمان)عرضه داشتند"( إِذْ عُرِضَ عَلَیْهِ بِالْعَشِیِّ الصّٰافِنٰاتُ الْجِیٰادُ ).

"صافنات"جمع"صافنه"بطوری که بسیاری از مفسران و ارباب لغت نوشته اند به اسبهایی گفته می شود که به هنگام ایستادن بر روی سه دست و پا ایستاده، و یک دست را کمی بلند کرده،تنها نوک جلو سم را بر زمین می گذارد،و این حالت مخصوص اسبهای چابک و تیزرو است که هر لحظه آماده حرکت می باشد (۱).

"جیاد"جمع"جواد"در اینجا به معنی اسبهای سریع السیر و تندرو است، و در اصل از ماده"جود"و بخشش گرفته شده،منتهی"جود"در انسان از طریق بخشیدن مال است،و در اسب از طریق سرعت سیر.

به این ترتیب اسبهای مزبور هم در حالت توقف آمادگی خود را برای حرکت نشان می داد،و هم در حال حرکت سرعت عمل را.

از مجموعه این آیه با قرائن مختلف که در اطراف آن وجود دارد چنین بر می آمد که روزی به هنگام عصر سلیمان از اسبان تیزرو و چابک خود که برای میدان جهاد آماده کرده بود سان می دید،و ماموران با اسبهای مزبور از جلو او رژه می رفتند،و از آنجا که یک پادشاه عادل و صاحب نفوذ باید ارتشی نیرومند داشته باشد،و یکی از وسائل مهم ارتش مرکبهای تندرو است،این توصیف در قرآن بعد از ذکر مقام سلیمان به عنوان یک نمونه از کار او بازگو شده است.

*** سلیمان در اینجا برای اینکه تصور نشود که علاقه او به این اسبهای پرقدرت جنبه دنیاپرستی دارد،"گفت:من این اسبان را به خاطر یاد پروردگارم و دستور او دوست دارم"من می خواهم از آنها در میدان جهاد با دشمنان او استفاده کنم



---

۱- ۱) بعضی گفته اند"صافنات"هم معنی مذکر و هم معنی مؤنث دارد،بنا بر این اختصاص به اسبهای ماده نخواهد داشت.

( فَقٰالَ إِنِّی أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَیْرِ عَنْ ذِکْرِ رَبِّی ).

در میـان عرب معمول است که از"خیـل"(اسب)به"خیر"تعبیر می کننـد،و در حـدیثی آمـده است که پیامبر گرامی اسـلام ص فرمود:

الخیر معقود بنواصی الخیل الی یوم القیامه: "خیر و خوبی به پیشانی اسب تا روز قیامت بسته شده است" (۱).

سلیمان که از مشاهده این اسـبهای چابک و آماده برای جهاد و پیکار با دشمن خرسند شده بود هم چنان آنها را نگاه می کرد و چشم به آنها دوخته بود"تا از دیدگانش پنهان شدند"( حَتّٰی تَوٰارَتْ بِالْحِجٰابِ ).

*** صـحنه آن قـدر جالب و زیبا و برای یک فرمانـده بزرگ همچون سـلیمان نشاط آور بود که او دسـتور داد"بار دیگر این اسبها را برای من بازگردانید" ( رُدُّوهٰا عَلَیَّ ).

به هنگامی که مامورانش این فرمان را اطاعت کردنـد و اسـبها را بازگرداندنـد سـلیمان شـخصا آنها را مورد نوازش قرار داد"و دست به ساقها و گردنهای آنها کشید"( فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنٰاقِ ).

و به این وسـیله هم مربیان آنها را تشویق کرد،و هم از آنها قـدردانی نمود،زیرا معمول است هنگامی که می خواهنـد از مرکبی قـدردانی کننـد دست بر سـر و صورت و یـال و گردن،یا بر پایش می کشـند، و چنین ابراز علاقه ای در برابر وسـیله مؤثری که انسان را در هدفهای والایش کمک می کنند از پیغمبر بزرگی همچون سلیمان تعجب آور نیست.



---

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث،بعضـی"خیر"را در آیه فوق به معنی مال یا مال کثیر تفسیر کرده اند که ممکن است منطبق بر تفسیر سابق گردد،چرا که مصداق مال در اینجا همان اسبها است.

"طفق"(به اصطلاح نحويين از افعال مقاربه است و)به معنى آغاز كردن كارى است.

"سوق"جمع"ساق"و"اعناق"جمع"عنق"(گردن)است،و معنى مجموع جمله اين است:"سليمان شروع كرد به مسح كردن و نوازش نمودن گردنها و ساقهاى آنها".

آنچه در بالا در تفسير اين آيات گفته شد موافق چيزى است كه بعضى از مفسران همچون فخر رازى برگزيده اند،و در ميان بزرگان شيعه از كلمات عالم نامدار و بزرگوار سيد مرتضى نيز قسمتى از اين تفسير استفاده مى شود،چرا كه او در كتاب"تنزيه الانبياء"هنگامى كه مى خواهد نسبت هاى ناروايى را كه بعضى از مفسران و ارباب حديث به سليمان داده اند نفى كند مى گويد:

"چگونه ممكن است خداوند در آغاز اين پيامبر را مورد مدح قرار دهد، سپس بلافاصله كار زشتى به او نسبت دهد كه او مشغول سان ديدن اسبان بود و نماز را فراموش كرد؟بلكه ظاهر اين است كه علاقه او به آن اسبها نيز به فرمان پروردگار و امر و دستور او بوده است،زيرا خداوند ما را نيز دستور به نگهدارى و پرورش اسب و آماده ساختن آن براى جنگ با دشمنان داده است،چه مانعى دارد كه پيامبر خدا نيز چنين باشد" (۱).

مرحوم"علامه مجلسى"در كتاب نبوت"بحار الانوار"در تفسير آيات فوق بياناتى دارد كه بعضى از آنها با آنچه در بالا آورديم قريب الافق است (۲).

به هر حال مطابق اين تفسير نه گناهى از سليمان سر زده،نه هماهنگى آيات بهم مى خورد،و نه مشكلى پيش مى آيد كه بخواهيم به توجيه آن بپردازيم (۳).

ص: ۲۷۴

---

۱- ۱) تنزيه الانبياء صفحه ۹۳.

۲- ۲) بحار الانوار جلد ۱۴ صفحه ۱۰۴.

۳- ۳) طبق اين تفسير ضمير در جمله هاى"توارت"و"ردوها"هر دو به اسبهاى تيزرو( اَلصّافِناتُ الْجِيادُ )باز مى گردد.

***اکنون به تفسیرهای دیگری که جمعی از مفسران ذکر کرده اند می پردازیم و از همه مشهورتر این است که:ضمیر در جمله های "توارت" و "ردوها" هر دو به "شمس" (خورشید)باز می گردد که در عبارت مذکور نیست،ولی از تعبیر به "عشی" (عصرگاهان)در آیات مورد بحث می توان آن را استفاده کرد، به این ترتیب مفهوم آیات چنین می شود:سلیمان غرق تماشای اسبها بود که خورشید سر به افق مغرب نهاد و در حجاب پنهان شد!.

سلیمان که به خاطر از دست رفتن نماز عصرش سخت خشمگین و ناراحت شده بود صدا زد ای فرشتگان پروردگار!خورشید را برای من بازگردانید، این تقاضای سلیمان انجام یافت و "رد شمس" شد،یعنی خورشید بار دیگر به افق بازگشت،سلیمان وضو گرفت(منظور از مسح کردن ساق و گردن برنامه وضویی بوده که در آئین سلیمان وجود داشت،البته گاهی مسح در لغت عرب به معنی شستن نیز آمده است)سپس نماز خود را بجای آورد.

بعضی از ناآگاهان از این هم فراتر رفته اند،و نسبت زشت و ناروای دیگری نیز در اینجا به این پیغمبر بزرگ داده اند و گفته اند:منظور از جمله "فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ "این است که دستور داد با شمشیر ساق و گردن اسبها را بزنند و یا شخصا این کار را کرد،چرا که آنها سبب فراموشی یاد پروردگار و نماز او شده بودند!! البته بطلان گفتار اخیر بر کسی پنهان نیست،چرا که اسبها گناهی نداشتند که از دم شمشیر سلیمان بگذرند،اگر گناهی باشد متوجه خود او است که غرق تماشای اسبها شده،و غیر آن را فراموش کرده است.

وانگهی کشتن اسبها علاوه بر اینکه جنایت است اسراف نیز هست،چگونه ممکن است چنین عمل ناروایی از پیغمبری سر زند؟لذا در روایاتی که در ذیل

این آیات در منابع اسلامی آمده این نسبت شدیدا از سلیمان نفی شده است.

و اما جمله های قبل که از فراموشی و غفلت از نماز عصر سخن می گوید آن نیز این سؤال را به وجود می آورد که مگر ممکن است پیامبر معصومی وظیفه واجب خود را به دست فراموشی بسپارد؟هر چند سان دیدن اسبها نیز وظیفه دیگری از او بوده است،مگر اینکه به گفته بعضی نماز،نماز نافله و مستحبّ بوده باشد که فراموشی آن مشکلی ایجاد نکند،ولی برای نماز نافله "رد شمس"ضرورتی ندارد.

از اینها که بگذریم اشکالات دیگری در این تفسیر است.

۱-کلمه"شمس"(خورشید)صریحا در آیات نیامده،در حالی که اسبها ( اَلصّافِناتُ الْجِیادُ )صریحا ذکر شده است،و مناسبتر این است که ضمیرها به چیزی بازگردد که صریحا در آیات آمده.

۲-تعبیر به" عَنْ ذِکْرِ رَبِّی "ظاهرش این است که محبت این اسبها ناشی از یاد و فرمان خدا بوده در حالی که بر طبق تفسیر اخیر باید کلمه"عن"به معنی "علی"باشد یعنی من محبت اسبها را بر محبت پروردگارم ترجیح دادم و این معنی خلاف ظاهر است(دقت کنید).

۳-از همه اینها عجیبتر جمله" رُدُّوها عَلَیَّ "(آن را بر من بازگردانید) با آن لحن آمرانه است،آیا ممکن است"سلیمان"با چنین لحنی که با خدمت- گذارانش صحبت می کند از خدا یا فرشتگان او بخواهد که خورشید را بازگردانند ۴-مسئله"رد شمس"گر چه در برابر قدرت خدا محال نیست،اما مشکلات روشنی دارد که جز در موارد قیام دلیل روشن نمی توان آن را پذیرفت.

۵-آیات فوق با مدح و تمجید سلیمان شروع می شود در حالی که این آیات طبق تفسیر اخیر به مذمت او می انجامد.

۶-اگر نماز واجب ترک شده توجیه آن مشکل است و اگر نماز نافله بوده

ص :۲۷۶

رد شـمس چه لزومی دارد؟ تنهـا سؤالی که در اینجـا بـاقی می مانـد این است که این تفسـیر در روایـات متعـددی که در منابع حـدیث آمـده است به چشم می خـورد،ولی اگر در اسـناد این احـادیث دقت کنیم تصـدیق خـواهیم کرد که هیـچ کـدام سـند معتبری ندارد، و غالبا روایات مرسله است.

آیا بهتر این نیست که از این روایات غیر معتبر صرفنظر شود و علمش را به اهلش واگذاریم و آنچه را از آیات با ذهن خالی از پیشداوریها استفاده می کنیم برگزینیم،و از اشکالات مختلف فارغ و آسوده شویم؟ ***

ص: ۲۷۷

**[سوره ص (۳۸): آیات ۳۴ تا ۴۰]**

## اشاره

وَ لَقَدْ فَتَنّا سُلَيْمانَ وَ أَلْقَيْنا عَلى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنابَ (۳۴) قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكاً لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ (۳۵) فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ أَصابَ (۳۶) وَ الشَّياطِينَ كُلَّ بَنّاءٍ وَ غَوّاصٍ (۳۷) وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفادِ (۳۸) هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ (۳۹) وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفى وَ حُسْنَ مَآبٍ (۴۰)

## ترجمه:

۳۴-ما سلیمان را آزمودیم،و بر کرسی او جسدی افکندیم،سپس او به درگاه خداوند انابه کرد.

۳۵-گفت:پروردگارا مرا ببخش،و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچکس نباشد،که تو بسیار بخشنده ای.

۳۶-ما باد را مسخر او ساختیم تا مطابق فرمانش به نرمی حرکت کند،و به هر جا او

می خواهد برود.

۳۷-و شیاطین را مسخر او ساختیم،هر بناء و غواصی از آنها.

۳۸-و گروه دیگری(از شیاطین)را در غل و زنجیر(تحت سلطه او)قرار دادیم.

۳۹-(و به او گفتیم)این عطای ماست به هر کس می خواهی(و صلاح می بینی)ببخش و از هر کس می خواهی امساک کن و حسابی بر تو نیست.

۴۰-و برای او(سلیمان)نزد ما مقامی ارجمند و سرانجامی نیک است

### تفسیر:

### اشاره

آزمایش سخت سلیمان و حکومت گسترده او

این آیات هم چنان قسمت دیگری از سرگذشت سلیمان را بازگو می کند، و نشان می دهد که انسان به هر پایه ای از قدرت برسد باز از خود چیزی ندارد، و هر چه هست از ناحیه خدا است،مطلبی که توجه به آن پرده های غرور و غفلت را از مقابل چشم انسان کنار می زند،و او را به موقعیت خویش در عرصه جهان هستی واقف می سازد.

نخستین قسمت این آیات در باره یکی از آزمایشهایی است که خدا در باره سلیمان کرد،آزمایشی که با"ترک اولی"همراه بود،و به دنبال آن سلیمان به درگاه خدا روی آورد و از این"ترک اولی"توبه کرد.

فشرده بودن محتوای این آیات باز به گروهی از خیال پردازان افسانه باف مجالی داده است که داستانهای بی اساس و موهومی را در اینجا بسازند،و اموری را به این پیامبر بزرگ نسبت دهند که یا مخالف اساس نبوت است،و یا منافی مقام عصمت،و یا اصولا منافات با منطق عقل و خرد دارد که این خود نیز امتحان و آزمایشی است برای همه پژوهندگان قرآن،در حالی که اگر قناعت به متن گفته قرآن می شد مجالی برای این افسانه های خرافی باقی نمی ماند.

در نخستین آیه مورد بحث قرآن می گوید:"ما سلیمان را آزمودیم و بر کرسی

او جسدی افکندیم،سپس به درگاه خداوند انابه کرد،و به سوی او بازگشت" ( وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمانَ وَ أَلْقَيْنا عَلى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنابَ ).

"کرسی"به معنی"تخت پایه کوتاه"است،و چنین به نظر می رسد که سلاطین دارای دو نوع تخت بوده اند،تختی برای مواقع عادی بود که پایه های کوتاهی داشت،و تختی برای جلسات رسمی و تشریفاتی که پایه های بلند داشت،اولی را "کرسی"و دومی را"عرش"می نامیدند.

"جسد"به معنی جسم بی روح است،و به گفته"راغب"در کتاب"مفردات" مفهومی محدودتر از مفهوم"جسم"دارد،زیرا جسد بر غیر انسان اطلاق نمی شود (مگر به طور نادر)ولی جسم اعم است.

از این آیه اجمالا-استفاده می شود که موضوع آزمایش سلیمان به وسیله جسد بی روحی بوده است که بر تخت او در برابر چشمانش قرار گرفت،چیزی که انتظار آن را نداشت،و امید به غیر آن بسته بود،ولی قرآن شرح بیشتری در این زمینه نداده است.

مفسران و محدثان در این زمینه اخبار و تفسیرهایی نقل کرده اند که از همه موجه تر و روشنتر این است که:

"سلیمان"آرزو داشت فرزندان برومند شجاعی نصیبش شود که در اداره کشور و مخصوصا جهاد با دشمن به او کمک کنند،او دارای همسران متعدد بود با خود گفت:من با آنها همبستر می شوم-تا فرزندان متعددی نصیبم گردد،و به هدفهای من کمک کنند،ولی چون در اینجا غفلت کرد و"انشاء اللّه"،همان جمله ای که بیانگر اتکای انسان به خدا در همه حال است،نگفت در آن زمان هیچ فرزندی از همسرانش تولد نیافت،جز فرزندی ناقص الخلقه،همچون جسدی بی روح که آن را آوردند و بر کرسی او افکندند! سلیمان سخت در فکر فرو رفت،و ناراحت شد که چرا یک لحظه از خدا

غفلت کرده،و بر نیروی خودش تکیه کرده است،توبه کرد و به درگاه خدا بازگشت.

تفسیر دیگری که بعد از این تفسیر قابل توجه به نظر می رسد این است که:

خداونـد سـلیمان را با بیماری شدیـدی مورد آزمایش قرار داد،آن چنان که همچون جسدی بی روح بر تختش افتاد،و در زبان عرب معمول است که به انسان ضعیف و بسیار بیمار گاهی "جسد بلا روح "گفته می شود.

سرانجام او توبه کرد و خداوند او را به حال اول بازگرداند(منظور از "اناب "بازگشت به سلامت است).

البته ایرادی که متوجه این تفسـیر می شود این است که طبق این معنی باید "و القیناه"بوده باشد،یعنی ما سلیمان را بر تختش به صورت جسدی بی روح افکندیم،در حالی که این تعبیر در آیه نیامده است و تقدیر گرفتن نیز بر خلاف ظاهر می باشد.

جمله "اناب "نیز در این تفسیر به معنی "بازگشت به صحت "آمده که این نیز بر خلاف ظاهر است.

ولی اگر "اناب "را به معنی توبه و بازگشت به خدا بگیریم ضـرری به این تفسیر نمی زند بنا بر این تنها مورد خلاف ظاهر همان حذف ضمیر "القیناه" می باشد.

امـا افسـانه هـای دروغین زشتی که در باره گمشـدن انگشتر سـلیمان،و یا ربوده شـدن آن به وسـیله یکی از شـیاطین،و نشسـتن شیطـان بر تخت حکومت به جـای او که بـا آب و تـاب در بعضـی از کتب آمـده،و ظـاهرا ریشه آن به "تلمود "یهودیان باز می گردد و از خرافات اسرائیلی است با هیچ عقل و منطقی سازگار نیست.

این افسانه ها قبل از هر چیز دلیل بر انحطاط فکری گوینـدگانش می باشد، و لذا محققان اسـلامی هر جا از آن نام برده اند بی پایه بودن آنها را با صراحت

باز گو کرده اند،و گفته اند نه مقام نبوت و حکومت الهی به انگشتر وابسته است.

و نه هرگز خداوند این مقام را از پیامبری گرفته،شیطانی را به صورت پیامبری درآورده،تا چه رسد به اینکه چهل روز بر جای او بنشیند و میان مردم حکومت و قضاوت کند (۱).

*** به هر حال قرآن در آیه بعد مساله توبه سلیمان را که در آخرین جمله آیه قبل آمده بود به صورت مشروحتری باز گو کرده،می فرماید:"گفت پروردگارا مرا ببخش"( قٰالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی ).

و ملك و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچکس نباشد که تو بسیار بخشنده ای"( وَ هَبْ لِی مُلْكاً لاٰ یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهّٰابُ ).

***

## در اینجا دو سؤال مطرح است

۱-آیا از این تقاضای سلیمان استشمام بخل نمی شود؟ در پاسخ این سؤال مفسران مطالب بسیاری دارند که قسمت مهمی از آن با ظاهر آیات ناهماهنگ است،آنچه از همه مناسبتر و منطقی تر به نظر می رسد این است که:

او از خداوند یک نوع حکومت می خواست که توأم با معجزات ویژه ای بوده باشد،و حکومت او را از سایر حکومتها مشخص کند،زیرا می دانیم هر پیامبری معجزه مخصوص به خود داشته موسی ع معجزه عصا و ید بیضا داشت، آتش برای ابراهیم سرد و خاموش شد،معجزه صالح ناقه مخصوص او بود،و معجزه پیامبر اسلام قرآن مجید بود،سلیمان نیز حکومتی داشت آمیخته با اعجازهای



---

۱- ۱) برای اینکه روشن شود ریشه این خرافات کتب یهود است به کتاب "اعلام قرآن"بحث سلیمان در افسانه ها صفحه ۳۹۲ مراجعه شود.

الهی،حکومت بر بادها،و شیاطین، با ویژگیهای بسیار دیگر.

و این برای پیامبران عیب و نقصی محسوب نمی شود که برای خود تقاضای معجزه ویژه ای کنند،تا وضع آنها را کاملا مشخص کند،بنا بر این هیچ مانعی ندارد که دیگران حکومتهای وسیعتر و گسترده تر از سلیمان پیدا کنند اما ویژگیهای آن را نخواهند داشت.

شاهد این سخن آیات بعد از این آیه است که در حقیقت اجابت این درخواست سلیمان را منعکس ساخته و سخن از تسخیر باد و شیاطین می گوید،و می دانیم این موضوع از ویژگیهای حکومت سلیمان بود.

و از اینجا پاسخ سؤال دوم که می گوید:طبق عقیده ما مسلمانان حکومت مهدی ع(ارواحنا فداه)حکومتی است جهانی و مسلما گسترده تر از حکومت سلیمان،روشن می شود. زیرا با تمام وسعتی که حکومت حضرت مهدی ع دارد و با همه امتیازاتی که آن را از سایر حکومتها مشخص می کند،از نظر ویژگیها و خصوصیات با حکومت سلیمان متفاوت است،و این حکومت سلیمان مخصوص خودش بوده.

خلاصه اینکه سخن از کم و زیاد و افزون طلبی و انحصارجویی نیست،سخن از این است که کمال نبوت در این است که از نظر معجزات ویژگیهایی داشته باشد که آن را از نبوت انبیای دیگر مشخص کند،و سلیمان طالب این بود.

در بعضی از روایات که از طرق اهل بیت از امام موسی بن جعفر ع نقل شده پاسخی از سؤال بخل داده شده که بسیار جالب است.

حدیث چنین است که یکی از دوستانش بنام علی بن یقطین از آن امام ع سؤال کرد آیا جایز است پیامبر خدا بخیل باشد؟ امام ع فرمود:نه.

عرض کرد پس چرا سلیمان می گوید:" رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ هَبْ لِی مُلْکاً

لاٰ یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی

"و مفهوم و تفسیر این آیه چیست؟ امام ع فرمود:"حکومت دو گونه است:حکومتی که از طریق ظلم و غلبه و اجبار مردم به دست می آید،و حکومتی که از سوی خداوند است، مانند حکومت خاندان ابراهیم و طالوت و ذو القرنین.

سلیمان از خداوند خواست حکومتی به او دهد که هیچ کس نتواند بعد از او بگوید از طریق غلبه و ظلم و اجبار مردم به دست آمده است.

لذا خداوند متعال باد را مسخر فرمان او ساخت که به نرمی هر کجا او مایل بود جریان می یافت،و صبحگاهان فاصله یک ماه را می پیمود،و عصرگاهان فاصله یک ماه را،و خداوند متعال شیاطین را مسخر او ساخت که برای او ساختمان می ساختند و غواصی می کردند،و علم سخن گفتن پرندگان را به او تعلیم داد، و حکومت او را در زمین پا بر جا ساخت،لذا در همان زمان و زمانهای بعد مردم دانستند که حکومت او و هیچ شباهتی به حکومتی که مردم آن را برمی گزینند،و یا از طریق قهر و غلبه و ستم حاصل می شود ندارد".

علی بن یقطین می گوید عرض کردم پس تفسیر این سخن که از پیامبر اسلام ص نقل شده که فرمود

رحم اللّٰه اخی سلیمان ابن داود ما کان ابخله:

"خدا رحمت کند برادرم سلیمان بن داود را چه بخیل بود"چیست؟! فرمود:دو معنی دارد:نخست اینکه او بسیار در مورد نوامیس و عرضش بخیل بود از اینکه کسی سخن نامناسبی در باره آنها بگوید.

دیگر این که منظور پیامبر ص این بود که اگر آیه قرآن را آن چنان که بعضی از جهال تفسیر کرده اند که او تقاضای حکومتی بی نظیر و منحصر به خود کرد باید او مرد بخیلی باشد(و این طعنی است بر آنها) (۱).

***

ص: ۲۸۴

---

۱- ۱) کتاب"علل الشرائع"(طبق تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۵۹).

آیات بعد همانگونه که گفتیم بیان این مطلب است که خدا تقاضای سلیمان را پذیرفت و حکومتی با امتیازات ویژه و مواهبی بزرگ در اختیار او گذارد که آنها را می توان در پنج موضوع خلاصه کرد:

۱-تسخیر بادها به عنوان یک مرکب راهوار،چنان که می فرماید:"ما باد را مسخر او ساختیم تا مطابق فرمانش به نرمی حرکت کند،و به هر جا او اراده نماید برود"( فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ أَصابَ ).

مسلم است یک حکومت وسیع و گسترده باید از وسیله ارتباطی سریعی برخوردار باشد،تا رئیس حکومت بتواند در مواقع لزوم به سرعت از تمام مناطق کشور سرکشی کند،و خداوند این امتیاز را به سلیمان داده بود.

اینکه چگونه باد به فرمان او بود؟و با چه سرعتی حرکت می کرد؟، سلیمان و یارانش به هنگام حرکت به وسیله باد،بر چه چیز سوار می شدند؟ و چه عواملی آنها را از سقوط و کم و زیاد شدن فشار هوا و مشکلات دیگر حفظ می کرد؟ و خلاصه این چه وسیله مرموز و اسرارآمیزی بوده که در آن عصر و زمان در اختیار سلیمان قرار داشت؟ اینها مسائلی است که جزئیات آن بر ما روشن نیست،ما همین قدر می دانیم که این از جمله خوارق عاداتی بود که در اختیار پیامبران قرار می گرفت، یک مساله عادی و معمولی نبود،یک موهبت فوق العاده و یک اعجاز بود،و این امور در برابر قدرت خداوند امر ساده ای است و چه بسیارند مسائلی که ما اصل آن را می دانیم اما از جزئیاتش خبر نداریم.

در اینجا سؤالی پیش می آید که تعبیر به رخاء(نرم و ملایم)که در این آیه وارد شده با تعبیر عاصفه(تندباد)که در آیه ۸۱ سوره انبیاء آمده است هماهنگ نیست،آنجا که می فرماید: وَ لِسُلَيْمانَ الرِّيحَ عاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ

إِلَى الْأَرْضِ الَّتِی بَارَکْنا فِيها :"ما تندباد را مسخر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را برکت داده بودیم حرکت می کرد".

این سؤال را از دو راه می توان پاسخ گفت:

نخست اینکه توصیف به"عاصفه"(تندباد)برای بیان سرعت آن است، و توصیف به رخاء بیان منظم بودن و نرم بودن حرکات آن می باشد،به طوری که آنها در عین حرکت سریع احساس ناراحتی نمی کردند،درست مانند وسائل تکامل یافته سریع السیر کنونی که بعضا انسان به هنگامی که با آن سفر می کند این احساس را دارد که گویی در اطاق خانه اش نشسته است در حالی که با سرعت سرسام آوری در حرکت است.

دیگر اینکه بعضی از مفسران این دو آیه را ناظر به دو نوع باد دانسته اند که هر دو را خداوند در اختیار سلیمان قرار داده بود نوعی سریع السیر و نوعی آرام.

*** ۲-موهبت دیگر خداوند به سلیمان ع مساله تسخیر موجودات سرکش و قرار دادن آن در اختیار او برای انجام کارهای مثبت بود چنان که در آیه بعد می گوید"و شیاطین را مسخر او ساختیم،و هر بنا و غواصی از آنها را سر بر فرمان او نهادیم"تا گروهی در خشکی هر بنائی می خواهد برای او بسازند،و گروهی در دریا به غواصی مشغول باشند"( وَ الشَّیاطِینَ کُلَّ بَنّاءٍ وَ غَوّاصٍ ) (۱).

و به این ترتیب خداوند نیروی آماده ای برای کارهای مثبت را در اختیار او گذاشت،و شیاطین که طبیعتشان تمرد و سرکشی است آن چنان مسخر او شدند که در مسیر سازندگی و استخراج منابع گرانبها قرار گرفتند.

ص :۲۸۶

---

۱- ۱) "شیاطین"عطف بر"الریح"است که مفعول"سخرنا"می باشد و" کُلَّ بَنّاءٍ وَ غَوّاصٍ "بدل از شیاطین می باشد.

نه تنها در این آیه که در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید به این معنی اشاره شده که شیاطین مسخر سلیمان بودند،و برای او فعالیتهای مثبتی داشتند، منتها در بعضی از آیات مانند آیات مورد بحث و آیه ۸۲ سوره انبیاء تعبیر به "شیاطین"شده،در حالی که در آیه ۱۲ سوره سبأ تعبیر به"جن"شده است.

همانگونه که قبلا- نیز گفته ایم"جن"موجودی است که از نظر ما پوشیده است،اما دارای عقل و شعور و قدرت می باشد،همچنین مؤمن و کافر است،و هیچ مانعی ندارد که به فرمان خدا در اختیار پیامبری قرار گیرند و به کارهای مفیدی مشغول شوند،این احتمال نیز وجود دارد که شیاطین معنی گسترده ای داشته باشد که هم انسانهای سرکش و هم غیر آنها را شامل شود،و اطلاق شیطان بر این مفهوم وسیع در قرآن مجید آمده است(انعام-۱۱۲)و به این ترتیب خداوند نیرویی به سلیمان داد که توانست همه متمردان را تسلیم خود سازد.

*** ۳-موهبت دیگر خداوند به سلیمان مهار کردن گروهی از نیروهای مخرب بود،زیرا به هر حال در میان شیاطین افرادی بودند که به عنوان یک نیروی مفید و سازنده قابل استفاده به حساب نمی آمدند،و چاره ای جز این نبود که آنها در بند باشند،تا جامعه از شر مزاحمت آنها در امان بماند،چنان که قرآن در آیه بعد می گوید:"و گروه دیگری از شیاطین را در غل و زنجیر تحت سلطه او قرار دادیم"( وَ آخَرِینَ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفادِ ) (۱).

"مقرنین"از ماده"قرن"به معنی"مقارنت"و نزدیکی است،و در اینجا اشاره به جمع کردن دست و پا یا گردن در بند و زنجیر است.

ص: ۲۸۷

---

۱- ۱) "آخرین"عطف بر"کل بناء"و در حکم مفعول"سخرنا"می باشد و"مقرنین"صفت برای"آخرین"است.

"اصـفاد"جمع "صـفد"(بر وزن نمـد)به معنی قید و بند است(مانند دسـتبندها و پابندهایی که بر زندانیان می گذارند،بعضـی از جملـه" مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفٰادِ ""غـل جـامعه"را اسـتفاده کردنـد و آن زنجیری بـوده است که دسـتها را به گردن می بست که با معنی"مقرنین"که مفهوم نزدیکی را دارد متناسب است.

این احتمال نیز داده شده که منظور از این جمله این است که آنها هر گروه در یک بند قرار داشتند.

منتها این سؤال پیش می آید که اگر منظور از شیاطین،شـیاطین جن باشد که طبعا دارای جسـمی لطیفند غل و زنجیر و دستبند تناسبی با آنها ندارد.

لذا بعضی گفته اند که این تعبیر کنایه از بازداشت و جلوگیری آنها از فعالیتهای تخریبی است،و اگر منظور شیاطین و سرکشان انس باشد غل و زنجیر و دستبند مفهوم اصلی خود را حفظ خواهد کرد.

*** ۴-چهـارمین موهبت خداونـد به سـلیمان اختیارات فراوانی بود که دست او را در اعطا و منع باز می گـذارد،چنان که آیه بعـد می گویـد:"بـه او گفـتیم ایـن عطـا و بخشـش مـاست به هر کس می خـواهی(و صـلاح می بینی)ببخش و از هر کس می خواهی(و صلاح می دانی)امساک کن و حسابی بر تو نیست"( هٰذٰا عَطٰاؤُنٰا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ ).

تعبیر"بغیر حسـاب"یا اشاره به این است که خداونـد به خاطر مقام عـدالت تو در این زمینه اختیارات وسـیعی به تو داده و مورد محاسـبه و بازخواست قرار نخواهی گرفت،و یا به این معنی است که عطای الهی بر تو آن قدر زیاد است که هر چه ببخشـی در آن به حساب نمی آید.

بعضی از مفسران نیز این تعبیر را تنها مربوط به شیاطین دربند دانستند که هر کس را می خواهی(و صلاح می دانی)آزاد کن و هر کدام را مصلحت

ص :۲۸۸

می دانی در بند نگهدار،اما این معنی بعید به نظر می رسد زیرا با ظاهر کلمه "عطائنا"هماهنگ نیست.

*** ۵-پنجمین و آخرین موهبت خداوند بر سلیمان مقامات معنوی او بود که خدا در سایه شایستگیهایش به او مرحمت کرده بود،چنان که در آخرین آیه مورد بحث می فرماید"برای او(سلیمان)نزد ما مقامی بلند و والا و سرانجامی نیک است"( وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفیٰ وَ حُسْنَ مَآبٍ ).

این جمله در حقیقت پاسخی است به آنها که ساحت قدس این پیامبر بزرگ را به انواع نسبتهای ناروا و خرافی-به پیروی آنچه در تورات کنونی آمده است- آلوده ساخته اند،و به این ترتیب او را از همه این اتهامات مبرا می شمرد،و مقام او را نزد خداوند گرامی می دارد،حتی تعبیر به"حسن ماب"که خبر از عاقبت نیک او می دهد ممکن است اشاره به نسبت ناروایی باشد که در تورات آمده که سلیمان به خاطر ازدواج با بت پرستان سرانجام به آئین بت پرستی تمایل پیدا کرد!و حتی دست به ساختن بتخانه ای زد!!قرآن با این تعبیر خط بطلان بر تمام این اوهام و خرافات می کشد.

***

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱-حقایقی که داستان سلیمان به ما می آموزد**

بدون شک هدف قرآن از ذکر تواریخ انبیاء تکمیل برنامه های تربیتی از طریق انعکاس عینی واقعیتها در این سرگذشتهای زنده است.

از جمله مسائلی که در لابلای داستان سلیمان عینیت یافته امور زیر است.

الف:داشتن یک حکومت نیرومند با امکانات مادی فراوان و اقتصاد گسترده و تمدن درخشان هرگز منافاتی با مقامات معنوی و ارزشهای الهی و انسانی ندارد،

ص :۲۸۹

چنان که آیات فوق بعد از ذکر تمام مواهب مادی سلیمان در پایان می گوید:با این همه او در پیشگاه خدا مقامی والا و سرانجامی نیک داشت.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است

ا رأیتم ما اعطی سلیمان بن داود من ملکه؟فان ذلک لم یزده الا تخشعا،ما کان یرفع بصره الی السماء تخشعا لربه!:

"شنیده اید خداوند چه اندازه از ملك و حکومت به سلیمان داد؟با این حال اینهمه مواهب جز بر خشوع او نیفزود،به گونه ای که حتی از شدت خشوع و ادب چشم به آسمان نمی انداخت" (۱).

ب:برای اداره یک کشور آباد هم وسیله ارتباطی سریع لازم است،و هم به کار گرفتن نیروهای مختلف،و هم جلوگیری از نیروهای مخرب،هم توجه به مسائل عمرانی،هم تولید سرمایه از طریق استخراج منابع مختلف،و هم دادن اختیارات به مدیران لایق که همه اینها در این داستان به طرز روشنی منعکس شده است.

ج:از نیروها باید حد اکثر استفاده را کرد و حتی شیاطین را به طور کامل نباید حذف کرد،بلکه آنها را که قابل توجیه و ارشادند در مسیر صحیح به کار گرفت،و تنها آن بخش که به هیچوجه قابل استفاده نیستند باید در بند باشند.

***

### ۲-سلیمان در قرآن و تورات

در ترسیمی که قرآن مجید از این پیامبر بزرگ در آیات فوق کرده او را انسانی پاك،پر ارزش،مدبر و عدالت پیشه معرفی می کند.

در حالی که تورات تحریف یافته کنونی او را(العیاذ باللّه)مردی عیاش



---

۱- ۱) "روح البیان"جلد ۸ صفحه ۳۹.

و هواپرست با نقطه های ضعف فراوان معرفی می کند و عجب اینکه در همین کتاب مناجاتهای سلیمان و اشعار مذهبی او و امثال و حکمتش در کنار بقیه ابواب تورات قرار گرفته که نشان می دهد او مردی حکیم و وارسته بوده است،و این تناقض عجیبی است که در میان مندرجات تورات کنونی وجود دارد.

برای توضیح بیشتر در این زمینه به بحث مشروحی که در جلد ۱۸ تفسیر نمونه ذیل آیات ۱۲ تا ۱۴ سوره سبا(تحت عنوان چهره سلیمان در قرآن و تورات کنونی)آورده ایم مراجعه فرمائید.

***

## [سوره ص (۳۸): آیات ۴۱ تا ۴۴]

### اشاره

وَ اُذْكُرْ عَبْدَنا أَيُّوبَ إِذْ نادىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ اَلشَّيْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ (۴۱) اُرْكُضْ بِرِجْلِكَ هٰذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَ شَرابٌ (۴۲) وَ
وَهَبْنا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنّا وَ ذِكْرىٰ لِأُولِي اَلْأَلْبابِ (۴۳) وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ إِنّا وَجَدْناهُ صابِراً
نِعْمَ اَلْعَبْدُ إِنَّهُ أَوّابٌ (۴۴)

### ترجمه:

۴۱-به خاطر بیاور بنده ما ایوب را،هنگامی که پروردگارش را خوانده که شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده.

۴۲-(به او گفتیم)پای خود را بر زمین بکوب این،چشمه آبی خنک برای شستشو و نوشیدن است.

۴۳-و خانواده اش را به او بخشیدیم،و همانند آنها را با آنها قرار دادیم،تا رحمتی از سوی ما باشد و تذکری برای صاحبان فکر.

۴۴-(و به او گفتیم)بسته ای از ساقه های گندم(یا مانند آن)را برگیر و به او(همسرت) بزن و سوگند خود را مشکن،ما او را شکیبا یافتیم،چه بنده خوبی که بسیار بازگشت کننده به سوی خدا بود

ص: ۲۹۲

**تفسیر:**

زندگی پر ماجرای ایوب و مقام صبرش

در آیات گذشته سخن از سلیمان و حشمت او بود که قدرت خداداد را نشان می داد و این خود نویدی بود برای پیامبر ص و مسلمانان مکه که آن روز در فشار سختی قرار داشتند.

در آیات مورد بحث سخن از ایوب است که الگوی صبر و استقامت می باشد، تا به مسلمانان آن روز و امروز و فردا درس مقاومت در برابر مشکلات و ناراحتیهای زندگی دهد،و به پایمردی دعوت کند،و عاقبت محمود این صبر را روشن سازد.

ایوب سومین پیامبری است که در این سوره گوشه ای از زندگی او مطرح شده،و پیامبر بزرگ ما موظف گردید سرگذشت او را به یاد آورد،و برای مسلمانان بازگو کند تا از مشکلات طاقتفرسا نهراسند،از لطف و رحمت خدا هرگز مایوس نشوند.

نام یا سرگذشت ایوب در چندین سوره از قرآن آمده است:در سوره نساء آیه ۱۶۳،در سوره انعام آیه ۸۴ تنها به ذکر نام او در ردیف پیامبران دیگر اکتفاء شده که مقام نبوت او را تثبیت و تبیین می کند،بر خلاف تورات کنونی که او را در زمره پیامبران نشمرده بلکه بنده ای متمکن و نیکوکار دارای اموال و فرزندان بسیار می داند.

در سوره انبیاء آیات ۸۳ و ۸۴ توضیح کوتاهی در باره زندگی او آمده، و در آیات مورد بحث از"سوره ص"مشروحتر از هر جای دیگر قرآن شرح حال او ضمن چهار آیه بیان شده است.

نخست می گوید:"بنده ما ایوب را بیاد آور هنگامی که پروردگارش را

ص :۲۹۳

خوانـد و عرض کرد:"شـیطان مرا به رنج و عذاب افکنده"( وَ اذْکُرْ عَبْدَنٰا أَیُّوبَ إِذْ نٰادیٰ رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطٰانُ بِنُصْبٍ وَ عَذٰابٍ ).

"نصب"(بر وزن عسر)و"نصب"(بر وزن حسد)هر دو به معنی بلا و شر است.

از این آیه اولا مقام والای ایوب در پیشگاه خدا به عنوان"عبدنا"(بنده ما)به خوبی استفاده می شود،ثانیا اشاره سربسته ای است به گرفتاریهای شدید و طاقتفرسا و درد و رنج فراوان ایوب.

شرح این ماجرا در قرآن نیامده،ولی در کتب معروف حدیث و در تفاسیر ماجرا به این صورت نقل شده است:

کسـی از امام صادق سؤال کرد:بلائی که دامنگیر ایوب شد برای چه بود؟ (شاید فکر می کرد کار خلافی از او سر زده بود که خداوند او را مبتلا ساخت).

امام در پاسخ او جواب مشروحی فرمود که خلاصه اش چنین است:

"ایوب به خاطر کفران نعمت گرفتار آن مصائب عظیم نشد،بلکه به عکس به خاطر شـکر نعمت بود،زیرا شیطان به پیشگاه خدا عرضه داشت که اگر ایوب را شـاکر می بینی به خـاطر نعمت فراوانی است که به او داده ای،مسـلما اگر این نعمتهـا از او گرفته شود او هرگز بنـده شـکرگزاری نخواهـد بود! خداوند برای اینکه اخلاص ایوب را بر همگان روشن سازد،و او را الگویی برای جهانیـان قرار دهـد کـه بـه هنگـام"نعمـت"و"رنـج"هر دو شـاکر و صـابر باشـند بـه شـیطان اجـازه داد کـه بر دنیـای او مسـلط گردد.شـیطان از خـدا خواست اموال سـرشار ایوب،زراعت و گوسـفندانش و همچنین فرزندان او از میان بروند،و آفات و بلاها در مدت کوتاهی آنها را از میان برد،ولی نه تنها از مقام شـکر ایوب کاسـته نشد بلکه افزوده گشت! او از خدا خواست که این بار بر بدن ایوب مسلط گردد،و آن چنان بیمار

شود که از شدت درد و رنجوری به خود بپیچد و اسیر و زندانی بستر گردد.

این نیز از مقام شکر او چیزی نکاست.

ولی جریانی پیش آمد که قلب ایوب را شکست و روح او را سخت جریحه دار ساخت،و آن اینکه جمعی از راهبان بنی اسرائیل به دیدنش آمدند و گفتند:

تو چه گناهی کرده ای که به این عذاب الیم گرفتار شده ای؟! ایوب در پاسخ گفت:به پروردگارم سوگند که خلافی در کار نبوده،همیشه در طاعت الهی کوشا بوده ام،و هر لقمه غذایی خوردم یتیم و بینوایی بر سر سفره من حاضر بوده.

درست است که ایوب از این شماتت دوستان بیش از هر مصیبت دیگری ناراحت شد،ولی باز رشته صبر را از کف نداد،و آب زلال شکر را به کفران آلوده نساخت،تنها رو به درگاه خدا آورد و جمله های بالا را بیان نمود،و چون از عهده امتحانات الهی به خوبی برآمده بود خداوند درهای رحمتش را بار دیگر به روی این بنده صابر و شکیبا گشود،و نعمتهای از دست رفته را یکی پس از دیگری و حتی بیش از آن را به او ارزانی داشت،تا همگان سرانجام نیک صبر و شکیبایی و شکر را دریابند" (۱).

بعضی از مفسران بزرگ احتمال داده اند که رنج و آزار شیطان نسبت به ایوب از ناحیه وسوسه های مختلف او بود،گاه می گفت:بیماری تو طولانی شده، خدایت تو را فراموش کرده! گاه می گفت:چه نعمتهای عظیمی داشتی؟چه سلامت و قدرت و قوتی؟ همه را از تو گرفت،باز هم شکر او را بجا می آوری؟!



---

۱ - ۱) این روایت در تفسیر نور الثقلین،از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده،و همین مضمون در"تفسیر قرطبی"و تفسیر فخر رازی،و"تفسیر صافی"و تفاسیر دیگر،و "اعلام القرآن"با تفاوتهایی آمده است،در کتب عهد عتیق در کتاب ایوب مطالبی شبیه آن دیده می شود هر چند تفاوتهایی با آنچه در منابع اسلامی آمده است دارد.

شاید این تفسیر به خاطر آن باشد که تسلط شیطان را بر پیامبری همچون ایوب و بر جان و مال و فرزندش بعید دانسته اند،اما با توجه به اینکه این سلطه اولاـ به فرمان خدا بوده،و ثانیا محدود و موقتی بوده و ثالثا برای آزمایش این پیامبر بزرگ و ترفیع درجه او صورت گرفته،مشکلی ایجاد نمی کند.

به هر حال،می گویند:ناراحتی و رنج و بیماری او هفت سال و به روایتی هیجده سال طول کشید و کار بجایی رسید که حتی نزدیکترین یاران و اصحابش او را ترک گفتند،تنها همسرش بود که در وفاداری نسبت به ایوب استقامت به خرج داد.

و این خود شاهدی است بر وفاداری بعضی از همسران! اما در میان تمام ناراحتی ها و رنجها آنچه بیشتر روح ایوب را آزار می داد مساله شماتت دشمنان بود،لذا در حدیثی می خوانیم:بعد از آنکه ایوب سلامت خود را بازیافت و درهای رحمت الهی به روی او گشوده شد از او سؤال کردند بدترین درد و رنج تو چه بود؟ گفت شماتت دشمنان!.

*** سرانجام ایوب از بوته داغ این آزمایش الهی سالم به درآمد،و فرمان رحمت خدا از اینجا آغاز شد که به او دستور داد"پای خود را بر زمین بکوب، چشمه آبی می جوشد که هم خنک است برای شستشوی تنت،و هم گواراست برای نوشیدن"( اُرْکُضْ بِرِجْلِکَ هٰذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَ شَرابٌ ).

"ارکض"از ماده"رکض"(بر وزن مکث)به معنی کوبیدن پا بر زمین، و گاه به معنی دویدن آمده است،و در اینجا به معنی اول است.

همان خداوندی که چشمه زمزم را در آن بیابان خشک و سوزان از زیر پاشنه پای اسماعیل شیرخوار بیرون آورد،و همان خداوندی که هر حرکت و

هر سکونی،هر نعمت و هر موهبتی،از ناحیه اوست،این فرمان را نیز در مورد ایوب صادر کرد،چشمه آب جوشیدن گرفت چشمه ای خنک و گوارا و شفابخش از بیماریهای "برون" و "درون".

بعضی معتقدند این چشمه دارای یک نوع آب معدنی بوده که هم برای نوشیدن گوارا بوده،و هم اثرات شفابخش از نظر بیماریها داشته،هر چه بود لطف و رحمت الهی بود،در باره پیامبری صابر و شکیبا.

"مغتسل"به معنی آبی است که با آن شستشو می کنند،و بعضی آن را به معنی محل شستشو دانسته اند،ولی معنی اول صحیحتر به نظر می رسد،و به هر حال توصیف آن آب به خنک بودن شاید اشاره ای باشد به تاثیر مخصوص شستشو با آب سرد برای بهبود و سلامت تن،همانگونه که در طب امروز نیز ثابت شده است.

و نیز اشاره لطیفی است بر اینکه کمال آب شستشو در آن است که از نظر پاکی و نظافت همچون آب نوشیدنی باشد! شاهد این سخن اینکه در دستورهای اسلامی نیز آمده،"قبل از آنکه با آبی غسل کنید جرعه ای از آن بنوشید"! (۱).

*** نخستین و مهمترین نعمت الهی که عافیت و بهبودی و سلامت بود به ایوب بازگشت،نوبت بازگشت مواهب و نعمتهای دیگر رسید،و در این زمینه قرآن می گوید:"ما خانواده اش را به او بخشیدیم"( وَ وَهَبْنٰا لَهُ أَهْلَهُ ).

"و همانند آنها را با آنها قرار دادیم"( وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ ).

"تا رحمتی از سوی ما باشد،و هم تذکری برای صاحبان فکر و اندیشه" ( رَحْمَةً مِنّٰا وَ ذِکْریٰ لِأُولِی الْأَلْبٰابِ ).



---

۱- ۱) "وسائل الشیعه"جلد ۱ باب ۱۳ از ابواب آداب الحمام حدیث ۱.

در اینکه چگونه خانـدان او به او بازگشـتند؟تفسیرهای متعـددی وجود دارد،مشـهور این است که آنها مرده بودند خداوند بار دیگر آنها را به زندگی و حیات بازگرداند.

ولی بعضـی گفته انـد آنها بر اثر بیماری ممتـد ایوب از گرد او پراکنـده شده بودند،هنگامی که ایوب سـلامت و نشاط خود را بازیافت بار دیگر گرد او جمع شدند.

این احتمال نیز داده شـده است که همه یا عـده ای از آنها نیز گرفتار انواع بیماریها شده بودند،رحمت الهی شامل حال آنها نیز شد،و همگی سلامت خود را بازیافتند،و همچون پروانگانی گرد شمع وجود پدر جمع گشتند.

افزودن"هماننـد آنها بر آنها"اشاره به این است که خداونـد کانون خانوادگی او را گرمتر از گذشـته ساخت و فرزندان بیشتری به او مرحمت فرمود.

گر چه در مورد اموال ایوب در این آیـات سـخنی به میـان نیامـده است،ولی قرائن حـال نشـان می دهـد که خداونـد آنها را به صورت کاملتر نیز به او بازگرداند.

قابـل تـوجه اینکه ذیـل آیه فوق هـدف بـازگشت مواهب الهی به ایوب را دو چیز می شـمرد:یکی"رحمت الهی بر او"که جنبه فردی دارد،و در حقیقت پاداش و جائزه ای است که از سوی خداونـد به این بنده صابر و شـکیبا،و دیگر"دادن درس عبرتی به همه صاحبان عقل و هوش در تمام طول تاریـخ"تا در مشـکلات و حوادث سـخت،رشـته صبر و شـکیبایی را از دست ندهند،و همواره به رحمت الهی امیدوار باشند.

*** تنها مشـکلی که برای ایوب مانـده بود سوگنـدی بود که در مورد همسـرش خورده بود و آن اینکه تخلفی از او دید و در آن حال بیماری سوگند یاد کرد که هر گاه قدرت پیدا کند یکصد ضربه یا کمتر بر او بزند،اما بعد از بهبودی

می خواست به پاس وفاداریها و خدماتش او را ببخشد،ولی مساله سوگند و نام خدا در میان بود.

خداوند این مشکل را نیز برای او حل کرد و چنان که قرآن می گوید:

فرمود"بسته ای از ساقه های گندم(یا مانند آن)را برگیر،و به او بزن و سوگند خود را مشکن"!( وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لاٰ تَحْنَثْ ).

"ضغث"(بر وزن حرص)به معنی دسته ای از چوبهای نازک ساقه گندم و جو و یا رشته های خوشه خرما و یا دسته گل و مانند آن است.

در اینکه تخلف همسر ایوب که طبق روایتی نامش"لیا"دختر یعقوب بود،چه بوده است؟باز در میان مفسران گفتگو است.

از ابن عباس مفسر معروف نقل شده که شیطان(یا شیطان صفتی)به صورت طبیعی بر همسرش ظاهر شد گفت من شوهر تو را معالجه می کنم تنها به این شرط که وقتی بهبودی یافت به من بگوید تنها عامل بهبودیش من بوده ام،و هیچ مزد دیگری نمی خواهم! همسرش که از ادامه بیماری شوهر سخت ناراحت بود پذیرفت و این پیشنهاد را به ایوب کرد،ایوب که متوجه دام شیطان بود سخت برآشفت و سوگندی یاد کرد همسرش را تنبیه کند.

بعضی دیگر گفته اند ایوب او را دنبال انجام کاری فرستاد،و او دیر کرد، او که از بیماری رنج می برد سخت ناراحت شد و چنان سوگندی یاد کرد.

ولی به هر حال اگر او از یک نظر مستحق چنین کیفری بوده،از نظر وفاداریش در طول خدمت و پرستاری استحقاق چنان عفوی را نیز داشته است.

درست است که زدن یک دسته ساقه گندم یا چوبهای خوشه خرما مصداق واقعی سوگند او نبوده است،ولی برای حفظ احترام نام خدا و عدم اشاعه قانون شکنی او این کار را انجام داد،و این تنها در موردی است که طرف مستحق عفو باشد

ص :۲۹۹

و انسان می خواهد در عین عفو،حفظ ظاهر قانون را نیز بکند،و گرنه در مواردی که استحقاق عفو نباشد هرگز چنین کاری مجاز نیست (۱).

و بالآخره در آخرین جمله از آیات مورد بحث که در واقع عصاره ای است از آغاز و پایان این داستان می فرماید:"ما او را صابر و شکیبا یافتیم،چه بنده خوبی بود ایوب که بسیار بازگشت کننده به سوی ما بود"( إِنّٰا وَجَدْنٰاهُ صٰابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوّٰابٌ ).

ناگفته پیداست که دعای او به درگاه خدا،و تقاضای دفع وسوسه های شیطان،و رنج و محنت و بیماری،منافات با مقام صبر و شکیبایی ندارد،آن هم بعد از هفت سال یا به روایتی هیجده سال با درد و بیماری و فقر و ناداری ساختن و تحمل کردن و شاکر بودن.

قابل توجه اینکه در این جمله،حضرت ایوب به سه وصف مهم توصیف شده است که در هر کس باشد انسان کاملی است:

۱-مقام عبودیت ۲-صبر و شکیبایی و استقامت ۳-بازگشت پی در پی به سوی خدا.

***

## نکته ها:

### اشاره

### ۱-درسهای مهمی از داستان ایوب

با اینکه مجموع سرگذشت این پیامبر شکیبا تنها در چهار آیه این سوره آمده،اما همین مقدار که قرآن بیان داشته الهام بخش حقایق مهمی است:

الف:آزمون الهی آن قدر وسیع و گسترده است که حتی انبیاء بزرگ با شدیدترین و سخت ترین آزمایشها آزموده می شوند،چرا که طبیعت زندگی این



---

۱- ۱) نظیر این معنی در باب حدود اسلامی و اجرای آن در مورد بیماران خطاکار نیز آمده است(کتاب الحدود ابواب حد الزنا).

جهان بر این اساس گذارده شده،و اصولا بدون آزمایشهای سخت استعدادهای نهفته انسانها شکوفا نمی شود.

ب:"فرج بعد از شدت"نکته دیگری است که در این ماجرا نهفته است هنگامی که امواج حوادث و بلا از هر سو انسان را در فشار قرار می دهد،نه تنها نباید مایوس و نومید گشت،بلکه باید آن را نشانه و مقدمه ای بر گشوده شدن درهای رحمت الهی دانست،چنان که امیر مؤمنان علی ع می فرماید:

عند تناهی الشده تکون الفرجه،و عند تضایق حلق البلاء یکون الرخاء:

"به هنگامی که سختیها به اوج خود می رسد فرج نزدیک است،و هنگامی که حلقه های بلا تنگ تر می شود راحتی و آسودگی فرا می رسد" (۱).

ج:از این ماجرا به خوبی بعضی از فلسفه های بلاها و حوادث سخت زندگی روشن می شود،و به آنها که وجود آفات و بلاها را ماده نقضی بر ضد برهان نظم در بحث توحید می شمرند پاسخ می دهد،که وجود این حوادث سخت گاه در زندگی انسانها از پیامبران بزرگ خدا گرفته،تا افراد عادی یک ضرورت است،ضرورت امتحان و آزمایش و شکوفا شدن استعدادهای نهفته،و بالآخره تکامل وجود انسان.

لذا در بعضی از روایات اسلامی از امام صادق ع آمده است:

ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الذی یلونهم الامثل فالامثل: "بیش از همه مردم پیامبران الهی گرفتار حوادث سخت می شوند،سپس کسانی که پشت سر آنها قرار دارند، به تناسب شخصیت و مقامشان" (۲).

و نیز از همان امام بزرگوار ع نقل شده که فرمود:

ان فی الجنه منزله لا یبلغها عبد الا بالابتلاء: "در بهشت مقامی هست که هیچکس به آن نمی رسد مگر در پرتو ابتلائات و گرفتاریهایی که پیدا می کند" (۳).



---

۱- ۱) "نهج البلاغه"کلمات قصار جمله ۳۵۱.

۲- ۲ و ۳) "سفینه البحار"ماده"بلا"جلد ۱ صفحه ۱۰۵.

۳-

د:این ماجرا درس شکیبایی به همه مؤمنان راستین در تمام طول زندگی می دهد،همان صبر و شکیبایی که سرانجامش پیروزی در تمام زمینه هاست، و نتیجه اش داشتن"مقام محمود"و"منزلت والا"در پیشگاه پروردگار است.

ه:آزمونی که برای یک انسان پیش می آید در عین حال آزمونی است برای دوستان و اطرافیان او،تا میزان صداقت و دوستی آنها به محک زده شود که تا چه حد وفادارند،ایوب هنگامی که اموال و ثروت و سلامت خود را از دست داد دوستانش نیز خسته و پراکنده شدند،و دوستان و دشمنان زبان به شماتت و ملامت گشودند، و بهتر از هر زمان خود را نشان دادند،و دیدیم که رنج ایوب از زبان آنها بیش از هر رنج دیگر بود،چرا که طبق مثل معروف زخمهای نیزه و شمشیر التیام می یابد،ولی زخمی که زبان بر دل می زند التیام پذیر نیست! و:دوستان خدا کسانی نیستند که تنها به هنگام روی آوردن نعمت به یاد او باشند،دوستان واقعی کسانی هستند که در"سراء"و"ضراء"در بلا و نعمت،در بیماری و عافیت،و در فقر و غنا به یاد او باشند،و دگرگونیهای زندگی مادی ایمان و افکار آنها را دگرگون نسازد.

امیر مؤمنان علی ع در آن خطبه غرا و پرشوری که در اوصاف پرهیزگاران برای دوست باصفایش"همام"بیان کرد،و بیش از یکصد صفت برای متقین برشمرد،یکی از اوصاف مهمشان را این می شمرد:

نزلت انفسهم منهم فی البلاء کالتی نزلت فی الرخاء: "روح آنها به هنگام بلاـ همانند حالت آسایش و آرامش است"(و تحولات زندگی آنها را دگرگون نمی سازد).

ز:این ماجرا بار دیگر این حقیقت را تاکید می کند نه از دست رفتن امکانات مادی و روی آوردن مصائب و مشکلات و فقر دلیل بر بی لطفی خداوند نسبت به انسان است،و نه داشتن امکانات مادی دلیل بر دوری از ساحت قرب پروردگار،

بلکه انسان می تواند با داشتن همه این امکانات بنده خاص او باشد،مشروط بر اینکه اسیر مال و مقام و فرزند نگردد،و با از دست دادن آن زمام صبر از دست ندهد.

***

## ۲-"ایوب"در قرآن و تورات

چهره پاک این پیامبر بزرگ را که مظهر صبر و شکیبایی است،تا آن پایه که صبر ایوب در میان همه ضرب المثل است،در قرآن مجید دیدیم،که چگونه خداوند در آغاز و پایان این داستان بهترین تجلیل را از او به عمل می آورد.

ولی متاسفانه سرگذشت این پیامبر بزرگ نیز از دستبرد جاهلان و یا دشمنان دانا مصون نمانده،و خرافاتی بر آن بسته اند که ساحت قدس او از آن پاک و منزه است، از جمله اینکه ایوب به هنگام بیماری بدنش کرم برداشت،و آن قدر متعفن و بدبو شد که اهل قریه او را از آبادی بیرون کردند! بدون شک چنین روایتی مجعول است هر چند در لابلای کتب حدیث ذکر شده باشد،زیرا رسالت پیامبران ایجاب می کند که مردم در هر زمان بتوانند با میل و رغبت با آنها تماس گیرند،و آنچه موجب تنفر و بیزاری مردم و فاصله گرفتن افراد از آنها می شود،خواه بیماریهای تنفرآمیز باشد،و یا عیوب جسمانی،و یا خشونت اخلاقی،در آنها نخواهد بود،چرا که با فلسفه رسالت آنها تضاد دارد.

قرآن مجید در مورد پیامبر اسلام ص می گوید: فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ :"در پرتو رحمت الهی برای آنها نرم و مهربان شدی که اگر خشن و سنگدل بودی از گرد تو پراکنده می شدند" (آل عمران-۱۵۹).

این آیه دلیل بر آن است که پیامبر نباید چنان باشد که از اطرافش پراکنده شوند.

ولی در تورات کتاب مفصلی در باره"ایوب"دیده می شود که قبل از"مزامیر داود"قرار دارد،این کتاب مشتمل بر ۴۲ فصل است،و در هر فصل بحثهای مشروحی وجود دارد،در بعضی از این فصول مطالب زننده ای به چشم می خورد، از جمله اینکه در فصل سوم می گوید:ایوب زبان به شکایت باز کرد و شکوه بسیار نمود،در حالی که قرآن او را به مقام صبر و شکیبایی ستوده است.

***

### ۳-توصیف پیامبران بزرگ به اواب

در همین سوره(ص)سه نفر از پیامبران بزرگ به عنوان"اواب"توصیف شده اند:داود و سلیمان و ایوب،و در سوره ق آیه ۳۲ این وصف برای همه بهشتیان ذکر شده است،" هٰذٰا مٰا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوّٰابٍ حَفِيظٍ ".

این تعبیرات نشان می دهد که مقام اوابین مقام والا- و ارجمندی است،و هنگامی که به منابع لغت مراجعه می کنیم می بینیم"اواب"از ماده"اوب"(بر وزن قول) به معنی رجوع و بازگشت است.

این رجوع و بازگشت-مخصوصا با توجه به صیغه اواب که صیغه مبالغه است دلالت بر تکرار و کثرت دارد-اشاره به این است که"اوابین"در برابر عواملی که آنها را از خدا دور می سازد اعم از زرق و برق جهان ماده،یا وسوسه های نفس و شیاطین،حساسیت بسیار دارند،اگر لحظه ای دور شوند بلافاصله متذکر شده به سوی او بازمی گردند،و اگر لحظه ای غافل گردند به یاد او می افتند و جبران می کنند.

این بازگشت می تواند به معنی بازگشت به اوامر و نواهی الهی باشد یعنی مرجع و تکیه گاه آنها همه جا فرمانهای اوست،و از همه جا به سوی او باز می گردند.

ص:۳۰۴

از آیه یا جِبالُ أَوِّبِی مَعَهُ وَ الطَّیْرَ سوره سبا آیه-۱۰)که در باره داود است معنی دیگری نیز برای اواب استفاده می شود و آن همصدا شدن و هم آواز گردیدن است،زیرا می گوید ای کوه ها و ای پرندگان!با داود همصدا شوید،بنا بر این "اواب"کسی است که همصدا و هماهنگ با قوانین آفرینش،اوامر الهی و حمد و تسبیح عمومی موجودات جهان باشد و اتفاقا یکی از معانی ایوب نیز اواب است.

***

ص :۳۰۵

## [سوره ص (۳۸): آیات ۴۵ تا ۴۸]

### اشاره

وَ اُذْکُرْ عِبٰادَنٰا إِبْرٰاهِیمَ وَ إِسْحٰاقَ وَ یَعْقُوبَ أُولِی اَلْأَیْدِی وَ اَلْأَبْصٰارِ (۴۵) إِنّٰا أَخْلَصْنٰاهُمْ بِخٰالِصَهٍ ذِکْرَی اَلدّٰارِ (۴۶) وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنٰا لَمِنَ اَلْمُصْطَفَیْنَ اَلْأَخْیٰارِ (۴۷) وَ اُذْکُرْ إِسْمٰاعِیلَ وَ اَلْیَسَعَ وَ ذَا اَلْکِفْلِ وَ کُلٌّ مِنَ اَلْأَخْیٰارِ (۴۸)

### ترجمه:

۴۵-و به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را صاحبان دستهای(نیرومند) و چشمهای(بینا).

۴۶-ما آنها را با خلوص ویژه ای خالص کردیم،و آن یادآوری سرای آخرت بود.

۴۷-و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند.

۴۸-و به خاطر بیاور اسماعیل و الیسع و ذا الکفل را که همه از نیکان بودند

### تفسیر:

شش پیامبر بزرگ دیگر

در تعقیب آیات گذشته که شرح مبسوطی پیرامون زندگی"داود"و"سلیمان" و شرح کوتاهتری پیرامون زندگی"ایوب"و نقاط برجسته حیات این پیامبر بزرگ بیان کرد،آیات مورد بحث نام شش تن دیگر از بزرگترین پیامبران

ص:۳۰۶

الهی را برده،و اوصاف برجسته آنها را که می تواند الگو و اسوه برای همه انسانها باشد به طور فشرده بیان می دارد.

جالب اینکه برای این شش پیامبر بزرگ شش توصیف مختلف ذکر شده که هر کدام معنی و مفهوم خاصی دارد.

نخست روی سخن را به پیامبر اسلام ص کرده می گوید:"به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را"( وَ اذْکُرْ عِبادَنا إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ ).

مقام"عبودیت"و بندگی نخستین توصیفی است که برای آنها ذکر شده،و به راستی همه چیز در آن جمع است،بندگی خدا یعنی وابستگی مطلق به او،یعنی در برابر اراده او از خود اراده ای نداشتن،و در همه حال سر بر فرمان او نهادن.

بندگی خدا یعنی بی نیازی از غیر او،و بی اعتنایی به ما سوی اللّه،و تنها چشم بر لطف او دوختن،این همان اوج تکامل انسان و برترین شرف و افتخار او است.

سپس اضافه می کند:"آنها صاحبان دستهای نیرومند و چشمهای بینا بودند" ( أُولِی الْأَیْدِی وَ الْأَبْصارِ ).

چه تعبیر عجیبی؟صاحبان دست و چشم! "ایدی"جمع"ید"و"ابصار"جمع"بصر"به معنی"چشم"و"بینایی" است.

انسان برای پیشبرد هدفهایش نیاز به دو نیرو دارد:نیروی درک و تشخیص، و نیروی کار و عمل،و به تعبیر دیگر باید از"علم"و"قدرت"کمک گرفت تا به هدف واصل گشت.

خداوند این پیامبران را به داشتن"درک و تشخیص و بینش قوی"و"قوت

و قدرت کافی"برای انجام کار توصیف کرده است.

آنها افراد کم اطلاعی نبودند،سطح معرفتشان بالا،میزان آگاهیشان از آئین خدا و اسرار آفرینش و رموز زندگی قابل ملاحظه بود.

از نظر اراده و تصمیم و نیروی عمل،افرادی سست و زبون و ضعیف و ناتوان نبودند،افرادی با اراده،پر قدرت،و دارای تصمیم قاطع و آهنین بودند.

این الگویی است برای همه رهروان راه حق که بعد از مقام عبودیت و بندگی خدا با این دو سلاح برنده مسلح گردند.

از آنچه گفتیم بخوبی روشن شد که دست و چشم در اینجا به معنی دو عضو مخصوص نیست،چرا که بسیارند افرادی که دارای این دو عضوند،اما نه درک و شعور کافی دارند،و نه قدرت تصمیم گیری، و نه توانایی بر عمل،بلکه کنایه از دو صفت"علم و قدرت"است.

*** در چهارمین توصیف از آنان می گوید"ما آنها را با خلوص ویژه ای خالص کردیم"( إِنّٰا أَخْلَصْنٰاهُمْ بِخٰالِصَهٍ ).

"و آن یادآوری سرای آخرت بود"( ذِکْرَی الدّٰارِ ) (۱).

آری آنها پیوسته به یاد جهان دیگر بودند،افق دید آنها در زندگی چند روزه این دنیا و لذات آن محدود نمی شد،آنها در ما ورای این زندگی زودگذر سرای جاویدان با نعمتهای بی پایانش را می دیدند،و همواره برای آن تلاش و کوشش داشتند.

بنا بر این منظور از"الدار"(سرا)که به طور مطلق ذکر شده سرای آخرت است،گویی غیر از آن سرایی وجود ندارد،و هر چه غیر از آن است



---

۱ - ۱) " ذِکْرَی الدّٰارِ "ممکن است خبر از مبتدای محذوفی باشد که در تقدیر "هی ذکر الدار"بوده،و ممکن است"بدل"از"خالصه"بوده باشد.

گـذرگاهی به سوی آن! بعضـی از مفسـران این احتمـال را نیز داده انـد که مراد از "دار "در اینجـا سـرای دنیا باشـد،و تعبیر به " ذِکْرَی الـدّارِ "اشاره به نام نیکی است که از این پیامبران در این جهان باقی مانـده،اما این احتمال-به خصوص با توجه به مطلق بودن "الدار "-بسیار بعید به نظر می رسد،و با کلمه "ذکری "نیز چندان سازگار نیست.

بعضی نیز احتمال داده اند که مراد نام نیک و ذکر جمیل در سرای آخرت باشد که آن نیز بعید به نظر می رسد.

به هر حال دیگران ممکن است گهگاه به یاد سـرای آخرت بیفتنـد،مخصوصا هنگامی که یکی از دوسـتانشان از دنیا می رود و یا در مراسم تشـییع و یادبود عزیزی حاضـر می شونـد،ولی این یاد "خالص "نیست مشوب به یاد دنیاست،اما مردان خدا توجهی خالص و عمیق و مداوم و مسـتمر به سرای دیگر دارند،گویی همیشه در برابر چشمانشان حاضر است،و تعبیر به "خالصه "در آیه اشاره به همین است.

*** توصیف پنجم و ششم آنها همانست که در آیه بعد آمده:می فرماید:"آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند "( وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْأَخْیارِ ) (۱).

ایمـان و عمـل صالـح آنهـا سـبب شـده که خـدا آنـان را از میـان بنـدگان برگزینـد و به منصب نبوت و رسـالت مفتخر سازد،و نیکوکـاری آنها به حـدی رسـیده که عنوان "اخیار "(نیکان)را به طور مطلق پیـدا کرده انـد،افکارشان نیک،و اخلاقشان نیک و اعمال و برنامه ها و سراسـر زندگانیشان نیک است،و "آنچه خوبان همه دارند آنها تنها دارند "،به همین دلیل بعضـی از مفسران از این تعبیر که خداوند بدون هیچ قید



---

۱- ۱) "مصطفین "(به فتح فا)جمع مصطفی است،و در اصل "مصطفیین "بوده یاء اول حذف شده و "مصطفین "شده است.

و شرطی آنها را از "اخیار "خوانده،استفاده مقام عصمت برای انبیا کرده اند، چرا که هر گاه انسانی "خیر مطلق"باشد حتما معصوم است (۱).

تعبیر "عندنا"(نزد ما)تعبیر بسیار پر معنی است،اشاره به اینکه برگزیدگی و نیکی آنها نزد مردم نیست که گاه در ارزیابیهای خود انواع مسامحه و چشم پوشی را روا می دارند،بلکه توصیف آنها به این دو وصف نزد ما محقق بوده که با دقت تمام و ارزیابی ظاهر و باطن آنها انجام گرفته است.

*** بعد از اشاره به مقامات برجسته سه پیامبر فوق،نوبت به سه پیامبر بزرگ دیگر می رسد،می فرماید:"و به یاد آور اسماعیل و الیسع و ذا الکفل را که همه از اخیار و نیکان بودند"( وَ اذْکُرْ إِسْمٰاعِیلَ وَ الْیَسَعَ وَ ذَا الْکِفْلِ وَ کُلٌّ مِنَ الْأَخْیٰارِ ).

هر یک از آنها الگو و اسوه ای در صبر و استقامت و اطاعت فرمان خدا بودند، مخصوصا اسماعیل که آماده شد جان خود را فدای راه او کند به همین دلیل "ذبیح اللّه"نامیده شد،با پدرش ابراهیم در بنای خانه کعبه و گرم کردن این کانون بزرگ و رسالتهای دیگر همکاری فراوان داشت،توجه به زندگی آنان برای پیامبر اسلام ص و همه مسلمین الهام بخش است،و مطالعه زندگی این چنین مردان بزرگ به زندگی انسانها جهت می دهد،روح تقوا و فداکاری و ایثار را در آنها زنده می کند،و در برابر مشکلات و حوادث سخت مقاوم می سازد.

تعبیر به" کُلٌّ مِنَ الْأَخْیٰارِ "با توجه به اینکه همین توصیف(الاخیار) عینا در باره"ابراهیم"و"اسحاق"و"یعقوب"به عنوان آخرین صفت آمده بود ممکن است اشاره به این باشد که این سه پیامبر نیز دارای تمام اوصاف سه پیامبر پیشین بودند،چرا که"خیر مطلق"معنی وسیعی دارد که هم"نبوت"را شامل می شود و هم توجه به سرای آخرت،و هم مقام عبودیت و علم و قدرت را.

ص :۳۱۰

---

۱- ۱) تفسیر فخر رازی جلد ۲۶ صفحه ۲۱۷.

در میان این سه پیامبر "اسـماعیل "از همه معروفتر و شناخته تر است، اما "الیسع "که نام او دو بار در قرآن مجید آمده است(اینجا و سوره انعام آیه ۸۶)تعبیر قرآن در باره او نشان می دهد که وی از پیامبران بزرگ الهی بوده است،و در زمره کسانی است که در باره آنها می فرماید: وَ کلاًّ فَضَّلْنا عَلَی الْعالَمِینَ "هر یک از آنها را بر جهانیان برتری دادیم"(انعام-۸۶).

بعضـــی معتقدنـــد او همـــان "یوشـــع بـــن نـــون "پیـــامبر معروف بنی اســـرائیل اســـت،کـــه "الـــف و لاـــم "بر آن داخل شـده،و "شـین "به "سـین "تبـدیل گردیـده است،و داخـل شـدن الف و لاـم بر یـک نـام غیر عربی(و در اینجا عبری)چیز تازه ای نیست،همانگونه که عرب "اسکندر "را به عنوان "الاسکندر "می شناسند.

در حالی که بعضـی آن را یک واژه عربی می داننـد که از "یسع "(فعل مضارع از ماده وسـعت)گرفته شـده،و بعد از آنکه جنبه اسمی به خود گرفته "الف و لام " که از مشخصات اسم است بر آن وارد شده.

آیه سوره انعـام نشـان می دهـد که او از دودمـان ابراهیم است،ولی روشن نمی سازد که از پیامبران بنی اسـرائیل بوده یا نه؟ در تـورات در کتـاب "پادشاهـان "نـام وی "الیشع "فرزنـد "شافـات " ضـبط شــده،و معنی الیشع در زبـان عـبری "نـاجی "و معنی شافات "قاضی "است.

بعضـی او را با "خضـر "یکی دانسـته اند،اما دلیل روشـنی بر این معنی در دست نیست،و اینکه بعضـی او را همان "ذا الکفل "می داننـد خلاـف صـریح آیه مورد بحث است چرا که ذا الکفـل را عطف بر الیسع کرده،به هر حال او پیامبری است والا مقام و پر استقامت و برای الهام گرفتن از زندگانیش همین برای ما کافی است.

و امـا "ذا الکفـل "مشـهور این است که از پیـامبران بوده،و ذکر نـام او در ردیف نـام پیـامبران در سوره انبیـاء آیه ۸۵ بعـد از نام اسماعیل و ادریس گواه بر این معنی است.

ص :۳۱۱

بعضـی معتقدند که او از پیامبران بنی اسـرائیل است،وی را فرزند ایوب می دانند که اسم اصلیش "بشر"یا"بشیر"یا"شرف"بوده است و بعضی او را همان"حزقیل"می دانند که ذا الکفل به عنوان لقب او انتخاب شده است (۱).

در اینکـه چرا او"ذا الکفـل"نامیـده شـده،بـا تـوجه بـه اینکـه"کفـل"هـم به معنی نصـیب آمـده و هم به معنی کفـالت و عهـده داری،احتمالات مختلفی داده اند:

گاه گفته انـد:چون خداونـد نصـیب وافری از ثواب و رحمتش به او مرحمت فرمود"ذا الکفل"یعنی"صاحب بهره وافی"نامیده شد.

و گاه گفته اند چون تعهد کرده بود که شـبها را به عبادت برخیزد،و روزها را روزه دارد،و هنگام قضاوت هرگز خشم نگیرد،و بر سر این عهد و پیمان باقیماند این لقب به او داده شد.

و گـاه گفته انـد چون گروهی از انبیاء بنی اسـرائیل را کفالت کرد و جان آنها را در برابر پادشاه جبار زمان حفظ نمود او را به این اسم نامیدند.

به هر حال همین مقدار از زندگی او که امروز در دست ماست دلیلی بر اسـتقامت او در طریق اطاعت و بندگی خدا و مقاومت در برابر جباران است و سرمشـقی است برای امروز و فردای ما،هر چنـد در باره جزئیات زنـدگی آنها بر اثر بعد زمان نمی توان قضاوت دقیقی کرد.

***



---

۱- ۱) "اعلام القرآن"،"تفسیر قرطبی"،"تفسیر روح البیان"و"تفسیر المیزان" هر یک به بخشی از مطالب فوق اشاره کرده اند.

## [سوره ص (۳۸): آیات ۴۹ تا ۵۴]

### اشاره

هٰذٰا ذِكْرٌ وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَـآبٍ (۴۹) جَنّٰاتِ عَـدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ اَلْأَبْوٰابُ (۵۰) مُتَّكِئِينَ فِيهٰا يَدْعُونَ فِيهٰا بِفٰاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَـرٰابٍ
(۵۱) وَ عِنْدَهُمْ قٰاصِرٰاتُ اَلطَّرْفِ أَتْرٰابٌ (۵۲) هٰذٰا مٰا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ اَلْحِسٰابِ (۵۳) إِنَّ هٰذٰا لَرِزْقُنٰا مٰا لَهُ مِنْ نَفٰادٍ (۵۴)

### ترجمه:

۴۹-این یک یادآوری است،و برای پرهیزگاران بازگشت نیکویی است.

۵۰-باغهای جاویدان بهشتی که درهایش به روی آنان گشوده است.

۵۱-در حالی که در آن بر تختها تکیه کرده اند،و انواع میوه ها و نوشیدنیهای گوناگون در اختیار آنان است.

۵۲-و نزد آنان همسرانی است که تنها چشم به شوهرانشان دوخته اند و همگی هم سن و سالند.

۵۳-این چیزی است که برای روز حساب به شما وعده داده می شود(وعده ای تخلف ناپذیر).

۵۴-این روزی ما است که هرگز پایان نمی گیرد

ص :۳۱۳

**تفسیر:**

این وعده برای پرهیزکاران است

از اینجا فصل دیگری از آیات این سوره آغاز می شود که پرهیزگاران و متقین را با گردنکشان طاغی مقایسه کرده،و سرنوشت هر دو گروه را در قیامت شرح می دهد،و در مجموع بحثهای آیات گذشته را تکمیل می کند.

نخست به عنوان یک جمع بندی از سرگذشت انبیای پیشین و نکات آموزنده زندگی آنها می فرماید:"این یک تذکر و یادآوری است"( هٰذٰا ذِکْرٌ ) (۱).

آری هدف از بیان فرازهایی از تاریخ پرشکوه آنان داستانسرایی نبود، هدف ذکر و تذکر بود،همانگونه که از آغاز این سوره روی این مساله تکیه شده" ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ ".

هدف بیدار ساختن اندیشه ها،بالا بردن سطح معرفت و آگاهی،و افزودن نیروی مقاومت و پایداری در مسلمانانی است که این آیات برای آنها نازل شده است (۲).

سپس مساله را از صورت خصوصی و بیان زندگی انبیاء درآورده،شکل کلی به آن می دهد،سرنوشت متقین را به طور عموم مورد بحث قرار داده،می فرماید:

"برای پرهیزگاران حسن مرجع و محل بازگشت نیکویی است"( وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ لَحُسْنَ مَآبٍ ) (۳).

***

ص: ۳۱۴

---

۱- ۱) بعضی از مفسران در تفسیر این جمله گفته اند منظور ذکر جمیل پیامبران گذشته است.
۲- ۲) جمعی از مفسران" هٰذٰا ذِکْرٌ "را اشاره به این دانسته اند که آنچه در باره انبیای گذشته بیان شد ذکر خیر و ثناء جمیل در باره آنها بود،و آیات بعد مقامات آنها را در آخرت بازگو می کند،ولی این معنی بعید به نظر می رسد بلکه ظاهر آیات کلی است همانگونه که در بالا گفته ایم.
۳- ۳) "ماب"به معنی محل بازگشت است،و اضافه"حسن"به"ماب"از قبیل اضافه صفت به موصوف می باشد.

بعد از این جمله کوتاه و سربسته که خوبی حال آنها را اجمالا ترسیم می کند، با استفاده از روش اجمال و تفصیل که روش قرآن است به شرح آن پرداخته می گوید:"بازگشت آنها به باغهای جاویدان بهشت است که درهایش به روی آنان گشوده است"( جَنّٰاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوٰابُ ) (۱).

"جنات"اشاره به باغهای بهشت است و"عدن"(بر وزن عدل)به معنی استقرار و ثبات است،و"معدن"را به این جهت معدن گفته اند که فلزات و مواد گرانقیمت در آنجا مستقر است،به هر حال این تعبیر در اینجا اشاره به جاویدان بودن باغهای بهشت است.

تعبیر به" مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوٰابُ "اشاره به آن است که حتی زحمت گشودن درها برای بهشتیان وجود ندارد،گویی بهشت در انتظار آنهاست،و هنگامی که چشمش به آنان می افتد آغوش باز می کند و آنها را به درون دعوت می کند! *** سپس آرامش و احترام خاص بهشتیان را به این صورت بیان می کند:"این در حالی است که آنها بر تختها در آن تکیه کرده اند،و انواع میوه های فراوان و نوشیدنی در اختیار آنها است"هر زمان آن را می طلبند،فورا نزد آنها حاضر می شود"( مُتَّكِئِينَ فِيهٰا يَدْعُونَ فِيهٰا بِفٰاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرٰابٍ ) (۲).

آیا فورا به وسیله خدمتکاران بهشتی در برابر آنها حاضر می گردد، یا

ص: ۳۱۵

---

۱- ۱) " جَنّٰاتِ عَدْنٍ "بدل یا عطف بیان برای"ماب"است.
۲- ۲) ضمیر"فیها"در هر دو مورد به" جَنّٰاتِ عَدْنٍ "بازمی گردد،و توصیف"فاکهه" به"کثیره"دلیل بر توصیف"شراب"به این وصف نیز می باشد،و"متکئین"حال برای ضمیر"لهم"است،یعنی آنها در بهشت جاویدان که درهای آن مستقر می شوند در حالی که تکیه بر مسندها زده اند،و در حالی که دستور آوردن میوه های مختلف و انواع نوشیدنیها را می دهند.

تنها اراده آنها کافی برای حضور آن است؟هر دو احتمال وجود دارد.

تکیه روی "فاکهه"و "شراب"(میوه و نوشیدنی)ممکن است اشاره به این باشد که بیشترین غذای بهشتیان میوه است،هر چند غذاهای دیگر طبق صریح آیات قرآن نیز در آنجا وجود دارد.

همانگونه که بهترین و سالمترین غذای انسان در این دنیا نیز میوه است! تعبیر به"کثیره"اشاره به انواع مختلف میوه های بهشتی است،همانگونه که نوشیدنی و شراب طهور آن نیز اشکال متنوعی دارد که در آیات مختلف قرآن به آن اشاره شده است.

*** بعد از آن سخن از همسران پاک بهشتی به میان آورده،می گوید:"نزد بهشتیان همسرانی است که فقط چشم به شوهرانشان دوخته اند،همگی جوان و با شوهران خود هم سن و سالند"( وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ أَتْرابٌ ).

"طرف"(بر وزن برف)به معنی پلک چشم است،و گاه به معنی نگاه کردن نیز آمده است،توصیف زنان بهشتی به"قاصرات الطرف"(آنها که نگاهی کوتاه دارند)اشاره به این است که تنها چشم به همسران خود دوخته اند، فقط به آنها عشق می ورزند و به غیر آنان نمی اندیشند که این از بزرگترین مزایای همسر است،بعضی از مفسران نیز آن را به معنی حالت خمار بودن چشم که حالت جالب مخصوصی است دانسته اند،جمع میان این دو معنی نیز بی مانع است.

"اتراب"به معنی"هم سن و سال"توصیف دیگری است برای زنان بهشتی نسبت به همسرانشان،چرا که توافق سنی جاذبه را میان دو همسر افزون می کند،و یا توصیفی است برای خود آن زنان که همه آنها هم سن و سال و جوانند (۱).



---

۱- ۱) "اتراب"جمع"ترب"(بر وزن شعر)است.

*** در آخرین آیات مورد بحث به تمام هفت نعمت بزرگ بهشتیان که در آیات قبل آمده بود اشاره کرده،می گوید:"این چیزی است که برای روز حساب به شما وعده داده می شود"( هٰذٰا مٰا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسٰابِ ).

وعده ای تخلف ناپذیر و نشاط انگیز،وعده ای از سوی خداوند بزرگ.

*** و برای تاکید بر جاودانگی این مواهب می افزاید"این رزق و روزی ماست، عطائی است که هرگز پایان نمی گیرد و فنایی برای آن متصور نیست"( إِنَّ هٰذٰا لَرِزْقُنٰا مٰا لَهُ مِنْ نَفٰادٍ ) (۱).

بنا بر این غم زوال و نابودی که همچون سایه شومی بر نعمتهای این جهان افتاده در آنجا وجود ندارد،و از برکت خزائن پربار الهی پیوسته مدد می گیرد و محدودیتی برای آن نیست،و حتی کاستی در آن ظاهر نمی شود،چون اراده خدا بر آن تعلق گرفته.

***

ص :۳۱۷

---

۱- ۱) "نفاد"به معنی"فنا"و نابودی است،و"لام"در"لرزقنا"برای تاکید است.

## [سوره ص (۳۸): آیات ۵۵ تا ۶۱]

### اشاره

هذا وَ إِنَّ لِلطّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ (۵۵) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها فَبِئْسَ اَلْمِهادُ (۵۶) هذا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسّاقٌ (۵۷) وَ آخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْواجٌ
(۵۸) هذا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لا مَرْحَباً بِهِمْ إِنَّهُمْ صالُوا اَلنّارِ (۵۹) قالُوا بَلْ أَنْتُمْ لا مَرْحَباً بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنا فَبِئْسَ اَلْقَرارُ (۶۰)
قالُوا رَبَّنا مَنْ قَدَّمَ لَنا هذا فَزِدْهُ عَذاباً ضِعْفاً فِي اَلنّارِ (۶۱)

### ترجمه:

۵۵-این(پاداش پرهیزگاران است)و برای طغیانگران بدترین محل بازگشت است.

۵۶-دوزخ است که در آن وارد می شوند و چه بستر بدی است؟! ۵۷-این نوشابه حمیم و غساق است(دو مایع سوزان و تیره رنگ)که باید از آن بچشند.

۵۸-و جز اینها کیفرهای دیگری همشکل آن را دارند.

۵۹-(به آنها گفته می شود)این فوجی است که همراه شما وارد دوزخ می شوند(اینها

ص :۳۱۸

همان رؤسای ضلالند)خوشامد بر آنها مباد،همگی در آتش خواهند سوخت.

۶۰-آنها(به رؤسای خود)می گویند:بلکه خوشامد بر شما مباد که این عذاب را شما برای ما فراهم ساختید،چه بد قرارگاهی است اینجا؟! ۶۱-(سپس)می گویند:پروردگارا هر کس این عذاب را برای ما فراهم ساخته عذابی مضاعف در آتش بر او بیفزا

**تفسیر:**

و این هم کیفر طاغیان!

در آیات گذشته نعمتهای هفتگانه و مواهب بی دریغ پروردگار برای پرهیزگاران برشمرده شد،و در آیات مورد بحث با استفاده از روش مقابله و مقایسه که قرآن زیاد آن را به کار می گیرد سرنوشت شوم و کیفرهای گوناگون طاغیان و سرکشان را در برابر خداوند برمی شمرد.

نخست می گوید:"آنچه گفته شد پاداشهای"متقین"است،و برای طغیانگران بدترین مرجع و محل بازگشت است"!( هٰذٰا وَ إِنَّ لِلطّٰاغِینَ لَشَرَّ مَآبٍ ) (۱).

متقین،"حسن ماب"داشتند،اینها"شر ماب"و سرنوشت و بازگشت شوم دارند.

*** سپس با استفاده از روش اجمال و تفصیل به شرح این جمله سربسته پرداخته می گوید:"این بازگشت شوم و مرجع سوء همان دوزخ است که در آن وارد می شوند و به آتش آن می سوزند،و چه بستر بدی است آتش دوزخ"!( جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَهٰا فَبِئْسَ الْمِهٰادُ ) (۲).



۱- ۱) "هذا"مبتدا و خبر آن محذوف است و در تقدیر چنین است:"هذا الذی ذکرناه للمتقین".

۲- ۲) "جهنم"عطف بیان،یا بدل از"شر ماب"است،و"یصلونها"حال برای آن می باشد.

گویا جمله"یصلونها"(در جهنم وارد می شوند و به آتش آن می سوزند) برای بیان این است که کسی گمان نکند تنها جهنم را از فاصله دور می بینند و یا در کنار آن قرار می گیرند،نه،به درون آن وارد می کنند،و نیز کسی توهم نکند که آنها به آتش دوزخ عادت می کنند و انس می گیرند،نه،پیوسته با آن می سوزند.

"مهاد"-چنان که قبلا۔ هم گفته ایم-به معنی بستری است که برای خواب و استراحت گسترده می شود،به گاهواره طفل نیز اطلاق می گردد.

بستر جایگاه استراحت است و باید از هر نظر مناسب حال و ملایم طبع باشد، اما چگونه خواهد بود وضع کسانی که بسترشان آتش جهنم می باشد؟! *** سپس به انواع دیگری از عذابهای آنها پرداخته می گوید:"این نوشابه حمیم و غساق است که باید از آن بچشند"( هٰذٰا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسّٰاقٌ ) (۱).

"حمیم"به معنی آب داغ و سوزان که یکی از نوشابه های دوزخیان می باشد، در برابر انواع"شراب طهور"که در آیات قبل برای بهشتیان ذکر شده بود.

"غساق"از ماده"غسق"(بر وزن رمق)به معنی شدت تاریکی شب است،ابن عباس آن را به نوشابه بسیار سردی(که از شدت برودت درون انسان را می سوزاند و مجروح می کند)تفسیر کرده است، ولی در مفهوم ریشه این کلمه چیزی نیست که دلالت بر این معنی کند جز اینکه مقابله آن با حمیم که آب داغ و سوزان است ممکن است منشا چنین استنباطی شده باشد.



---

۱ – ۱) این جمله در اصل"هذا حمیم و غساق فلیذوقوه"بوده که برای تاکید جمله"فلیذوقوه"در میان مبتدا و خبر فاصله شده است بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که"هذا"خبر مبتدای محذوفی باشد همانگونه که"حمیم و غساق"چنین است،و در تقدیر این چنین بوده:"العذاب هذا فلیذوقوه،هذا حمیم و غساق"ولی احتمال اول ظریفتر و جالبتر به نظر می رسد.

"راغب"در"مفردات"آن را به قطراتی که از پوست تن دوزخیان (و جراحات بدن آنها)بیرون می آید تفسیر کرده است.

لا بـد تیره بودن رنگ آن سـبب اطلاق این واژه بر آن شده است،چرا که محصول آن آتش سوزان چیزی جز یک مشت اندام سوخته بـا تراوشـهای سیاه نیست! به هر حـال از پاره ای از کلمات بر می آیـد که"غساق"بوی بسـیار بـد و زننـده ای دارد که همگان را ناراحت می کند.

بعضـی دیگر آن را به یـک نوع عـذاب که جز خـدا از آن آگـاه نیست تفسـیر کرده انـد،چرا که آنها مرتکب گناهان و مظالم سختی شده اند که جز خدا از آن آگاه نبوده و کیفرشان نیز باید چنین باشد.

همانگونه که بهشتیان پرهیزگار اعمال نیکی انجام می دادند که جز خدا از آن آگاه نبود لذا به آنها وعده پاداشهایی داده شده که جز خدا از آن خبر ندارد: فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ (الم سجده-۱۷).

*** باز به انواع دیگری از عـذابهای دردناک آنها اشاره کرده،می گوید:"و جز اینها،کیفرهای دیگری هم شـکل آن دارند"( وَ آخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوٰاجٌ ) (۱).

"شـکل"(به فتح شین)به معنی مثل و مانند است،و"ازواج"به معنی انواع و اقسام است و این یک اشاره اجمالی به انواع دیگری از عـذاب هماننـد عـذابهای گذشـته است که در اینجـا به طور سربسـته بیـان شـده،و شایـد برای محبوسـان این جهان ماده قابل توصیف و درک نباشد.

ص:۳۲۱

---

۱- ۱) "آخر"صـفت برای موصوف محـذوفی است که مبتـدا می باشـد و"ازواج"مبتـدای ثـانی و"من شـکله"خـبر آن است و مجموعا جز مبتدای اول است و در تقدیر چنین بوده: "و عذاب آخر ازواج من شکله".

این در حقیقت نقطه مقابل " بِفٰاکِهَهٍ کَثِیرَهٍ "در آیات گذشته است که اشاره به انواع مختلف نعمتها و میوه های بهشتی بود.

به هر حال این شباهت ممکن است در شدت و ناراحتی و یا در جمیع جهات باشد.

*** سپس آخرین مجازات آنها را که همنشینان بد با زبانی مملو از سرزنش است مطرح ساخته می گوید:هنگامی که رؤسای ضلال وارد دوزخ می شوند و با چشم خود می بینند که پیروان را نیز به سمت دوزخ می آورند به یک دیگر می گویند:"این فوجی است که همراه شما وارد دوزخ می شود"( هٰذٰا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَکُمْ ) (۱).

"خوش آمد بر آنها مباد"!( لاٰ مَرْحَباً بِهِمْ ).

"آنها همگی در آتش خواهند سوخت"( إِنَّهُمْ صٰالُوا النّٰارِ ).

جمله" هٰذٰا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَکُمْ "به قرینه جمله ها و آیات بعد،از گفتار پیشوایان ضلالت و گمراهی است،وقتی پیروان خویش را آماده ورود در دوزخ می بینند به یکدیگر می گویند اینها هم با شما خواهند بود بعضی از مفسران نیز آن را خطاب فرشتگان به سردمداران کفر و عصیان می دانند،ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

"مرحبا"کلمه ای است که به هنگام خوش آمد گفتن به میهمان،گفته می شود و"لا مرحبا"ضد آن است،این کلمه مصدر از ماده رحب(بر وزن محو)به معنی وسعت مکان است،یعنی بفرمائید که در مکان وسیع و مناسبی ورود کرده اید،و معادل آن در زبان فارسی جمله"خوش آمدید"می باشد.

"مقتحم"از ماده"اقتحام"به معنی وارد شدن در کار شدید و خوفناک



---

۱- ۱) این جمله محذوفی دارد،و در تقدیر چنین است"یقول رؤساء الضلال بعضهم لبعض هذا فوج مقتحم معکم".

است،و غالبا به ورود در کارها بدون مطالعه و فکر قبلی نیز اطلاق می شود.

این تعبیر نشان می دهد که پیروان ضلالت بدون مطالعه و فکر و صرفا روی هوا و هوس و تقلیدهای کورکورانه در آتش شدید و خوفناک جهنم ورود می کنند.

*** به هر حال این صدا به گوش پیروان می رسد و از ناخوشامد گفتن رؤسای ضلالت سخت خشمگین می گردند،رو به سوی آنها کرده،"می گویند:بلکه خوشامد بر شما مباد که شما این عذاب دردناک را به ما پیشنهاد کردید و برای ما فراهم ساختید،چه بد قرارگاهی است دوزخ"؟!( قالُوا بَلْ أَنْتُمْ لا مَرْحَباً بِکُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنا فَبِئْسَ الْقَرارُ ).

جمله اخیر( فَبِئْسَ الْقَرارُ )در حقیقت نقطه مقابل" جَنّاتِ عَدْنٍ "است که در باره پرهیزگاران آمده بود،اشاره به اینکه مصیبت بزرگ این است که دوزخ جایگاه موقتی نیست،بلکه قرارگاه ثابت است! هدف پیروان از این تعبیر این است که آنها می خواهند بگویند هر چه هست این حسن را دارد که شما رؤسای ضلالت نیز در این امر با ما مشترکید، و این مایه تشفی قلب ماست،و یا اشاره به این است که جنایت شما پیشوایان بر ما جنایتی بس عظیم بود،چرا که دوزخ یک جایگاه موقتی نیست بلکه قرارگاه ماست.

*** ولی با این حال پیروان به این سخن راضی نمی شوند،چرا که رؤسای ضلالت را که عامل اصلی جرم بودند از خود مستحق تر می دانند لذا رو به درگاه خدا کرده"می گویند:پروردگارا!هر کس این عذاب را برای ما فراهم ساخته عذابی مضاعف در آتش دوزخ بر او بیفزا"( قالُوا رَبَّنا مَنْ قَدَّمَ لَنا هذا فَزِدْهُ عَذاباً ضِعْفاً فِی النّارِ ).

ص :۳۲۳

عذابی به خاطر گمراهی خودشان و عذابی به خاطر گمراه کردن ما.

این آیه شبیه همان مطلبی است که در آیه ۳۸ سوره اعراف آمده: رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النّارِ :"پروردگارا!اینها ما را گمراه کردند،عذاب مضاعف از آتش برای آنها قرار ده"!هر چند دنباله همین آیه سوره اعراف می گوید "هر دو عذاب مضاعف دارند"(چرا که پیروان نیز نیروی اجرایی پیشوایان بودند،و زمینه های ضلالت و فساد به دست آنها فراهم شد که اگر توده مردم تنور ظالمان را داغ نکنند آنها قدرت بر انجام کاری نخواهند داشت)ولی به هر حال شک نیست که عذاب پیشوایان به درجات سنگین تر است هر چند هر دو عذاب مضاعف دارند.

آری این است سرانجام کسانی که با هم پیمان دوستی بستند و در راه انحراف و ضلالت بیعت کردند که وقتی نتائج شوم اعمال خود را می بینند به مخاصمت و دشمنی و نفرین بر یکدیگر برمی خیزند.

قابل توجه اینکه در این آیات ذکر نعمتهای پرهیزگاران تنوع بیشتری از ذکر مجازاتها و عذابهای طغیانگران دارد(در قسمت اول به هفت موهبت و در قسمت دوم به پنج عذاب اشاره شده)این شاید به خاطر پیشی گرفتن رحمت خدا بر غضب اوست"یا من سبقت رحمته غضبه"! ***

ص: ۳۲۴

## [سوره ص (۳۸): آیات ۶۲ تا ۶۴]

### اشاره

وَ قالُوا ما لَنا لا نَرىٰ رِجالاً كُنّا نَعُدُّهُمْ مِنَ اَلْأَشْرارِ (۶۲) أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ اَلْأَبْصارُ (۶۳) إِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ اَلنّارِ (۶۴)

### ترجمه:

۶۲-آنها می گویند چرا مردانی را که ما از اشرار می شمردیم(در اینجا،در آتش دوزخ) نمی بینیم.

۶۳-آیا ما آنها را به سخریه گرفتیم یا(به اندازه ای حقیر بودند که)چشمها آنها را نمی دید؟! ۶۴-این یک واقعیت است گفتگوهای خصمانه دوزخیان

### تفسیر:

مخاصمه اصحاب دوزخ!

این آیات بحث پیرامون گفتگوهای دوزخیان را که در آیات قبل گذشت ادامه می دهد و یکی دیگر از گفتگوهای آنها را که از تاسفی عمیق و جانکاه و شکنجه ای روحی و جانفرسا حکایت می کند،بیان می دارد.

می فرماید:"سردمداران ضلالت هنگامی که به اطراف خود در دوزخ می نگرند می گویند چرا ما مردانی را که از اشرار می شمردیم در اینجا نمی بینیم"؟! ( وَ قالُوا ما لَنا لا نَرىٰ رِجالاً كُنّا نَعُدُّهُمْ مِنَ اَلْأَشْرارِ ).

آری افرادی همچون"بو جهلها"و"بو لهبها"هنگامی که می بینند اثری از"عمار یاسرها""خبابها"و"صهیب ها"و"بلال ها"در دوزخ نیست،به خود می آیند و از یکدیگر این سؤال را می کنند:پس این افراد چه شدند؟

ص :۳۲۵

ما آنها را مشتی اخلالگر و مفسد فی الارض و اشرار و اوباش می دانستیم که برای به همزدن آرامش اجتماع،و از بین بردن افتخارات نیاکان ما،بپاخاسته بودند، مثل اینکه تشخیص ما تمام غلط بود! *** "آیا ما آنها را به سخریه گرفتیم یا به اندازه ای حقیر بودند که چشمهای ما آنها را نمی دید"( أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِیًّا أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصارُ ) (۱).

آری ما این مردان بزرگ و با شخصیت را به باد مسخره می گرفتیم،و بر حسب و وصله اشرار بودن به آنها می زدیم،و گاه حتی از این مرحله نیز پائین تر می شمردیم آنها را افراد حقیری می دانستیم که اصلا به چشم نمی آمدند،اما معلوم شد هوا و هوسها و جهل و غرور بر چشم ما پرده سنگینی افکنده بود،آنها مقربان درگاه خدا بودند و الان بهشت جایگاهشان است.

جمعی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر آیه فوق داده اند و آن اینکه:

مساله سخریه اشاره به وضع عالم دنیا است و جمله" أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصارُ " اشاره به وضع دوزخ است یعنی در اینجا چشم نزدیک بین ما در میان این شعله های دود و آتش آنها را نمی تواند ببیند،البته معنی اول صحیحتر به نظر می رسد.

این نکته قابل توجه است که یکی از عوامل عدم درک واقعیتها جدی نگرفتن مسائل و استهزا و شوخی با حقایق است،همیشه باید با تصمیم جدی به بررسی واقعیتها پرداخت تا حقیقت روشن گردد.

*** سپس به عنوان یک خلاصه گیری از گفتگوهایی که میان دوزخیان



---

۱- ۱) قابل توجه اینکه"زاغت"که از ماده"زیغ"به معنی انحراف از حق و درستی است در اینجا به چشم نسبت داده شده نه به صاحبان چشم،و این برای بیان مبالغه در مطلب است.

واقع می شود و تاکید بر آنچه گذشت می فرماید:"این یک واقعیت است مخاصمه و گفتگوهای خصمانه دوزخیان"( إِنَّ ذٰلِکَ لَحَقٌّ تَخٰاصُمُ أَهْلِ النّٰارِ ) (۱).

دوزخیان در این جهان نیز گرفتار تخاصم و نزاعند و روح پرخاشگری و نزاع و جدال بر آنها حاکم است،و هر روز با کسی درگیر و گلاویز می شوند، و در قیامت که صحنه بروز مکنونات است آنچه در درون داشتند ظاهر می گردد، و در جهنم به جان هم می افتند،دوستان دیروز دشمنان امروز،و مریدان دیروز مخالفان امروز می شوند،تنها خط ایمان و توحید است که خط وحدت و صفا در این جهان و آن جهان می باشد.

جالب اینکه بهشتیان بر سریرها و تختها تکیه زده،به گفتگوهای دوستانه مشغولند،چنان که در آیات مختلف قرآن آمده در حالی که دوزخیان در حال جنگ و جدالند که آن خود موهبتی است بزرگ،و این عذابی است دردناك! ***

**نکته:**

در حدیثی از امام صادق ع آمده است که به یکی از یارانش فرمود"خداوند از شما پیروان مکتب اهل بیت در قرآن یاد کرده آنجا که دشمنان شما در آتش دوزخ می گویند چرا ما در اینجا مردانی را که از اشرار می شمردیم نمی بینیم؟آیا آنها را بباد مسخره گرفتیم،یا از شدت حقارت بچشم ما نیامدند؟به خدا سوگند مقصود شما از این مردان هستید که گروهی شما را از اشرار می پندارند،ولی به خدا سوگند در بهشت شادمان و مسرورید،در حالی که دوزخیان در جهنم دنبال شما می گردند" (۲).

ص: ۳۲۷

---

۱- ۱) " تَخٰاصُمُ أَهْلِ النّٰارِ "بیان برای"ذلک"می باشد.

۲- ۲) "روضه کافی"طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۶۷.

## [سوره ص (۳۸): آیات ۶۵ تا ۷۰]

### اشاره

قُلْ إِنَّمٰا أَنَا مُنْذِرٌ وَ مٰا مِنْ إِلٰهٍ إِلاَّ اَللّٰهُ اَلْوٰاحِدُ اَلْقَهّٰارُ (۶۵) رَبُّ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمَا اَلْعَزِيزُ اَلْغَفّٰارُ (۶۶) قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (۶۷) أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸) مٰا كٰانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ اَلْأَعْلىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۶۹) إِنْ يُوحىٰ إِلَيَّ إِلاّٰ أَنَّمٰا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۷۰)

### ترجمه:

۶۵-بگو من فقط یک انذارکننده ام و هیچ معبودی جز خداوند یگانه قهار نیست.

۶۶-پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است،پروردگار عزیز و غفار.

۶۷-بگو:این یک خبر بزرگ است! ۶۸-که شما از آن روی گردان هستید.

۶۹-من از ملاء اعلی(و فرشتگان عالم بالا)به هنگامی که(در باره آفرینش آدم) مخاصمه می کردند خبر ندارم.

۷۰-تنها چیزی که به من وحی می شود این است که من انذارکننده آشکاری هستم

ص :۳۲۸

**تفسير:**

من یک بیم دهنده ام!

از آنجا که تمام بحثهای گذشته چه آنها که از مجازات دردناک دوزخیان سخن می گوید و چه آنها که از عذاب دنیوی اقوام گنهکار پیشین بحث می کند و همه جنبه انذار و تهدید برای مشرکان و سرکشان و ظالمان دارد،در آیات مورد بحث همین مساله را تعقیب کرده،می گوید:"بگو:من فقط یک انذارکننده ام"! ( قُلْ إِنَّمٰا أَنَا مُنْذِرٌ ).

درست است که پیامبر ص بشارت دهنده نیز می باشد،و آیات قرآن مجید به هر دو معنی ناطق است،ولی چون بشارت برای مؤمنان است،و انذار برای مشرکان و مفسدان،و در اینجا روی سخن با گروه اخیر است،تنها تکیه بر انذار شده است.

سپس می افزاید:"هیچ معبودی جز خداوند یگانه قهار نیست"( وَ مٰا مِنْ إِلٰهٍ إِلاَّ اللّٰهُ الْوٰاحِدُ الْقَهّٰارُ ).

تکیه بر قهر او نیز به همین منظور است،تا کسی به لطف او مغرور نگردد، و از قهر او خود را ایمن نشمرد،و در گرداب کفر و گناه غوطه ور نشود.

*** و بلافاصله به عنوان ذکر دلیل برای توحید الوهیت و عبادت پروردگار می افزاید:"او همان کسی است که پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها قرار دارد می باشد،همان خدایی که عزیز و غفار است"( رَبُّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفّٰارُ ).

در حقیقت در این آیه سه وصف از اوصاف خداوند بیان شده که هر کدام برای اثبات مقصودی است.

نخست مساله"ربوبیت"او نسبت به تمام عالم هستی است،او مالک همه

این جهان است مالکی که آنها را تـدبیر و تربیت می کنـد،تنها کسـی شایسـته"عبودیت" است که چنین باشـد،نه بتهایی که به مقدار سر سوزن از خود چیزی ندارند.

دوم مساله"عزت"او است،می دانیم"عزیز"از نظر معنی لغت به کسـی گفته می شود که هیچکس نتواند بر او غالب گردد،و هر چه اراده کند انجام شدنی باشد،و به تعبیر دیگر همیشه غالب است و هرگز مغلوب نیست.

کسـی کـه چنیـن است فرار کردن از چنگـال قـدرتش چگـونه امکـان دارد؟ و نجـات از کیفرش چگـونه میسـر است؟ سـومین توصـیف مقام"غفاریت"و کثرت آمرزش او است که درهای بازگشت را به روی گنهکاران می گشایـد،و باران رحمتش را بر آنها می بارد،تا تصور نکنند اگر"قهار"و"عزیز"است مفهومش بستن درهای رحمت و توبه به روی بندگان می باشد.

در حقیقت یکی بیـان"خوف"است و دیگری بیـان"رجـاء"که بـدون موازنه این دو حـالت تکامـل انسان امکان پـذیر نیست،یا گرفتار غرور و غفلت می شود،و یا در گرداب یاس و نومیدی فرو می رود.

و به تعبیر دیگر توصـیف او به"عزیز"و"غفـار"دلیل دیگری بر"الوهیت" او است،چرا که تنها کسـی شایسـته پرسـتش است که علاوه بر"ربوبیت"قدرت بر مجازات نیز دارد،و علاوه بر قدرت بر مجازات،درهای رحمت و مغفرت او نیز گشوده است.

*** سپس در جمله ای کوتاه و تکان دهنده خطاب به پیامبر ص کرده،می فرماید:

"بگو این یک خبر بزرگ است"( قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ).

*** "که شما از آن روی گردان هستید"( أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ).

ص :۳۳۰

این کدام خبر است که به آن اشاره کرده و آن را به عظمت توصیف می کند؟ قرآن مجید؟رسالت پیامبر؟قیامت و سرنوشت مؤمنان و کافران؟توحید و یگانگی خدا؟و یا همه اینها؟ از آنجا که قرآن مشتمل بر همه این امور است و جامع میان آنها است، و اعراض مشرکان نیز از آن بوده،مناسبتر همان معنی اول یعنی قرآن است.

آری این کتاب بزرگ آسمانی خبری است بزرگ،به عظمت تمام عالم هستی که از ناحیه خالق این جهان،خالق عزیز و غفار و واحد و قهار،نازل شده، خبری که عظمت آن را گروه عظیمی به هنگام نزولش درنیافتند،جمعی آن را به باد سخریه و استهزاء گرفتند،و جمعی سحرش خواندند،و عده ای شعرش نامیدند، ولی چیزی نگذشت که این"نبا عظیم"باطن خود را نشان داد،مسیر تاریخ بشریت را عوض کرد،بر پهنه جهان سایه افکند،تمدنی عظیم و درخشان در تمام زمینه ها به وجود آورد،و جالب اینکه اعلام این نبا عظیم در این سوره مکی شده،در زمانی که مسلمانان ظاهرا در نهایت ضعف و ناتوانی بودند،و درهای پیروزی و نجات به روی آنان بسته بود.

حتی امروز نیز عظمت این خبر بزرگ بر جهانیان و حتی بر خود مسلمانان کاملا روشن نیست،و باید آینده آن را نشان دهد.

این گفتار قرآن که"شما از آن روی گردان هستید"هنوز صادق است، و همین اعراض مسلمین سبب شده که نتوانند از این چشمه جوشان فیض الهی کاملا سیراب شوند،و در پرتو انوار آن به پیش تازند،و قله های فخر و شرف را تسخیر کنند.

*** سپس به عنوان مقدمه ای برای ذکر ماجرای آفرینش آدم،و ارزش والای وجود انسان تا آن حد که فرشتگان همگی در برابر او سجده کردند،می فرماید:

"من از ملاء اعلی،و فرشتگان عالم بالا به هنگامی که در باره آفرینش انسان گفتگو و مخاصمه می کردند خبر ندارم"( مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ).

*** آگاهی من تنها از طریق وحی است،و "تنها چیزی که به من وحی می شود این است که من انذارکننده آشکاری هستم"( إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلاَّ أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ).

گر چه فرشتگان،جدال و مخاصمه ای با پروردگار نداشتند،ولی همین اندازه که به هنگام خطاب خداوند به آنها که "من می خواهم خلیفه ای در زمین بیافرینم" آنها به گفتگو پرداختند و عرض کردند:"آیا می خواهی کسی را بیافرینی که فساد و خونریزی کند"؟که در پاسخ آنها فرمود:"من چیزی می دانم که شما نمی دانید"(آیه ۳۰-سوره بقره)به این گفتگوها "مخاصمه" اطلاق شده است که یک اطلاق مجازی است،و همانگونه که اشاره کردیم این در حقیقت مقدمه ای است برای آیات بعد که پیرامون آفرینش آدم سخن می گوید.

این احتمال نیز وجود دارد که "ملاء اعلی" مفهوم وسیعی دارد که حتی شیطان را شامل می شود،چه اینکه آن روز شیطان در زمره فرشتگان بود و به مخاصمه با خدا برخاست و زبان به اعتراض گشود،و به همین دلیل برای همیشه مطرود درگاه حق شد،ولی تفسیر اول مناسبتر است.

در روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده می خوانیم که پیامبر ص از یکی از یارانش پرسید:

ا تدری فیما یختصم الملأ الاعلی؟:

"آیا می دانی فرشتگان عالم بالا در چه چیز بحث و گفتگو می کنند"؟! عرض کرد:نه.

فرمود:

اختصموا فی الکفارات و الدرجات،فاما الکفارات فاصباغ

ص :۳۳۲

الوضوء فی السبرات،و نقل الاقدام الی الجماعات،و انتظار الصلاه بعد الصلاه،و اما الدرجات فافشاء السلام،و اطعام الطعام،و الصلاه فی اللیل و الناس نیام :

"آنها در مورد"کفارات"(کارهایی که گناهان را جبران می کند) و"درجات"(آنچه بر درجات انسان می افزاید)به گفتگو پرداختند:اما کفارات وضوی پر آب در سرمای زمستان گرفتن،و به سوی نماز جماعت گام برداشتن، و انتظار نمازی بعد از نماز دیگر کشیدن است،و اما درجات،بسیار سلام کردن و اطعام طعام نمودن،و نماز در شب به هنگامی که چشم مردم در خواب است باشد" (۱).

البته در این حدیث صریحا نیامده است که نظر به تفسیر آیه فوق دارد، هر چند تعبیرات شبیه تعبیرات آیه مورد بحث است،و به هر حال از این حدیث استفاده می شود که منظور از"مخاصمه"در اینجا تنها بحث و گفتگو است،نه جدال و کشمکش،بحث و گفتگو از اعمال آدمیان،و کارهایی که کفاره گناهان می شود و بر درجات انسانها می افزاید،و شاید گفتگوی آنها در تعداد اعمالی است که سرچشمه این فضائل می گردد،و یا در تعیین حد و میزان درجاتی است که از این اعمال حاصل می شود،و به این ترتیب از این حدیث تفسیر سومی برای آیه به دست می آید که از جهاتی مناسب است ولی با آیات آینده تناسب زیادی ندارد و همانگونه که گفتیم ممکن است ناظر به گفتگوهای دیگر فرشتگان باشد نه آنچه مربوط به این آیات است.

این نکته نیز قابل توجه است که عدم علم پیامبر به این معنی است که من از خودم چیزی در این زمینه ها نمی دانم تنها همان را می دانم که از طریق وحی بر من نازل می گردد.

ص :۳۳۳

---

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث،همین حدیث در تفسیر در المنثور از طرق بسیاری از گروهی از صحابه پیامبر-با تفاوتهایی-نقل شده است.

## [سوره ص (۳۸): آیات ۷۱ تا ۸۳]

### اشاره

إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ طِینٍ (۷۱) فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ (۷۲) فَسَجَدَ اَلْمَلائِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۳) إِلاّ إِبْلِیسَ اِسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ اَلْکافِرِینَ (۷۴) قالَ یا إِبْلِیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ اَلْعالِینَ (۷۵) قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ (۷۶) قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّکَ رَجِیمٌ (۷۷) وَ إِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلی یَوْمِ اَلدِّینِ (۷۸) قالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۷۹) قالَ فَإِنَّکَ مِنَ اَلْمُنْظَرِینَ (۸۰) إِلی یَوْمِ اَلْوَقْتِ اَلْمَعْلُومِ (۸۱) قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ (۸۲) إِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ اَلْمُخْلَصِینَ (۸۳)

ص :۳۳۴

**ترجمه:**

۷۱-به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به ملائکه گفت:من بشری را از گل می آفرینم.

۷۲-هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خودم در آن دمیدم برای او سجده کنید.

۷۳-در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند.

۷۴-جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود! ۷۵-گفت:ای ابلیس چه چیز مانع تو از سجده کردن بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم گردید؟آیا تکبر کردی،یا از برترین بودی؟(بالاتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!).

۷۶-گفت:من از او بهترم!مرا از آتش آفریده ای و او را از گل! ۷۷-فرمود:از آسمانها(و از صفوف ملائکه)خارج شو که تو رانده درگاه منی! ۷۸-و مسلما لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود.

۷۹-عرض کرد:پروردگار من!مرا تا روزی که انسانها برانگیخته می شوند مهلت ده.

۸۰-فرمود تو از مهلت داده شدگانی.

۸۱-ولی تا روز و زمان معینی.

۸۲-گفت:به عزتت سوگند همه آنها را گمراه خواهم کرد! ۸۳-مگر بندگان خالص تو از میان آنها

ص: ۳۳۵

**تفسیر:**

تکبر کرد و رانده درگاه خدا شد!

این آیات همانگونه که گفتیم توضیحی است بر"مخاصمه ملاء اعلی" و"ابلیس"و گفتگو در باره آفرینش"آدم"،و در مجموع هدف از بیان این سرگذشت این است که اولا به انسانها یادآور شود که وجود آنها آن قدر با ارزش است که تمامی فرشتگان برای جدشان آدم به سجده افتادند،انسانی با این همه شخصیت چگونه اسیر چنگال شیطان و هوای نفس می شود؟چگونه ارزش وجودی خود را رها کرده،یا در برابر سنگ و چوبی سجده می کند؟! اصولا- یکی از روشهای مؤثر تربیت،اعطای شخصیت به افراد مورد تربیت است،و یا به تعبیر صحیحتر:شخصیت والا و ارزش وجودی آنها را به یادشان آوردن،در چنین شرائطی است که انسان احساس می کند که پستی و انحطاط لایق شان او نیست و خود به خود از آن کناره گیری می نماید.

ثانیا لجاجت شیطان و غرور و تکبر و حسدش که سبب شد برای همیشه از اوج افتخار سقوط کند،و در لجنزار لعنت فرو رود،می تواند هشداری برای همه افراد لجوج و مغرور باشد تا عبرت گیرند و رویه شیطان را رها کنند.

ثالثا از وجود چنین دشمن بزرگی که سوگند برای اغوای انسانها یاد کرده خبر می دهد،تا همگان به هوش باشند و در دام او نیفتند.

مجموع این امور،تکمیلی است برای بحثهای پیشین.

به هر حال در نخستین آیه می فرماید:"به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به ملائکه گفت:من بشری را از گل می آفرینم"( إِذْ قٰالَ رَبُّکَ لِلْمَلاٰئِکَهِ إِنِّی خٰالِقٌ بَشَراً مِنْ طِینٍ ).

***

اما برای اینکه تصور نشود که بعد وجود انسانی همان بعد خاکی است در آیه بعد می افزاید:"و هنگامی که آن را نظام بخشیدم،و از روح خودم(روح شریف و ممتازی را که آفریده ام)در او دمیدم همگی برای او به خاک بیفتید و سجده کنید"( فَإِذٰا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سٰاجِدِینَ ).

*** به این ترتیب آفرینش انسان پایان پذیرفت،"روح خدا"و"گل تیره" به هم آمیختند،و موجودی عجیب و بی سابقه که قوس صعودی و نزولیش هر دو بی انتها بود آفرینش یافت،و موجودی با استعداد فوق العاده که می توانست شایسته مقام"خلیفه اللهی"باشد،قدم به عرصه هستی گذاشت"و در آن هنگام همه فرشتگان بدون استثنا سجده کردند"( فَسَجَدَ الْمَلاٰئِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ).

و شایسته ستایش آن آفریدگاری را دانستند"کارد چنین دل آویز نقشی ز ماء و طینی"! *** اما"تنها کسی که سجده نکرد ابلیس بود تکبر ورزید و تمرد و طغیان نمود و به همین دلیل از مقام با عظمت خود سقوط کرد و در صف کافران بود" ( إِلاّٰ إِبْلِیسَ اسْتَکْبَرَ وَ کٰانَ مِنَ الْکٰافِرِینَ ).

آری و بدترین بلای جان انسان نیز همین کبر و غرور است که پرده های تاریک جهل بر چشم بینای او می افکند،و او را از درک حقایق محروم می سازد، او را به تمرد و سرکشی وامی دارد،و از صف مؤمنان که صف بندگان مطیع خداست بیرون می افکند،و در صف کافران که صف یاغیان و طاغیان است قرار می دهد،آن گونه که ابلیس را قرار داد.

*** اینجا بود که ابلیس از سوی خداوند مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار گرفت:

"فرمود ای ابلیس!چه چیز مانع تو از سجده کردن بر مخلوقی که با دو دست خود آفریدم گردید"؟!( قٰالَ یٰا إِبْلِیسُ مٰا مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِمٰا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ ).

بدیهی است تعبیر به"یدی"(دو دست)به معنی دستهای حسی نیست که او از هر گونه جسم و جسمانیت پاک و منزه است،بلکه دست در اینجا کنایه از قدرت است،چرا که انسان معمولاً قدرت خود را با دست اعمال می کند،لذا در تعبیرات روزمره این کلمه در معنی قدرت،فراوان به کار می رود،گفته می شود فلان کشور در دست فلان گروه است،یا فلان معبد و ساختمان بزرگ به دست فلان کس ساخته شده،گاه گفته می شود دست من کوتاه است یا دست تو پر است.

دست در هیچکدام از این استعمالات به معنی عضو مخصوص نیست،بلکه تمام اینها کنایه از قدرت و سلطه است.

و از آنجا که انسان کارهای مهم را با دو دست انجام می دهد،و به کار گرفتن دو دست نشانه نهایت توجه و علاقه انسان به چیزی است،ذکر این تعبیر در آیه فوق کنایه از عنایت مخصوص پروردگار و اعمال قدرت مطلقه اش در آفرینش انسان است.

سپس می افزاید:"آیا تکبر ورزیدی،یا بالاتر از آن بودی که فرمان سجود به تو داده شود"؟!( أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعٰالِینَ ).

بدون شک احدی نمی تواند ادعا کند که قدر و منزلتش ما فوق این است که برای خدا سجده کند(یا برای آدم به فرمان خدا)بنا بر این تنها راهی که باقی می ماند همان احتمال دوم یعنی تکبر است.

بعضی از مفسران"عالین"را در اینجا به معنی کسانی می دانند که همیشه در راه کبر و غرور گام بر می دارند و بنا بر این معنی جمله چنین می شود:"آیا تو هم اکنون تکبر کرده یا همواره چنین بوده ای"؟! ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

ص :۳۳۸

*** اما ابلیس با نهایت تعجب شق دوم را انتخاب کرد،و معتقد بود برتر از آن است که چنین دستوری به او داده شود،لذا با کمال جسارت به مقام استدلال در مخالفتش با فرمان خدا بر آمد و"گفت:من از او(آدم)بهترم،چرا که مرا از آتش آفریده ای و او را از گل"!( قٰالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نٰارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ).

او در واقع می خواست به پندار خویش با سه مقدمه فرمان پروردگار را نفی کند:

نخست اینکه من از آتش آفریده شده ام و او از گل که این یک واقعیت بود، همانگونه که قرآن مجید به آن ناطق است: خَلَقَ الْإِنْسٰانَ مِنْ صَلْصٰالٍ كَالْفَخّٰارِ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مٰارِجٍ مِنْ نٰارٍ :"خداوند انسان را از گل خشکیده ای همچون آجر و سفال آفرید و جن را(که ابلیس نیز از آنها است)از شعله آتش"(الرحمن ۱۴ و ۱۵).

مقدمه دوم اینکه آنچه از آتش آفریده شده،از آنچه از خاک آفریده شده برتر است،چرا که آتش اشرف از خاک است.

مقدمه سوم اینکه هرگز نباید به موجود اشرف دستور داد که در برابر غیر اشرف سجده کند!! و تمام اشتباه ابلیس در این دو مقدمه اخیر بود.

زیرا اولا آدم تنها از خاک نبود،بلکه عظمتش از آن روح الهی بود که در آن دمیده شد،و گرنه خاک کجا و اینهمه افتخار و استعداد و تکامل کجا؟! ثانیا:خاک نه تنها کمتر از آتش نیست،بلکه به مراتب برتر از آن است، تمام زندگی و حیات و منابع حیاتی از خاک برمی خیزد،گیاهان و گلها و تمام موجودات زنده از خاک مدد می گیرند،تمام معادن گرانبها در دل خاک نهفته

شده،و خلاصه خاک منبع انواع برکات است،در حالی که آتش با تمام اهمیتی که در زندگی دارد هرگز به پای آن نمی رسد،و تنها ابزاری است برای استفاده کردن از منابع خاکی،آن هم ابزاری خطرناک و ویرانگر،تازه مواد آتش زا غالبا از برکت زمین به وجود آمده(هیزم،ذغال نفت و مانند آنها).

ثالثا:مساله،مساله اطاعت فرمان پروردگار،و انجام اوامر او است،همه مخلوق و بنده او هستند و باید سر به فرمان او داشته باشند.

به هر حال اگر استدلال ابلیس را بشکافیم سر از کفر عجیبی در می آورد، او با این سخن خدا می خواست هم حکمت خدا را نفی کند،و هم امر او را(نعوذ باللّه)بی مأخذ بشمرد،و این موضعگیری دلیل بر نهایت جهل او است،چرا که اگر می گفت:هوای نفس من مانع شد،یا کبر و غرور به من اجازه نداد،و مانند اینها،تنها اعتراف به یک گناه کرده بود،اما اکنون که برای توجیه عصیانش به نفی حکمت پروردگار و علم و دانش او می پردازد نشان می دهد که به پست ترین مرحله کفر سقوط کرده است.

بعلاوه مخلوق در برابر خالق از خود استقلالی ندارد،هر چه دارد از اوست،و لحن ابلیس نشان می دهد که او برای خود حاکمیت و استقلال در مقابل حاکمیت پروردگار قائل بوده است،و این یکی دیگر از سرچشمه های کفر است.

به هر حال عامل گمراهی شیطان معجونی از"خودخواهی"و"غرور" و"کبر"و"جهل"و"حسد"بود،این صفات شیطانی دست به دست هم دادند و او را که سالیان دراز همنشین ملائکه،بلکه معلم آنان بود از آن اوج و افتخار پائین کشیدند،و چه خطرناک است این اوصاف زشت در هر جا که پیدا شود؟! به فرموده علی ع در یکی از خطبه های"نهج البلاغه":"او هزاران سال عبادت پروردگار کرده بود،اما یک ساعت تکبر همه آنها را به آتش کشید

و بر باد داد"! (۱).

آری یک بنای مهم و معظم را باید در سالیان دراز ساخت ولی ممکن است آن را در یک لحظه با یک بمب قوی به ویرانی کشید! *** اینجا بود که می بایست این موجود پلید از صفوف ملاء اعلی و فرشتگان عالم بالا اخراج گردد،لذا خداوند به او خطاب کرد و"فرمود:از صفوف ملائکه، از آسمان برین،بیرون رو که تو رانده درگاه منی"!( قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ ).

"ضمیر در فاخرج منها"ممکن است اشاره به صفوف ملائکه،یا عوالم بالا،یا بهشت و یا رحمت خدا بوده باشد.

آری این نامحرم باید از اینجا بیرون رود که دیگر جای او نیست،اینجا جای پاکان و مقربان است،نه جای آلودگان و سرکشان و تاریک دلان.

"رجیم"از ماده"رجم"به معنی سنگسار کردن است،و چون لازمه آن طرد می باشد گاه در این معنی به کار می رود.

*** و سپس افزود:"مسلما لعنت من بر تو تا روز قیامت ادامه خواهد یافت"

ص: ۳۴۱

---

۱- ۱) امیر مؤمنان علی(ع)می فرماید فاعتبروا بما کان من فعل اللّه بابلیس اذا حبط عمله الطویل و جهده الجهید و کان قد عبد اللّه سته الاف سنه...عن کبر ساعه واحده فمن ذا بعد ابلیس یسلم علی اللّه بمثل معصیته: "عبرت گیرید بندگان خدا!به آنچه خداوند در مورد ابلیس انجام داد که اعمال طولانی و کوششهای فراوان او را-در حالی که شش هزار سال عبادت کرده بود-...به خاطر یک ساعت تکبر بر باد داد،پس چگونه ممکن است کسی همان کار ابلیس را انجام دهد و از غضب خداوند در امان بماند"؟(نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ خطبه قاصعه).

و همیشه مطرود از رحمت من خواهی بود( وَ إِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلیٰ یَوْمِ الدِّینِ ).

*** مهم این است که انسان هنگامی که از اعمال زشت خود نتیجه شومی می گیرد بیدار شود،و به فکر جبران بیفتد،اما چیزی خطرناکتر از آن نیست که هم چنان بر مرکب غرور و لجاج سوار گردد،و به مسیر خود به سوی پرتگاه ادامه دهد،اینجاست که لحظه به لحظه فاصله او از صراط مستقیم بیشتر می شود، و این همان سرنوشت شومی بود که دامن"ابلیس"را گرفت.

اینجا بود که"حسد"تبدیل به"کینه"شد،کینه ای سخت و ریشه دار، و چنان که قرآن می گوید:

"عرض کرد:پروردگار من!مرا تا روز رستاخیز که انسانها برانگیخته می شوند مهلت ده"( قٰالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِی إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ ).

مهلتی که بر گذشته خود اشک حسرت و ندامت بریزم؟مهلتی که عصیان زشت و شوم خود را جبران کنم؟نه!،مهلتی که از فرزندان آدم انتقام گیرم، و همه را به گمراهی بکشانم،هر چند گمراهی هر یک نفر از آنها بار سنگین تازه ای از گناه بر دوش من می نهد،و مرا در این منجلاب کفر و عصیان پائین تر می برد،!ای وای از لجاجت و کبر و غرور و حسد که چه بلاها که بر سر افراد نمی آورد؟!! در حقیقت او می خواست تا آخرین فرصت ممکن به اغوای فرزندان آدم بپردازد،چرا که روز رستاخیز پایان دوران تکلیف است،و دیگر وسوسه و اغوا مفهومی ندارد،علاوه بر این با این درخواست مرگ را از خود دور کند،و تا قیامت زنده بماند،هر چند همه جهانیان از دنیا بروند.

*** در اینجا مشیت الهی به دلائلی که بعد اشاره خواهیم کرد اقتضا نمود که این

خواسته ابلیس برآورده شود،اما نه به طور مطلق،که به صورت مشروط، چنان که در آیه بعد می فرماید:"گفت تو از مهلت داده شدگانی"( قٰالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ ).

*** ولی نه تا روز رستاخیز و مبعوث شدن خلایق بلکه"تا روز و زمان معینی" ( إِلیٰ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ).

در اینکه" یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ "چه روزی است؟مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:

بعضی آن را پایان این جهان می دانند،چرا که در آن روز همه موجودات زنده می میرند،و تنها ذات پاک خداوند می ماند،چنان که در آیه ۸۸ سوره قصص می خوانیم" کُلُّ شَیْءٍ هٰالِکٌ إِلاّ وَجْهَهُ "و به این ترتیب به قسمتی از خواسته ابلیس ترتیب اثر داده شده.

بعضی احتمال داده اند منظور از آن روز قیامت است،ولی این احتمال نه با ظاهر آیات مورد بحث می سازد که لحن آن نشان می دهد با تمام خواسته او موافقت نشد،و نه با آیات دیگر قرآن که خبر از مرگ عموم زندگان در پایان این جهان می دهد.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق اشاره به زمانی باشد که هیچکس جز خدا نمی داند.

ولی تفسیر اول از همه مناسبتر است لذا در روایتی که در تفسیر برهان از امام صادق ع نقل شده آمده است که ابلیس بین نفخه اول و دوم می میرد (۱).

*** اینجا بود که ابلیس مکنون خاطر خود را آشکار ساخت،و هدف نهائیش را



---

۱- ۱) "تفسیر برهان"جلد ۲ صفحه ۳۴۲.

از تقاضـای عمر جاویـدان نشـان داد،و "گفت:به عزتت سوگنـد که همه آنهـا را گمراه خواهم کرد"!( قٰالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ ).

سوگنـد به"عزت"برای تکیه بر قـدرت و اظهار توانایی است،و این تاکیـدهای پی در پی(قسم از یک سو،و نون تاکیـد ثقلیه از سوی دیگر،و کلمه"اجمعین" از سـوی سـوم)نشـان می دهـد که او نهـایت پافشـاری را در تصـمیم خـویش داشـته و دارد،و تا آخرین نفس بر سر گفتار خود ایستاده است.

*** ولی متوجه این واقعیت بود که گروهی از بنـدگان خـاص خـدا به هیـچ قیمتی در منطقه نفوذ و حوزه وسوسه او قرار نمی گیرند،لذا ناچار آنها را از گفتار بالا استثنا کرد و گفت:"مگر بندگان مخلص تو از میان آنها"!( إِلاّ عِبٰادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ ).

همانها که در راه معرفت و بنـدگی تو از روی اخلاص و صدق و صـفا گام برمی دارند،تو نیز آنها را پذیرا شده ای،خالصـشان کرده ای،و در حـوزه حفـاظت خود قرار داده ای،تنهـا این گروهنـد که من به آنهـا دسترسـی نـدارم،و گرنه بقیه را به دام خود خـواهم افکنـد! اتفاقـا ایـن حـدس و گمـان ابلیس درسـت از آب در آمـد،و هر کس بـه نحـوی در دام او گرفتـار شـد،و جز"مخلصین"از آن نجات نیافتند،همانگونه که قرآن در آیه ۲۰ سوره سبأ می فرماید: وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَیْهِمْ إِبْلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلاّ فَرِیقاً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ :"گمان ابلیس در باره آنها به واقعیت پیوست،و جز گروهی از مؤمنان همه از او پیروی کردند"! ***

ص :۳۴۴

**نکته ها:**

## اشاره

### ۱-فلسفه وجود شیطان

در باره آیات فوق مسائل مهمی مطرح است،از جمله:مساله آفرینش شیطان،و دلیل سجده کردن فرشتگان بر آدم،و علت برتری آدم بر فرشتگان، و اینکه شیطان بر چه کسانی تسلط می یابد،و نتیجه کبر و غرور و خودخواهی و منظور از گل تیره و روح خدا،و مساله آفرینش آدم و خلقت مستقل او در برابر فرضیه تکامل انواع،و مسائل دیگری از این قبیل که به طور مشروح در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۳۴ سوره بقره،و جلد یازدهم ذیل آیه ۲۶ سوره حجر،(صفحه ۷۴ به بعد)و جلد ششم ذیل آیه ۱۱ سوره اعراف(صفحه ۹۸ به بعد)بحث کرده ایم.

آنچه در اینجا مجددا لازم به یادآوری می دانیم نخست سؤالی است که در باره فلسفه آفرینش شیطان می شود.

بسیاری سؤال می کنند که اگر انسان برای تکامل و نائل شدن به سعادت از طریق بندگی خدا آفریده شده،وجود شیطان که یک موجود ویرانگر ضد تکاملی است چه دلیلی می تواند داشته باشد؟آنهم موجودی هوشیار،کینه توز، مکار،پر فریب و مصمم! اما اگر اندکی بیندیشیم خواهیم دانست که وجود این دشمن نیز کمکی است به پیشرفت تکامل انسانها.

راه دور نرویم همیشه نیروهای مقاوم در برابر دشمنان سر سخت جان می گیرند،و سیر تکاملی خود را می پیمایند.

فرماندهان و سربازان ورزیده و نیرومند کسانی هستند که در جنگهای بزرگ با دشمنان سرسخت درگیر بوده اند.

ص:۳۴۵

سیاستمداران با تجربه و پر قدرت آنها هستند که در کوره های سخت بحرانهای سیاسی با دشمنان نیرومندی دست پنجه نرم کرده اند.

قهرمانان بزرگ کشتی آنها هستند که با حریفهای پر قدرت و سرسخت زورآزمایی کرده اند.

بنا بر این چه جای تعجب که بندگان بزرگ خدا با مبارزه مستمر و پی گیر در برابر "شیطان" روز به روز قویتر و نیرومندتر شوند! دانشمندان امروز در مورد فلسفه وجود میکربهای مزاحم می گویند:

اگر آنها نبودند سلولهای بدن انسان در یک حالت سستی و کرخی فرو می رفتند، و احتمالا نمو بدن انسانها از ۸۰ سانتیمتر تجاوز نمی کرد،همگی به صورت آدمهای کوتوله بودند،و به این ترتیب انسانهای کنونی با مبارزه جسمانی با میکربهای مزاحم نیرو و نمو بیشتری کسب کرده اند.

و چنین است روح انسان در مبارزه با شیطان و هوای نفس.

اما این بدان معنا نیست که شیطان وظیفه دارد بندگان خدا را اغوا کند، شیطان از روز اول خلقتی پاک داشت،مانند همه موجودات دیگر،انحراف و انحطاط و بدبختی و شیطنت با اراده و خواست خودش به سراغش آمد،بنا بر این خداوند ابلیس را از روز اول شیطان نیافرید،او خودش خواست شیطان باشد ولی در عین حال شیطنت او نه تنها زیانی به بندگان حق طلب نمی رساند بلکه نردبان ترقی آنها است(دقت کنید).

منتها این سؤال باقی می ماند که چرا درخواست او را در باره ادامه حیاتش پذیرفت،و چرا فورا نابودش نکرد؟! پاسخ این سؤال همانست که در بالا گفته شد و به تعبیر دیگر:

عالم دنیا میدان آزمایش و امتحان است(آزمایشی که وسیله پرورش و تکامل انسانها است).و می دانیم آزمایش جز در برابر دشمنان سرسخت و طوفانها و بحرانها

ص :۳۴۶

امکان پذیر نیست.

البته اگر شیطان هم نبود هوای نفس و وسوسه های نفسانی انسان را در بوته آزمایش قرار می داد،اما با وجود شیطان این تنور آزمایش داغتر شد،چرا که شیطان عاملی است از برون و هوای نفس عاملی است از درون! ***

### ۲-آتش کبر و غرور سرمایه هستی را می سوزاند

از مسائل فوق العاده حساسی که در ماجرای "ابلیس" و رانده شدن او از درگاه خدا جلب توجه می کند تاثیر عامل خودخواهی و غرور در سقوط و بدبختی انسان است،به طوری که می توان گفت:مهمترین و خطرناکترین عامل انحراف همین عامل است.

همین بود که شش هزار سال عبادت را در یک لحظه به نابودی کشانید،و همین بود که موجودی را که همردیف فرشتگان بزرگ آسمان بود به پست ترین درکات شقاوت تنزل داد،و مستحق لعن ابدی خداوند نمود.

خودخواهی و غرور به انسان اجازه نمی دهد چهره حقیقت را آن چنان که هست ببیند.

خودخواهی سرچشمه حسادت،و حسادت سرچشمه کینه توزی،و کینه توزی عامل خونریزی و جنایات دیگر است.

خودخواهی انسان را به ادامه خطا و اشتباه وامی دارد،و به هنگام وجود عوامل بیدارکننده همه را خنثی می کند.

خودخواهی و لجاجت فرصت توبه و جبران را از دست انسان می گیرد، و درهای نجات را به روی او می بندد،خلاصه هر چه در باره خطر این صفت زشت و نکوهیده گفته شود کم است.

و چه زیبا فرمود امیر مؤمنان علی ع

فعدو اللّه امام المتعصبین،و سلف

المستکبرین،الذی وضع اساس العصبیه،و نازع اللّه رداء الجبریه،و ادرع لباس التعزز،و خلع قناع التذلل الا ترون کیف صغره اللّه بتکبره؟و وضعه بترفعه؟فجعله فی الدنیا مدحورا و اعد له فی الآخره سعیرا:

"این دشمن خدا شیطان پیشوای متعصبان و سلف مستکبران است که اساس تعصب و تکبر و خودخواهی را پی ریزی کرد،و با خداوند در مقام جبروتیش به ستیز و منازعه برخاست،لباس خود بزرگ بینی بر تن پوشانید،و پوشش تواضع و فروتنی را کنار گذاشت.

آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به خاطر تکبرش کوچک کرد؟و بر اثر بلندپروازیش پست و خوار گردانید؟در دنیا مطرودش ساخت،و در آخرت آتش سوزان دوزخ را برای او آماده کرده است"!(نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ خطبه قاصعه).

***

ص :۳۴۸

## [سوره ص (۳۸): آیات ۸۴ تا ۸۸]

### اشاره

قَالَ فَالْحَقُّ وَ اَلْحَقَّ أَقُولُ (۸۴) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵) قُلْ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ اَلْمُتَكَلِّفِينَ (۸۶) إِنْ هُوَ إِلاّ ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۸۷) وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ (۸۸)

### ترجمه:

۸۴-فرمود:به حق سوگند،و حق می گویم.

۸۵-که جهنم را از تو و پیروانت همگی پر خواهم کرد.

۸۶-بگو:(ای پیامبر!)من از شما هیچ پاداشی نمی طلبم،و من از متکلفین نیستم (سخنانم روشن و همراه با دلیل است).

۸۷-این(قرآن)وسیله تذکر برای همه جهانیان است.

۸۸-و خبر آن را بعد از مدتی می شنوید!

### تفسیر:

### اشاره

### آخرین سخن در باره ابلیس!

این آیات که آخرین آیات سوره ص است،در حقیقت خلاصه ای است از تمام محتوای این سوره و نتیجه ای است برای بحثهای مختلفی که در این سوره آمده است.

ص: ۳۴۹

نخست در پاسخ "ابلیس "که تهدید کرد تمام انسانها را به جز "مخلصین "اغوا می کند خداوند "فرمود:به حق سوگند،و حق می گویم "( قٰالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقَّ أَقُولُ ) (۱).

*** "که جهنم را از تو و پیروانت همگی پر خواهم کرد "( لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکَ وَ مِمَّنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ ).

آنچه از آغاز سوره تا به اینجا بوده همه حق بوده است،و آنچه پیامبران بزرگی که گوشه ای از زندگانیشان در این سوره آمده به خاطر آن پیکار و مبارزه کردند حق بوده،سخن از قیامت و عذاب دردناک طاغیان و انواع مواهب بهشتیان که در این سوره به میان آمد همه حق بود،پایان سوره نیز حق است و خداوند به حق سوگند یاد می کند و حق می گوید که جهنم را از شیطان و پیروانش پر می کند تا در برابر حرف ابلیس در مورد اغوای انسانها که با قاطعیت ادا شد پاسخ قاطعی بیان فرموده باشد و تکلیف همه را روشن کند.

به هر حال این دو جمله مشتمل بر تاکیدات فراوانی است:دو بار روی مساله "حق "تاکید کرده و سوگند یاد نموده،و جمله "لأملأن "نیز با نون تاکید ثقیله همراه است،"اجمعین "نیز تاکید مجددی بر همه اینهاست،تا کسی کمترین تردید و شکی در این باره به خود راه ندهد که برای شیطان و پیروانش راه نجاتی نیست و ادامه خط آنها به دار البوار منتهی می گردد.

***



---

۱ – ۱) در ترکیب این جمله سخن بسیار است ممکن است "الحق "مبتدا باشد و "قسمی " که خبر آن است محذوف شده،و نیز ممکن است خبر آن "قولی "باشد(فالحق قولی)این احتمال نیز وجود دارد که خبر مبتدای محذوفی باشد و در تقدیر(هذا هو الحق)یا(انا الحق) بوده است.

سپس در پایان این سخن به چهار مطلب مهم در عباراتی کوتاه و روشن اشاره می کند:

در مرحله اول می فرماید"بگو من از شما هیچ اجر و پاداشی نمی طلبم" ( قُلْ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ ).

و به این ترتیب به بهانه های بهانه جویان پایان می دهد،و روشن می سازد که من تنها طالب نجات و سعادت شما هستم،نه پاداش مادی از شما می خواهم نه معنوی،نه تقدیر و نه شکرگزاری،نه مقام و نه حکومت.پاداش من تنها بر خداست، همانگونه که در آیات دیگری از قرآن مجید از قبیل آیه ۴۷ سوره سبأ به آن تصریح شده است" إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلَی اللّٰهِ ".

این خود یکی از دلائل صدق پیامبر ص است چرا که مدعی دروغین برای مطامعی دعوی خود را مطرح می کند،و مطامعش از خلال سخنانش به هر صورت آشکار خواهد شد.

در مرحله دوم می گوید:"من از متکلفین نیستم"سخنانم مقرون به دلیل و منطق است،و هیچگونه تکلفی در آن وجود ندارد،عباراتم روشن و سخنانم خالی از هر گونه ابهام و پیچیدگی است( وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ ).

در حقیقت جمله اول از اوصاف دعوت کننده سخن می گوید،و جمله دوم از چگونگی دعوت و محتوای آن،و در واقع مصداق"آفتاب آمد دلیل آفتاب" است.

*** در مرحله سوم هدف اصلی این دعوت بزرگ و نزول این کتاب آسمانی را بیان کرده می فرماید"این قرآن فقط وسیله تذکر و بیداری برای همه جهانیان است" ( إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِکْرٌ لِلْعٰالَمِینَ ).

آری مهم آنست که مردم از غفلت به درآیند و به تفکر و اندیشه پردازند،

ص :۳۵۱

چرا که راه روشن،و نشانه های آن آشکار است،و در درون جان انسان فطرت پاکی است که به او جهت می دهد،و به خط توحید و تقوی می کشاند،مهم بیداری است،و رسالت اصلی پیامبران و کتب آسمانی همین است.

این تعبیر که نظیرش در قرآن مجید کم نیست نشان می دهد که محتوای دعوت انبیاء در تمام مراحل هماهنگ با فطرت خدادادی است و این دو همدوش با هم پیش می روند.

*** و در چهارمین و آخرین مرحله مخالفان را با عبارتی کوتاه و پر معنی تهدید کرده می گوید:"خبر آن را بعد از مدتی خواهید شنید"!( وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ).

ممکن است شما این سخنان را جدی نگیرید،و بی اعتنا از کنار آن بگذرید،اما به زودی صدق گفتار من آشکار خواهد شد،هم در این جهان در میدانهای نبرد اسلام و کفر،در منطقه نفوذ اجتماعی و فکری،در مجازاتهای الهی،و هم در عالم دیگر و مجازاتهای دردناک خدا خواهید دید،خلاصه هر چه را به شما گفتم به موقع آن را با چشم خویش مشاهده خواهید کرد،خلاصه تازیانه الهی آماده است و به زودی بر گرده مستکبران و ظالمان فرود خواهد آمد.

***

**نکته:**

متکلف کیست؟

در آیات فوق خواندیم که پیامبر ص یکی از افتخارات خود را این می شمرد که از متکلفان نیست.

در روایات اسلامی بحثهای فراوانی در باره نشانه های"متکلفین"و علائم آنها آمده است:

ص:۳۵۲

در حدیثی که در "جوامع الجامع "از پیامبر ص نقل شده می خوانیم:

للمتکلف ثلاث علامات:ینازع من فوقه،و یتعاطی ما لا ینال،و یقول ما لا یعلم!:

"متکلف سه نشانه دارد:پیوسته با کسانی که ما فوق او هستند نزاع و پرخاشگری می کند،و به دنبال اموری است که به آن هرگز نمی رسد،و سخن از مطالبی می گوید که از آن آگاهی ندارد"! (۱).

همین مضمون به عبارت دیگری از امام صادق ع در کلمات لقمان حکیم نیز آمده است.

در حدیث دیگری از وصایای پیامبر ص به علی ع می خوانیم:

للمتکلف ثلاث علامات:یتملق اذا حضر،و یغتاب اذا غاب،و یشمت بالمصیبه:

"متکلف "سه نشانه دارد:

در حضور تملق می گوید.

در غیاب غیبت می کند.

و به هنگام مصیبت زبان به شماتت می گشاید"! (۲).

باز در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

المتکلف مخطئ و ان اصاب،و المتکلف لا یستجلب فی عاقبه امره الا الهوان،و فی الوقت الا التعب و العناء و الشقاء،و المتکلف ظاهره ریاء و باطنه نفاق،و هما جناحان بهما یطیر المتکلف،و لیس فی الجمله من اخلاق الصالحین،و لا من شعار المتقین المتکلف فی ای باب،کما قال اللّه تعالی لنبیه قال مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ :

"متکلف خطاکار است هر چند ظاهرا به حقیقت رسد.



---

۱- ۱) جوامع الجامع مطابق نقل تفسیر المیزان جلد ۱۷ صفحه ۲۴۳.

۲- ۲) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۷۳.

متکلف در عاقبت کار جز پستی و خواری نتیجه ای نخواهد گرفت،و امروز نیز جز رنج و زحمت و ناراحتی بهره ای ندارد.

متکلف ظاهرش ریا،و باطنش نفاق است،و پیوسته با این دو بال پرواز می کند! خلاصه تکلف از اخلاق صالحین و شعار متقین نیست در هر چه بوده باشد، همانگونه که خداوند به پیامبرش می فرماید:بگو من از شما پاداشی نمی طلبم و از متکلفان نیستم" (۱).

از مجموع این روایات به خوبی استفاده می شود که متکلفان کسانی هستند که از جاده حق و عدالت و راستی و درستی قدم بیرون نهاده،واقعیتها را نادیده می گیرند،به پندارها روی می آورند،از اموری که آگاهی ندارند خبر می دهند، و در اموری که نمی دانند دخالت می کنند،ظاهر و باطنشان دو تاست،و حضور و غیابشان متضاد است،خود را به رنج و زحمت می افکنند،و نتیجه ای جز سرشکستگی و بدبختی به دست نمی آورند،و پرهیزگاران و صالحان از این "صفت" به کلی پاک و منزهند.

***پروردگارا!به ما توفیقی عنایت فرما که تمام آثار تکلف و نفاق و تمرد و طغیان را از خود برانیم.

خداوندا!ما را در صف مخلصانی قرار ده که آنها را در کنف حمایت خودت حفظ می کنی و شیطان اغواگر از آنها مایوس است.

بارالها!به ما آن بیداری و هوشیاری را مرحمت کن که برای احیای محتوای این قرآن بزرگ به پاخیزیم،نیروهای مسلمانان را در سراسر جهان

ص: ۳۵۴

---

۱- ۱) همان مدرک.

بسیج کنیم،یک دل و یک زبان در راه تو گام برداریم،و دشمنان حق و حقیقت را در هم بشکنیم آمین یا رب العالمین.

پایان سوره ص دوشنبه ۹ شوال ۱۴۰۴ ۱۸ تیر ماه ۱۳۶۳ ***

ص :۳۵۵

## (۳۹) سوره زمر این سوره در مکه نازل شده و ۷۵ آیه است

### اشاره

شروع ۲۴\شوال\۱۴۰۴ مطابق ۲\۵\۱۳۶۳

ص :۳۵۷

بسم اللّه الرحمن الرحیم

محتوای سوره زمر:

این سوره در مکه نازل شده،و به همین دلیل بیش از هر چیز سخن از مسائل مربوط به توحید و معاد،و اهمیت قرآن و مقام نبوت پیامبر اسلام ص می گوید.چنان که معمول سوره های مکی همین است.

دوران مکه دوران سازندگی مسلمانان از نظر زیربنای اعتقادات دینی و پایه های ایمانی بود،لذا قویترین و مؤثرترین بحثها در این زمینه در سوره های مکی منعکس است،و همین اساس محکم بود که اثرات شگرفش در مدینه،در غزوات، در برخورد با دشمن،در برابر کارشکنیهای منافقین،و در پذیرش نظام اسلامی شد.و اگر بخواهیم سر پیروزی سریع مسلمانان را در مدینه بدانیم باید آموزشهای مؤثر مکه را مورد مطالعه قرار دهیم.

به هر حال این سوره از چند بخش مهم تشکیل یافته است:

۱-چیزی که بیش از همه در سراسر این سوره منعکس است مساله دعوت به توحید خالص می باشد،توصیه در تمام ابعاد و شاخه هایش،توحید خالقیت، توحید ربوبیت،و توحید عبادت،مخصوصا روی مساله اخلاص در عبادت و بندگی خدا بارها در آیات مختلف این سوره تکیه شده است،و تعبیراتش در این زمینه آن چنان مؤثر است که قلب انسان را به سوی اخلاص می کشاند و جذب می کند.

۲-مساله مهم دیگری که در مقاطع مختلف این سوره و تقریبا از آغاز تا

انجام آن مورد توجه است مساله "معاد" و دادگاه بزرگ عدالت خدا است،مساله ثواب و جزا،غرفه های بهشتی،و سایبانهای آتشین دوزخی،مساله ترس و وحشت روز قیامت،و آشکار شدن نتایج اعمال،و ظاهر شدن خود آنها در آن صحنه بزرگ مساله سیاه شدن صورت دروغگویان و کسانی که بر خدا افترا بستند، رانده شدن کافران به سوی جهنم،ملامت و سرزنش فرشتگان عذاب نسبت به آنها، و دعوت بهشتیان به سوی بهشت و تبریک و تهنیت فرشتگان رحمت به آنها! این مسائل که بر محور معاد دور می زند آن چنان با مسائل توحیدی آمیخته است که گویی تار و پود یک پارچه را تشکیل می دهد.

۳-بخش دیگری از این سوره که تنها قسمت کوتاهی از آن را اشغال می کند اهمیت قرآن مجید است،ولی این بخش کوتاه ترسیم جالبی از قرآن و تاثیر نیرومند آن در قلوب و جانها در بر دارد.

۴-بخش دیگری که آن هم نسبتا کوتاه است بیان سرنوشت اقوام پیشین و مجازات دردناک الهی نسبت به تکذیب کنندگان آیات حق می باشد.

۵-و بالآخره بخشی از این سوره نیز پیرامون مساله توبه و باز بودن درهای بازگشت به سوی خداست،و مؤثرترین آیات توبه و رحمت در این بخش بیان شده که شاید در قرآن آیه ای نویدبخش تر از آن در این زمینه نباشد.

این سوره بنام سوره "زمر" معروف است و این نام از آیه ۷۱ و ۷۳ این سوره گرفته شده و گاه سوره "غرف" به مناسبت آیه ۲۰ نامیده می شود اما این نام مشهور نیست.

***

"فضیلت سوره زمر":

در احادیث اسلامی اهمیت فوق العاده ای به تلاوت این سوره داده شده،از جمله در حدیثی از پیامبر اسلام ص می خوانیم: من قرء سوره الزمر لم یقطع اللّه رجاه، و اعطاه ثواب الخائفین الـذین خافوا اللّه تعالی: "کسـی که سوره زمر را قرائت کنـد خداوند امیدش را(از رحمت خود)قطع نخواهد کرد،و پاداش کسانی را که از خدا می ترسند به او عطا می کند" ۱. در حدیث دیگری از امام صادق چنین نقل شده: من قرء سوره الزمر اعطاه اللّه شـرف الدنیا و الآخره،و اعزه بلا مال و لا عشـیره،حتی یهابه من یراه و حرم جسده علی النار: "کسـی که سوره زمر را تلاوت کند خداوند شـرف دنیا و آخرت به او می دهد،و بدون داشـتن مال و قبیله قـدرت و عزت به او می بخشد، آن چنان که هر کس او را ببیند از او حساب می برد،و بدن او را بر آتش دوزخ حرام می کند" ۲. مقایسه فضیلتهای فوق با محتوای این سوره در زمینه خوف از پروردگار، و امید به رحمت او،و اخلاص در عبودیت،و تسـلیم مطلـق در برابر ذات پـاک حق، به خوبی نشـان می دهـد که این پاداشـها از آن کسـانی است که"تلاوت"را مقـدمه ای برای"اندیشه"و"اندیشه"را وسـیله ای برای"ایمان و عمل"قرار می دهند، و به تعبیر دیگر:محتوای این سوره در درون جان آنها پیاده می شود،و تجلی آن در تمام زندگی آنها نمایان می گردد،آری چنین افرادی،درخور چنان پاداش عظیم و رحمت وسـیع پروردگارند.

ص :۳۶۱

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۱ تا ۳]

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;تَنْزِيلُ اَلْكِتٰابِ مِنَ اَللّٰهِ اَلْعَزِيزِ اَلْحَكِيمِ (۱) إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ اَلْكِتٰابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اَللّٰهَ مُخْلِصاً لَهُ اَلدِّينَ (۲) أَلاٰ لِلّٰهِ اَلدِّينُ اَلْخٰالِصُ وَ اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءَ مٰا نَعْبُدُهُمْ إِلاّٰ لِيُقَرِّبُونٰا إِلَى اَللّٰهِ زُلْفىٰ إِنَّ اَللّٰهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مٰا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَهْدِي مَنْ هُوَ كٰاذِبٌ كَفّٰارٌ (۳)

### ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-این کتابی است که از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است.

۲-ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم،خدا را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان.

۳-آگاه باشید دین خالص از آن خدا است،و آنها که غیر از خدا را اولیای خود قرار دادند،و دلیلشان این بود که اینها را نمی پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند

ص: ۳۶۲

نزدیک کنند،خداوند روز قیامت میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند، خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی کند

**تفسیر:**

دین خود را از هر گونه شرک پاک و خالص کن!

این سوره با دو آیه در باره نزول قرآن مجید آغاز شده که در یک آیه "مبدء نزول"قرآن یعنی ذات پاک خدا مطرح است،و در آیه دیگر "محتوا و هدف" قرآن.

نخست می گوید:"این کتابی است که از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است"( تَنْزِیلُ الْکِتٰابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ ) (۱).

هر کتابی را به نازل کننده،یا نویسنده آن باید شناخت،و هنگامی که بدانیم که این کتاب بزرگ آسمانی از علم خداوند قادر و حکیمی سرچشمه گرفته که هیچ چیز در برابر قدرت بی پایانش مشکل نیست و هیچ امری از علم نامتناهیش مخفی نمی باشد پی به عظمت محتوای آن می بریم،و بی آنکه توضیح بیشتری داده شود یقین پیدا می کنیم که محتوای آن حق است و سراسر حکمت و نور و هدایت است.

ضمنا اینگونه تعبیرات در آغاز سوره های قرآن،مؤمنان را به این حقیقت متوجه می سازد که آنچه را در این کتاب بزرگ می یابند کلام خدا است نه کلام پیامبر ص،هر چند کلام او هم والا و حکیمانه است.

***

ص: ۳۶۳

---

۱- ۱) " تَنْزِیلُ الْکِتٰابِ "خبر برای مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است: "هذا تنزیل الکتاب"بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که"تنزیل الکتاب"مبتدا و"من اللّٰه"خبر آن بوده باشد،ولی احتمال اول صحیحتر به نظر می رسد،ضمنا"تنزیل" مصدری است به معنی اسم مفعول و از قبیل اضافه صفت به موصوف است یعنی"هذا کتاب منزل من اللّٰه...".

سپس به محتوای این کتاب آسمانی و هدف آن پرداخته می گوید:"ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم"( إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ ).

چیزی جز"حق"در آن نیست،و مطلبی جز"حق"در آن مشاهده نمی کنی از همین رو حق طلبان به دنبال آن می روند و تشنه کامان وادی حقیقت در جستجوی محتوای آنند.

و از آنجا که هدف از نزول آن دادن دین خالص به انسانهاست در پایان آیه می افزاید:اکنون که چنین است"خدا را پرستش کن در حالی که دین خود را برای او خالص می کنی"( فَاعْبُدِ اللّٰهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ ).

ممکن است منظور از"دین"در اینجا عبادت خداوند باشد،چرا که قبل از آن با جمله" فَاعْبُدِ اللّٰهَ "دستور به عبادت می دهد،بنا بر این دنباله آن که" مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ "است شرط صحت عبادت یعنی اخلاص و خالی از هر گونه شرك و ریا و غیر خدا بودن را بیان می کند.

با این حال وسعت مفهوم"دین"و عدم هیچگونه قید و شرط در آن،معنی گسترده تری را می رسانند که هم عبادت را شامل می شود و هم اعمال دیگر و هم اعتقادات را،به تعبیر دیگر"دین"مجموعه حیات معنوی و مادی انسان را در بر می گیرد،و بندگان خالص خدا باید تمام شؤون زندگی خود را برای او خالص گردانند،غیر او را از خانه دل و صحنه جان،و میدان عمل،و دایره گفتار بزدایند،به او بیندیشند و برای او دوست بدارند،از او سخن بگویند و به خاطر او عمل کنند،و همیشه در راه رضای او گام بردارند که"اخلاص دین"همین است.

بنا بر این محدود ساختن مفهوم آیه در شهادت"لا اله الا اللّٰه"یا خصوص "عبادت و اطاعت"نه لزومی دارد و نه دلیل روشنی.

***

در آیه بعد بار دیگر روی مساله "اخلاص" تاکید کرده می گوید "آگاه باشید دین خالص از آن خدا است" !( أَلاٰ لِلّٰهِ الدِّینُ الْخٰالِصُ ).

این عبارت تاب دو معنی دارد:

نخست اینکه:آنچه را خدا می پذیرد تنها دین خالص است،و تنها تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان او است و هر گونه شرک و ریاء و آمیختن قوانین الهی به غیر آن مردود و مطرود است.

دیگر اینکه:دین و آئین خالص را تنها از خدا باید گرفت،چرا که هر چه ساخته و پرداخته افکار انسانها است نارسا است،و آمیخته با خطا و اشتباه است.

ولی با توجه به آنچه در ذیل آیه سابق آمد معنی اول مناسبتر به نظر می رسد، چرا که در آنجا فاعل اخلاص،بندگان هستند،بنا بر این خلوص در آیه مورد بحث نیز باید از ناحیه آنها رعایت شود.

شاهد دیگر این سخن حدیثی است که از پیغمبر گرامی ص نقل شده است که مردی خدمتش آمد و عرض کرد:

یا رسول اللّه!انا نعطی اموالنا التماس الذکر فهل لنا من اجر؟فقال رسول اللّه(ص)لا،قال یا رسول اللّه!انا نعطی التماس الاجر و الذکر،فهل لنا اجر؟فقال رسول اللّه(ص)ان اللّه تعالی لا یقبل الا من اخلص له،ثم تلا رسول اللّه(ص)هذه الایه أَلاٰ لِلّٰهِ الدِّینُ الْخٰالِصُ :

"ای رسول خدا ص ما اموال خود را به دیگران می بخشیم تا اسم و رسمی در میان مردم پیدا کنیم آیا پاداشی داریم؟فرمود نه.

مجددا عرض کرد:گاهی هم برای اجر الهی و هم به دست آوردن نام می بخشیم آیا پاداشی داریم؟پیامبر فرمود:خداوند چیزی را قبول نمی کند مگر اینکه خالص برای او باشد،سپس این آیه را تلاوت کرد" أَلاٰ لِلّٰهِ الدِّینُ الْخٰالِصُ " (۱).

ص :۳۶۵

---

۱- ۱) "روح المعانی"جلد ۲۳ صفحه ۲۱۲(ذیل آیات مورد بحث).

به هر حال این آیه در حقیقت بیان دلیل برای آیه قبل است،در آنجا می گوید:خدا را از روی اخلاص عبادت کن،و در اینجا می افزاید:بدانید خدا تنها عمل خالص را می پذیرد.

در آیات قرآن و احادیث اسلامی روی مساله اخلاص بسیار تکیه شده است، شروع جمله مورد بحث با"الا"که معمولا برای جلب توجه گفته می شود نشانه دیگری نیز بر اهمیت این موضوع است.

سپس به ابطال منطق سست و واهی مشرکان که راه اخلاص را رها کرده و در بیراهه شرک سرگردان شده اند پرداخته،چنین می گوید:"کسانی که غیر از خدا را اولیای خود پذیرفته اند و دلیلشان این است که اینها را نمی پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند،خداوند روز قیامت میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند"و آنجا است که فساد و تباهی اعمال و افکارشان بر همگان آشکار می شود"( وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلاّ لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللّهِ زُلْفی إِنَّ اللّهَ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فِی ما هُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ ) (۱).

این آیه در حقیقت تهدیدی است قاطع برای مشرکان که در روز قیامت که روز برطرف شدن اختلافات و آشکار شدن حقائق است در میان آنها داوری می کند،و آنان را به کیفر اعمالشان می رساند،علاوه بر اینکه در صحنه محشر در برابر همگان رسوا می شوند.

در اینجا منطق بت پرستان به روشنی بیان شده است.

توضیح اینکه:

بعضی معتقدند یکی از سرچشمه های بت پرستی این است که گروهی به زعم خود ذات پاک خداوند را بزرگتر از آن می دانستند که عقل و فکر ما به آن راه یابد

ص: ۳۶۶

---

۱- ۱) روشن است که در آیه فوق قبل از جمله"ما نَعْبُدُهُمْ "جمله ای در تقدیر است"یقولون ما نعبدهم..."

و بر این اساس او را منزه از این می دانستند که ما مستقیما او را مورد عبادت خویش قرار دهیم،بنا بر این بایـد به کسانی روی آوریم که ربوبیت و تدبیر این عالم از سوی خداوند بر عهده آنها گذارده شده است،و آنها را واسطه میان خود و او قرار دهیم.

آنها را به عنوان"ارباب"و خـدایان بپـذیریم و پرسـتش کنیم تا ما را به خـدا نزدیک کنند،آنها همان فرشـتگان و جن و به طور کلی وجودات مقدس عالمند.

سپس از آنجـا که دسترسـی به این مقدسـین نیز امکان پـذیر نبود تمثال و سـمبلی برای آنها می ساختنـد،و آنها را پرسـتش می کردنـد،و اینهـا همان بتها بودنـد، و چون میان این تمثالها و وجود مقدسـین یک نوع وحـدت قائل بودنـد بتها را نیز "ارباب"و خدایان خود می پنداشتند.

به این ترتیب خـدایان در نزد آنها همان موجودات ممکنی بودنـد که از سوی خداونـد عالم آفریـده شـده بودند،و به زعم آنها مقربان درگاه حق و اداره کننـدگان امور جهان به امر پروردگار بودنـد،و خـدا را رب الأرباب(خدای خدایان) می دانسـتند که خالق و آفریدگار عالم هستی است،و گرنه کمتر کسی از بت پرستان معتقد بود که این بتهای سنگی و چوبی و یا حتی خدایان پنداری آنها یعنی فرشتگان و جن و مانند آن خالق و آفریدگار این جهان می باشد (۱).

البته بت پرستی سرچشـمه های دیگری نیز دارد از جمله اینکه احترام فوق العاده به انبیاء و نیکان گاهی سبب می شد که تمثال آنها را بعـد از مرگشان مورد احترام قرار دهنـد،و با گـذشت زمان این تمثالها جنبه اسـتقلالی پیـدا کرده، و احترام نیز تبدیل به پرستش می شد،و به همین علت مساله مجسمه سازی در اسلام شدیدا نهی شده است.



---

۱- ۱) "تفسیر المیزان"جلد ۱۷ صفحه ۲۴۷(با تغییراتی).

این امر نیز در تواریخ آمده است که عرب جاهلی به خاطر احترام فوق العاده ای که برای کعبه و سرزمین مکه قائل بود گاهی قطعات سنگی از آنجا را با خود به نقاط دیگر می برد و مورد احترام و کم کم پرستش قرار می داد.

و در هر حال اینها منافاتی با آنچه در داستان"عمرو بن لحی"نقل شده ندارد که او به هنگام سفر به شام صحنه هایی از بت پرستی را مشاهده کرد و برای اولین بار بتی را با خود از آنجا به حجاز آورد،و پرستش بتان از آن زمان معمول شد،چرا که هر یک از آنچه گفتیم یکی از ریشه های بت پرستی را بیان می کند و انگیزه شامیان در پرستش بتها نیز از همین امور یا مانند آن سرچشمه می گرفت.

اما در هر صورت اینها همه اوهام و خیالات بی اساسی بود که از مغزهای ناتوان تراوش می کرد،و مردم را از جاده اصیل خداشناسی منحرف می ساخت.

قرآن مجید مخصوصا روی این نکته تاکید می کند که انسان بدون هیچ واسطه ای می تواند با خدای خود تماس گیرد،با او سخن گوید،راز و نیاز کند،حاجت بطلبد،تقاضای عفو و توبه کند،اینها همه از آن او و در اختیار و قدرت او است.

سوره"حمد"بیانگر این واقعیت است چرا که بندگان با خواندن این سوره به طور مداوم در نمازهای روزانه مستقیما با پروردگار خود ارتباط برقرار می کنند،او را می خوانند و بدون هیچ واسطه ای از او تقاضا می کنند و حاجات خویش را می طلبند.

طرز استغفار و توبه در برنامه های اسلامی و همچنین هر گونه تقاضا از خداوند بزرگ که دعاهای ماثوره ما مملو از آن است همگی نشان می دهد که اسلام هیچگونه واسطه ای در این مسائل قائل نشده است و این همان حقیقت توحید است.

حتی مساله شفاعت و توسل به اولیاء اللّه نیز مقید به اذن پروردگار و اجازه

او است و تاکیدی است بر همان مساله توحید.

و بایـد هم چنین رابطه ای برقرار باشـد،چرا که او به ما از خود ما نزدیکتر است،چنان که قرآن می گوید: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ :"ما به انسان از رگ گردن او نزدیکتریم"!(ق-۱۶) وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ :"بدانیـد خداوند میان انسان و دل او قرار دارد"!(انفال-۲۴).

با این حال نه او از ما دور است،و نه ما از او دوریم،تا نیازی به واسطه باشد،او از هر کس دیگر به ما نزدیکتر است،در همه جا حضور دارد،و در درون قلب ما جای او است.

بنا بر این پرستش واسطه ها،خواه فرشتگان و جن و مانند آنها باشند، و خواه پرستش بتهای سنگی و چوبی،یک عمل بی اساس و دروغین است،به علاوه کفران نعمتهـای پروردگـار محسوب می شود،چرا که بخشـنده نعمت سزاوار پرستش است نه این موجودات بی جان یا سراپا نیاز.

لـذا در پایان آیه می گوید:"خداوند کسی را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی کند"( إِنَّ اللّهَ لا يَهْدِي مَنْ هُوَ كاذِبٌ كَفّارٌ ).

نه هـدایت به راه مستقیم در این جهان،نه به سوی بهشت در جهان دیگر، چرا که خود مقـدمات بسته شـدن درهای هدایت را فراهم ساخته است،زیرا خداوند فیض هدایتش را به زمینه هایی می فرستد که لایق و آماده پذیرش آنند، نه دلهایی که آگاهانه هر گونه آمادگی را در خود نابود کرده اند.

***

**نکته:**

فرق میان"تنزیل"و"انزال"

در نخستین آیه این سوره تعبیر به" تَنْزِيلُ الْكِتابِ "شده است،و در آیه دوم تعبیر به" أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ ".

ص :۳۶۹

در اینکه در میان "تنزیل" و "انزال" چه تفاوتی است؟و این اختلاف تعبیر در این آیات به چه منظور است؟آنچه از پاره ای از متون لغت استفاده می شود این است که "تنزیل" معمولا ـ در مواردی گفته می شود که چیزی تدریجا نازل شود در حالی که "انزال" معنی عامی دارد که هم شامل نزول تدریجی می گردد،و هم نزول دفعی (۱).

بعضی نیز این دو را در مقابل یکدیگر دانسته اند و معتقدند "تنزیل" فقط نزول تدریجی و "انزال" فقط نزول دفعی است (۲).

بنا بر این اختلاف تعبیر فوق ممکن است به خاطر آن باشد که قرآن دارای دو گونه نزول است،یکی نزول دفعی که در شب قدر و در ماه مبارک رمضان واقع شد که یک جا بر قلب پیامبر گرامی اسلام نازل گشت چنان که قرآن می گوید: إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ :"ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم"(قدر آیه ۱)- إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ :"ما آن را در شب مبارکی نازل کردیم" (دخان-۳)- شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ "ماه رمضان همان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است"(بقره-۱۸۵).

در تمام این موارد از ماده "انزال" استفاده شده که اشاره به نزول دفعی قرآن است.

و نزول دیگری که تدریجا در طی ۲۳ سال دوران نبوت پیامبر ص صورت گرفت،و در هر حادثه و ماجرایی آیاتی متناسب آن نازل گردید،و مسلمانها را مرحله به مرحله در مدارج کمال معنوی و اخلاقی و اعتقادی و اجتماعی سیر داد،



---

۱- ۱) مفردات راغب ماده "نزل" (و الفرق بین الانزال و التنزیل فی وصف القرآن و الملائکه ان التنزیل یختص بالموضع الذی یشیر الیه انزاله مفرقا و مره بعد اخری،و الانزال عام).

۲- ۲) در تفسیر کبیر فخر رازی این تفاوت از بعضی نقل شده است.

چنان که در آیه ۱۰۶ سوره اسراء می خوانیم: وَ قُرْآناً فَرَقْنٰاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَی النّٰاسِ عَلیٰ مُکْثٍ وَ نَزَّلْنٰاهُ تَنْزِیلاً :"ما قرآنی بر تو نازل کردیم که به صورت آیاتی جدا از هم می باشد تا آن را تدریجا و با آرامش بر مردم بخوانی(و جذب دلها شود)و به طور قطع این قرآن را تدریجا ما نازل کردیم".

جالب اینکه گاهی در یک آیه هر دو تعبیر به دو منظور به کار رفته است، چنان که قرآن مجید در آیه ۲۰ سوره محمد می گوید: وَ یَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا لَوْ لاٰ نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْکَمَةٌ وَ ذُکِرَ فِیهَا الْقِتٰالُ رَأَیْتَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ نَظَرَ الْمَغْشِیِّ عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ :

"مؤمنان می گویند چرا سوره ای نازل نشده؟هنگامی که سوره محکمی نازل شود و یادی از جنگ در آن باشد منافقان بیمار دل را می بینی آن چنان به تو نگاه می کنند که گویی می خواهند قبض روح شوند"! گویی مؤمنان تقاضای نزول تدریجی یک سوره را می کنند تا با آن خو بگیرند،ولی از آنجا که گاه نزول یک سوره به طور تدریجی در مورد مسائلی همچون جهاد سبب سوء استفاده منافقان می شد تا مرحله به مرحله از آن شانه خالی کنند در اینگونه موارد سوره یک جا نازل می گشت.

این آخرین چیزی است که در تفاوت این دو تعبیر می توان گفت،و بر طبق آن آیات مورد بحث اشاره به هر دو گونه نزول کرده است،و از این نظر جامعیت کامل دارد.

ولی با این حال موارد استثنایی نیز برای تفسیر و تفاوت فوق وجود دارد از جمله در آیه ۳۲ فرقان می خوانیم: وَ قٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لاٰ نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وٰاحِدَةً کَذٰلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤٰادَکَ وَ رَتَّلْنٰاهُ تَرْتِیلاً :"کافران گفتند چرا قرآن یک جا بر او نازل نشده؟این به خاطر آنست که قلب تو را محکم داریم،و آن را تدریجا بر تو فرو خواندیم".

البته هر یک از این دو "نزول" فوائد و آثاری دارد که در جای خود به آن اشاره شده است (۱).

*** ***

ص: ۳۷۲

---

۱- ۱) در باره فوائد نزول تدریجی قرآن بحث مشروحی در جلد ۱۵ صفحه ۸۱ به بعد داشته ایم.

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۴ تا ۵]

### اشاره

لَوْ أَرٰادَ اَللّٰهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً لاَصْطَفىٰ مِمّٰا يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ سُبْحٰانَهُ هُوَ اَللّٰهُ اَلْوٰاحِدُ اَلْقَهّٰارُ (۴) خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اَللَّيْلَ عَلَى اَلنَّهٰارِ وَ يُكَوِّرُ اَلنَّهٰارَ عَلَى اَللَّيْلِ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى أَلاٰ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْغَفّٰارُ (۵)

### ترجمه:

۴-اگر(به فرض محال)خدا می خواست فرزندی انتخاب کند از میان مخلوقاتش آنچه را می خواست بر می گزید،منزه است،(از اینکه فرزندی داشته باشد)او خداوند واحد قهار است.

۵-آسمانها و زمین را به حق آفرید،شب را بر روز می پیچد،و روز را بر شب،و خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش قرار داد،هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند،آگاه باشید او قادر بخشنده است

### تفسیر:

او حاکم بر همه چیز است،چه نیازی به فرزند دارد؟!

مشرکان علاوه بر اینکه بتها را واسطه و شفیعان نزد خدا می دانستند که در آیات گذشته از آن سخن بود،عقیده دیگری در باره بعضی از معبودان خود مانند فرشتگان داشتند که آنها را دختران خدا می پنداشتند،نخستین آیه مورد

ص:۳۷۳

بحث به پاسخ این پندار زشت پرداخته می گوید:"اگر خدا می خواست فرزندی انتخاب کند از میان مخلوقاتش آنچه را می خواست بر می گزید"( لَوْ أَرادَ اللّهُ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَداً لاَصْطَفی مِمّا یَخْلُقُ ما یَشاءُ ).

"پاک و منزه است از اینکه فرزندی داشته باشد،او خداوند واحد قهار است"( سُبْحانَهُ هُوَ اللّهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ ).

در تفسیر جمله اول مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:

بعضی گفته اند:منظور این است که اگر خدا می خواست فرزندی انتخاب کند چرا دختران را برگزیند که به زعم و پندار شما انسانهایی هستند کم ارزش؟ چرا پسران را برنگزیند؟،و این در حقیقت یک نوع استدلال بر طبق ذهنیات طرف مقابل است تا بی پایه بودن گفتار خودش را دریابد.

بعضی دیگر گفته اند منظور این است که اگر خدا می خواست فرزندی داشته باشد مخلوقاتی برتر و بهتر از فرشتگان می آفرید.

اما با توجه به اینکه ارزش وجودی دختران در پیشگاه خدا از پسران کمتر نیست،و با توجه به اینکه فرشتگان و یا حضرت عیسی که به اعتقاد منحرفان فرزند خداست موجوداتی بسیار شریف و شایسته اند،هیچیک از این دو تفسیر مناسب به نظر نمی رسد.

بهتر این است که گفته شود آیه در صدد بیان این مطلب است که فرزند لا بد برای "کمک"یا"انس روحی"است،به فرض محال که خداوند نیاز به چنین چیزی داشت فرزند لزومی نداشت،بلکه از میان مخلوقات شریف خود کسانی را برمی گزید که این هدف را تامین کنند چرا فرزند انتخاب کند؟ ولی از آنجا که او واحد و یگانه و قاهر و غالب بر همه چیز و ازلی و ابدی است نه نیازی به کمک کسی دارد،و نه وحشتی در او تصور می شود که از طریق انس گرفتن با چیزی بر طرف گردد و نه احتیاج به ادامه نسل دارد،بنا بر این او منزه

ص: ۳۷۴

و پاک است از داشتن فرزند خواه فرزند حقیقی باشد و یا فرزند انتخابی.

بعلاوه چنان که قبلا هم گفته ایم این سبک مغزان بیخبر که گاه فرشتگان را فرزندان خدا می پنداشتند و گاه در میان او و جن نسبتی قائل می شدند و گاه "مسیح"یا"عزیر"را پسر خدا معرفی می کردند از این واقعیت روشن بیخبر بودند که اگر منظور از فرزند،فرزند حقیقی است،اولا لازمه آن جسم بودن است،ثانیا تجزیه پذیرفتن(چرا که فرزند جزئی از وجود پدر است که از او جدا می شود).

ثالثا لازمه آن داشتن شبیه و نظیر است(چرا که فرزند همیشه شباهت به پدر دارد).

و رابعا:لازمه آن نیاز به همسر است.

و خداوند از همه این امور پاک و منزه می باشد.

و اگر منظور فرزند انتخابی و به اصطلاح "تبنی"است،آن نیز یا به خاطر نیاز به کمک جسمانی و یا انس اخلاقی و مانند آن است،و خدای قادر و قاهر از همه این امور بی نیاز است.

بنا بر این توصیف به"واحد"و"قهار"پاسخ فشرده ای به تمام این احتمالات است.

به هر حال انتخاب تعبیر"لو"که معمولا-در موارد شرطهای محال به کار می رود اشاره به این است که این یک فرض محال است که خدا فرزندی برگزیند، و به فرض محال که نیازی داشت،نیازی به آنچه آنها می گویند نداشت،بلکه مخلوقات برگزیده اش این منظور را تامین می کردند.

*** سپس برای تثبیت این واقعیت که خدا هیچ نیازی به مخلوقات ندارد، و نیز برای بیان نشانه هایی از توحید و عظمتش می فرماید:"خداوند همه آسمانها

و زمین را به حق آفرید"( خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ ).

حق بودن آنها دلیل بر این است که هدفی بزرگ در کار بوده که آن چیزی جز تکامل موجودات،و در پیشاپیش آنها انسان،و سپس منتهی شدن به رستاخیز نیست.

بعد از بیان این آفرینش بزرگ به گوشه ای از تدبیر عجیب و تغییرات حساب شده و نظامات شگرف حاکم بر آنها اشاره کرده،می گوید:"او شب را بر روز می پیچد و روز را بر شب"( یُکَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَی النَّهٰارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهٰارَ عَلَی اللَّیْلِ ).

چه تعبیر جالبی؟اگر انسانی بیرون کره زمین ایستاده باشد و به منظره حرکت وضعی زمین به دور خودش و پیدایش شب و روز بر گرد آن نگاه کند، می بیند که گویی به طور مرتب از یک سو نوار سیاه رنگ شب بر روشنایی روز پیچیده می شود و از سوی دیگر نوار سفید رنگ روز بر سیاهی شب،و با توجه به اینکه "یکور"از ماده"تکویر"به معنی پیچیدن است و مخصوصا ارباب لغت پیچیدن عمامه و دستار را به دور سر نمونه ای از آن می شمارند،نکته لطیفی که در این تعبیر قرآنی، نهفته است روشن می شود،هر چند بسیاری از مفسران بر اثر عدم توجه به این نکته مطالب دیگری ذکر کرده اند که چندان مناسب با مفهوم "تکویر"نیست،نکته این است که زمین کروی است و به دور خود گردش می کند، و بر اثر این گردش،نوار سیاه شب،و نوار سفید روز،دائما گرد آن می گردند، گویی از یک سو نوار سفید بر سیاه و از سوی دیگر نوار سیاه بر سفید پیچیده می شود.

به هر حال قرآن مجید در مورد نظام"نور"و"ظلمت"و پیدایش شب و روز تعبیرات گوناگونی دارد که هر کدام به نکته ای اشاره می کند و از زاویه خاصی به آن می نگرد:

گاه می گوید: یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهٰارِ وَ یُولِجُ النَّهٰارَ فِی اللَّیْلِ :

"شب را در روز تدریجا وارد می کند،و روز را در شب"(فاطر-۱۳).

در اینجا سخن از ورود مخفیانه و بی سر و صدای شب در روز و روز در شب است.

و گاه می گوید: یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ :"خداوند پرده های ظلمانی شب را بر روز می پوشاند"(اعراف-۵۴)و در اینجا شب به پرده ای ظلمانی تشبیه شده که گویی بر روشنایی روز می افتد و آن را پنهان می سازد.

و در آیات مورد بحث سخن از "تکویر"و پیچیده شدن این دو بر یکدیگر است که آن نیز نکته ای دارد که در بالا ـ به آن اشاره شد.

سپس به گوشه دیگر از تدبیر و نظم این جهان پرداخته می گوید:"او خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش قرار داد که هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند"( وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی ).

نور خورشید در حرکتی که به گرد خود دارد،یا حرکتی که با مجموع منظومه شمسی به سوی نقطه خاصی از کهکشان پیش می رود کمترین بی نظمی از خود نشان می دهد،و نه ماه در حرکت خود به دور زمین و به دور خودش،و در همه حال سر بر فرمان او دارند،"مسخر قوانین آفرینش"اویند،و تا سرآمد عمرشان به وضع خود ادامه می دهند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از تسخیر خورشید و ماه"مسخر شدن آنها برای انسان"به اذن پروردگار باشد،چنان که در آیه ۳۳ سوره ابراهیم آمده است وَ سَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دائِبَیْنِ :"او خورشید و ماه که دائما در حرکتند مسخر شما قرار داده.

ولی با توجه به جمله های قبل و بعد در آیه مورد بحث،و نیز با توجه به اینکه تعبیر به"لکم"در آیه مورد بحث وجود ندارد این معنی بعید به نظر می رسد.

در پایان آیه به عنوان تهدید مشرکان در عین گشودن راه بازگشت و لطف

ص :۳۷۷

و عنایت می فرماید:"بدانید او عزیز غفار است"!( أَلاٰ هُوَ الْعَزِیزُ الْغَفّٰارُ ).

به مقتضای عزت و قدرت بی انتهایش هیچ گنهکار و مشرکی نمی تواند از چنگال عذابش بگریزد،و به مقتضای غفاریتش پرده بر روی عیوب و گناهان توبه کاران می افکند و آنها را در سایه رحمتش قرار می دهد.

"غفار"صیغه مبالغه از ماده غفران است که در اصل به معنی پوشیدن چیزی است که انسان را از آلودگی نگه دارد،و هنگامی که در مورد خداوند به کار می رود مفهومش این است که عیوب و گناهان بندگان نادم را می پوشاند و آنها را از عذاب و کیفر حفظ می کند،آری او در عین عزت و قدرت"غفار"است و در عین رحمت و غفران"قهار"،و ذکر این دو وصف در پایان آیه برای ایجاد حالت خوف و رجاء در بندگان است که عامل اصلی هر گونه حرکت تکاملی است.

***

ص :۳۷۸

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۶ تا ۷]

### اشاره

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ اَلْأَنْعٰامِ ثَمٰانِيَةَ أَزْوٰاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهٰاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمٰاتٍ ثَلاٰثٍ ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهُ اَلْمُلْكُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَأَنّٰى تُصْرَفُونَ (۶) إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اَللّٰهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لاٰ يَرْضىٰ لِعِبٰادِهِ اَلْكُفْرَ وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ (۷)

### ترجمه:

۶-او شما را از نفس واحدی آفرید،و همسرش را از(باقیمانده گل)او خلق کرد،و برای شما هشت زوج از چهارپایان نازل کرد،او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر در میان تاریکیهای سه گانه می بخشد،این است خداوند، پروردگار شما،که حکومت(در عالم هستی)از آن او است،هیچ معبودی جز او وجود ندارد با اینحال چگونه از راه حق منحرف می شوید؟!

ص: ۳۷۹

۷-اگر کفران کنید خداوند از شما بی نیاز است،و هرگز کفران را برای بندگانش نمی پسندد،و اگر شکر او را بجا آورید آن را برای شما می پسندد،و هیچ گنهکاری گناه دیگری را بر دوش نمی کشد،سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است،و شما را از آنچه انجام می دادید آگاه می سازد،چرا که به آنچه در سینه هاست آگاه است

## تفسیر:

همه شما را از نفس واحدی آفرید

باز در این آیات سخن از آیات عظمت آفرینش خداوند و بیان قسمت دیگری از نعمتهای گوناگون او در مورد انسانهاست.

نخست از آفرینش انسان سخن می گوید و می فرماید:"خداوند همه شما را از شخص واحدی آفرید،سپس همسرش را از او خلق کرد"( خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَهٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا ).

آفرینش همه انسانها از نفس واحد اشاره به مساله آفرینش آدم جد نخستین ماست،که اینهمه افراد بشر با تنوع خلقت،و خلق و خوی متفاوت،و استعدادها و ذوقهای مختلف،همه به یک ریشه باز می گردد که آن"آدم"است.

تعبیر به" ثُمَّ جَعَلَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا "در واقع اشاره به این است که خدا آدم را آفرید سپس همسرش را از باقیمانده گل او خلق کرد (۱).

روی این حساب آفرینش"حوا"بعد از آفرینش"آدم"بوده است و قبل از آفرینش فرزندان آدم.

تعبیر به"ثم"همیشه برای تاخیر زمانی نیست بلکه گاهی برای تاخیر بیان نیز می آید،مثلا می گوئیم کار امروز تو را دیدیم سپس کار دیروزت را هم نیز مشاهده



---

۱- ۱) در حقیقت جمله فوق محذوفی دارد و در تقدیر چنین است"خلقکم من نفس واحده خلقها،ثم جعل منها زوجها".

کردیم،در حالی که اعمال دیروز مسلما قبل از اعمال امروز واقع شده،ولی توجه به آن در مرحله بعد بوده است.

و اینکه بعضی تعبیر فوق را اشاره به مساله"عالم ذر"و آفرینش فرزندان "آدم"بعد از خلقت او و قبل از خلقت"حوا"به صورت مورچگان دانسته اند مطلب نادرستی است که در تفسیر و توضیح"عالم ذر ذیل آیه ۱۷۲ سوره اعراف بیان کردیم" (۱).

این نکته نیز لازم به یادآوری است که آفرینش همسر آدم از اجزای وجود خود آدم نبوده بلکه از باقیمانده گل او صورت گرفته است،چنان که در روایات اسلامی به آن تصریح شده،و اما روایتی که می گوید"حوا"از آخرین دنده چپ آدم آفریده شده است سخن بی اساسی است که از بعضی از روایات اسرائیلی گرفته شده،و هماهنگ با مطلبی است که در فصل دوم از"سفر تکوین"تورات تحریف یافته کنونی آمده است،و از این گذشته بر خلاف مشاهده و حس می باشد زیرا طبق این روایت یک دنده آدم برداشته شد و از آن حوا آفریده گشت،و لذا مردان یک دنده در طرف چپ کمتر دارند،در حالی که می دانیم هیچ تفاوتی میان تعداد دنده های مرد و زن وجود ندارد و این تفاوت یک افسانه بیش نیست.

بعد از آن به مساله آفرینش چهارپایان که از وسایل مهم زندگی انسانهاست لباس از پوست و از یک سو برای تغذیه خود از شیر و گوشت آنها استفاده می کنند، و از سوی دیگر از پوست و پشم آنها لباس و انواع وسایل زندگی می سازند، و از سوی سوم به عنوان مرکب و وسیله حمل و نقل از آنها بهره می گیرند اشاره کرده،می فرماید:"از چهارپایان هشت زوج برای شما نازل کرد"( وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِیَهَ أَزْواجٍ ).

منظور از"هشت زوج"گوسفند نر و ماده،بز نر و ماده،شتر و گاو نر و ماده

ص :۳۸۱

---

۱- ۱) به جلد ۷ صفحه ۳ به بعد مراجعه فرمائید.

است،و از آنجا که کلمه"زوج"به هر یک از دو جنس نر و ماده گفته می شود مجموعا ۸ زوج می شود(هر چند در تعبیرات روزمره فارسی"زوج"به مجموع دو جنس اطلاق می گردد،ولی در تعبیرات عربی چنین نیست،لذا در آغاز همین آیه از همسر آدم به عنوان"زوج"تعبیر شده است).

تعبیر به" أَنْزَلَ لَکُمْ "(برای شما نازل کرد)در مورد چهارپایان-چنان که قبلا هم گفته ایم-به معنی فرستادن از مکان بالا نیست،بلکه در اینگونه موارد به معنی"نزول مقامی"و نعمتی است که از مقام برتر به مقام پائین تر داده شود.

این احتمال را نیز داده اند که"انزال"در اینجا از ماده"نزل"(بر وزن رسل)به معنی پذیرایی کردن میهمان یا نخستین چیزی است که برای پذیرایی میهمان می آورند،نظیر آنچه در سوره"آل عمران"آیه ۱۹۸ در باره بهشتیان آمده:

" خالِدِینَ فِیها نُزُلاً مِنْ عِنْدِ اللّهِ ":"جاودانه در بهشت می مانند،این پذیرایی از ناحیه خداست".

بعضی از مفسران نیز گفته اند که چهارپایان گر چه از مکان بالا نازل نشده اند،ولی مقدمات حیات و پرورش آنها که قطرات جان پرور باران،و اشعه حیاتبخش آفتاب است،از سمت بالا به زمین می آید.

تفسیر چهارمی نیز برای این تعبیر گفته اند و آن اینکه:همه موجودات در آغاز در خزانه علم و قدرت پروردگار،در عالم غیب،بوده اند،سپس از مقام "غیب"به مقام"شهود"و ظهور و بروز رسیده اند،لذا از آن تعبیر به"انزال"شده است،چنان که در آیه ۲۱ سوره حجر می خوانیم: وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ :"خزائن و منابع هر چیزی نزد ماست و ما جز به مقدار معلوم از آن نازل نمی کنیم" (۱).

ص:۳۸۲

---

۱- ۱) "تفسیر المیزان"و"روح المعانی"ذیل آیات مورد بحث.

ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد،هر چند تضادی در میان این تفاسیر نیست و ممکن است همه در مفهوم آیه جمع باشد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع در تفسیر این آیه می خوانیم که فرمود:

انزاله ذلک خلقه ایاه: "نازل کردن هشت جفت از چهارپایان همان آفرینش آنها از سوی خدا است".

این حدیث نیز ظاهرا اشاره به تفسیر اول است،چرا که آفرینش خداوند آفرینشی است از سوی مقام برتر.

به هر حال،چهارپایان هر چند امروز برای حمل و نقل کمتر مورد استفاده قرار می گیرند،ولی منافع مهم دیگر آنها نه تنها نسبت به گذشته کم نشده،بلکه گسترش بیشتری پیدا کرده است،هم امروز قسمت عمده تغذیه انسانها از فراورده های شیر و گوشت چهارپایان است،گذشته از لباس و سایر وسایل زندگی که از پشم و پوست آنها تهیه می شود،و به همین دلیل یکی از منابع مهم درآمد کشورهای بزرگ دنیا از طریق پرورش این حیوانات صورت می گیرد.

سپس به حلقه دیگری از حلقه های آفرینش پروردگار که تطورات خلقت جنین بوده باشد پرداخته،می گوید:"او شما را در شکم مادرانتان خلقتی بعد از خلقت دیگر و آفرینشی بعد از آفرینش دیگر می بخشد،در میان تاریکیهای سه گانه، ( یَخْلُقُکُمْ فِی بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِی ظُلُمَاتٍ ثَلاثٍ ).

ناگفته پیداست که منظور از" خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ "آفرینشهای مکرر و پی در پی است،نه فقط دو آفرینش.

و نیز روشن است"یخلقکم"به حکم اینکه فعل مضارع است دلالت بر استمرار دارد و اشاره ای است کوتاه و پر معنی به تحولات عجیب،و چهره های متفاوت شگفت انگیز جنین،در مراحل مختلف در شکم مادر،که به گفته علمای"جنین شناسی" از عجیبترین و ظریفترین چهره های آفرینش پروردگار است،تا آنجا

که علم "جنین شناسی "یک دوره کامل توحید و خداشناسی محسوب می شود،و کمتر کسی است که ریزه کاریهای این مسائل را مطالعه کند و زبان به حمد و ستایش آفریننده آن نگشاید.

تعبیر به " ظُلُمٰاتٍ ثَلاٰثٍ "(ظلمتهای سه گانه)اشاره به ظلمت شکم مادر، و ظلمت رحم،و مشیمه(کیسه مخصوصی که جنین در آن قرار گرفته است)می باشد که در حقیقت سه پرده ضخیم است که بر روی جنین کشیده شده.

صورتگران معمولی باید در مقابل نور و روشنایی کامل صورتگری کنند، اما آفریدگار انسان در آن ظلمتگاه عجیب چنان نقش بر آب می زند و صورتگری می کند که همه مجذوب تماشای آن می شوند،و در جایی که هیچ دسترسی از ناحیه هیچکس به آن نیست رزق و روزیش را که برای پرورش و رشد سریع سخت به آن نیازمند است به طور مداوم به او می رساند.

سید الشهداء امام حسین ع در دعای معروف "عرفه "که یک دوره کامل و عالی درس توحید است به هنگام بر شمردن نعمت و قدرت خداوند به پیشگاه او چنین عرض می کند:

و ابتدعت خلقی من منی یمنی،ثم اسکنتنی فی ظلمات ثلاث:

بین لحم و جلد و دم،لم تشهر بخلقی،و لم تجعل الی شیئا من امری، ثم اخرجتنی الی الدنیا تاما سویا!: "آغاز آفرینش مرا از قطرات ناچیز منی قرار دادی،سپس مرا در ظلمتهای سه گانه،در میان گوشت و پوست و خون ساکن نمودی،آفرینش مرا آشکار نساختی،و در آن مخفیگاه به تطورات خلقتم ادامه دادی،و هیچیک از امور حیاتی مرا به من واگذار نکردی،سپس مرا به دنیا کامل و سالم منتقل ساختی " (۱).

(در زمینه عجائب آفرینش در دوران جنین و مراحل مختلف آن در جلد ۲ صفحه ۳۱۶ به بعد"ذیل آیه ۶ سوره آل عمران"و در جلد ۱۴ صفحه ۲۲ به بعد

ص :۳۸۴

---

۱- ۱) دعای "عرفه "(مصباح الزائر ابن طاووس).

"ذیل آیه ۵ سوره حج"بحث کرده ایم).

در پایان آیه و بعد از ذکر حلقه های سه گانه توحیدی پیرامون خلقت انسان،و چهارپایان،و تطورات جنین،می گوید:"این است خداوند پروردگار شما که حکومت در سراسر عالم هستی از آن اوست،هیچ معبودی جز او وجود ندارد،با اینحال چگونه از راه حق منحرف می شوید"؟!( ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَأَنّٰی تُصْرَفُونَ ).

گویی انسان را بعد از مشاهده این آثار بزرگ توحیدی به مقام شهود ذات پروردگار رسانده،سپس به ذات مقدسش اشاره کرده،می گوید:"این است خداوند و معبود و پروردگار شما"و به راستی اگر چشم بینایی باشد او را در پشت این آثار به خوبی تماشا می کند،چشم سر آثار را می بیند و چشم دل آفریننده آثار را! با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را! تعبیر به"ربکم"و همچنین"له الملک"در واقع دلیلی است برای انحصار معبود در ذات پاک خدا که در جمله" لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ "بیان شده است(دقت کنید).

هنگامی که خالق اوست،مالک و مربی نیز اوست،حاکمیت در سراسر هستی نیز تنها برای اوست،پس غیر او چه نقشی در این عالم دارد که شایسته عبودیت شود؟! اینجاست که گویی به جمعی خواب و گروهی غافل از همه جا بیخبر فریاد می زند" فَأَنّٰی تُصْرَفُونَ "با اینحال چگونه شما اغفال شده اید و از راه توحید منحرف گشته اید؟! (۱).

***

ص: ۳۸۵

---

۱- ۱) توجه داشته باشید که"انی"گاه به معنی"این"(کجا)و گاه به معنی"کیف" (چگونه)می آید.

بعـد از ذکر این نعمتهای بزرگ پروردگار،در آیه بعد به مساله"شـکر و کفران"پرداخته و جوانب آن را مورد بررسـی قرار می دهد.

نخسـت می گویـد:نـتیجه کفران و شـکر شـما به خودتـان بـاز می گردد،و اگر کفران کنیـد خداونـد از شـما بی نیـاز است"(و همچنین اگر شکر نعمت او را بجا آورید نیازی به آن ندارد)( إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ عَنْکُمْ ).

سپس می افزایـد ایـن غنـا و بی نیـازی پروردگـار مـانع از آن نیست که شـما را مکلـف به شـکر و ممنـوع از کفران سـازد،چرا که"تکلیف"خود لطف و نعمت دیگری است،آری"او هرگز کفران را برای بندگانش نمی پسندد،و اگر شکر او را بجا آورید آن را برای شما می پسندد"( وَ لاٰ یَرْضیٰ لِعِبٰادِهِ الْکُفْرَ وَ إِنْ تَشْکُرُوا یَرْضَهُ لَکُمْ ) (۱).

بعـد از بیان این دو مطلب به مساله سومی در این رابطه می پردازد، و آن "مسـئولیت هر کس در برابر عمل خویش است"،چرا که مسـاله"تکلیف"بـدون این معنی کامـل نمی شود،می فرمایـد:"هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشـد" ( وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْریٰ ).

و از آنجا که تکلیف بـدون کیفر و پاداش معنی ندارد،در مرحله چهارم به مساله معاد اشاره کرده،می گوید:"سـپس بازگشـت همه شـما به سوی پروردگارتان است،و او شما را از آنچه انجام می دادید آگاه می سازد"( ثُمَّ إِلیٰ رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ).

ص :۳۸۶

---

۱- ۱) "یرضه"به ضم هاء در قرائت مشـهور ء بـدون اشـباع ضـمیر خوانـده می شود،زیرا در اصل "یرضاه"بوده و الف به خاطر جزم افتاده،و"یرضه"شـده است،ضـمنا باید توجه داشت که این ضـمیر به"شـکر"بر می گردد،و کلمه شـکر هر چند در عبارت قبل صـریحا نیامـده،اما جمله" إِنْ تَشْکُرُوا "دال بر آن است،ماننـد ضـمیر در" اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْویٰ "که به عـدالت باز می گردد.

و چون مساله محاسبه و جزا بدون علم و آگاهی از اسرار نهان امکان پذیر نیست، آیه را با این جمله پایان می دهد:"او به آنچه در سینه ها نهفته،و بر آن حاکم است آگاه است"( إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ ).

و به این ترتیب مجموعه ای از فلسفه"تکلیف"و خصوصیات آن،و همچنین"مسئولیت انسانها"و مساله"جزا و پاداش و کیفر"را در جمله هایی کوتاه و منسجم بیان می دارد.

ضمنا این آیه پاسخ دندان شکنی است به طرفداران مکتب جبر که متاسفانه در میان فرق اسلامی کم نبوده اند،چرا که با صراحت می گوید:او هرگز راضی به کفران کردن بندگانش نیست،و این خود دلیل روشنی است بر اینکه هرگز اراده کفر در مورد کافران نیز نکرده(آن چنان که پیروان مکتب جبر می گویند) زیرا هنگامی که راضی به چیزی نباشد حتما اراده آن را نخواهد کرد، مگر ممکن است اراده او از رضای او جدا باشد؟ و عجب از متعصبانی است که برای پرده پوشی بر این عبارت روشن خواسته اند کلمه"عباد"را محصور در مؤمنان یا معصومان کنند،در حالی که این کلمه مطلق است و به وضوح همه بندگان را شامل می شود،آری خداوند کفر و کفران را برای هیچیک از بندگانش نمی پسندد،همانگونه که شکر را برای همه آنها بدون استثنا می پسندد (۱).

این نکته نیز قابل توجه است که اصل مسئولیت هر کس در برابر اعمال خویش از اصول منطقی و مسلم در همه ادیان آسمانی است (۲).

ص: ۳۸۷

---

۱- ۱) در باره"شکر"و اهمیت و فلسفه و مفهوم واقعی و ابعاد آن در جلد دهم صفحه ۲۷۸ به بعد-ذیل آیه ۵ سوره ابراهیم- مشروحا بحث کرده ایم.

۲- ۲) در این باره در جلد ۱۲ صفحه ۵۶(ذیل آیه ۱۵ سوره اسراء)بحث شده است.

البته گاه ممکن است انسان شریک جرم دیگری باشد اما این در صورتی است که به نحوی در ایجاد مقدمات یا اصل آن عمل دخالت داشته باشد،مانند کسانی که بدعت شومی می گذارند،و یا سنت زشت و غلطی که هر کس به آن عمل کند گناه آن را بر"مسبب اصلی"می نویسند بی آنکه از گناه عاملین به آن چیزی کاسته شود (۱).

*** ***

ص: ۳۸۸

---

۱- ۱) در این باره نیز در جلد ۶ صفحه ۶۴-(ذیل آیه ۶۴ سوره انعام)بحث کرده ایم.

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۸ تا ۹]

### اشاره

وَ إِذٰا مَسَّ اَلْإِنْسٰانَ ضُرٌّ دَعٰا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ ثُمَّ إِذٰا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مٰا كٰانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلّٰهِ أَنْدٰاداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ
قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً إِنَّکَ مِنْ أَصْحٰابِ اَلنّٰارِ (٨) أَمَّنْ هُوَ قٰانِتٌ آنٰاءَ اَللَّيْلِ سٰاجِداً وَ قٰائِماً يَحْذَرُ اَلْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ
هَلْ يَسْتَوِي اَلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ اَلَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ إِنَّمٰا يَتَذَكَّرُ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ (٩)

### ترجمه:

۸-هنگامی که انسان را زیانی رسد پروردگار خود را می خواند،و به سوی او باز می گردد، اما هنگامی که نعمتی از خود به او عطا کند آنچه را به خاطر آن قبلا خدا را می خواند به فراموشی می سپرد،و برای خداوند شبیه هایی قرار می دهد،تا مردم را از راه او منحرف سازد،بگو چند روزی از کفرت بهره گیر که از اصحاب دوزخی! ۹-آیا چنین کسی با ارزش است یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام،از عذاب آخرت می ترسد،و به رحمت پروردگارش امیدوار است، بگو آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟تنها صاحبان مغز متذکر می شوند

ص :۳۸۹

**تفسیر:**

آیا عالمان و جاهلان یکسانند؟!

در آیـات گذشـته سـخن از توحیـد اسـتدلالی و معرفت پروردگـار از طریق مطالعه آیات عظمت او در آفاق و انفس بود،آیات مورد بحث نخست از توحیـد فطری سـخن به میان می آورد و روشن می سازد آنچه را که انسان از طریق عقل و خرد و مطالعه نظام آفرینش درک می کند به صورت فطری در اعماق جانش وجود دارد که در تجلیگاه مشکلات،و طوفانهای حوادث،خود را نشان می دهد،ولی این انسان فراموشکار وقتی طوفان حوادث فرو نشست دوباره گرفتار غفلت و غرور می شود.

می فرمایـد:"هنگامی که انسان را زیانی رسـد(نور توحید در قلبش درخشـیدن می گیرد)پروردگار خود را می خواند در حالی که به سوی او باز می گردد و از گناه و غفلت خود پشیمان است"( وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعا رَبَّهُ مُنِیباً إِلَیْهِ ).

اما هنگامی که خـدا نعمتی از خودش به او عطا کنـد گرفتاریهای گذشـته را که به خاطر آن دست به دامن لطف الهی زده بود به فراموشی می سپارد" ( ثُمَّ إِذا خَوَّلَهُ نِعْمَهً مِنْهُ نَسِیَ ما کانَ یَدْعُوا إِلَیْهِ مِنْ قَبْلُ ) (۱).

"برای خداوند شبیهان و شریکانی درست می کند،و به پرستش آنها برمی خیزد، تا علاوه بر گمراهی خویش مردم را نیز از راه خدا منحرف سازد"

ص: ۳۹۰

---

۱ – ۱) در اینکـه"مـا"در جملـه" نَسِیَ ما کانَ یَدْعُوا إِلَیْهِ "چه معنی می دهـد؟ در میـان مفسـران مـورد گفتگـو است جمعی معتقدنـد"مـاء موصوله"است،و اشـاره به"ضـر" می باشـد(این معنی از همه معـانی مناسـبتر به نظر می رسـد،و در بالاـ همـان را انتخاب کرده ایم) و بعضـی به معنی "اللّه"می دانند،بعضی نیز آن را"ما مصدریه"و به معنی"دعاء"گرفته اند، دقت در آیه ۱۲- یونس( وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یَدْعُنا إِلی ضُرٍّ مَسَّهُ )شاهد گویایی بر معنی اول است.

( وَ جَعَلَ لِلّٰهِ أَنْدٰاداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ).

منظور از "انسان" در اینجا انسانهای عادی و تربیت نایافته در پرتو تعلیمات انبیاء است،و گرنه دست پروردگان مردان حق همچون خود آنان در "سراء" و "ضراء" در ناراحتیها و راحتیها،در ناکامیها و کامیابیها همواره به یاد او هستند، و دست به دامن لطف او دارند.

منظور از "ضر" در اینجا هر گونه گزند و زیان و ناراحتی است،خواه جنبه جسمانی داشته باشد یا روحی.

"خولناه" از ماده "خول" (بر وزن عمل)به معنی سرکشی و مراقبت مداوم از چیزی است،و از آنجا که چنین توجه خاصی مستلزم اعطا و بخشش است این ماده در معنی "بخشیدن" به کار رفته است.

جمعی نیز گفته اند از "خول" (بر وزن عمل)که به معنی خدمتگزار است، آمده،بنا بر این "خوله" به معنی "خدمتگزارانی به او بخشید" می باشد،و سپس در هر گونه بخشیدن نعمت به کار رفته است.

بعضی نیز این ماده را به معنی فخر و مباهات دانسته اند،بنا بر این جمله فوق به معنی مفتخر ساختن کسی از طریق اعطای نعمتی است (۱).

رویهمرفته این جمله علاوه بر مساله اعطاء و بخشش توجه و عنایت مخصوص خداوند را نیز منعکس می کند.

تعبیر " مُنِيباً إِلَيْهِ "نشان می دهد که انسان در حالات سخت که تمام پرده های غرور و غفلت کنار می رود هر چه غیر از خدا است رها کرده و به سوی او باز می گردد، و در مفهوم "انابه" و بازگشت این حقیقت نیز افتاده که جایگاه اصلی انسان و مبدء و مقصد او نیز خدا بوده است.

"انداد" جمع "ند" (بر وزن ضد)به معنی مثل و مانند است،با این



---

۱- ۱) به "لسان العرب"،"مفردات راغب" و تفسیر "روح المعانی" مراجعه شود.

تفاوت که"مثل"مفهوم وسیعی دارد،ولی"ند"تنها به معنی مماثلت در حقیقت و گوهر چیزی است.

تعبیر به"جعل"نشان می دهد که انسان با پندار و خیال خام خود مثل و مانندی برای خدا می تراشد و جعل می کند،چیزی که به هیچوجه با واقعیت تطبیق نمی کند.

جمله" لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِهِ "نشان می دهد که گمراهان مغرور تنها به گمراهی خویش قناعت نمی کنند،بلکه سعی دارند دیگران را هم به این وادی بکشانند.

به هر حال بارها در آیات قرآن مجید به رابطه"توحید فطری"و"حوادث سخت زندگی"که تجلیگاه آن است اشاره شده،و دگرگونی و کم ظرفیتی این انسان مغرور که به هنگام وزش طوفانها رنگ الهی و توحیدی خالص به خود می گیرد،و به هنگام فرو نشستن طوفان تغییر رنگ می دهد و لجوجانه در مسیر شرک گام برمی دارد،منعکس شده است.

و چه بسیارند این افراد متلون،و چه کمند کسانی که پیروزیها و نعمتها و آرامش ها و طوفانها اقیانوس آرام وجود آنها را دگرگون نسازد.

آری یک ظرف آب یا یک استخر کوچک با نسیمی به هم می خورد ولی اقیانوس کبیر به خاطر عظمتش در مقابل طوفانهای سخت آرام است،و از همین جهت نام آرام به خود گرفته است.

در پایان آیه اینگونه افراد را با تهدیدی صریح و قاطع و برنده مخاطب ساخته،می گوید:"به او بگو از کفر و کفرانت کمی بهره گیر و چند روزی را به غفلت و غرور طی کن اما بدان که از اصحاب دوزخی"( قُلْ تَمَتَّعْ بِکُفْرِکَ قَلِیلاً إِنَّکَ مِنْ أَصْحابِ النّارِ ).

مگر چنین انسان کوته فکر گمراه و گمراه کننده سرنوشتی غیر از این

می تواند داشته باشد.

*** در آیه بعد از روش مقایسه که روش شناخته شده قرآن برای تفهیم مسائل مختلف است استفاده کرده می گوید:"آیا چنین کسی شایسته و با ارزش است یا کسی که در ساعات شب به عبادت پروردگار و سجده و قیام مشغول است،با او راز و نیاز می کند،از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امید دارد"( أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیْلِ ساجِداً وَ قائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ یَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ ) (۱).

آن انسان مشرک و فراموشکار و متلون و گمراه و گمراه کننده کجا و این انسان بیدار دل و نورانی و با صفا که در دل شب که چشم غافلان در خواب است پیشانی بر درگاه دوست گذارده،و با خوف و رجاء او را می خواند،کجا؟! آنها نه به هنگام نعمت از مجازات و کیفر او خود را در امان می دانند، و نه به هنگام بلا از رحمتش قطع امید می کنند،و این دو عامل همواره وجود آنان را در حرکتی مداوم توأم با هوشیاری و احتیاط به سوی دوست می برد.

"قانت"از ماده"قنوت"به معنی ملازمت اطاعت توأم با خضوع است.

"آناء"جمع"انا"(بر وزن صدا و فنا)به معنی ساعت و مقداری از وقت است.

تکیه روی ساعت شب به خاطر آن است که در آن ساعات حضور قلب بیشتر و آلودگی به ریا از هر زمان کمتر است.

مقدم داشتن ساجدا بر قائما به خاطر آن است که سجده مرحله بالاتر از عبادت است و مطلق بودن رحمت و مقید نشدن آن به آخرت دلیل بر وسعت رحمت الهی و شمول آن نسبت به دنیا و آخرت است.



---

۱- ۱) این جمله محذوفی دارد و در تقدیر چنین است"أ هذا الذی ذکرناه خیر أمن هو قانت اناء اللیل...

در حـدیثی که در علل الشـرائع از امام باقر ع و همچنین در کتاب کافی از آن حضـرت نقل شـده می خوانیم:که آیه فوق( أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ )به نماز شب تفسیر شده است (۱).

روشن است این تفسیر ماننـد بسـیاری از تفاسـیر دیگری که در ذیل آیات مختلف قرآن بیان شـده از قبیل بیان مصداق روشـن است و مفهوم آیه را محدود به نماز شب نمی کند.

در دنبـاله آیه پیامبر را مخاطب ساخته می فرمایـد:"بگو آیا کسانی که می داننـد با کسانی که نمی داننـد یکساننـد"؟!( قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ ).

نه یکسان نیستند"تنها صاحبان فکر و مغز متذکر می شوند"( إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ ).

گر چه سؤال فوق سؤالی است وسـیع و گسترده،و مقـایسه ای است آشـکار میـان آگاهان و ناآگاهان،و عالمان و جاهلان،ولی نظر به اینکه قبل از ذکر این سؤال،سؤال دیگری در مورد نابرابری مشرکان با مؤمنان شب زنده دار مطرح شده،سؤال دوم بیشتر به همین مساله اشاره می کند،یعنی آیا کسانی که می دانند آن مشـرکان لجوج و کوردل با این مؤمنان پاک و روشن ضـمیر و مخلص نابرابرنـد با کسانی که از این واقعیت روشن آگاه نیسـتند مساوینـد؟ به هر حال این جمله که با اسـتفهام انکاری شـروع شـده،و جزء شـعارهای اساسـی اسـلام است عظمت مقـام علم و عالمـان را در برابر جاهلان روشن می سازد، و از آنجا که این نابرابری به صورت مطلق ذکر شـده،معلوم می شود این دو گروه نه در پیشـگاه خـدا یکساننـد،و نه در نظر خلق آگاه،نه در دنیا در یک صف قرار

ص :۳۹۴

---

۱- ۱) "علل الشرائع"و"کافی"طبق نقل"نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۴۷۹.

دارند،و نه در آخرت،نه در ظاهر یکسانند و نه در باطن.

***

**نکته ها:**

در این دو آیه اشارات لطیفی به نکته های جالبی شده است که با کمی دقت روشن می گردد:

۱-در آیه نخست،یکی از فلسفه های مهم حوادث تلخ و ناگوار کنار رفتن پرده های غرور و غفلت از مقابل چشم دل،و شعله ور گشتن فروغ ایمان،و بازگشت و انابه به سوی پروردگار ذکر شده،و پاسخی است به آنها که وجود حوادث تلخ زندگی را اشکالی بر مساله نظام آفرینش یا عدالت پروردگار می پندارند.

***۲-آیه دوم با عمل و خودسازی شروع می شود و با علم و معرفت پایان می یابد، چرا که تا خودسازی نباشد نور معرفت بر دل نمی تابد،و اصولا این دو از یکدیگر جدا نیستند.

***۳-تعبیر به "قانِتٌ آناءَ اللَّیْلِ "که به صورت اسم فاعل آمده با توجه به مطلق بودن کلمه"اللیل"دلیل بر تداوم و استمرار عبودیت و خضوع آنها در پیشگاه خدا است،چرا که اگر عمل مداوم نباشد تاثیر آن ناچیز است.

***۴-علم و آگاهی اضطراری که به هنگام نزول بلا حاصل می شود و انسان را به مبدأ آفرینش پیوند می دهد در صورتی مصداق حقیقی علم است که بعد از فرو نشستن طوفان حادثه ادامه یابد،لذا آیات فوق کسانی را که در لحظه بلا بیدار می شوند و بعد از آن در فراموشی فرو می روند در صف جاهلان قرار داده،بنا بر این

عالمان واقعی آنها هستند که در همه حال به او توجه دارند.

***۵-جالب اینکه در پایان آیه اخیر می گوید:تفاوت علم و جهل را نیز "صاحبان"مغز می فهمند!چرا که جاهل ارزش علم را هم نمی داند!،در حقیقت هر مرحله ای از علم مقدمه برای مرحله دیگر است.

***۶-علم در این آیه و آیات دیگر قرآن به معنی دانستن یک مشت اصطلاحات یا روابط مادی در میان اشیاء،و به اصطلاح"علوم رسمی"نیست،بلکه منظور از آن معرفت و آگاهی خاصی است که انسان را به"قنوت"یعنی اطاعت پروردگار،و ترس از دادگاه او و امید به رحمت خدا دعوت می کند،این است حقیقت علم،و علوم رسمی نیز اگر در خدمت چنین معرفتی باشد علم است،و اگر مایه غرور و غفلت و ظلم و فساد در ارض شود و از آن"کیفیت و حالی"حاصل نشود"قیل و قالی"بیش نیست.

***۷-بر خلاف آنچه بیخبران می پندارند و مذهب را عامل تخدیر می شمرند مهمترین دعوت انبیا به سوی علم و دانش بوده است،و بیگانگی خود را با جهل در همه جا اعلام کرده اند،علاوه بر آیات قرآن که از هر فرصتی برای بیان این حقیقت استفاده می کند تعبیراتی در روایات اسلامی دیده می شود که بالاتر از آن در اهمیت علم تصور نمی شود.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم

لا-خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع: "زندگی جز برای دو کس فایده ندارد:دانشمندی که نظرات او اجرا گردد،و دانش طلبانی که گوش به سخن دانشمندی دهند" (۱).

ص :۳۹۶

---

۱- ۱) "کافی"جلد اول باب صفه العلم و فضله حدیث ۷.

در حدیث دیگری از امام صادق می خوانیم:

ان العلماء ورثه الانبیاء و ذاک ان الانبیاء لم یورثوا درهما و لا دینارا،و انما اورثوا احادیث من احادیثهم،فمن اخذ بشیء منها فقد اخذ حظا وافرا،فانظروا علمکم هذا عمن تاخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین:

"دانشمندان وارثان پیامبرانند،چرا که پیامبران درهم و دیناری از خود به یادگار نگذاشتند،بلکه علوم و احادیثی از آنها به یادگار ماند،هر کس بهره ای از آن داشته باشد بهره فراوانی از میراث پیامبران دارد،سپس امام می افزاید:بنگرید علم خود را از چه کسی می گیرید(از علمای واقعی،یا عالم نماها؟)بدانید در میان ما اهل بیت در هر عصری افراد عادل و مورد اعتمادی هستند که تحریف تندروان،و ادعاهای بی اساس منحرفان،و توجیهات جاهلان را از این آئین پاک نفی می کنند" (۱).

***۸-در آیه اخیر از سه گروه سخن به میان آمده:عالمان و جاهلان و اولو الالباب،در حدیثی از امام صادق ع در تفسیر این سه گروه می خوانیم:

نحن الذین یعلمون و عدونا الذین لا یعلمون،و شیعتنا اولو الالباب:

"مائیم عالمان و دشمنان ما جاهلانند و شیعیان ما اولو الالباب هستند" (۲).

روشن است که این تفسیر به عنوان بیان مصداقهای واضح آیه است و عمومیت مفهوم آیه را نفی نمی کند.

۹-در حدیثی آمده است:امیر مؤمنان علی ع شبی از مسجد کوفه به



---

۱- ۱) "کافی"جلد اول باب صفه العلم و فضله حدیث ۲.

۲- ۲) "تفسیر مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث.

سوی خانه خویش حرکت کرد در حالی که کمیل بن زیاد که از دوستان خاص آن حضرت بود او را همراهی می کرد،در اثناء راه از کنار خانه مردی گذشتند که صدای تلاوت قرآنش بلند بود،و این آیه را أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ...

با صدای دلنشین و حزین می خواند،کمیل در دل از حال این مرد بسیار لذت برد،و از روحانیت او خوشحال شد،بی آنکه چیزی بر زبان براند،امام ع رو به سوی او کرد و فرمود:سر و صدای این مرد مایه اعجاب تو نشود او اهل دوزخ است!و به زودی خبر آن را به تو خواهم داد! کمیل از این مساله در تعجب فرو رفت،نخست اینکه امام ع به زودی از فکر و نیت او آگاه گشت و دیگر اینکه شهادت به دوزخی بودن این مرد ظاهر الصلاح داد، مدتی گذشت تا سرانجام کار خوارج به آنجا رسید که در مقابل امیر مؤمنان ع ایستادند و حضرت با آنها پیکار کرد در حالی که قرآن را آن گونه که نازل شده بود حفظ داشتند،امیر مؤمنان علی ع رو به کمیل کرد،در حالی که شمشیر در دست حضرت بود و سرهای آن کافران طغیانگر بر زمین افتاده بود،با نوک شمشیر به یکی از آن سرها اشاره کرد و فرمود:ای کمیل! أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ :

یعنی این همان شخصی است که در آن شب تلاوت قرآن می نمود،و حال او اعجاب تو را برانگیخت کمیل حضرت را بوسید و استغفار کرد (۱).

*** ***

ص: ۳۹۸

---

۱- ۱) "سفینه البحار"جلد ۲ صفحه ۴۹۶ حالات کمیل.

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۱۰ تا ۱۶]

### اشاره

قُلْ یا عِبادِ اَلَّذِینَ آمَنُوا اِتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هٰذِهِ اَلدُّنْیا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اَللّٰهِ واسِعَةٌ إِنَّما یُوَفَّی اَلصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ
(۱۰) قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اَللّٰهَ مُخْلِصاً لَهُ اَلدِّینَ (۱۱) وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَکُونَ أَوَّلَ اَلْمُسْلِمِینَ (۱۲) قُلْ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی
عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ (۱۳) قُلِ اَللّٰهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِینِی (۱۴) فَاعْبُدُوا ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ اَلْخاسِرِینَ اَلَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ
أَهْلِیهِمْ یَوْمَ اَلْقِیامَةِ أَلاٰ ذٰلِکَ هُوَ اَلْخُسْرانُ اَلْمُبِینُ (۱۵) لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ اَلنّٰارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذٰلِکَ یُخَوِّفُ اَللّٰهُ بِهِ عِبادَهُ یا
عِبادِ فَاتَّقُونِ (۱۶)

ص: ۳۹۹

**ترجمه:**

۱۰-بگو:ای بندگان من که ایمان آورده اید!از(مخالفت)پروردگارتان بپرهیزید، برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند پاداش نیک است،و زمین خداوند وسیع است(هر گاه تحت فشار سردمداران کفر واقع شدید مهاجرت کنید)که صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند.

۱۱-بگو:من مامورم که خدا را پرستش کنم در حالی که دینم را برای او خالص نمایم.

۱۲-و مامورم که نخستین مسلمان باشم.

۱۳-بگو:من اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ قیامت(او)می ترسم.

۱۴-بگو:من تنها خدا را می پرستم،در حالی که دینم را برای او خالص می کنم.

۱۵-شما هر کس را جز او می خواهید بپرستید،بگو:زیانکاران واقعی کسانی هستند که سرمایه وجود خویش و بستگانشان را در روز قیامت از دست داده اند،آگاه باشید زیان آشکار همین است.

۱۶-برای آنها از بالای سرشان سایبانهایی از آتش،و در زیر پایشان نیز سایبانهایی از آتش است،این چیزی است که خداوند با آن بندگانش را تخویف می کند،ای بندگان من از نافرمانی من بپرهیزید

**تفسیر:**

خطوط اصلی برنامه بندگان مخلص

در تعقیب آیات در بحث گذشته که مقایسه ای میان مشرکان مغرور و مؤمنان مطیع فرمان خدا و نیز میان عالمان و جاهلان شده بود،در آیات مورد بحث خطوط اصلی برنامه های بندگان راستین و مخلص را ضمن "هفت دستور"که در طی چند آیه آمده و هر آیه با خطاب"قل"شروع می شود بیان شده است.

نخست از تقوی شروع می کند و به پیامبر ص دستور می دهد:"بگو!ای بندگان مؤمن من!از پروردگار خود بپرهیزید و تقوی را پیشه کنید"( قُلْ یٰا

عِبٰادِ الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّکَمْ

) (۱).

آری تقوی که همان خویشتن داری در برابر گناه،و احساس مسئولیت و تعهد در پیشگاه حق است نخستین برنامه بندگان مؤمن خدا می باشد،تقوی سپری است در مقابل آتش و عاملی است بازدارنده در برابر انحراف،تقوی سرمایه بزرگ بازار قیامت،و معیار شخصیت و کرامت انسان در پیشگاه پروردگار است.

در دومین دستور به مساله"احسان و نیکوکاری"در این دنیا که دار عمل است پرداخته،و از طریق بیان نتیجه احسان،مردم را به آن تشویق و تحریص می کند و می فرماید:"برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند حسنه و پاداش نیکوی بزرگی است"( لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هٰذِهِ الدُّنْیٰا حَسَنَةٌ ) (۲).

آری نیکوکاری به طور مطلق در این دنیا در گفتار،در عمل،در طرز اندیشه و تفکر نسبت به دوستان،و نسبت به بیگانگان،نتیجه اش برخورداری از پاداش عظیم در هر دو جهان است که نیکی جز نتیجه نیک نخواهد داشت.

در حقیقت تقوی یک عامل بازدارنده است،و احسان یک عامل حرکت آفرین که مجموعا"ترک گناه"و"انجام فرائض و مستحبات"را شامل می شود.

سومین دستور تشویق به"هجرت"از مراکز شرک و کفر و آلوده به گناه است می گوید:"زمین خداوند وسیع است"( وَ أَرْضُ اللّٰهِ وٰاسِعَةٌ ).

که در حقیقت پاسخی است به بهانه جویان سست اراده ای که می گفتند

ص: ۴۰۱

---

۱- ۱) بدیهی است خطاب یا"عبادی"از ناحیه خداوند است،و اگر به پیامبر (ص)می گوید:"این سخن را بگو"منظور این است که از سوی من به آنها خطاب کن.

۲- ۲) غالب مفسران" فِی هٰذِهِ الدُّنْیٰا "را متعلق به"احسنوا"دانسته اند، و بنا بر این"حسنه"مطلق خواهد بود،و هر گونه پاداش نیک در این جهان و جهان دیگر را شامل می شود،و با توجه به اینکه"تنوین"در اینگونه موارد دلیل بر"تفخیم و عظمت"است بزرگی این پاداش مشخص می شود.

ما در سرزمین مکه به خاطر سیطره حکومت مشرکان قادر به انجام وظائف الهی خود نیستیم،قرآن می گوید:سرزمین خدا محدود به مکه نیست،"مکه نشد مدینه"دنیا پهناور است،تکانی به خود دهید و از مراکز آلوده به شرک و کفر و خفقان که مانع آزادی و انجام وظائف شما است به جای دیگر نقل مکان کنید.

مساله هجرت یکی از مهمترین مسائلی است که نه تنها در آغاز اسلام اساسی ترین نقش را در پیروزی حکومت اسلامی ایفا کرد،و به همین دلیل پایه و سرآغاز تاریخ اسلامی شد،بلکه در هر زمان دیگر نیز از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است که از یک سو مؤمنان را از تسلیم در برابر فشار و خفقان محیط بازمی دارد،و از سویی دیگر عامل صدور اسلام به نقاط مختلف جهان است.

قرآن مجید می گوید:"به هنگام قبض روح ظالمان و مشرکان،فرشتگان قبض روح می پرسند شما در چه حال بودید؟در جواب می گویند:ما مستضعف بودیم و در سرزمین خود تحت فشار،ولی فرشتگان به آنها پاسخ می دهند مگر سرزمین الهی پهناور نبود؟چرا مهاجرت نکردید؟جایگاهشان جهنم است و چه جایگاه بدی است" إِنَّ الَّذِینَ تَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ قالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللّهِ واسِعَهً فَتُهاجِرُوا فِیها فَأُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصِیراً "(نساء-۹۷).

این به خوبی نشان می دهد که فشار و خفقان محیط در آنجا که امکان هجرت وجود دارد به هیچوجه در پیشگاه خدا عذر نیست.

(در زمینه اهمیت هجرت در اسلام و ابعاد مختلف آن بحثهای گوناگونی در جلد ۴ صفحه ۸۹"ذیل آیه ۱۰۰-سوره نساء".و در جلد ۷ صفحه ۲۶۱"ذیل آیه ۷۲-سوره انفال"بحثهای مشروحی آمده است).

و از آنجا که هجرت معمولا همراه با مشکلات فراوانی در جنبه های مختلف زندگی است چهارمین دستور را در باره صبر و استقامت به این صورت بیان می کند:

"صابران و شکیبایان"اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند"( إِنَّمٰا یُوَفَّی الصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسٰابٍ ) (۱).

تعبیر به "یوفی"که از ماده"وفی"و به معنی اعطاء کامل است از یک سو و تعبیر"بغیر حساب"از سوی دیگر نشان می دهد که صابران با استقامت برترین اجر و پاداش را در پیشگاه خدا دارند،و اهمیت هیچ عملی به پایه صبر و استقامت نمی رسد.

شاهد این سخن حدیث معروفی است که امام صادق ع از رسول اللّٰه ص نقل می کند:

اذا نشرت الدواوین و نصبت الموازین،لم ینصب لاهل البلاء میزان،و لم ینشر لهم دیوان،ثم تلا هذه الایه: إِنَّمٰا یُوَفَّی الصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسٰابٍ :

"هنگامی که نامه های اعمال گشوده می شود،و ترازوهای عدالت پروردگار نصب می گردد،برای کسانی که گرفتار بلاها و حوادث سخت شدند و استقامت ورزیدند نه میزان سنجشی نصب می شود،و نه نامه عملی گشوده خواهد شد، سپس پیامبر به عنوان شاهد سخنش آیه فوق را تلاوت فرمود که خداوند اجر صابران را بی حساب می دهد" (۲).

بعضی معتقدند که این آیه در باره نخستین هجرت مسلمانان یعنی هجرت گروه عظیمی به سرکردگی"جعفر بن ابی طالب"به سرزمین حبشه نازل شده است و بارها گفته ایم که شان نزولها در عین اینکه مفاهیم آیات را روشن می کند آنها را محدود نمی سازد.

***

ص:۴۰۳

---

۱- ۱) " بِغَیْرِ حِسٰابٍ "ممکن است متعلق به"یوفی"باشد،یا حال برای "اجرهم"،ولی احتمال اول مناسبتر است.

۲- ۲) تفسیر"مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث-و همین معنی با تفاوت مختصری در تفسیر"قرطبی"از"حسین بن علی"(ع)از جدش رسول اللّٰه(ص)نقل شده است.

در پنجمین دستور سخن از مساله اخلاص،و توحید خالص از هر گونه شائبه شرک،به میان آمده،اما در اینجا لحن کلام عوض می شود و پیامبر ص از وظائف و مسئولیتهای خودش سخن می گوید،می فرماید:"بگو:من مامورم که خدا را پرستش کنم در حالی که دین خود را برای او خالص کرده باشم" ( قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللّٰهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ ).

*** سپس می افزاید:"و مامورم که نخستین مسلمان باشم"!( وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَکُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِینَ ).

در اینجا ششمین دستور یعنی پیشی گرفتن از همگان در اسلام و تسلیم کامل در برابر فرمان خدا مطرح شده است.

*** هفتمین و آخرین دستور که مساله خوف از مجازات پروردگار در روز قیامت است نیز با همین لحن عنوان شده،می فرماید:"بگو:من اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ قیامت خائفم"( قُلْ إِنِّی أَخٰافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ ).

تا این حقیقت روشن شود که پیامبر ص نیز بنده ای از بندگان خدا است،او نیز مامور به پرستش خالصانه است،او نیز از کیفر الهی خائف می باشد، او نیز مامور به تسلیم در برابر فرمان حق است،و حتی ماموریتی سنگین تر از دیگران دارد که باید از همه پیشگام تر باشد! او هرگز مدعی مقام"الوهیت"،و بیرون نهادن گام از مسیر"عبودیت" نبوده،بلکه به این مقام افتخار و مباهات می کند،و به همین دلیل در همه چیز الگو و اسوه می باشد.

او برای خود امتیازی از این جهات بر دیگران قائل نیست،و این خود

نشانه روشنی بر عظمت و حقانیت او است،نه همچون مدعیان دروغین که مردم را به پرستش خویش دعوت می کردند،و خود را ما فوق بشر،و از گوهری والاتر معرفی کرده،و گاه پیروان خویش را دعوت می کنند که هر سال هم وزنشان طلا و جواهرات به آنها بدهند! او در حقیقت می گوید:من همچون سلاطین جباری که مردم را موظف به وظایفی می کنند و خود را"ما فوق وظیفه و تکلیف"می پندارند نیستم،و این در واقع اشاره به یک مطلب مهم تربیتی است که هر مربی و رهبری باید در انجام دستورات مکتب خویش از همه پیشگامتر باشد،او باید اولین مؤمن به آئین خویش و کوشاترین فرد و فداکارترین نفر باشد،تا مردم به صداقتش ایمان پیدا کنند، و او را در همه چیز"قدوه"و"اسوه"خود بشناسند.

و از اینجا روشن می شود نخستین مسلمان بودن پیامبر ص نه تنها بر حسب زمان است که نخستین مسلمان در تمامی جهات بود،در جهت ایمان،در اخلاص و عمل و فداکاری،و در جهاد و ایستادگی و مقاومت.

سراسر تاریخ زندگی پیامبر ص نیز این حقیقت را به خوبی تایید می کند.

*** بعد از ذکر برنامه هفت ماده ای آیات فوق(تقوی،احسان،هجرت،صبر، اخلاص،تسلیم،و خوف)از آنجا که مساله اخلاص مخصوصا در برابر انگیزه های مختلف شرک ویژگی خاصی دارد بار دیگر برای تاکید به سراغ آن رفته،و با همان لحن می فرماید:"بگو تنها خدا را پرستش می کنم در حالی که دینم را برای او خالص می گردانم"( قُلِ اللّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِینِی ) (۱).

ص: ۴۰۵

---

۱- ۱) مقدم شدن"اللّه"که مفعول"اعبد"می باشد در اینجا برای بیان"حصر"است، یعنی"تنها او را می پرستم"بنا بر این جمله" مُخْلِصاً لَهُ دِینِی "که حال است تاکید مجددی است بر این معنی.

*** "اما شما هر کس را جز او می خواهید بپرستید"( فَاعْبُدُوا مٰا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ ).

سپس می افزاید:"بگو این راه راه زیانکاران است،چرا که زیانکاران واقعی کسانی هستند که سرمایه عمر و جان خویش و حتی بستگان خود را در روز قیامت از دست بدهند"!( قُلْ إِنَّ الْخٰاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِیهِمْ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ ) نه از وجود خویش بهره ای گرفتند،و نه از سرمایه عمر نتیجه ای،نه خانواده و فرزندانشان وسیله نجات آنها هستند و نه مایه آبرو و شفاعت در پیشگاه حق.

"آگاه باشید خسران و زیان آشکار همین است"!( أَلاٰ ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرٰانُ الْمُبِینُ ).

*** در آخرین آیه مورد بحث یکی از چهره های"خسران مبین"و زیان آشکار آنها را اینگونه توصیف می کند:"برای آنها در بالای سرشان سایبانهایی از آتش،و در زیر پایشان نیز سایبانهایی از آتش است"!( لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النّٰارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ).

و به این ترتیب آنها از هر طرف با شعله های آتش محاصره شده اند،چه خسرانی از این بالاتر؟و چه عذابی از این دردناکتر؟!

"ظلل"جمع"ظله"(بر وزن قله)به معنی پرده ای است که در طرف بالا-نصب شود،بنا بر این اطلاق آن بر فرشی که در زیر پا گسترده است یک نوع اطلاق مجازی و از باب توسعه در مفهوم کلمه است.

بعضی از مفسران گفته اند چون دوزخیان در میان طبقات جهنم گرفتارند پرده های آتش هم بالای سر آنها،و هم زیر پای آنها است،و حتی اطلاق کلمه"ظلل" بر پرده های پائینی مجاز نیست.

ص :۴۰۶

همانند این آیه،آیه ۵۵ سوره عنکبوت است که می گوید: یَوْمَ یَغْشاهُمُ الْعَذابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ یَقُولُ ذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ :"آن روز که عذاب الهی از بالای سر و از زیر پا(از هر سو)آنها را می پوشاند و به آنها می گوید:

بچشید آنچه را عمل می کردید"! این در حقیقت تجسمی از حالات دنیای آنها است که جهل و کفر و ظلم به تمام وجودشان احاطه کرده بود،و از هر سو آنها را می پوشاند.

سپس برای تاکید و عبرت می افزاید:"این چیزی است که خداوند بندگانش را از آن بر حذر می دارد،اکنون که چنین است ای بندگان من از نافرمانی من بپرهیزید"!( ذلِکَ یُخَوِّفُ اللّهُ بِهِ عِبادَهُ یا عِبادِ فَاتَّقُونِ ).

تعبیر به"عباد"(بندگان)و اضافه آن به"خدا"آنهم به طور مکرر، در این آیه،اشاره به این است که اگر خداوند تهدیدی به عذاب می کند آنهم به خاطر لطف و رحمت او است،تا بندگان حق گرفتار چنین سرنوشت شومی نشوند،و از اینجا روشن می شود که لزومی ندارد"عباد"را در این آیه به خصوص مؤمنان تفسیر کنیم،بلکه شامل همگان می شود چرا که هیچکس نباید خود را از عذاب الهی در امان بداند.

***

### نکته ها:

### اشاره

### حقیقت خسران و زیان؟

خسران-چنان که"راغب"در"مفردات"می گوید در اصل به معنی از دست دادن سرمایه و کمبود آن است که گاه به انسان نسبت داده می شود و گفته می شود "فلان کس زیان کرد"و گاه به خود عمل نسبت می دهند و می گویند:"تجارتش زیان کرد".

ص :۴۰۷

از سوی دیگر گاه"خسران"در مورد سرمایه های ظاهر به کار می رود مانند مال و مقام دنیوی،و گاه در سرمایه های معنوی مانند صحت و سلامت و عقل و ایمان و ثواب،و این همان چیزی است که خداوند آن را"خسران مبین"نام نهاده است...و هر خسرانی که خداوند در قرآن بیان کرده اشاره به معنی دوم است نه آنچه مربوط به سرمایه های دنیوی و تجارتهای معمولی است (۱).

قرآن در حقیقت انسانها را به تجارت پیشگانی تشبیه کرده که با سرمایه های سنگین قدم به تجارتخانه این جهان می گذارند،بعضی سود کلانی می برند،و گروهی سخت زیان می بینند.

آیات زیادی در قرآن مجید است که این تعبیر و تشبیه در آن منعکس می باشد، و در واقع بیانگر این حقیقت است که برای نجات در قیامت نباید در انتظار این و آن نشست تنها راه آن،بهره گیری از سرمایه های موجود،و تلاش و کوشش در این تجارت بزرگ است که در آنجا"همه چیز را به بها می دهند،به بهانه نمی دهند"! و اما چرا زیان مشرکان و گنهکاران را"خسران مبین"توصیف کرده؟برای اینکه اولا آنها برترین سرمایه یعنی سرمایه عمر و عقل و خرد و عواطف و زندگانی را از دست داده اند بی آنکه در مقابل آن چیزی به دست آورند.

ثانیا:اگر فقط این سرمایه را از دست داده بودند بی آنکه عذاب و مجازاتی خریداری کنند باز مطلبی بود،بدبختی اینجاست که در برابر از دست دادن این سرمایه های عظیم سخت ترین و دردناکترین عذاب را برای خود فراهم ساخته اند.

ثالثا:این خسرانی است که قابل جبران نمی باشد،و این از همه دردناکتر



---

۱- ۱) "مفردات"ماده"خسر".

است،آری این است"خسران مبین".

*** ۲-جمله" فَاعْبُدُوا مٰا شِئْتُمْ "(هر چه را می خواهید بپرستید)به اصطلاح امری است که برای تهدید بیان شده است و این در مقامی گفته می شود که نصیحت و اندرز در شخص مجرم و گنهکار اثر نمی بخشد،آخرین سخنی که به او گفته می شود این است:"هر چه می خواهی بکن،اما منتظر مجازات باش"یعنی بجایی رسیده ای که دیگر ارزش تکلیف و نصیحت و اندرز را نداری،و جز عذاب دردناك سرنوشت و درمان دیگری نداری.

***

## منظور از"اهل"کیانند؟

آیات فوق می گوید:این زیانکاران نه تنها سرمایه های هستی خویش را از دست می دهند که سرمایه وجود"اهل"خود را نیز از کف خواهند داد.

بعضی از مفسران گفته اند منظور از"اهل"در اینجا پیروان انسان و کسانی که در خط مکتب و برنامه های او قرار گرفته اند می باشد.

بعضی آن را به معنی همسران بهشتی تفسیر کرده اند که مشرکان و مجرمان آنها را از دست می دهند.

و بعضی به خانواده و نزدیکان در دنیا،و معنی اخیر با توجه به مفهوم اصلی این کلمه از همه مناسبتر به نظر می رسد چرا که افراد بی ایمان آنها را در آخرت از دست خواهند داد،اگر مؤمن باشند از آنها جدا می شوند،و اگر همچون خودشان کافران باشند نه تنها سودی به حالشان نخواهد داشت بلکه مایه عذاب دردناکتری خواهند بود.

***

ص:۴۰۹

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۱۷ تا ۲۰]

### اشاره

وَ اَلَّذِينَ اِجْتَنَبُوا اَلطّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها وَ أَنابُوا إِلَى اَللّهِ لَهُمُ اَلْبُشْرى فَبَشِّرْ عِبادِ (۱۷) اَلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ اَلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ
اَلَّذِينَ هَداهُمُ اَللّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا اَلْأَلْبابِ (۱۸) أَ فَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ اَلْعَذابِ أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي اَلنّارِ (۱۹) لكِنِ اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا
رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ وَعْدَ اَللّهِ لا يُخْلِفُ اَللّهُ اَلْمِيعادَ (۲۰)

### ترجمه:

۱۷-کسانی که از عبادت طاغوت اجتناب کردند و به سوی خداوند بازگشتند بشارت از آن آنها است،بنا بر این بندگان مرا بشارت ده.

۱۸-کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند،آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده،و آنها خردمندانند.

۱۹-آیا تو می توانی کسی را که فرمان عذاب در باره او قطعی شده،رهایی بخشی؟آیا تو می توانی کسی را که در درون آتش است برگیری و بیرون آوری.

۲۰-ولی آنها که تقوای الهی پیشه کردند غرفه هایی در بهشت دارند،بر فراز آنها

غرفه های دیگری بنا شده،و از زیر آن نهرها جاری است،این وعده الهی است و خداوند در وعده خود تخلف نمی کند

**تفسیر:**

بندگان حقیقی خدا

باز در این آیات،قرآن از روش مقایسه بهره گیری کرده،و در مقابل مشرکان متعصب و لجوجی که سرنوشتی جز آتش دوزخ ندارند سخن از بندگان خاص و حقیقت جوی پروردگار به میان آورده،می گوید:"بشارت باد بر کسانی که از عبادت"طاغوت"اجتناب کردند و به سوی خدا بازگشتند"( وَ الَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطّاغُوتَ أَنْ یَعْبُدُوها وَ أَنابُوا إِلَی اللّهِ لَهُمُ الْبُشْری ).

با توجه به اینکه"بشری"در اینجا مطلق است همه گونه بشارت بر نعمتهای الهی اعم از مادی و معنوی را شامل می شود،اما این بشارت وسیع و گسترده مخصوص کسانی است که از پرستش طاغوت اجتناب ورزند،و به سوی خدا باز آیند که مجموع ایمان و اعمال صالح در همین جمله جمع است.

زیرا"طاغوت"در اصل از ماده"طغیان"به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است،و لذا این کلمه بر هر متجاوز،و هر معبودی جز خدا،مانند شیطان و حکام جبار اطلاق می شود(این کلمه در واحد و در جمع هر دو به کار می رود) (۱).

بنا بر این"اجتناب از طاغوت"با این معنی وسیع و گسترده،دوری از هر گونه شرک و بت پرستی و هواپرستی و شیطان پرستی و تسلیم در برابر حاکمان



---

۱- ۱) بعضی از مفسران مانند"زمخشری"در کشاف معتقدند که"طاغوت"در اصل "طغیوت"بر وزن(فعلوت)همانند ملکوت بوده،سپس مقلوب شده و لام الفعل بر عین الفعل تقدم یافته و"طوغوت"شده،و بعد از تبدیل واو به الف"طاغوت"گردیده، و از چند جهت معنی تاکید را می رساند:صیغه مبالغه،معنی مصدری و قلب(تفسیر کشاف جلد ۴ ص ۱۲۰).

جبـار و سـلطه گران سـتمکار را فرا می گیرد،"انـابه الی اللّه"جـامع روح تقوی و پرهیزگاری و ایمان است،و البته چنین کسانی درخور بشارتند.

این نکته نیز قابـل تـوجه است که عبـادت طـاغوت تنهـا به معنی رکوع و سـجود نیست،بلکه هر گونه اطاعت را نیز شامـل می شود،چنان که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

من اطاع جبارا فقد عبده! :"کسی که اطاعت زمامدار ستمگری کند او را پرستش کرده است"! (۱).

سپس برای معرفی این بندگان ویژه می گوید:"بندگان خاص مرا بشارت ده" ( فَبَشِّرْ عِبادِ ) (۲).

*** "آنها که سخنان را می شنوند،و از نیکوترین آنها پیروی می کنند" ( اَلَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ).

"آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندان و صاحبان مغز و عقلند"( أُولٰئِکَ الَّذِینَ هَدٰاهُمُ اللّٰهُ وَ أُولٰئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبٰابِ ).

این دو آیه که به صورت یـک شـعار اسـلامی درآمـده،آزاداندیشـی مسـلمانان، و انتخابگری آنها را در مسائل مختلف بخوبی نشان می دهد.

نخست می گویـد:"بنـدگان مرا بشارت ده"و بعـد این بندگان ویژه را به این صورت معرفی می کند که"آنها به سـخنان این و آن بـدون در نظر گرفتـن گوینـده و خصوصـیات دیگر گـوش فرا می دهنـد و بـا نیروی عقـل و خرد بهـترین آنهـا را بر می گزیننـد"هیچگونه تعصب و لجاجتی در کار آنها نیست،و هیچگونه محدودیتی در فکر و اندیشه آنها وجود ندارد،آنها جویای حقند و تشنه حقیقت،هر جا آن را بیابند با تمام وجود از آن استقبال می کنند،و از چشمه زلال آن بی دریغ می نوشند



---

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث ج ۷ ص ۴۹۳.

۲- ۲) "عباد"در اصل"عبادی"بوده،"یا"حذف شده و کسره بجای آن است.

و سیراب می شوند.

آنها نه تنها طالب حقند و تشنه گفتار نیک،بلکه در میان"خوب"و"خوبتر" و"نیکو"و"نیکوتر"دومی را برمی گزینند،خلاصه آنها خواهان بهترین و برترینند.

آری این است نشانه یک مسلمان راستین و مؤمن حق طلب.

در اینکه منظور از"قول"در جمله" یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ "(سخنان را می شنوند)چیست مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:

بعضی آن را به"قرآن"تفسیر کرده اند،و آنچه در آن از طاعات و مباحات است،و پیروی از احسن را به معنی پیروی از طاعات می دانند.

بعضی دیگر آن را به مطلق اوامر الهی تفسیر کرده اند خواه در قرآن باشد یا غیر قرآن.

ولی هیچگونه دلیلی بر این تفسیرهای محدود در دست نیست،بلکه ظاهر آیه هر گونه قول و سخن را شامل می شود،بندگان با ایمان خداوند از میان تمام سخنان آن را برمی گزینند که"احسن"است،و از آن تبعیت می کنند، و در عمل خویش به کار می بندند.

جالب اینکه قرآن در آیه فوق صاحبان"هدایت الهی"را منحصر در این قوم شمرده،همانگونه که خردمندان را منحصر به این گروه دانسته است،اشاره به اینکه این گروه مشمول هدایت ظاهر و باطنند،هدایت ظاهر از طریق عقل و خرد، و هدایت باطن از طریق نور الهی و امداد غیبی،و این دو افتخار بزرگ بر این حقیقت جویان آزاداندیش است.

*** و از آنجا که پیامبر الهی به هدایت گمراهان و مشرکان سخت علاقه داشت، و از انحراف آنها که گوش شنوا در برابر حقایق نداشتند رنج می برد آیه بعد به او از

ص :۴۱۳

طریق بیان این حقیقت که این عالم،عالم آزادی و امتحان است،و گروهی سرانجام مستوجب آتشند دلداری داده،می گوید:"آیا تو می توانی کسی را که فرمان عذاب الهی در باره او قطعی و محقق شده نجات دهی؟،آیا می توانی کسی را که در درون آتش است بر گیری و بیرون آوری"؟!( أَ فَمَنْ حَقَّ عَلَیْهِ کَلِمَهُ الْعَذٰابِ أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِی النّٰارِ ) (۱).

جمله" حَقَّ عَلَیْهِ کَلِمَهُ الْعَذٰابِ "(فرمان عذاب الهی در باره او محقق شده)اشاره به آیاتی همچون آیه ۸۵ سوره ص است که در باره شیطان و پیروانش می گوید: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکَ وَ مِمَّنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ :"بطور مسلم دوزخ را از تو و از پیروان تو پر خواهم کرد"! بدیهی است قطعی شدن فرمان عذاب در باره این گروه جنبه اجباری نداشته، بلکه به خاطر اعمالی است که مرتکب شده اند،و اصراری است که در ظلم و فساد و گناه داشته اند،به گونه ای که روح ایمان و تشخیص برای همیشه در آنان مرده، و وجود آنان یکپارچه وجود جهنمی شده! و از اینجا روشن می شود جمله" أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِی النّٰارِ ":"آیا تو می توانی کسی را که در دل آتش است نجات دهی"؟اشاره لطیفی به این حقیقت است که دوزخی بودن آنان آن قدر مسلم است که گویی هم اکنون در دل آتشند، و می دانیم چنین کسانی که تمام راههای ارتباطی خود را با خدا بریده اند راه نجاتی ندارند،حتی پیغمبر اسلام ص با اینکه"رحمه للعالمین"است،نمی تواند آنان را از عذاب رهایی بخشد.

***

ص :۴۱۴

---

۱- ۱) این جمله در حقیقت محذوفی دارد و در تقدیر چنین است:"أ فمن حق علیه کلمه العذاب ا فانت تخلصه أ فانت تنقذ من فی النار"که جمله"أ فانت تخلصه"حذف شده و جمله دوم دلیل و قرینه بر آن است،و بعضی گفته اند در تقدیر چنین بوده است"أ فمن حقت علیه کلمه العذاب ینجو منه".

اما برای شادی قلب پیامبر ص و امیدواری مؤمنان، در آخرین آیه چنین می گوید:"ولی کسانی که تقوای الهی پیشه کردند غرفه هایی در بهشت از آن آنها است که بر فراز آنها غرفه های دیگری بنا شده"( لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ ).

اگر دوزخیان در میان پرده های آتش قرار دارند،و به تعبیر آیات گذشته " لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النّٰارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ "بهشتیان غرفه هایی دارند بر فراز غرفه ها،و قصرهایی بر فراز قصرها،چرا که دیدن منظره گلها و آب و نهرها و باغها از فراز غرفه ها لذت بخش تر و دلپذیرتر است.

"غرف"جمع"غرفه"از ماده"غرف"(بر وزن حرف)به معنی برداشتن چیزی است،و لذا به آبی که با کف از چشمه برمی دارند و می نوشند"غرفه" می گویند،سپس به قسمتهای فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده است.

این غرفه های زیبای بهشتی با نهرهایی که از زیر آن جاری می شود تزیین شده لذا در دنباله آیه می فرماید:"از زیر آنها نهرها پیوسته جریان دارد" ( تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ ).

آری"این وعده الهی است،و خداوند در وعده خود تخلف نمی کند ( وَعْدَ اللّٰهِ لاٰ يُخْلِفُ اللّٰهُ الْمِيعٰادَ ) (۱).

***

## نکته ها:

### اشاره

### ۱-منطق آزاداندیشی اسلام

بسیاری از مذاهب پیروان خود را از مطالعه و بررسی سخنان دیگران



---

۱ - ۱) زمخشری در کشاف می گوید:" وَعْدَ اللّٰهِ "منصوب به عنوان مفعول مطلق تاکیدی است زیرا جمله"لهم غرف"به معنی"وعدهم اللّٰه غرفا"می باشد.

نهی می کنند،چرا که بر اثر ضعف منطق که به آن گرفتارند از این می ترسند منطق دیگران برتری پیدا کند و پیروانشان را از دستشان بگیرد! اما به طوری که در آیات فوق خواندیم اسلام در این قسمت سیاست "دروازه های باز"را به اجرا درآورده،و بندگان راستین خداوند را کسانی می داند که اهل تحقیقند،نه از شنیدن سخنان دیگران وحشت دارند،نه تسلیم بی قید و شرط می شوند و نه هر وسوسه را می پذیرند.

اسلام به کسانی بشارت می دهد که گفتارها را می شنوند و خوبترین آنها را برمی گزینند.نه،تنها خوب را بر بد ترجیح می دهند در میان خوبها هر گلی را بهتر است می چینند.

قرآن جاهلان بیخبری را که به هنگام شنیدن پیام حق دست در گوش می گذارند و جامه بر سر می کشیدند شدیدا نکوهش می کند،چنان که در سخنان نوح ع به هنگام شکوی به پیشگاه پروردگار آمده است: وَ إِنِّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً :"خداوندا!هر زمان آنان را دعوت کردم که آنها را ببخشی انگشتها را در گوش قرار دادند،و لباس بر خویشتن پیچیدند،در گمراهی خود اصرار ورزیدند،و شدیدا استکبار کردند"(نوح-۷).

اصولا مکتبی که دارای منطق نیرومندی است دلیلی ندارد که از گفته های دیگران وحشت داشته باشد،و از طرح مسائل آنها هراس به خود راه دهد،آنها باید بترسند که ضعیفند و بی منطق اند.

این آیه در عین حال چشم و گوش بسته هایی را که هر سخنی را بی قید و شرط می پذیرند،و حتی به اندازه گوسفندانی که به علفزار می روند در انتخاب خوراک خود تحقیق و بررسی نمی کنند،از صف"اولو الالباب"و"هدایت یافتگان"بیرون می شمرد،و این دو وصف را مخصوص کسانی می داند که نه گرفتار افراط تسلیم

بی قید و شرطند و نه تفریط تعصبهای خشک و جاهلانه.

***

## ۲-پاسخ به چند سؤال

### اشاره

### [ممنوعیت مطالعه کتب ضلال]

۱-ممکن است در اینجا این سؤال مطرح شود که چرا در اسلام خرید و فروش کتب ضلال ممنوع است؟ ۲-چرا دادن قرآن به دست کفار حرام شمرده شده؟ ۳-کسی که مطلبی را نمی داند چگونه می تواند در آن انتخابگری کند و خوب را از بد جدا نماید؟آیا این مستلزم دور نیست؟! پاسخ سؤال اول روشن است،زیرا بحث در آیات فوق از سخنانی است که امید هدایت در آن باشد،هر گاه بعد از بررسی و دقت ثابت شد که فلان کتاب گمراه کننده است دیگر از موضوع این دستور خارج می شود،اسلام هرگز اجازه نمی دهد مردم در راهی که نادرست بودنش بثبوت رسیده گام بگذارند.

البته تا زمانی که این امر بر کسی ثابت نشده و به اصطلاح در حال تحقیق از مذاهب مختلف برای پذیرش دین صحیح است می تواند همه این کتب را مورد بررسی قرار دهد ولی بعد از ثبوت مطلب باید آن را به عنوان یک ماده سمی از دسترس این و آن خارج کرد.

و اما در مورد سؤال دوم در صورتی جایز نیست قرآن به دست غیر مسلمان داده شود که مایه هتک و بی حرمتی باشد،ولی اگر بدانیم غیر مسلمانی به راستی در فکر تحقیق از اسلام است،و می خواهد قرآن را به این منظور و هدف بررسی کند،نه تنها گذاردن قرآن در اختیارش بی مانع است،بلکه شاید واجب باشد و آنها که این امر را تحریم کرده اند منظورشان غیر از این صورت است.

و لذا مجامع بزرگ اسلامی اصرار دارند که قرآن را به زبانهای زنده دنیا ترجمه کنند،و برای نشر دعوت اسلامی در اختیار حق طلبان تشنگان

حقایق قرار دهند.

در مورد سؤال سوم باید به این نکته توجه داشت بسیار می شود که انسان شخصا از عهده کاری بر نمی آید،اما به هنگامی که دیگری آن را انجام دهد می تواند خوب را از بد تشخیص دهد،و با نیروی خرد و سرمایه و جدان بهترین آنها را بر گزینند.

فی المثل ممکن است کسانی باشند که از فن معماری و بنائی آگاه نباشند، حتی نتوانند دو آجر را به صورت صحیح روی هم بگذارند،ولی با اینحال یک ساختمان خوب را با کیفیت عالی از یک ساختمان زشت و بی قواره و ناموزون تشخیص می دهند.

افراد زیادی را می شناسیم که خود شاعر نیستند اما ارزش اشعار شعرای بزرگ را تشخیص می دهند و آن را از اشعار بی ارزش متکلفان جدا می سازند، کسانی ورزشکار نیستند اما به خوبی در میان ورزشکاران داوری و انتخاب می کنند.

***

### ۳-نمونه ای از روایات اسلامی در زمینه آزاداندیشی

در احادیث اسلامی که در تفسیر آیات فوق،یا به طور مستقل،وارد شده، نیز روی این موضوع تکیه فراوان دیده می شود:

از جمله در حدیثی از امام موسی بن جعفر(ع)می خوانیم که به یار دانشمندش بنام"هشام بن حکم"فرمود:

یا هشام ان اللّه تبارک و تعالی بشر اهل العقل و الفهم فی کتابه،فقال فَبَشِّرْ عِبٰادِ اَلَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ :

"ای هشام خداوند متعال اهل عقل و فهم را در کتابش بشارت داده است، و فرموده:بندگانم را بشارت ده،آنان که سخنان را می شنوند و از بهترین آنها

پیروی می کنند،آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنان صاحبان عقل و اندیشه اند" (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق(ع)آمده است که در تفسیر آیه فوق فرمود:

هو الرجل یسمع الحدیث فیحدث به کما سمعه،لا یزید فیه و لا ینقص :

"این آیه در باره کسانی است که حدیثی را که می شنوند بی کم و کاست و بدون اضافه و نقصان برای دیگران نقل می کنند" (۲).

البته منظور از این حدیث تفسیر" فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ "می باشد،چرا که یکی از نشانه های پیروی کردن از بهترین سخنان این است که انسان از خودش چیزی بر آن نیفزاید،و عینا در اختیار دیگران بگذارد.

در نهج البلاغه در کلمات قصار امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

الحکمه ضاله المؤمن،فخذ الحکمه و لو من اهل النفاق! :"گفتار حکمت آمیز گمشده مؤمن است،پس حکمت را بگیر هر چند از اهل نفاق صادر شود" (۳).

***

### ۴-تطبیق یاشان نزول؟

جمعی از مفسران شان نزولهایی برای آیات فوق ذکر کرده اند از جمله اینکه گفته اند:آیه وَ الَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطّاغُوتَ... و آیه بعد از آن در باره سه نفر وارد شده که در عصر جاهلیت(تسلیم غوغای مشرکان در آن محیط آلوده نشدند و)می گفتند لا اله الا اللّه آنها"سلمان فارسی"و"ابو ذر غفاری"و"زید بن عمرو"بودند (۴).



---

۱- ۱) "کافی"جلد ۱ کتاب العقل حدیث ۱۲.

۲- ۲) "نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۴۸۲ حدیث ۳۴.

۳- ۳) نهج البلاغه کلمات قصار کلمه ۸۰.

۴- ۴) تفسیر"قرطبی"و"مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث.

و در بعضی از روایات بجای زید بن عمرو"سعید بن زید"آمده است (۱).

بعضی نیز گفته اند که آیه أَ فَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذابِ... در مورد "ابو جهل"و مانند او نازل شده است (۲).

ولی بعید نیست که اینها از قبیل شان نزول مصطلح نبوده باشد بلکه از قبیل تطبیق آیه بر مصادیق واضح است.

*** ***



---

۱- ۱) "در المنثور"طبق نقل تفسیر المیزان جلد ۱۷ صفحه ۲۶۷.

۲- ۲) این قول را"روح المعانی"از بعضی-نقل کرده است.

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۲۱ تا ۲۲]

### اشاره

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَسَلَكَهُ يَنٰابِيعَ فِي اَلْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوٰانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرٰاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطٰاماً إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرىٰ لِأُولِي اَلْأَلْبٰابِ (۲۱) أَ فَمَنْ شَرَحَ اَللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقٰاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اَللّٰهِ أُولٰئِكَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ (۲۲)

### ترجمه:

۲۱-آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد،و آن را به صورت چشمه هایی در زمین وارد نمود سپس با آن زراعتی را خارج می سازد که الوان مختلف دارد بعد این گیاه خشک می شود،به گونه ای که آن را زرد و بی روح می بینی،سپس آن را در هم می شکند و خرد می کند،در این ماجرا تذکری برای صاحبان مغز است.

۲۲-آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده کرده،و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته(همچون کوردلانی است که نور هدایت به قلبشان راه نیافته)وای بر آنها که قلبهایی سخت در برابر ذکر خدا دارند،آنها در گمراهی آشکارند.

ص:۴۲۱

**تفسیر:**

آنها که بر فراز مرکبی از نورند

در این آیـات بار دیگر قرآن به دلائل توحیـد و معاد باز می گردد،و بحثهایی را که در آیات گذشـته پیرامون کفر و ایمان بود تکمیل می کند.

از میـان آثـار عظمت و ربوبیت پرورد‌گـار در نظام جهان هستی،انگشت روی مساله "نزول باران"از آسـمان می گـذارد،سپس پرورش "هزاران رنگ"از گیاهان را از این "آب بی رنگ"و طی مراحل حیات،و رسیدن به مرحله نهایی شرح می دهد.

روی سـخن را به پیامبر ص کرده،به عنوان سرمشـقی برای همه مؤمنان، می فرماید:"آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی نازل کرد سپس آن را به صورت چشـمه هایی در زمین وارد نمود"؟!( أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَسَلَكَهُ يَنٰابِيعَ فِي الْأَرْضِ ) (۱).

قطره های حیاتبخش باران از آسمان نازل می شود،قشر "نفوذپذیر "زمین آنها را به درون می پذیرد و تا به قشر "نفوذناپذیر "می رسد،و آنها را متوقف می سازد و ذخیره می کند،سپس به صورت چشمه ها و قناتها و چاهها بیرون می فرستد.

جمله "سلکه "(آب باران را در مجاری زمین وارد ساخت)اشاره ای است فشرده به آنچه در بالا گفتیم.

"ینابیع "جمع "ینبوع "از ماده "نبع "به معنی جوشش آب از زمین است.

هر گاه زمین یک قشر نفوذناپذیر بیشتر نداشت ذره ای از آب باران را در خود ذخیره نمی کرد،و همه بعد از نزول از آسـمان به دریاها می ریختند،نه چشمه ای



---

۱- ۱) "ینابیع "از نظر ترکیب نحوی "منصوب به نزع خافض "است،و در اصل "فی ینابیع "بوده است(تفسیر روح المعانی و روح البیان).

وجود داشت،و نه کاریز و چاهی،و اگر تنها یک قشر نفوذپذیر داشت همگی به اعماق زمین فرو می رفتند به طوری که دسترسی به آن ممکن نبود،تنظیم قشر زمین از این دو لایه نفوذپذیر،و نفوذناپذیر،با این فاصله حساب شده،از نشانه های قدرت او است،و جالب اینکه گاهی به صورت لایه های متعدد نفوذپذیر و نفوذناپذیر است که روی هم قرار گرفته،که در حفر چاههای"سطحی"و"نیمه عمیق" و"عمیق"از آن استفاده می شود.

بعد می افزاید:"سپس خداوند به وسیله آن زراعت گیاهی را خارج می سازد که الوان مختلف دارد"( ثُمَّ یُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوٰانُهُ ).

هم انواع آن مختلف است،همچون گندم و جو و برنج و ذرت،و هم کیفیتهای آن متفاوت است،و هم رنگ ظاهری آن،بعضی سبز تیره،بعضی سبز کمرنگ، بعضی دارای برگهای پهن و گسترده،و بعضی برگهای باریک و لطیف و همچنین با توجه به اینکه"زرع"به گیاهی گفته می شود که ساقه قوی ندارد در مقابل "شجر"که غالبا به درختانی که دارای ساقه نیرومندند اطلاق می شود،"زرع" مفهوم وسیعی دارد که گیاهان غیر غذایی را نیز در بر می گیرد،انواع گلها و گیاهان زینتی و دارویی و مانند آن که فوق العاده متنوع،و دارای الوان و چهره های گوناگون می باشد،حتی گاه در یک شاخه،بلکه در یک گل،این رنگهای مختلف به شکل بسیار جالب و ظریفی در کنار هم قرار گرفته اند،و با زبان بی زبانی نغمه توحید و تسبیح خدا را سر داده اند.

بعد به مراحل دیگر حیات این گیاه پرداخته می گوید:"این گیاه سپس خشک می شود به گونه ای که آن را زرد و بی روح می بینی"!( ثُمَّ یَهِیجُ فَتَرٰاهُ مُصْفَرًّا ) (۱).



---

۱ - ۱) "یهیج"از ماده"هیجان"در لغت به دو معنی آمده است:نخست خشک شدن و زرد شدن گیاه،و دیگر به معنی حرکت درآمدن و جوش و خروش برداشتن،ممکن است این دو معنی به یک ریشه باز گردد زیرا به هنگامی که گیاه خشک می شود آماده جدایی، پراکندگی و حرکت و هیجان می گردد.

تندباد از هر سو می وزد،و آن را که سست شده است از جا می کند،"سپس خداوند آن را در هم می شکند و خرد می کند"( ثُمَّ یَجْعَلُهُ حُطاماً ).

"آری در این ماجرا تذکر و یادآوری برای صاحب فکران و اندیشمندان است"( إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْریٰ لِأُولِی الْأَلْبابِ ).

تذکری است از نظام حساب شده و با عظمت عالم هستی و ربوبیت پروردگار در این صحنه عظیم،و نیز تذکری است از پایان زندگی و خاموش شدن شعله های حیات،و سپس مساله رستاخیز،و تجدید حیات مردگان.

این صحنه گر چه در عالم گیاهان است،ولی به انسانها هشدار می دهد که همانند آن در عمر و حیات شما تکرار می شود،ممکن است مدت آن متفاوت باشد، اما اصول آن یکی است تولد،نشاط و جوانی،و بعد پژمردگی و پیری و سرانجام مرگ! *** به دنبال این درس بزرگ توحید و معاد به مقایسه ای در میان مؤمن و کافر پرداخته تا این حقیقت را روشن سازد که قرآن و وحی آسمانی نیز همچون دانه های باران است که بر سرزمین دلها نازل می شود،همانگونه که تنها زمینهای آماده از قطرات حیاتبخش باران منتفع می شود تنها دلهایی از آیات الهی بهره می گیرد که در سایه لطف او و خودسازی آمادگی و گسترش پیدا کرده است، می فرماید:"آیا کسی که خدا سینه اش را برای پذیرش اسلام گشاده ساخته،و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته،همچون سنگدلان بی نوری است که هدایت الهی به قلبشان راه نیافته است"؟!( أَ فَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلیٰ نُورٍ

مِنْ رَبِّهِ

) (۱).

سپس می افزاید"وای بر آنها که قلبهای سخت و نفوذناپذیری دارند و ذکر خدا در آن اثر نمی گذارد"( فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ ).

نه مواعظ سودمند در آن مؤثر است،نه انذار و بشارت،نه آیات تکان دهنده قرآن آن را به حرکت در می آورد،نه باران حیاتبخش وحی گلهای تقوی و فضیلت را در آن می رویاند،خلاصه"نه طراوتی نه برگی نه گلی نه سایه دارند"!.

آری"آنها در ضلال مبین و گمراهی آشکارند"( أُولٰئِكَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ ).

"قاسیه"از ماده"قسوه"به معنی خشونت و سختی و نفوذناپذیری است، لذا سنگهای خشن را"قاسی"می گویند،و از همین رو به دلهایی که در برابر نور حق و هدایت انعطافی از خود نشان نمی دهد،و نرم و تسلیم نمی گردد،و نور هدایت در آن نفوذ نمی کند"قلبهای قاسیه"یا قساوتمند گفته می شود،و در فارسی از آن به سنگدلی تعبیر می کنیم.

به هر حال این تعبیر در مقابل"شرح صدر"و گشادگی سینه و فراخی روح قرار گرفته،چرا که گستردگی کنایه از آمادگی برای پذیرش است،یک بیابان و خانه گسترده و وسیع آماده پذیرش انسانهای بیشتری است،و یک سینه فراخ و روح گشاده آماده پذیرش حقایق فزونتری می باشد.

در روایتی می خوانیم که"ابن مسعود"می گوید از پیامبر اسلام ص از تفسیر این آیه سؤال کردیم أَ فَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ :

چگونه انسان شرح صدر پیدا می کند؟ فرمود:"

اذا دخل النور فی القلب انشرح و انفتح ":"هنگامی که نور



---

۱- ۱) این آیه محذوفی دارد که به قرینه جمله بعد روشن می شود و در تقدیر چنین است: "ا فمن شرح اللّٰه صدره للاسلام فهو علی نور من ربه کمن هو قاسی القلب لا یهتدی بنور".

به قلب انسان داخل شد گسترده و باز می گردد"! عرض کردیم ای رسول خدا نشانه آن چیست؟ فرمود:

الانابه الی دار الخلود،و التجافی عن دار الغرور،و الاستعداد للموت قبل نزوله :"نشانه آن توجه به سرای جاوید،و جدا شدن از سرای غرور، و آماده گشتن برای استقبال از مرگ پیش از نزول آن است" (۱).

در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم که جمله" أَ فَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ "در باره امیر مؤمنان علی ع نازل شده،و در بعضی از تفاسیر آمده است که جمله فَوَيْلٌ لِلْقٰاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ در باره"ابو لهب و فرزندانش"می باشد (۲).

روشن است که این شان نزولها در حقیقت از باب تطبیق مفهوم کلی بر مصداقهای واضح آن است.

جالب توجه اینکه در جمله" فَهُوَ عَلىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ "نور و روشنایی به منزله مرکبی ذکر شده که مؤمنان بر آن سوار می شوند،سرعت سیرش عجیب، و مسیرش روشن،و قدرت جولانش همه جهان را فرا می گیرد.

***

**نکته:**

عوامل"شرح صدر"و"قساوت قلب"

انسانها در پذیرش حق و درک مطالب و خودجوشی یکسان نیستند،بعضی با یک اشاره لطیف یا یک کلام کوتاه حقیقت را به خوبی درک می کنند،یک تذکر آنها را بیدار می سازد،و یک موعظه و اندرز در روح آنها طوفانی بپا می کند.



---

۱- ۱) تفسیر"قرطبی"جلد ۸ صفحه ۵۶۹۱(تفسیر سوره زمر ذیل آیات مورد بحث)این حدیث با تفاوت مختصری از"روضه الواعظین"شیخ مفید نیز نقل شده است.

۲- ۲) تفسیر"صافی"ذیل آیات مورد بحث.

در حالی که بعضی دیگر شدیدترین خطابه ها و گویاترین دلائل و نیرومندترین اندرز و مواعظ در وجودشان کمترین اثری نمی گذارد،و این مساله ساده ای نیست.

چه تعبیر جالبی دارد قرآن در این زمینه که بعضی را صاحب شرح صدر و گستردگی روح و بعضی را دارای تنگی و ضیق صدر معرفی می کند چنان که در آیه ۱۲۵ سوره انعام می گوید:" فَمَنْ یُرِدِ اللّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ ":"آن کس را که خدا می خواهد هدایتش کند سینه اش را برای اسلام گشاده می سازد،و آن کس را که بخواهد گمراه نماید سینه اش را چنان تنگ می کند که گویی می خواهد به آسمان بالا رود"! این موضوعی است که با مطالعه حالات افراد کاملا مشخص است،بعضی آن چنان روحشان باز و گشاده است که هر قدر از حقایق در آن وارد شود به راحتی پذیرا می شود،اما بعضی به عکس آن چنان روح و فکرشان محدود است که گویی هیچ جایی برای هیچ حقیقتی در آن نیست،گویی مغزشان را در یک محفظه با دیوارهای نیرومند آهنی قرار داده اند.

البته هر یک از این دو عواملی دارد:

مطالعات پی گیر و مستمر و ارتباط مداوم با دانشمندان و علمای صالح،خودسازی و تهذیب نفس،پرهیز از گناه و مخصوصا غذای حرام،و یاد خدا کردن از عوامل شرح صدر است.

بر عکس جهل و گناه و لجاجت و جدال و مراء و همنشینی با بدان و فاجران و مجرمان و دنیاپرستی و هواپرستی باعث تنگی روح و قساوت قلب می شود.

و اینکه قرآن می گوید:آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند شرح صدر می دهد،یا اگر خدا بخواهد گمراه سازد ضیق صدر می دهد،این "خواستن"

و "نخواستن "بی دلیل نیست،سرچشمه های آن از خود ما شروع می شود.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

اوحی اللّه عز و جل الی موسی یا موسی لا تفرح بکثره المال،و لا تدع ذکری علی کل حال،فان کثره المال تنسی الذنوب،و ان ترک ذکری یقسی القلوب :"خداوند متعال به موسی ع وحی فرستاد که ای موسی!از فزونی اموال خوشحال مباش،و یاد مرا در هیچ حال ترک مکن،چرا که فزونی مال "غالبا موجب فراموش کردن گناهان است،و ترک یاد من قلب را سخت می کند"! (۱).

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان ع آمده است:

ما جفت الدموع الا لقسوه القلوب،و ما قست القلوب الا لکثره الذنوب! :"اشکها خشک نمی شوند مگر به خاطر سختی دلها و دلها سخت و سنگین نمی شود مگر به خاطر فزونی گناه"! (۲).

در حدیث دیگری آمده است که از جمله پیامهای پروردگار به موسی ع این بود:

یا موسی لا تطول فی الدنیا املک،فیقسو قلبک،و القاسی القلب منی بعید :"ای موسی آرزوهایت را در دنیا دراز مکن که قلبت سخت و انعطاف ناپذیر می شود،و سنگدلان از من دورند"! (۳).

و بالآخره در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع چنین آمده است:

لمتان:لمه من الشیطان و لمه من الملک،فلمه الملک الرقه و الفهم،و لمه الشیطان السهو و القسوه :"دو گونه القاء وجود دارد:القای شیطانی و القای فرشته،القای فرشته باعث نرمی قلب و فزونی فهم می شود،و القای شیطانی موجب سهو و قساوت قلب می گردد" (۴).



---

۱- ۱ و ۲) بحار الانوار جلد ۷۰ صفحه ۵۵(حدیث ۲۳ و ۲۴).

۲- ۳) "کافی "جلد دوم "باب القسوه "حدیث ۱.

۳- ۴) همان مدرک حدیث ۳.

۴-

به هر حال برای به دست آوردن شرح صدر و رهایی از قساوت قلب باید به درگاه خدا روی آورد تا آن نور الهی که پیامبر وعده داده در قلب بتابد،باید آئینه قلب را از زنگار گناه صیقل داد و سرای دل را از زباله های هوا و هوس پاک کرد تا آماده پذیرایی محبوب گردد،اشک ریختن از خوف خدا،و از عشق آن محبوب بی مثال تاثیر عجیبی در رقت قلب و نرمش و گسترش روح دارد، و جمود چشم از نشانه های سنگدلی است.

***

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۲۳ تا ۲۶]

### اشاره

اَللّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ اَلْحَدِیثِ کِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ اَلَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِینُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلی ذِکْرِ اَللّهِ ذلِکَ هُدَی اَللّهِ یَهْدِی بِهِ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُضْلِلِ اَللّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (۲۳) أَ فَمَنْ یَتَّقِی بِوَجْهِهِ سُوءَ اَلْعَذابِ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ وَ قِیلَ لِلظّالِمِینَ ذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ (۲۴) کَذَّبَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتاهُمُ اَلْعَذابُ مِنْ حَیْثُ لا یَشْعُرُونَ (۲۵) فَأَذاقَهُمُ اَللّهُ اَلْخِزْیَ فِی اَلْحَیاهِ اَلدُّنْیا وَ لَعَذابُ اَلْآخِرَهِ أَکْبَرُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ (۲۶)

### ترجمه:

۲۳-خداوند بهترین سخن را نازل کرده،کتابی که آیاتش(از نظر لطف و زیبایی و عمق محتوا)همانند یکدیگر است،آیاتی مکرر دارد(تکراری شوق انگیز)که از

ص:۴۳۰

شنیـدن آیاتش لرزه بر انـدام کسانی که از پروردگارشان خاشـعند می افتـد،سـپس برون و درونشان نرم و متوجه ذکر خـدا می شود،این هـدایت الهی است که هر کس را بخواهـد با آن راهنمایی می کنـد،و هر کس را خداوند گمراه سازد راهنمایی برای او نخواهـد بود! ۲۴-آیا کسـی که با صورت خود عـذاب دردناک(الهی)را دور می سازد(هماننـد کسـی است که هرگز آتش دوزخ به او نمی رسد؟)و به ظالمان گفته می شود بچشید آنچه را به دست می آوردید.

۲۵-کسانی که قبل از آنها بودند نیز آیات ما را تکذیب نمودند،و عذاب الهی از جایی که فکر نمی کردند به سراغ آنها آمد.

۲۶-خداوند خواری را در زندگی این دنیا به آنها چشانید و عذاب آخرت شدیدتر است اگر می دانستند.

## شان نزول:

بعضـی از مفسـران از"عبـد اللّه بن مسـعود"نقل کرده انـد که روزی جمعی از صـحابه پیامبر ص که ملالت خاطری پیـدا کرده بودنـد عرض کردنـد:ای رسول خـدا! چه می شـد حدیثی برای ما بیان می کردی تا زنگار ملالت از دلهای ما بزدایـد؟ در اینجا نخستین آیه از آیات فوق نازل شد و قرآن را به عنوان"احسن الحدیث"معرفی کرد (۱).

***

## تفسیر:

در آیات گذشـته سخن از بندگان در میان بود که مطالب را می شنوند بهترین آنها را برمی گزینند،و نیز سخن از شرح صدر و سینه های گشاده ای مطرح بود که آماده پذیرش کلام حق است.

در آیات مورد بحث به همین مناسبت سخن از قرآن به میان می آید تا ضمن



---

۱ - ۱) این شـان نزول بـا تعبیرات متفاوتی در تفسـیر"کشاف"(جلـد ۴ صـفحه ۱۲۳) و تفسـیر"قرطبی"و"آلوسی"و"ابو الفتوح رازی"و غیر آن ذیل آیات مورد بحث آمده است.

تکمیل بحثهای گذشته حلقه های توحید و معاد را با ذکر دلائل "نبوت"تکامل بخشد.

نخست می گوید:"خداوند بهترین حدیث و نیکوترین سخن را نازل کرده است"( اَللّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ ).

سپس به شرح مزایای قرآن پرداخته و ضمن بیان سه توصیف امتیازات بزرگ این کتاب آسمانی را شرح می دهد نخست می گوید:

"کتابی است که آیاتش هماهنگ و همصدا،و از نظر لطف و زیبایی و عمق بیان همانند یکدیگر است"( کِتاباً مُتَشابِهاً ).

منظور از"متشابه"در اینجا کلامی است که قسمتهای مختلف آن با یکدیگر همرنگ و هماهنگ می باشد،هیچگونه تضاد و اختلافی در میان آن نیست،خوب و بد ندارد،بلکه یکی از یکی بهتر است.

این درست بر خلاف کلمات انسانها است که هر قدر در آن دقت شود هنگامی که گسترده و وسیع گردد خواه ناخواه اختلافات و تناقضها و تضادهایی در آن پیدا می شود،بعضی در اوج زیبایی است،و بعضی کاملا عادی و معمولی،بررسی آثار نویسندگان معروف و بزرگ اعم از نثر و نظم نیز گواه زنده این مطلب است.

اما کلام خدا قرآن مجید اینچنین نیست،انسجام فوق العاده و همبستگی مفاهیم و فصاحت و بلاغت بی نظیری که در همه آیاتش حاکم است گواهی می دهد که از کلام انسانها نیست.

سپس می افزاید ویژگی دیگر این کتاب این است که"مکرر است" ( مَثانِیَ ).

این تعبیر ممکن است اشاره به تکرار مباحث مختلف داستانها،سرگذشتها، مواعظ و اندرزها بوده باشد،اما تکراری که هرگز ملالت آور نیست،بلکه شوق انگیز است و نشاط آفرین،و این یکی از اصول مهم فصاحت است که انسان به هنگام

لزوم چیزی را برای تاثیر عمیق بخشیدن تکرار کند،اما هر زمان به شکلی تازه و صورتی نو که ملالت خیز نباشد.

بعلاوه مطالب مکرر قرآن مفسر یکدیگر است،و بسیاری از مشکلات از این طریق حل می شود. بعضی آن را نیز اشاره به تکرار تلاوت قرآن و کهنه نشدن بر اثر تکرار تلاوت دانسته اند.

و بعضی اشاره به تکرار نزول قرآن که یک بار به صورت دفعی بر قلب پیامبر ص در شب قدر نازل شده،و یک بار هم به صورت تدریجی طی ۲۳ سال.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد تکرار حقیقت قرآن در هر زمان و تجلی تازه ای از آن با گذشت سال و ماه است.

از میان این تفسیرها تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد،هر چند تضادی در میان آنها نیست و جمع همه آنها ممکن است (۱).

بعد از این توصیف به آخرین ویژگی قرآن در این بحث یعنی مساله نفوذ عمیق و فوق العاده آن پرداخته،می گوید:"از شنیدن آیات این قرآن لرزه بر اندام خاشعان از پروردگار می افتد(و مو بر تنشان راست می شود)سپس پوست و قلبشان،برون و درونشان نرم و آماده پذیرش ذکر خدا می گردد،و آرام و مطمئن می شود"( تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِینُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلیٰ ذِکْرِ اللّٰهِ ).

چه ترسیم جالب و زیبایی از نفوذ عجیب آیات قرآن در دلهای آماده،نخست در آن خوف و ترسی ایجاد می کند،خوفی که مایه بیداری و آغاز حرکت است،

ص:۴۳۳

---

۱- ۱) "مثانی"چنان که زمخشری در"کشاف"آورده ممکن است جمع"مثنی" (بر وزن مصلی)به معنی مکرر بوده باشد،و یا جمع"مثنی"(بر وزن مبنا)از تثنیه به معنی تکرار گرفته شده است(کشاف جلد ۴ صفحه ۱۲۳).

و ترسی که انسان را متوجه مسئولیتهای مختلفش می سازد.

در مرحله بعد حالت نرمش و پذیرش سخن حق به او می بخشد و به دنبال آن آرامش می یابد.

این حالت دوگانه که مراحل مختلف و منازل "سلوک الی اللّه"را نشان می دهد کاملا قابل درک است،آیات غضب و مقام انذار پیامبر ص دلها را به لرزه در می آورد سپس آیات رحمت به آن آرامش می دهد.

اندیشه در ذات حق و مساله ابدیت و ازلیت و نامتناهی بودن ذات پاک او انسان را در وحشت فرو می برد که چگونه می توان او را شناخت،اما مطالعه آثار و دلائل آن ذات مقدس در آفاق و انفس به او نرمش و آرامش می بخشد (۱).

تاریخ اسلام پر است از نشانه های نفوذ عجیب قرآن در دلهای مؤمنان و حتی غیر مؤمنان که قلبهایی آماده داشتند،و این نفوذ و جذبه فوق العاده دلیل روشنی است بر اینکه این کتاب از طریق وحی نازل شده است.

در حدیثی از "اسماء"نقل شده که می گوید:کان اصحاب النبی حق اذا قرء علیهم القرآن-کما نعتهم اللّه-تدمع اعینهم و تقشعر جلودهم!:

"یاران پیامبر هنگامی که قرآن بر آنها تلاوت می شد-همانگونه که خدا آنها را توصیف کرده است-چشمهایشان اشکبار می گشت و لرزه بر اندامشان می افتاد" (۲)و (۳).



---

۱- ۱) "تقشعر"از ماده"قشعریره"است که ارباب لغت و مفسران،معانی مختلفی برای آن ذکر کرده اند که چندان از هم دور نیست،بعضی آن را به معنی جمع شدن پوست تن (حالتی که به هنگام ترس به انسان دست می دهد)و بعضی به معنی لرزشی که بر اندام در این هنگام می افتد دانسته اند،بعضی آن را به معنی راست شدن مو بر بدن می دانند، و در حقیقت همه اینها لازم و ملزوم یکدیگر است(به مفردات راغب،لسان العرب، تفسیر کشاف،تفسیر روح المعانی و قرطبی مراجعه شود).

۲- ۲) تفسیر"قرطبی"جلد ۸ صفحه ۵۶۹۳.

۳- ۳) در باره نفوذ فوق العاده آیات قرآن روایات متعددی در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۳ به بعد آورده ایم.

امیر مؤمنان علی ع در باره پرهیزگاران این حقیقت را به عالیترین وجهی توصیف فرموده است آنجا که می گوید:

اما اللیل فصافون اقدامهم تالین لاجزاء القران یرتلونها ترتیلا یحزنون به انفسهم و یستثیرون به دواء دائهم، فاذا مروا بآیه فیها تشویق رکنوا الیها طمعا و تطلعت نفوسهم الیها شوقا، و ظنوا انها نصب اعینهم،و اذا مروا بآیه فیها تخویف اصغوا الیها مسامع قلوبهم و ظنوا ان زفیر جهنم و شهیقها فی اصول آذانهم:

"آنها شب هنگام بپا می خیزند،قرآن را شمرده و با تفکر تلاوت می کنند، جان خویش را با آن در غمی دلپذیر فرو می برند،و داروی درد خود را از آن می طلبند،هر گاه به آیه ای که در آن تشویق است برخورد کنند به آن دل می بندند چشم جانشان با شوق تمام در آن خیره می شود،و آن را نصب العین خود می سازند، و هر گاه به آیه ای برسند که در آن تخویف و انذار باشد گوش دل به آن فرا می دهند گویی صدای ناله ها و به هم خوردن زبانه های آتش مهیب جهنم در گوششان طنین انداز است".

در پایان آیه،بعد از بیان این اوصاف می گوید:"در این کتاب مایه هدایت الهی است که هر کس را بخواهد به وسیله آن هدایت می کند"( ذلِکَ هُدَی اللّهِ یَهْدِی بِهِ مَنْ یَشاءُ ).

درست است که قرآن برای هدایت همگان نازل شده اما تنها حق طلبان و حقیقت جویان و پرهیزگاران از نور هدایتش بهره می گیرند،و آنها که دریچه های قلب خود را عمدا به روی آن بسته اند و تاریکی تعصب و لجاجت بر روح آنها حکمفرماست نه تنها بهره ای از آن نمی گیرند،بلکه بر اثر عناد و دشمنی بر ضلالتشان افزوده می شود،لذا در دنبال این سخن می فرماید:"و هر کس را خداوند گمراه سازد هادی و راهنمایی برای او نخواهد بود"( وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ ).

ص :۴۳۵

ضلالتی که پایه های آن به دست خود او گذارده شده،و زیربنایش به وسیله اعمال نادرستشان استحکام یافته،و به همین دلیل کمترین منافاتی با اصل اختیار و آزادی اراده انسانها ندارد.

*** در آیه بعد گروه ظالمان و مجرمان را با گروه مؤمنانی که وضع حالشان قبلا بیان شد مقایسه می کند،تا در این مقایسه واقعیتها بهتر روشن گردد،می فرماید:

"آیا کسی که با صورت خود عذاب دردناك الهی را دور می سازد همانند کسی است که در آن روز در نهایت امنیت به سر می برد و هرگز آتش دوزخ به او نمی رسد"؟! ( أَ فَمَنْ یَتَّقِی بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذٰابِ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ ) (۱).

نکته ای که توجه به آن در اینجا ضرورت دارد،این است که می گوید:

"با صورت خود عذاب را از خویش می راند"این تعبیر به خاطر آن است که"وجه" (صورت)اشرف اعضای انسان است،و حواس مهم انسان(چشم و گوش و بینی و زبان)در آن قرار گرفته،و اصولا شناسایی انسانها از طریق صورت انجام می گیرد، و روی این جهات هنگامی که خطری متوجه آن می شود دست و بازو و سایر اعضای پیکر خود را سپر در مقابل آن قرار می دهند تا خطر را دور سازند.

اما حال ظالمان دوزخی در آن روز به گونه ای است که باید با صورت از خود دفاع کنند،چرا که دست و پای آنها در غل و زنجیر است،چنان که در آیه ۸ سوره یس می خوانیم:"ما در گردن آنها غلهایی قرار دادیم(که دستهایشان نیز در وسط آن قرار دارد)این غلها تا چانه هایشان ادامه دارد لذا سرهای آنها به بالا نگاه داشته شده است".

بعضی نیز گفته اند این تعبیر به خاطر آن است که آنها را به صورت در آتش



---

۱- ۱) این جمله دارای محذوفی است و در تقدیر چنین است:"ا فمن یتقی بوجهه سوء العذاب یوم القیامه کمن هو آمن لا تمسه النار".

می افکنند،لذا نخستین عضوی از آنها که به آتش می رسد همان صورت است چنان که در آیه ۹۰ سوره نمل آمده:" مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النّارِ ""کسانی که کار بدی انجام دهند به رو در آتش افکنده می شوند".

گاه نیز گفته شده است که این تعبیر تنها کنایه از عدم توانایی آنها بر دفاع از خویشتن در مقابل آتش دوزخ است.

این تفسیرهای سه گانه منافاتی با هم ندارند و ممکن است در مفهوم آیه جمع باشند.

سپس در پایان آیه می افزاید:"در آن روز به ظالمان گفته می شود:بچشید آنچه را به دست می آوردید"!( وَ قِيلَ لِلظّالِمِينَ ذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ).

آری فرشتگان عذاب این واقعیت دردناک را برای آنها بیان می کنند که اینها همان اعمال شما است که در کنار شما قرار گرفته،و آزارتان می دهد،و این بیان خود شکنجه روحی دیگری برای آنها است.

قابل توجه اینکه نمی گوید:کیفر اعمالتان را بچشید،بلکه می گوید:

اعمالتان را بچشید،و این خود شاهد دیگری بر مساله"تجسم اعمال"است.

*** آنچه تا کنون گفته شد اشاره کوتاهی بود به عذابهای دردناک آنان در قیامت، آیه بعد سخن از عذاب دنیای آنها می گوید،مبادا تصور کنند که در این زندگی دنیا در امان خواهند بود،می فرماید:"کسانی که قبل از آنها بودند آیات ما را تکذیب کردند،و عذاب الهی از جایی که فکر نمی کردند دامانشان را گرفت" ( كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتاهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ ).

اگر انسان از جایی ضربه خورد که انتظار آن را دارد زیاد دردناک نخواهد بود،دردناکتر از آن این است که از جایی ضربه خورد که انتظار آن را هرگز

نـدارد،مثلاـ از نزدیکترین دوسـتانش،از محبوبترین وسائل زنـدگیش،از آبی که مایه حیات او است،از نسـیمی که مایه نشاط او است،از زمین آرامی که جایگاه استراحت و أمن و امان او محسوب می شود.

آری نزول عـذاب الهی از این طرق بسـیار دردنـاک است،و این همـان است که در بـاره قـوم نـوح و عـاد و ثمود و قوم لوط و فرعون و قـارون وماننـد آنهـا می خوانیم که هر کـدام از یکی از این طرق که هرگز انتظـارش را نمی کشـیدند گرفتار عـذاب شدند.

*** در آخرین آیه مـورد بحث نشـان می دهـد که عـذاب دنیـوی آنهـا تنهـا جنبه جسـمانی نداشـته،بلکه کیفر روانی نیز بوده است،می فرماید:"خداوند خواری را در زندگی این دنیا به آنها چشانید"( فَأَذٰاقَهُمُ اللّٰهُ الْخِزْیَ فِی الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا ) (۱).

آری اگر انسـان گرفتـار مصـیبتی شود اما آبرومنـد و سـر بلنـد جان بسـپارد مهم نیست،مهم آن است که با خواری و ذلت جان دهد،و با بی آبرویی و رسوایی گرفتار چنگال عذاب شود.

"ولی با اینهمه عذاب آخرت سخت تر و شدیدتر و دردناکتر است اگر می دانستند" ( وَ لَعَذٰابُ الْآخِرَهِ أَکْبَرُ لَوْ کٰانُوا یَعْلَمُونَ ).

تعبیر به"اکبر"(بزرگتر)کنایه از شدت و سختی عذاب است.

***نکته:

در ذیل این آیات روایاتی وارد شده که افقهای وسیعتری از مفاهیم آیات را



---

۱- ۱) "خزی"به معنی خواری و ذلت،و نیز به معنی رسوایی و فضاحت آمده است (به لسان العرب ماده خزی مراجعه شود).

در برابر ما مجسم می کند.

در حدیثی"عباس"عموی پیامبر ص از آن حضرت نقل می کند که فرمود:

اذا اقشعر جلد العبد من خشیه اللّه تحاتت عند ذنوبه کما یتحات عن الشجره الیابسه ورقها :"هنگامی که بدن بنده ای از خوف خدا لرزان شود گناهش فرو می ریزد همانگونه که برگ خشک از درختان" (۱).

روشن است کسی که از ترس الهی چنین متاثر می شود حال توبه و انابه برای او حاصل است،و چنین کسی مسلما مورد آمرزش پروردگار قرار می گیرد.

در حدیث دیگری که از"اسماء"نقل شده،و در تفسیر آیات آوردیم می خوانیم:هنگامی که از او در باره یاران رسول خدا ص سؤال می کنند می گوید:

"هنگامی که قرآن را می خواندند-همانگونه که خداوند آنها را توصیف کرده- چشمانشان اشکبار و بدنشان لرزان می شد"،سپس"راوی"می گوید از"اسماء"پرسیدم کسانی نزد ما هستند که وقتی آیات قرآن را می شنوند حالت غشوه به آنها دست می دهد و مست و مدهوش می شوند،"اسماء"گفت:اعوذ باللّه تعالی من الشیطان (این یک عمل شیطانی است!) (۲).

این حدیث در حقیقت پاسخی است به کسانی که دم از تصوف می زنند و جلسات و حلقاتی تشکیل می دهند و آیات و اذکاری می خوانند سپس حرکاتی به خود داده، و به اصطلاح به حال وجد و سرور می آیند و نعره می کشند و صیحه می زنند و خود را به حالت غشوه می اندازند،و شاید بعضی هم غش می کنند،اینگونه مسائل در حالات یاران پیامبر هرگز نقل نشده و از بدعتهای متصوفه است.

ص:۴۳۹

---

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث،این روایت را ابو الفتوح رازی و قرطبی نیز با مختصر تفاوتی نقل کرده اند.
۲- ۲) این حدیث را"آلوسی"در"روح المعانی"(جلد ۲۳ صفحه ۲۳۵)آورده، بعضی دیگر از مفسران نیز ذیل آیات مورد بحث نقل کرده اند.

البته ممکن است انسان گاهی از شدت خوف مدهوش شود،ولی این با کارهای صوفیان که جلساتی برای ذکر و ورد به شکلی که در بالا گفتیم تشکیل می دهند فرق بسیار دارد.

***

ص: ۴۴۰

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۲۷ تا ۳۱]

### اشاره

وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنّاسِ فِی هٰذَا اَلْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ (۲۷) قُرْآناً عَرَبِیًّا غَیْرَ ذِی عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ (۲۸) ضَرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً
رَجُلاً فِیهِ شُرَکاءُ مُتَشاکِسُونَ وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلاً اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ (۲۹) إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ
(۳۰) ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ عِنْدَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ (۳۱)

### ترجمه:

۲۷-ما برای مردم در این قرآن از هر نوع مثلی زدیم،شاید متذکر شوند.

۲۸-قرآنی است فصیح و خالی از هر گونه کجی و نادرستی شاید پرهیزگاری پیشه کنند.

۲۹-خداوند مثالی زده است:مردی را که مملوک شرکائی است که در باره او پیوسته به مشاجره مشغولند،و مردی را که تنها تسلیم یک نفر است،آیا این دو یکسانند؟

ص :۴۴۱

حمد مخصوص خدا است ولی اکثر آنها نمی دانند.

۳۰-تو می میری آنها نیز خواهند مرد! ۳۱-سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان مخاصمه می کنید.

### تفسیر:

قرآنی که هیچ کژی در آن نیست

در این آیات هم چنان بحث از قرآن مجید و ویژگیهای آن است و بحثهای گذشته را در این زمینه تکمیل می کند.

نخست از مساله جامعیت قرآن چنین سخن می گوید:"ما برای مردم در این قرآن از هر نوع مثلی مطرح کردیم"( وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنّاسِ فِی هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ ).

از سرگذشت دردناک ستمگران و سرکشان پیشین،از عواقب هولناک گناه، از انواع پندها و اندرزها،از اسرار خلقت و نظام آفرینش،از احکام و قوانین متقن، خلاصه هر چه برای هدایت انسانها لازم بود در لباس امثال برای آنها شرح دادیم.

"شاید متذکر شوند"و از راه خطا به صراط مستقیم باز گردند( لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ ).

با توجه به اینکه"مثل"در لغت عرب هر سخنی است که حقیقتی را مجسم سازد،و یا چیزی را توصیف کند،و یا چیزی را به چیز دیگر تشبیه نماید، این تعبیر همه حقایق و مطالب قرآن را در بر می گیرد،و جامعیت آن را مشخص می کند.

*** سپس به توصیف دیگری از قرآن پرداخته،می گوید:"قرآنی است فصیح و خالی از هر گونه کجی و انحراف و تضاد و تناقض"( قُرْآناً عَرَبِیًّا غَیْرَ ذِی

عِوَجٍ

) (۱).

در حقیقت در اینجا سه توصیف برای قرآن ذکر شده است:

نخست تعبیر"قرآنا"که اشاره به این حقیقت است که این آیات مرتبا خوانده می شود،در نماز و غیر نماز،در خلوت و جمع،و در تمام طول تاریخ اسلام، و تا پایان جهان و به این ترتیب نور هدایتی است که دائما می درخشد.

دیگر مساله فصاحت و شیرینی و جذابیت این سخن الهی است که از آن به عنوان"عربیا"تعبیر شده است،زیرا یکی از معانی عربی،"فصیح"است، و در اینجا منظور همین معنی است.

سوم اینکه هیچگونه اعوجاج و کژی در آن راه ندارد،آیاتش هماهنگ تعبیراتش گویا،و عباراتش مفسر یکدیگر است (۲).

بسیاری از ارباب لغت و اهل تفسیر گفته اند"عوج"(به کسر عین)به معنی انحرافات معنوی است در حالی که"عوج"(به فتح عین)به کژیهای ظاهری گفته می شود(البته تعبیر اول به طور نادر در کژیهای ظاهری نیز به کار رفته مانند آیه ۱۰۷ سوره طه:" لا تَرىٰ فِيهٰا عِوَجاً وَ لاٰ أَمْتاً ""در آن زمین هیچگونه کجی و بلندی نمی بینی"لذا بعضی از ارباب لغت تعبیر اول را اعم دانسته اند) (۳).

به هر حال،هدف از نزول قرآن با اینهمه اوصاف این بوده است که"شاید آنها پرهیزگاری پیشه کنند"( لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ).



---

۱- ۱) " قُرْآناً عَرَبِيًّا "از نظر اعراب"حال"است برای"القرآن"که قبلا ذکر شده،اما از آنجا که"قرآنا"جنبه وصفی ندارد بعضی آن را تمهید برای حال که"عربیا" است می دانند،و بعضی آن را به معنی"مقروا"که معنی وصفی است گرفته اند،و بعضی آن را منصوب به فعلی مقدر می دانند.

۲- ۲) با توجه به اینکه"عوج"به صورت نکره در سیاق نفی واقع شده و عموم را می رساند هر نوع انحراف و کژی را از قرآن نفی می کند.

۳- ۳) به"مفردات راغب"و"لسان العرب"و تفسیرهای مختلف مراجعه شود.

قابل توجه اینکه در پایان آیه قبل" لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ "آمده بود،و در اینجا" لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ "چرا که همیشه"تذکر"مقدمه ای است برای"تقوی" و"پرهیزگاری"میوه درخت"یادآوری"است.

*** سپس قرآن به ذکر مثالی از این امثال پرداخته و سرنوشت موحد و مشرک را در قالب مثلی گویا و زیبا چنین ترسیم می کند:"خداوند مثالی زده است:مردی را که مملوک شرکائی است که پیوسته در باره او به مشاجره مشغولند"( ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكاءُ مُتَشاكِسُونَ ) (۱).

برده ای است دارای چند ارباب که هر کدام او را به کاری دستور می دهد، این می گوید:فلان برنامه را انجام ده،و دیگری نهی می کند،او در این میان سرگردان و حیران است،و در وسط این دستورهای ضد و نقیض متحیر مانده و نمیداند خود را با نوای کدامین هماهنگ سازد؟! و از آن بدتر اینکه برای تامین نیازهای زندگی این یکی او را به دیگری حواله می دهد،و آن دیگر به این،و از این نظر نیز محروم و بیچاره و بی نوا و سرگردان است"و مردی را ذکر می کند که تنها تسلیم یک نفر است" ( وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ ).

خط و برنامه او مشخص،صاحب اختیار او معلوم است،نه گرفتار تردید است و نه سرگردانی،نه تضاد و نه تناقض،با روحی آرام گام بر می دارد و با اطمینان خاطر به پیش می رود،و تحت سرپرستی کسی قرار دارد که در همه چیز و همه حال و همه جا از او حمایت می کند.



---

۱- ۱) "متشاکسون"از ماده"شکاسه"به معنی سوء خلق و دعوا و خصومت است، بنا بر این "متشاکس"به کسانی گفته می شود که با عصبانیت و بد خلقی به جر و بحث و نزاع مشغولند.

"آیا این دو یکسانند"؟!( هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلاً ).

و اینگونه است حال"مشرک"و"موحد":مشرکان در میان انواع تضادها و تناقضها غوطه ورند،هر روز دل به معبودی می بندند،و هر زمان به اربابی رو می آورند،نه آرامشی،نه اطمینانی و نه خط روشنی.

اما موحدان دل در گرو عشق خدا دارند،از تمام عالم او را برگزیده اند، و در همه حال به سایه لطف او که ما فوق همه چیز است پناه می برند از ما سوی اللّه چشم برداشته و دیده به او دوخته اند،خط و برنامه آنها واضح و سرنوشت و سرانجامشان روشن است.

در روایتی از علی ع نقل شده که فرمود

انا ذاک الرجل السلم لرسول اللّه (ص) "منم آن مردی که همواره تسلیم رسول خدا ص بود" (۱).

در حدیث دیگری آمده

الرجل السلم للرجل حقا علی و شیعته :"مردی که حقیقتا تسلیم بود علی ع و شیعه او بودند (۲).

و در پایان آیه می فرماید:"حمد و سپاس مخصوص خداوند است" ( اَلْحَمْدُ لِلّهِ ).

خداوندی که با ذکر این مثلهای روشن راه را به شما نشان داده،و دلائل واضح را برای تشخیص حق از باطل در اختیار شما قرار داده است،خداوندی که همه را به اخلاص دعوت می کند و در سایه اخلاص آرامش می بخشد،چه نعمتی از این بالاتر؟و چه شکری و حمدی از این لازمتر؟ "ولی اکثر آنها نمی دانند"و با وجود این دلائل روشن به خاطر حب دنیا و شهوات سرکش به حقیقت راه نمی برند( بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ ).

***



---

۱- ۱ و ۲) حدیث اول را"حاکم ابو القاسم حسکانی"در"شواهد التنزیل"و حدیث دوم را عیاشی در تفسیرش نقل کرده(مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث).

۲-

و به دنبال بحثی که در آیات گذشته پیرامون توحید و شرک بود در آیه بعد سخن از نتائج توحید و شرک در صحنه قیامت می گوید.

نخست از مساله"مرگ"که دروازه قیامت است شروع می کند،و عمومیت قانون مرگ را نسبت به همه انسانها روشن ساخته،می گوید:"تو می میری،و همه آنها نیز خواهند مرد"!( إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ ) (۱).

آری "مرگ"از مسائلی است که همه انسانها در آن یکسانند،هیچگونه استثنا و تفاوت در آن وجود ندارد،راهی است که همه باید آن را سرانجام بپیمایند، و به اصطلاح شتری است که در خانه همه کس خوابیده است.

بعضی از مفسران گفته اند دشمنان پیامبر ص انتظار مرگ او را می کشیدند و خوشحال بودند که سرانجام او خواهد مرد!،قرآن در این آیه به آنها پاسخ می گوید که اگر پیامبر بمیرد آیا شما زنده می مانید.

در آیه ۳۴ سوره انبیاء نیز آمده است: أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ "آیا اگر تو بمیری آنها زندگی جاویدان دارند"؟ *** سپس بحث را به دادگاه قیامت برده،مخاصمه بندگان را در صحنه محشر مجسم می کند،و می فرماید:"سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان به مخاصمه برمی خیزید"( ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ عِنْدَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ ).

"تختصمون"از ماده"اختصام"به معنی نزاع و جدال میان دو نفر یا دو گروه است که هر یک می خواهد سخن دیگری را ابطال کند،گاه یکی بر حق است و دیگری بر باطل و گاه ممکن است هر دو بر باطل باشند،مانند مخاصمه

ص: ۴۴۶

---

۱- ۱) البته جمله" إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ "در ظاهر خبر از مرده بودن همگان در حال حاضر می دهد،ولی به اصطلاح از قبیل"مضارع متحقق الوقوع"است که گاه به صورت حال و گاه به صورت ماضی مطرح می شود.

اهل باطل با یکدیگر در اینکه آیا این حکم عمومیت دارد یا نه میان مفسران گفتگو است:

بعضی تصور کرده اند که این "مخاصمه" میان مسلمین و کفار است.

بعضی گفته اند میان مسلمانان و اهل قبله نیز ممکن است مخاصمه وجود داشته باشد،و در اینجا از ابو سعید خدری حدیثی نقل شده که ما در عصر پیامبر ص هرگز فکر نمی کردیم که میان ما مسلمانان مخاصمه ای باشد،می گفتیم پروردگار ما یکی،پیامبر ما یکی،و دین و آئین ما یکی است،با اینحال خصومت چگونه ممکن است؟تا اینکه روز صفین فرا رسید و دو گروه که هر دو به ظاهر مسلمان بودند(هر چند یکی مسلم واقعی بود و دیگری مدعی اسلام)شمشیر به روی یکدیگر کشیدند،گفتیم آری آیه ما را هم شامل می شود! (۱).

ولی آیات بعد نشان می دهد که این مخاصمه در میان پیامبران و مؤمنان از یک سو،و مشرکان و مکذبان از سوی دیگر خواهد بود.

در تاریخ اسلام معروف است که عمر بعد از وفات پیامبر ص مرگ آن حضرت را منکر بود،و می گفت ممکن نیست پیامبر ص بمیرد،او به سوی پروردگارش رفته همانگونه که موسی بن عمران چهل شب از قوم خود غائب شد،سپس به سوی آنها بازگشت،و اللّه رسول خدا نیز باز می گردد،همانگونه که موسی برگشت کسانی که گمان کنند پیامبر مرده است باید دست و پایشان قطع شود!این سخن به ابو بکر رسید به سراغ او آمد و بعضی از آیات را که دلالت بر مرگ پیامبر داشت بر او خواند عمر خاموش شد،و گفت به خدا سوگند این اولین بار بود که این آیه را شنیدم (۲).



---

۱- ۱) مجمع البیان جلد ۸ صفحه ۴۹۷.

۲- ۲) سیره ابن هشام جلد ۴ صفحه ۳۰۵ و ۳۰۶(با تلخیص)این ماجرا در کامل ابن اثیر جلد ۲ صفحه ۳۲۳ و ۳۲۴ نیز نقل شده است.

جزء ۲۴ قرآن مجید

ص :۴۴۹

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۳۲ تا ۳۵]

### اشاره

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اَللّٰهِ وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جٰاءَهُ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكٰافِرِينَ (۳۲) وَ اَلَّذِي جٰاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُتَّقُونَ (۳۳) لَهُمْ مٰا يَشٰاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِكَ جَزٰاءُ اَلْمُحْسِنِينَ (۳۴) لِيُكَفِّرَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ اَلَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ اَلَّذِي كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۳۵)

### ترجمه:

۳۲-ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ ببندد،و سخن صدق را که به سراغ او آمده تکذیب کند چه کسی است؟!آیا در جهنم جایگاه کافران نیست؟ ۳۳-اما کسی که سخن صدق بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند آنها پرهیزگارانند.

۳۴-آنچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها موجود است،و این است جزای نیکوکاران.

۳۵-تا خداوند بدترین اعمالی را که انجام داده اند بیامرزد،و آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش دهد

ص: ۴۵۰

**تفسیر:**

آنها که کلام خدا را تصدیق می کنند

سخن از حضور مردم در صحنه قیامت و مخاصمه در آن دادگاه بزرگ بود، این آیات نیز همان بحث را ادامه می دهد،و مردم را به دو گروه"مکذبان" و"مصدقان"تقسیم می کند.

گروه اول دارای دو وصفند،چنان که می فرماید:

"ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ ببندد،و سخن صدق و حق را که به سراغ او می آید تکذیب کند چه کسی است"؟!( فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللّٰهِ وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جٰاءَهُ ).

افراد بی ایمان و مشرک بسیار دروغ بر خدا می بستند،گاه فرشتگان را دختران او می خواندند،گاه عیسی را پسر او می گفتند،گاه بتها را شفیعان درگاه او می دانستند،و گاه احکام دروغینی در زمینه حلال و حرام جعل می کردند و به او نسبت می دادند،و مانند اینها.

و اما سخن صدقی که به سراغ آنها آمد و تکذیب کردند همان وحی آسمانی قرآن مجید بود.

و در پایان آیه در یک جمله کوتاه کیفر اینگونه افراد را چنین بیان می کند:

"آیا در جهنم جایگاه کافران نیست"؟!( أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكٰافِرِينَ ) (۱).

هنگامی که نام"جهنم"برده می شود بقیه عذابهای دردناک نیز در آن خلاصه شده است.

*** در باره گروه دوم نیز دو توصیف ذکر کرده،می فرماید:"و کسی که



---

۱- ۱) "مثوی"از ماده"ثواء"به معنی اقامت توام با استمرار است،بنا بر این "مثوی"در اینجا به معنی جایگاه همیشگی و دائمی است.

سخن صـدق و حق را بیاورد،و کسـی که آن را تصدیق کند پرهیزکاران واقعی آنها هسـتند"( وَ الَّذِی جٰاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ).

در بعضـی از روایات که از منابع اهل بیت ع نقل شده" وَ الَّذِی جٰاءَ بِالصِّدْقِ "به پیامبر ص تفسیر گردیده،و جمله" وَ صَدَّقَ بِهِ "به علی ع تفسیر شده است (۱)ولی البته منظور از آن بیان مصـداقهای روشن می باشد،زیرا جمله " أُولٰئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ "(آنها پرهیزگارانند)دلیل بر عمومیت آیه است.

از اینجا روشن می شود که تفسیر آیه فوق به شخص پیامبر ص که هم آورنـده وحی بود و هم تصـدیق کننـده آن نیز بایـد از قبیل بیان مصداق باشد نه بیان تمام مفهوم آیه.

لذا گروهی از مفسران جمله" وَ الَّذِی جٰاءَ بِالصِّدْقِ "را به تمام پیامبران تفسیر کرده اند و جمله" صَدَّقَ بِهِ "را به پیروان راستین آنها که مجموع پرهیزگاران جهان را تشکیل می دهند.

تفسیر جالب دیگری در مورد آیه وجود دارد که از همه گسترده تر و جامع تر است،هر چنـد کمتر مورد توجه مفسـران واقع شـده،ولی با ظاهر آیات هماهنگ تر می باشـد،و آن اینکه:" اَلَّذِی جٰاءَ بِالصِّدْقِ "منحصـر به پیام آوران وحی نیست بلکه تمام کسانی را که مبلغ مکتب آنها و مروج سخنان حق و صدق بوده اند در این صف قرار دارند،و در این صورت هیچ مانعی ندارد که هر دو جمله بر یک گروه منطبق شود(همانگونه که ظاهر تعبیر آیه است،چرا که"و الذی"تنها یک بار ذکر شده).

به این ترتیب سـخن از کسانی است که هم آورنده صدقند و هم عمل کننده به آن،سخن از آنها است که مکتب وحی و سخن حق پروردگار را در عالم نشر داده،و خود به آن مؤمن هستند و عمل می کنند،اعم از پیامبران و امامان معصوم



---

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث.

و تبیین کنندگان مکتب آنها.

جالب این که بجای"وحی"تعبیر به"صدق"می کند،اشاره به اینکه تنها سخنی که هیچگونه احتمال دروغ و خلاف در آن نیست سخنی است که از طریق وحی از ناحیه پروردگار نازل می گردد،و تقوا و پرهیزگاری تنها در سایه تعلیمات مکتب انبیاء و تصدیق آن در درون جانها شکوفا می شود.

*** در آیه بعد سه پاداش بزرگ برای این گروه بیان می دارد:

نخست می فرماید:"آنچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها موجود است و این است جزای نیکوکاران"( لَهُمْ مٰا یَشٰاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِکَ جَزٰاءُ الْمُحْسِنِینَ ).

گستردگی مفهوم این آیه به قدری است که تمام مواهب معنوی و نعمتهای مادی را شامل می شود،آنچه در تصور و وهم ما بگنجد یا نگنجد؟.

بعضی در اینجا سؤالی مطرح کرده اند که آیا اگر آنها تقاضای مقامات انبیاء و اولیاء برتر از خود را بکنند نیز به آنها داده شود؟.

غافل از این که بهشتیان چون چشم حقیقت بین دارند هرگز به فکر چیزی که بر خلاف حق و عدالت و بر خلاف اصل توازن"شایستگیها"و"پاداشها"است نمی افتند.

به تعبیر دیگر امکان ندارد افرادی که در درجات متفاوت در ایمان و عمل هستند جزای مشابهی داشته باشند،بهشتیان چگونه آرزوی محال می کنند؟، و در عین حال آنها از نظر روحی چنان هستند که به آنچه دارند راضیند و هیچگونه حسد و رشک بر وجود آنان حاکم نیست.

می دانیم پاداشهای آخرت و حتی تفضلهای الهی بر اساس شایستگی هایی است که انسان در این دنیا کسب می کند،کسی که می داند ایمان و عملش در این دنیا در سرحد ایمان و عمل دیگران نبوده هرگز آرزوی مقام آنها را نخواهد کرد،

چرا که یک آرزوی غیر منطقی است.

تعبیر" عِنْدَ رَبِّهِمْ "(نزد پروردگارشان)بیان نهایت لطف الهی در باره آنها است گویی همیشه میهمان او هستند و هر چه بخواهند نزد او دارند.

تعبیر" ذٰلِکَ جَزٰاءُ الْمُحْسِنِینَ "(این است پاداش نیکوکاران)و به اصطلاح استفاده از اسم ظاهر بجای ضمیر اشاره به این است که علت اصلی این پاداشها همان احسان و نیکوکاری آنها است.

*** دومین و سومین پاداش به آنان را به این صورت بیان می کند:"آنها می خواهند خداوند بدترین اعمالی را که انجام داده اند بیامرزد،و جبران کند،آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش دهد"( لِیُکَفِّرَ اللّٰهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِی عَمِلُوا وَ یَجْزِیَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِی کٰانُوا یَعْمَلُونَ ) (۱).

چه تعبیر جالبی؟از یک سو این تقاضا را دارند که بدترین اعمالشان در سایه لطف الهی پوشانده شود،و با آب توبه این لکه ها از دامانشان پاک گردد،و از سوی دیگر تقاضایشان این است که خداوند بهترین اعمالشان را معیار پاداش قرار دهد و همه اعمال آنها را به حساب آن بپذیرد! و خداوند نیز با تعبیری که در این آیات بیان فرموده درخواست آنان را پذیرفته است،بدترین را می بخشد،و بهترین را معیار پاداش قرار می دهد.

بدیهی است هنگامی که لغزشهای بزرگتر مشمول عفو الهی گردد بقیه بطریق



---

۱- ۱) در اینکه" لِیُکَفِّرَ اللّٰهُ عَنْهُمْ "متعلق به چیست؟احتمالات فراوانی داده اند اما آنچه از نظر معنی مناسبتر به نظر می رسد این است که متعلق به فعل"احسنوا"بوده باشد که از کلمه"المحسنین"فهمیده می شود،و در تقدیر چنین است:"ذلک جزاء المحسنین احسنوا لیکفر اللّٰه عنهم..."آری آنها به سراغ نیکی ها رفتند تا خداوند لغزشهای آنها را ببخشد و بهترین پاداشها را به آنها بدهد.

اولی مشمول خواهد بود،عمده این است که نگرانی انسان بیشتر از لغزشهای بزرگ است و به همین جهت مؤمنان بیشتر در فکر آن هستند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که مگر در آیات قبل سخن از پیامبران و پیروان آنها نبود؟چگونه آنها لغزشهای بزرگ دارند؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود،و آن اینکه:هنگامی که فعلی به گروهی نسبت داده می شود مفهومش این نیست که همه آنها مرتکب آن شده اند،بلکه کافی است گروهی از میان آنها آن را انجام داده باشند،مثلا می گوئیم:بنی عباس بر مسند خلافت پیامبر ص به ناحق تکیه زدند،مفهومش این نیست که همه آنها به خلافت رسیده باشند بلکه کافی است گروهی از آنها چنین باشند.

در آیه فوق نیز از مجموعه پیام آوران وحی و پیروان مکتب آنها بعضی لغزشهایی داشته اند که خداوند بخاطر اعمال نیکشان از آنها می گذرد.

به هر حال ذکر"غفران و آمرزش"قبل از پاداش،بخاطر آن است که نخست باید شستشویی کنند و پاک شوند،و آن گه بر بساط قرب خدا قدم نهند،نخست باید از عذاب الهی آسوده خاطر گردند تا نعمتهای بهشتی بر آنها گوارا شود.

***

**نکته:**

نخستین صدیق که بود؟

بسیاری از مفسران اسلام اعم از شیعه و اهل سنت این روایت را در تفسیر آیه" وَ الَّذِی جٰاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ "نقل کرده اند که منظور از" اَلَّذِی جٰاءَ بِالصِّدْقِ "پیامبر ص است و منظور از" صَدَّقَ بِهِ "علی ع می باشد.

مفسر بزرگ اسلام طبرسی در"مجمع البیان"و"ابو الفتوح رازی" در تفسیر"روح الجنان"آن را از ائمه اهل بیت نقل کرده اند

اما جمعی از علما و مفسران اهل سنت آن را از "ابو هریره" از پیغمبر گرامی اسلام ص یا از طرق دیگر روایت کرده اند از جمله:

"علامه ابن مغازلی "در "مناقب "،"علامه گنجی "در "کفایه الطالب " "قرطبی "مفسر معروف در تفسیرش،"علامه سیوطی "در "در المنثور "و همچنین "آلوسی "در روح المعانی (۱).

همانگونه که قبلا نیز اشاره کردیم این گونه تفسیرها برای بیان روشنترین مصداقها است،و بدون شک علی ع در میان پیروان و تصدیق کنندگان پیامبر اسلام ص در صف مقدم جای دارد و نخستین "صدیق "او است.

احدی از علمای اسلام منکر این واقعیت نیست که علی ع از میان مردان نخستین کسی بود که پیامبر ص را تصدیق کرد.

تنها خرده گیری که از ناحیه بعضی شده این است که می گویند او در زمانی ایمان آورد که ۱۰ یا ۱۲ ساله بود و اسلام او در آن زمان رسمیت نداشت! ولی این سخن بسیار عجیب به نظر می رسد،زیرا چگونه چنین چیزی صحیح است با اینکه پیامبر ص اسلام او را پذیرفت،و او را "وزیر "و "وصی " خود خطاب کرد،و در کلمات پیامبر ص کرارا از او به عنوان "اول المؤمنین "-یا- "اولکم اسلاما "یاد شده است که ما مدارک آن را از کتب دانشمندان اهل سنت در جلد هشتم همین تفسیر ذیل آیه ۱۰ سوره توبه(صفحه ۱۰۳ به بعد)مشروحا آوردیم.

*** ***



---

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به "احقاق الحق "جلد سوم صفحه ۱۷۷ به بعد و "المراجعات " صفحه ۶۴(مراجعه ۱۲)مراجعه شود.

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۳۶ تا ۳۷]

### اشاره

أَ لَیْسَ اَللّهُ بِکافٍ عَبْدَهُ وَ یُخَوِّفُونَکَ بِالَّذِینَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ یُضْلِلِ اَللّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (۳۶) وَ مَنْ یَهْدِ اَللّهُ فَما لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَ لَیْسَ اَللّهُ بِعَزِیزٍ ذِی اِنْتِقامٍ (۳۷)

### ترجمه:

۳۶-آیا خداوند برای(نجات و حفظ)بنده اش کافی نیست؟اما آنها تو را از غیر او می ترسانند،و هر کس را خداوند گمراه کند هیچ هدایت کننده ای ندارد.

۳۷-و هر کس را خدا هدایت کند هیچ گمراه کننده ای نخواهد داشت،آیا خداوند قادر و صاحب انتقام نیست؟!

### شان نزول:

بسیاری از مفسران نقل کرده اند که بت پرستان مکه پیامبر ص را از خشم و غضب بتها بر حذر می داشتند،و می گفتند:از آنها بدگویی مکن،و بر خلاف آنها اقدام منما که تو را دیوانه می کنند و آزار می رسانند!(آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت) (۱).

بعضی نیز نقل کرده اند هنگامی که"خالد"به فرمان پیامبر ص مامور شکستن بت معروف"عزی"شد،مشرکان گفتند:ای خالد!بترس که خشم این بت شدید است!(و تو را بیچاره می کند)خالد با تبری که در دست داشت محکم بر بینی آن بت کوبید و آن را در هم شکست و گفت:کفرا لک یا عزی،



---

۱- ۱) تفسیر"کشاف"و"مجمع البیان"و"ابو الفتوح رازی"و"فی ظلال"(با تفاوتهایی در تعبیر).

لا سبحانك-سبحان من اهانك،انی رأیت اللّه قد اهانک!:"ناسپاسی بر تو باد ای عزی!هرگز منزه نیستی،منزه کسی است که تو را موهون ساخته!من دیدم خداوند تو را موهون ساخته است" (۱).

ولی داستان خالد که قاعدتا بعد از فتح مکه بوده نمی تواند از قبیل شان نزول باشد چرا که تمام سوره"زمر"مکی است،بنا بر این ممکن است از قبیل تطبیق بوده باشد.

***

**تفسیر:**

"خدا"کافی است!

به دنبال تهدیدهایی که خداوند در آیات گذشته نسبت به مشرکان بیان فرمود،و وعده هایی که به پیامبرش داده است در نخستین آیه مورد بحث سخن از تهدیدهای کفار به میان می آورد و می گوید:"آیا خداوند برای نجات و حفظ بنده اش در برابر دشمنان کافی نیست؟اما آنها تو را به غیر او تهدید می کنند و از غیر او می ترسانند"( أَ لَيْسَ اللّٰهُ بِكافٍ عَبْدَهُ وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ).

خداوندی که قدرتش برتر از همه قدرتها است و از نیازها و مشکلات بندگانش بخوبی آگاه است و نسبت به آنها نهایت لطف و مرحمت را دارد چگونه ممکن است بندگان با ایمانش را در برابر طوفان حوادث و موج عداوت دشمنان تنها بگذارد؟هنگامی که او پشتیبان بنده اش باشد: اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی چون نخواهد خدای! و هنگامی که بخواهد کسی را یاری کند:

ص: ۴۵۸

---

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث(در"کشاف"و"قرطبی"نیز این روایت به طور مختصرتری آمده است).

هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک

گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک!

چه رسد به بتها که موجوداتی بی ارزش و بی خاصیتند.

گر چه شان نزول آیه طبق روایتی که گفته شد در مورد تخویف و تهدید به خشم بتها است،ولی مفهوم آیه چنان وسیع و گسترده است که هر نوع تهدید به غیر اللّه را شامل می شود،و به هر حال این آیه نویدی است برای همه پویندگان راه حق و مؤمنان راستین مخصوصا در محیطهایی که در اقلیت قرار دارند و از هر سو مورد تهدیدند.

این آیه به آنها دلگرمی و ثبات قدم می بخشد،روح آنها را سرشار از نشاط و گامهایشان را استوار می سازد،و اثرات روانی زیانبار تهدیدهای دشمنان را خنثی می کند،آری هنگامی که خدا با ما است از غیر او وحشتی نداریم،و اگر از او بیگانه و جدا شویم همه چیز برای ما وحشتناک است.

در دنباله این آیه و آیه بعد اشاره به مساله"هدایت"و"ضلالت"و تقسیم مردم به دو گروه"گمراه"و"هدایت یافته"و اینکه همه اینها از ناحیه خدا است می کند،تا روشن شود تمامی بندگان نیازمند درگاه اویند،و بی خواست او چیزی در عالم رخ نمی دهد،می فرماید:"کسی را که خداوند گمراه کند هیچ هدایت کننده ای ندارد"( وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ هٰادٍ ).

*** "و هر کس را خدا هدایت کند هیچکس نمی تواند او را گمراه سازد".
( وَ مَنْ یَهْدِ اللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ ).

بدیهی است نه آن ضلالت بی دلیل است،و نه این هدایت بی حساب،بلکه هر یک تداومی است بر خواست خود انسان و تلاش او،آن کس که در طریق گمراهی قدم می گذارد و با تمام توان برای خاموش کردن نور حق تلاش می کند، هیچ فرصتی را برای اغفال دیگران از دست نمی دهد،و سر تا پا غرق گناه و عصیان

است بدیهی است خداوند او را گمراه می سازد،نه تنها توفیقش را از او بر می گیرد بلکه نیروی درک و تشخیص او را از کار می اندازد،بر دل او مهر می نهد و بر چشمانش پرده می افکند که این نتیجه اعمالی است که انجام می دهد اما کسانی که با خلوص نیت،قصد"سیر الی اللّه"را دارند و اسباب آن را فراهم ساخته و گامهای نخستین را برداشته اند نور هدایت الهی به کمکشان می شتابد و فرشتگان حق به یاری آنها می آیند،وسوسه های شیاطین را از قلوبشان می زدایند، اراده آنها را نیرومند،و گامهایشان را استوار می دارند،و در لغزشگاهها دست لطف الهی زیر بازوی آنها را می گیرد.

اینها مسائلی است که آیات فراوانی از قرآن مجید شاهد و گواه آن است، و چه بیخبرند کسانی که رابطه اینگونه آیات را از آیات دیگر قرآن بریده و آن را گواه بر مکتب جبر گرفته اند،گویی نمی دانند که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند.

بلکه در ذیل همین آیه مورد بحث شاهد گویایی بر این معنی است،چرا که می فرماید:"آیا خداوند قادر و صاحب انتقام نیست"؟( أَ لَیسَ اللّهُ بِعَزِیزٍ ذِی انْتِقامٍ ).

می دانیم انتقام از ناحیه خداوند به معنی مجازات در برابر اعمال خلافی است که انجام شده،این نشان می دهد که اضلال او جنبه مجازات دارد،و عکس العمل اعمال خود انسانها است،و طبعا هدایت او نیز جنبه پاداش و عکس العمل اعمال خالص و پاک و مجاهده در طریق"اللّه"دارد (۱).

***

ص: ۴۶۰

---

۱- ۱) راغب در مفردات می گوید که"نقمت"به معنی"عقوبت"و کیفر است.

**نکته:**

**اشاره**

**هدایت و ضلالت از سوی خدا است**

**اشاره**

هدایت در لغت به معنی دلالت و راهنمایی توأم با لطف و دقت است (۱)و آن را به دو شعبه تقسیم کرده اند:"ارائه طریق"و"ایصال به مطلوب"و به تعبیر دیگر "هدایت تشریعی"و"هدایت تکوینی" (۲).

توضیح اینکه:گاه انسان راه را به کسی که طالب آن است با دقت تمام و لطف و عنایت نشان می دهد،اما پیمودن راه و رسیدن به مقصود بر عهده خود او است.

ولی گاه دست طالبان را می گیرد و علاوه بر ارائه طریق او را به مقصد می رساند.

به تعبیر دیگر در مرحله اول تنها به بیان قانون پرداخته،شرائط پیمودن راه و رسیدن به مقصد را بیان می کند،ولی در مرحله دوم علاوه بر این،وسائل سفر را فراهم می سازد،موانع را بر طرف،و مشکلات را حل،و مسافران این راه را تا مقصد همراهی و حمایت و حفاظت می کند.

البته نقطه مقابل آن"اضلال"است.

یک نگاه اجمالی به آیات قرآن به خوبی روشن می سازد که قرآن هدایت و ضلالت را فعل خدا می شمرد،و هر دو را به او نسبت می دهد،و اگر بخواهیم همه آیاتی را که در این زمینه سخن می گویند بشمریم سخن به درازا می کشد همین قدر کافی است که در آیه ۲۱۳ سوره بقره می خوانیم



---

۱- ۱) مفردات ماده"هدی".

۲- ۲) دقت فرمائید که هدایت تکوینی در اینجا به معنی وسیعی گرفته شده که هر گونه هدایتی را جز از طریق بیان قوانین و ارائه طریق شامل می شود.

وَ اللّهُ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ :"خداوند هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند".

و در آیه ۹۳ سوره نحل آمده است: وَ لٰکِنْ یُضِلُّ مَنْ یَشٰاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ :

"ولی او هر کس را بخواهد هدایت می کند و هر کس را بخواهد گمراه".

شبیه این تعبیر در مورد هدایت و ضلالت و یا یکی از این دو در آیات زیادی از قرآن مجید به چشم می خورد (۱).

از این بالاتر در بعضی از آیات صریحا هدایت را از پیامبر اسلام ص نفی کرده،به خدا نسبت می دهد،چنان که در آیه ۵۶ سوره قصص می خوانیم: إِنَّکَ لاٰ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لٰکِنَّ اللّهَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ :"تو هر کس را دوست داری هدایت نمی کنی،ولی خدا هر کس را بخواهد هدایت می کند"! و در آیه ۲۷۲ سوره بقره می خوانیم: لَیْسَ عَلَیْکَ هُدٰاهُمْ وَ لٰکِنَّ اللّهَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ :

"هدایت آنها بر تو نیست،ولی خدا هر کس را به خواهد هدایت می کند".

مطالعه سطحی این آیات و عدم درک معنی عمیق آنها سبب شده است که گروهی در تفسیر آنها به"ضلالت"بیفتند،و از طریق"هدایت"منحرف شوند، و زیر آوارهای مکتب"جبر"مدفون گردند،حتی بعضی از مفسران معروف از این آفت مصون نمانده،و در این پرتگاه هولناک سقوط کرده اند،تا آنجا که هدایت و ضلالت را در تمام مراحل،جبری دانسته،و عجب اینکه چون تضاد این عقیده با مساله عدالت و حکمت خداوند روشن بوده ترجیح داده اند که اصل عدالت را منکر شوند،تا اینکه خطای خود را اصلاح کنند،اصولا اگر ما قائل به اصل جبر باشیم مفهومی برای تکلیف و مسئولیت و ارسال رسولان و انزال کتب آسمانی باقی نخواهد ماند.



---

۱- ۱) به عنوان نمونه آیات فاطر ۸-زمر ۲۳-مدثر ۳۱-بقره ۲۷۲-انعام ۸۸- یونس ۲۵-رعد ۲۷-ابراهیم ۴ را می توان نام برد.

اما آنها که طرفدار مکتب اختیارند و معتقدند هیچ عقل سلیمی نمی تواند این سخن را پذیرا شود که خدا گروهی را مجبور به پیمودن طریق ضلالت کند و بعد آنها را به خاطر این کار اجباری کیفر دهد،و یا گروهی را به اجبار هدایت کند و بعد بی جهت به آنها جز او پاداش ارزانی دارد،و امتیازی برای آنها به خاطر کاری که خودشان انجام نداده اند بر دیگران قائل شود،آنها طرق دیگری برای تفسیر این آیات انتخاب کرده اند که مهمترین آنها طرق زیر است:

۱-منظور از هدایت الهی هدایت تشریعی است که از طریق وحی و کتب آسمانی و ارسال پیامبران و اوصیای آنها،و همچنین درک عقل و و جدان صورت گرفته است،اما پیمودن راه در تمام مراحل بر عهده خود انسان است.

البته این تفسیر با بسیاری از آیات هدایت سازگار است،ولی بسیاری دیگر از آنها را نمی توان از این طریق تفسیر نمود،چرا که صراحت در"هدایت تکوینی"و"ایصال به مطلوب"دارد،مانند آیه ۵۶ سوره قصص که می فرماید "تو هر کس را دوست داری هدایت نمی کنی،ولی خدا هر کس را بخواهد هدایت می کند"زیرا می دانیم هدایت تشریعی و ارائه طریق،وظیفه اصلی پیامبران است.

۲-جمعی دیگر از مفسران هدایت و ضلالت را در آنجا که جنبه تکوینی دارد به مساله پاداش و کیفر،و رساندن به طریق بهشت و دوزخ تفسیر کرده اند، و گفته اند خداوند نیکوکاران را به راه بهشت هدایت می کند و بدکاران را از آن گمراه می سازد.

البته این معنی صحیح است ولی فقط در مورد بعضی از آیات اما در مورد آیات دیگر با مطلق بودن کلمه هدایت و ضلالت و عدم قید و شرط در آن سازگار نیست.

۳-جمعی دیگر گفته اند منظور از هدایت فراهم ساختن اسباب و مقدمات

برای رسیدن به مقصود است و منظور از ضلالت عدم تهیه آنها یا حذف آن است که بعضی از آن به"توفیق"و"سلب توفیق"تعبیر کرده اند،زیرا توفیق همان فراهم ساختن مقدمات برای وصول به مقصود است،و سلب توفیق از میان بردن آنها است.

بنا بر این هدایت الهی به این نیست که خداوند اجبارا انسانها را به مقصد برساند،بلکه به این است که وسائل آن را در اختیار قرار دهد،فی المثل وجود مربی خوب،محیط تربیتی سالم،دوستان و معاشران صالح،و مانند آن همه از مقدمات است،ولی با وجود همه اینها انسان را مجبور به طی طریق هدایت نمی کند بلکه می تواند به همه آنها پشت کرده و راه ضلالت را پیش گیرد.

اما جای این سؤال در این تفسیر باقی است که چرا این توفیقات شامل حال گروهی می شود در حالی که گروه دیگری از آن محروم می گردند.

طرفداران این تفسیر باید با توجه به حکیمانه بودن افعال خدا دلائلی برای این تفاوت ذکر کنند،مثلا بگویند انجام عمل خیر سبب توفیق الهی می گردد، و انجام اعمال شر توفیق را از آدمی سلب می کند.

به هر حال این تفسیر خوبی است ولی مطلب باز هم از آن عمیقتر است.

۴-دقیقترین تفسیری که با همه آیات هدایت و ضلالت سازگار است و همه آنها را به خوبی تفسیر می کند بی آنکه کمترین خلاف ظاهری در آن باشد این است که بگوئیم:

هدایت تشریعی به معنی ارائه طریق جنبه عمومی و همگانی دارد و هیچ قید و شرطی در آن نیست،چنان که در آیه ۳ سوره دهر آمده إِنّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً :"ما راه را به انسان نشان دادیم خواه شکرگزاری کند یا کفران"و در آیه ۵۲ شوری می خوانیم: وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ :

"تو همه انسانها را به صراط مستقیم دعوت می کنی"،بدیهی است دعوت پیامبر

ص:۴۶۴

مظهر دعوت خدا است چرا که هر چه او دارد از خدا دارد.

و در باره جمعی از منحرفان و مشرکان در آیه ۲۳ سوره نجم آمده است وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدیٰ "هدایت الهی از سوی پروردگار به سراغ آنها آمد".

اما هدایت تکوینی به معنی ایصال به مطلوب و گرفتن دست بندگان و گذراندن آنها از تمام پیچ و خم های راه،و حفظ و حمایت از آنها تا رساندن به ساحل نجات که موضوع بحث بسیاری دیگر از آیات قرآن است هرگز بی قید و شرط نمی باشد،این هدایت مخصوص گروهی است که اوصاف آنها در قرآن بیان شده،و اضلال که نقطه مقابل آن است نیز مخصوص گروهی است که اوصاف آنان نیز بیان گشته.

گر چه بعضی از آیات مطلق است ولی بسیاری دیگر از آیات قید و شرط آن را دقیقا بیان کرده،و هنگامی که این آیات"مطلق"و"مقید"را کنار هم می چینیم مطلب کاملا روشن می شود و هیچ ابهام و تردیدی در معنی آیات باقی نمی ماند،و نه تنها با مساله اختیار و آزادی اراده انسان مخالف نیست،بلکه دقیقا آن را تاکید می کند.

***

**اکنون به توضیح زیر توجه نمائید:**

قرآن مجید در یک جا می گوید: یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً وَ یَهْدِی بِهِ کَثِیراً وَ مٰا یُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الْفٰاسِقِینَ :"به وسیله آن ضرب المثل،گروهی را گمراه و گروهی را هدایت می کند،اما جز فاسقان را گمراه نمی سازد"(بقره ۲۶).

در اینجا سرچشمه ضلالت،فسق و خروج از اطاعت و فرمان الهی شمرده شده.

در جای دیگر می گوید: وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ :"خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند"(بقره ۲۵۸).

در اینجا تکیه روی مساله ظلم شده و آن را زمینه ساز ضلالت معرفی کرده

است در جای دیگر می خوانیم: وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ :"خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند"(بقره-۲۶۴).

در اینجا کفر به عنوان زمینه ساز گمراهی ذکر شده.

باز در آیه دیگر می خوانیم: إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفّارٌ :"خداوند هدایت نمی کند کسی که دروغگو و کفران کننده است"(زمر-۳).

در اینجا نیز دروغگویی و کفران را مقدمه ضلالت شمرده است.

و در جای دیگر آمده: إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذّابٌ :"خداوند هدایت نمی کند کسی که اسرافکار و بسیار دروغگو است(غافر-۲۸).

یعنی اسراف و دروغگویی عامل گمراهی است.

البته آنچه در اینجا آوردیم قسمتی از آیات قرآن در این زمینه است،بعضی از این آیات با همین مفاهیم کرارا در سوره های مختلف آمده.

نتیجه اینکه قرآن ضلالت الهی را مخصوص کسانی می شمرد که دارای این اوصافند:"کفر"،"ظلم"،"فسق"،"دروغ"،"اسراف"و"کفران".

آیا کسانی که دارای این اوصافند شایسته ضلالت و گمراهی نیستند؟! و به تعبیر دیگر کسی که مرتکب این امور می شود آیا ظلمت و حجاب قلب او را فرا نمی گیرد؟! باز به عبارت روشنتر این اعمال و صفات آثاری دارد که خواه ناخواه دامن انسان را می گیرد،پرده بر چشم و گوش و عقل او می افکند،و او را به ضلالت می کشاند،و از آنجا که خاصیت همه اشیاء و تاثیر همه اسباب به فرمان خداوند است،می توان اضلال را در تمام این موارد به خدا نسبت داد،اما این نسبت عین اختیار بندگان و آزادی اراده آنها است.

این در زمینه مساله ضلالت،و اما در مورد"هدایت"نیز شرائط و اوصافی

در قرآن بیان شده که نشان می دهد آن هم بدون علت،و بر خلاف حکمت الهی نیست.

قسمتی از اوصافی که استحقاق هدایت می آورد و لطف الهی را جلب،در آیات زیر آمده.

در یک جا می خوانیم: يَهْدِی بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوٰانَهُ سُبُلَ السَّلاٰمِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ :

"خداوند بوسیله قرآن کسانی را که از رضا و خشنودی او پیروی می کنند به راههای سلامت،هدایت می کند،و از تاریکیها به فرمانش به سوی روشنایی می برد،و آنها را به راه راست رهبری می نماید"(مائده ۱۶).

در اینجا پیروی فرمان خدا،و جلب خشنودی او،زمینه ساز هدایت الهی شمرده شده است.

در جای دیگر می خوانیم: إِنَّ اللّٰهَ يُضِلُّ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَهْدِی إِلَيْهِ مَنْ أَنٰابَ :

"خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد،و هر کس را که بازگشت به سوی او کند هدایت می نماید"(رعد ۲۷).

در اینجا نیز "توبه و انابه"عامل استحقاق هدایت شمرده شده است.

در آیه دیگر می فرماید: وَ الَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا :

"کسانی که در راه ما جهاد کنند آنان را به راههای خود هدایت می کنیم" (عنکبوت ۶۹).

در اینجا"جهاد"آنهم"جهاد مخلصانه و در راه خدا"به عنوان شرط اصلی هدایت ذکر شده است.

و بالآخره در آیه دیگر می خوانیم: وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زٰادَهُمْ هُدىً :

"کسانی که گامهای نخستین هدایت را برداشته اند خداوند بر هدایتشان می افزاید" (سوره محمد ص ۱۷).

در اینجا پیمودن مقداری از راه هدایت به عنوان شرطی برای ادامه این راه به لطف خداوند ذکر شده.

نتیجه اینکه تـا از سوی بنـدگان توبه و انـابه ای نباشـد،تـا پیرو فرمان او نباشـند تا جهاد و تلاش و کوششـی صورت نگیرد،و تا گامهـای نخستین را در مسـیر حق برندارنـد،لطف الهی شامـل حال آنان نمی شود،دست آنان را نمی گیرد و ایصال به مطلوب نمی کند.

آیا شمول هدایت نسبت به کسانی که دارای این اوصافند بیحساب است و یا دلیل بر جبری بودن هدایت محسوب می شود.

ملاـحظه می کنیـد آیـات قرآن در این زمینه بسـیار روشن و گویا است،منتهی کسانی که نتوانسـته یا نخواسـته انـد جمع بنـدی صحیحی از آیات هدایت و ضـلالت کنند گرفتار چنان اشـتباه خطرناکی شده اند،و"چون ندیدند حقیقت،ره افسانه زدند"باید گفت زمینه این"ضـلالت"را نیز خودشـان فراهم سـاخته انـد! به هر حال مشـیت الهی که در آیات هـدایت و ضـلالت روی آن تکیه شده، هرگز به معنی مشیت بی دلیل و خالی از حکمت نیست،بلکه در هر مورد شرائط خاصی دارد که آن را هماهنگ با حکیم بودن او می کند.

***

## تکیه بر لطف خدا

انسـان چون پر کاهی در برابر تنـدباد حوادث قرار دارد،و هر زمان به سویی پرتاب می شود،ممکن است این پر کاه به برگی یا شاخه شکسـته ای اتصال پیدا کند،ولی تندباد هر دو را با خود می برد،و حتی اگر پنجه بر درختی بیفکند گاهی طوفان درخت را نیز از ریشه بر می کند،اما اگر به کوهی عظیم بپیوندد هیچ طوفانی نمی تواند او را از جا حرکت دهد.

این کوه همان ایمان به خدا است و بقیه تکیه بر غیر او است،و به همین

دلیل در آیات فوق می گوید:" أَ لَیْسَ اللّٰهُ بِکٰافٍ عَبْدَهُ ":"آیا خداوند برای حمایت از بنده اش کافی نیست"؟! توجه و ایمان به محتوای این آیه شجاعت و اعتماد به نفس فوق العاده ای به انسان می بخشد خاطرش را آرام و مطمئن می سازد تا در برابر حوادث سخت همچون کوه مقاومت کند،از انبوه دشمنان نهراسد،از کمی همراهان وحشت نکند، و بحرانهای شدید آرامش روح او را بر هم نزند،چنان که در حدیث آمده است:

المؤمن کالجبل الراسخ لا تحرکه العواصف :"مؤمن همچون کوه محکم و پابرجا است،و طوفانها او را حرکت نمی دهند".

***

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۳۸ تا ۴۰]

### اشاره

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اَللّٰهُ قُلْ أَ فَرَأَيْتُمْ مٰا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ إِنْ أَرٰادَنِيَ اَللّٰهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كٰاشِفٰاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرٰادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكٰاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اَللّٰهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ اَلْمُتَوَكِّلُونَ (۳۸) قُلْ يٰا قَوْمِ اِعْمَلُوا عَلىٰ مَكٰانَتِكُمْ إِنِّي عٰامِلٌ فَسَوْفَ تَع۳۹)ΠـṣـIřـęـ) مَنْ يَأْتِيهِ عَذٰابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذٰابٌ مُقِيمٌ (۴۰)

### ترجمه:

۳۸-و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟حتما می گویند:خدا، بگو آیا هیچ در باره معبودانی که غیر از خدا می خوانید اندیشه می کنید که اگر خدا زیانی برای من بخواهد آیا آنها می توانند آن را بر طرف سازند؟و یا اگر رحمتی برای من اراده کند آیا آنها توانایی دارند جلو رحمت او را بگیرند؟ بگو:خدا مرا کافی است،و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.

۳۹-بگو ای قوم من!شما هر چه در توان دارید انجام دهید،من نیز به وظیفه خود عمل می کنم،اما به زودی خواهید دانست...

۴۰-چه کسی عذاب خوارکننده دنیا به سراغش می آید،و(سپس)عذاب جاویدان (آخرت)بر او وارد می گردد.

ص:۴۷۰

**تفسیر:**

آیا معبودان شما توانایی بر حل مشکلی دارند؟

از آنجا که در آیات پیشین سخن از عقیده انحرافی مشرکان و عواقب شوم آن بود،در آیات مورد بحث از دلائل توحید سخن می گوید تا بحث گذشته را با ذکر دلیل تکمیل کند،و نیز در آیات گذشته سخن از این بود که حمایت خداوند به تنهایی کافی است این مساله نیز با ذکر دلیل در آیات مورد بحث دنبال شده است.

نخست می فرماید:"اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟ مسلما می گویند خدا"( وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ ).

چرا که هیچ وجدان و خردی نمی پذیرد که این عالم وسیع و پهناور با آن همه عظمت،مخلوق موجودی زمینی باشد تا چه رسد به بتهای بی روح و فاقد عقل و شعور،و به این ترتیب قرآن آنها را به داوری عقل و حکم و جدان و فطرت می برد،تا نخستین پایه توحید را که مساله خالقیت آسمان و زمین است در قلوب آنها محکم کند.

در مرحله بعد سخن از مساله سود و زیان و تاثیر در منافع و مضار انسان به میان می آورد،تا ثابت کند بتها هیچ نقشی در این زمینه ندارند،می افزاید:

"به آنها بگو آیا هیچ در باره معبودانی غیر خدا می خوانید اندیشه می کنید که اگر خدا زیانی برای من بخواهد آیا آنها می توانند آن را بر طرف سازند؟و یا اگر رحمتی برای من اراده کند آیا آنها توانایی دارند جلو رحمت او را بگیرند"؟! ( قُلْ أَ فَرَأَيْتُمْ مٰا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ إِنْ أَرٰادَنِيَ اللّٰهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كٰاشِفٰاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرٰادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكٰاتُ رَحْمَتِهِ ) (۱).

ص: ۴۷۱

---

۱- ۱) مفسران و ارباب لغت معمولا جمله"ا فرأیتم"را به"اخبرونی"تفسیر می کنند، در حالی که هیچ مانعی ندارد که رؤیت در اینجا به معنی اصلی خود یعنی دیدن با چشم یا قلب تفسیر کنیم،بنا بر این می توان آن را در فارسی به"آیا مشاهده کردید"یا"آیا دانستید"معنی کرد.

اکنون که نه"خـالقیت"از آن آنهـا است و نه"قـدرت بر سود و زیـانی" دارنـد پرسـتش آنهـا چه معنی دارد؟چرا مبـدء جهـان آفرینش و مالک هر سود و زیان را رها کنیـد و دست بـدامن این موجودات بی خاصـیت و بی شـعور بزنیـد؟حتی اگر معبودان شعوری داشـته باشـند همچون جن و فرشتگان که از سوی جمعی از بت پرستان مورد پرستش واقع شده اند باز هم نه خالقند و نه مالک سود و زیان.

اینجا است که به عنوان یک نتیجه گیری کلی و نهایی می فرماید:"بگو:

خدا برای من کافی است،و متوکلان باید همه بر او توکل کنند"( قُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ).

این سخن که مشرکان خالقیت آسمان و زمین را مخصوص خداوند می دانستند کرارا در آیات قرآن آمده است (۱).

این امر نشان می دهد که مطلب نزد آنها کاملا مسلم بوده است،و این خود بهترین سندی است بر ابطال شرک چرا که"توحید خـالقیت و مـالکیت و ربوبیت" عالم هستی خود بهترین دلیل بر"توحیـد عبودیت"است،و نتیجه آن توکل بر ذات پاک خـدا و چشم بر گرفتن از غیر او است.

و اگر می بینیم در برخورد ابراهیم بت شکن با نمرود طاغی او ادعای ربوبیت عالم هستی می کنـد و مرگ و حیات مردم را به دست خود می داند سپس در برابر پیشنهاد ابراهیم ع که اگر راست می گویی خورشید را از مغرب طالع کن مبهوت و خاموش می شود،این طرز عقیـده در میان بت پرسـتان نادر است،و تنها از مغز ناتوان پرغرور و بی شـعوری همچون نمرود ممکن اسـت برخیزد.

قابـل توجه اینکه ضـمیری که به معبودهای دروغین آنها در این آیه برگشـته همچنین صـیغه های جمع همه جا به صورت جمع مؤنث است(هن-کاشفات- ممسکات).



---

۱- ۱) عنکبوت ۶۱ و ۶۳،لقمان ۳۱،زخرف ۹ و ۸۷.

این به خاطر آن است که"اولا"بتهای بزرگ معروف عرب نام مؤنث داشته اند(لات-منات و عزی)"ثانیا"چون آنها معتقد به ضعف و ناتوانی جنس مؤنث بودند،خداوند با این بیان می خواهد ناتوانی بتها را طبق اعتقاد خودشان مجسم سازد،"ثالثا"چون در میان بتها موجودات بی روح فراوان بوده و صیغه جمع مؤنث گاه برای موجودات بیجان نیز به کار می رفته،لذا در آیه مورد بحث از آن استفاده شده است.

این نکته نیز قابل توجه است که جمله" عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ " بخاطر مقدم شدن"علیه"معنی حصر را می رساند،یعنی متوکلان"تنها"بر او تکیه می کنند.

*** در آیه بعد آنهایی را که در برابر منطق عقل و و جدان تسلیم نیستند با یک تهدید الهی و مؤثر مخاطب ساخته می فرماید:به آنها"بگو ای قوم من!شما بر موضع خود باشید و هر چه در توان دارید انجام دهید،من نیز به وظیفه خود عمل می کنم،اما به زودی خواهید دانست"( قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ) (۱).

***



---

۱ - ۱) در اینکه"مکانه"از چه ماده ای است؟و چه معنی دارد؟غالب مفسران و ارباب لغت آن را به معنی محل و جایگاه و منزلت و از ماده"کون"دانسته اند،ولی تصریح می کنند چون واژه مکان زیاد به این صورت استعمال شده تصور شده"میم"در آن اصلی است، و لذا جمع مکسر آن را"امکنه"آورده اند،ولی در"لسان العرب"این احتمال نیز داده شده که از ماده"مکنه"و"تمکن"بوده باشد که به معنی توانایی و قدرت است،به هر حال در صورت اول مفهوم آیه این می شود که شما بر موضع خود باشید و در صورت دوم معنی این می شود که هر چه در توان دارید انجام دهید.

خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده دنیا به سراغش خواهد آمد و رسوا خواهد شد،و به دنبال آن عذاب جاویدان آخرت بر او وارد می گردد" ( مَنْ یَأْتِیهِ عَذٰابٌ یُخْزِیهِ وَ یَحِلُّ عَلَیْهِ عَذٰابٌ مُقِیمٌ ).

و به این ترتیب آخرین سخن را به آنها می گوید که یا تسلیم منطق عقل و خرد شوید و به ندای و جدان گوش فرا دهید و یا در انتظار دو عذاب دردناک باشید:عذابی در دنیا که باعث خواری و رسوایی است،و عذابی در آخرت که جاودانی و همیشگی است،و اینها همان عذابهایی است که با دست خود فراهم کرده اید،و آتشی است که هیزم آن را خودتان جمع کرده و افروخته اید.

***

ص :۴۷۴

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۴۱ تا ۴۴]

### اشاره

إِنّٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ اَلْكِتٰابَ لِلنّٰاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اِهْتَدىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمٰا يَضِلُّ عَلَيْهٰا وَ مٰا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۴۱) اَللّٰهُ يَتَوَفَّى اَلْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهٰا وَ اَلَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنٰامِهٰا فَيُمْسِكُ اَلَّتِي قَضىٰ عَلَيْهَا اَلْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ اَلْأُخْرىٰ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۴۲) أَمِ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ شُفَعٰاءَ قُلْ أَ وَ لَوْ كٰانُوا لاٰ يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لاٰ يَعْقِلُونَ (۴۳) قُلْ لِلّٰهِ اَلشَّفٰاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۴۴)

### ترجمه:

۴۱-ما این کتاب آسمانی را برای مردم به حق بر تو نازل کردیم،هر کس هدایت را پذیرد به نفع خود او است،و هر کس گمراهی را برگزیند تنها به زیان خود او

ص :۴۷۵

خواهـد بود،و تو مـامور اجبـار آنها به هـدایت نیستی! ۴۲-خداونـد ارواح را بـه هنگـام"مرگ"قبض می کنـد،و ارواحی را که نمرده انـد نیز بـه هنگـام"خـواب"می گیرد،سـپس ارواح کسـانی را که فرمـان مرگ آنهـا را صـادر کرده نگهمیـدارد،و ارواح دیگری را(که بایـد زنـده بمانند)باز می گرداند تا سرآمد معینی،در این امر نشانه های روشـنی است برای کسانی که تفکر می کنند.

۴۳-بگو تمام شفاعت از آن خدا است،زیرا حاکمیت آسمانها و زمین از آن او است و سپس همه به سوی او باز می گردید.

**تفسیر:**

خداوند ارواح را به هنگام مرگ و خواب می گیرد

بعد از ذکر دلائل توحید،و بیان سرگذشت مشرکان و موحدان،در نخستین آیه مورد بحث این حقیقت را توضیح می دهد که پـذیرش و عدم پذیرش شـما سود و زیانش متوجه خودتان است،و اگر پیامبر ص در این زمینه اصـرار می ورزد نه بخاطر نفعی است که عائد او شود،بلکه صرفا انجام وظیفه الهی است،می فرماید:

"ما این کتاب آسمانی را به حق برای مردم بر تو نازل کردیم"( إِنّٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْكِتٰابَ لِلنّٰاسِ بِالْحَقِّ ) (۱).

"هر کس هـدایت را پـذیرا شود به نفع خود او است،و هر کس گمراهی را برگزینـد تنهـا به زیان خود او تمام می شود"( فَمَنِ اهْتَدىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمٰا يَضِلُّ عَلَيْهٰا ).

و در هر حال"تو مامور نیستی که حق را در قلوب آنها به اجبار داخل

ص: ۴۷۶

---

۱- ۱) "بالحق"ممکن است حال برای"کتاب"یا برای فاعل در"انزلنا"بوده باشـد،هر چند معنی اول مناسـبتر به نظر می رسد،بنا بر این مفهوم آیه چنین است که"ما قرآن را در حالی که همراه و همگام با حق است بر تو فرستادیم".

کنی"وظیفه تو تنها ابلاغ و انذار است( وَ مٰا أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ ).

این سخن که هر کس راه حق را پیش گیرد سودش عائد خود او می شود، و هر کس در بیراهه گام نهد زیانش دامن خود او را می گیرد،کرارا در آیات قرآن آمده است،و تاکیدی است بر این واقعیت که نه خدا نیازی به ایمان بندگان و وحشتی از کفر آنها دارد و نه پیامبر او،او این برنامه را تنظیم نکرده تا سودی کند،"بلکه تا بر بندگانش جودی کند".

تعبیر" وَ مٰا أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ "(با توجه به اینکه وکیل در اینجا به معنی کسی است که موظف بر ایمان آوردن گمراهان باشد)کرارا در آیات قرآن با همین عبارت و یا شبیه به آن تکرار شده،و بیانگر این حقیقت است که پیغمبر اکرم ص مسئول ایمان مردم نیست،اصولا-ایمان از طریق اجبار به دست نمی آید،و او تنها موظف است که در ابلاغ فرمان الهی به مردم لحظه ای کوتاهی و سستی نکند، خواه پذیرا شوند یا رویگردان؟ *** سپس برای اینکه روشن سازد همه چیز انسانها و از جمله حیات و مرگشان به دست خدا است می گوید:"خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند" ( اَللّٰهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهٰا ) (۱).

"و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد( وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنٰامِهٰا ) (۲).

و به این ترتیب"خواب"برادر"مرگ"است و شکل ضعیفی از آن،

ص: ۴۷۷

---

۱- ۱) "توفی"به معنی قبض و دریافت کامل است،و"انفس"در اینجا به معنی "ارواح"است بقرینه"یتوفی".

۲- ۲) "منام"معنی مصدری دارد و به معنی"نوم"(خواب)است.

چرا که رابطه روح با جسم به هنگام خواب به حد اقل می رسد و بسیاری از پیوندهای این دو قطع می شود.

بعد می افزاید:"ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده نگه می دارد"(به گونه ای که هرگز از خواب بیدار نمی شوند)و ارواح دیگری را که فرمان ادامه حیاتشان داده به بدنهایشان باز می گرداند تا سرآمد معینی" ( فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ).

آری "در این مساله آیات و نشانه های روشنی است برای کسانی که تفکر می کنند"( إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ).

***از این آیه امور زیر به خوبی استفاده می شود:

۱-انسان ترکیبی است از روح و جسم،روح گوهری است غیر مادی که ارتباط آن با جسم مایه نور و حیات آن است.

۲-به هنگام مرگ خداوند این رابطه را قطع می کند،و روح را به عالم ارواح می برد و به هنگام خواب نیز این روح را می گیرد،اما نه آن چنان که رابطه به کلی قطع شود،بنا بر این روح نسبت به بدن دارای سه حالت است:

ارتباط تام(حالت حیات و بیداری)ارتباط ناقص(حالت خواب)قطع ارتباط به طور کامل(حالت مرگ).

۳-"خواب"چهره ضعیفی از"مرگ"است،و"مرگ"نمونه کاملی از"خواب"! ۴-خواب از دلائل استقلال و اصالت روح است،مخصوصا هنگامی که با"رؤیا"آنهم رؤیاهای صادقه توأم باشد این معنی روشنتر می شود.

۵-بعضی از ارواح هنگامی که در عالم خواب رابطه آنها با جسم ضعیف

ص :۴۷۸

می شود گاه به قطع کامل این ارتباط می انجامد به طوری که صاحبان آنها هرگز بیدار نمی شوند،و اما ارواح دیگر در حال خواب و بیداری در نوسانند تا فرمان الهی فرا رسد.

۶-توجه به این حقیقت که انسان همه شب به هنگام"خواب"در آستانه مرگ قرار می گیرد درس عبرتی است که اگر در آن بیندیشد برای"بیداری" او کافی است.

۷-تمام این امور به دست قدرت خداوند انجام می گیرد،و اگر در آیات دیگر سخن از قبض روح به دست"ملك الموت"و فرشتگان مرگ آمده،به عنوان این است که آنها فرمانبران حق و مجریان اوامر او هستند و تضادی میان این دو وجود ندارد.

به هر حال این که در پایان آیه می فرماید:"در این موضوع نشانه های روشنی است برای کسانی که اندیشه می کنند"منظور نشانه هایی از قدرت خداوند و مساله مبدء و معاد و ضعف و ناتوانی انسان در برابر اراده او است.

*** از آنجا که در آیه گذشته حاکمیت"اللّه"بر وجود انسان و تدبیر او از طریق نظام مرگ و حیات و خواب و بیداری مسلم شد در آیه بعد سخن از انحراف مشرکان در مساله شفاعت به میان می آورد تا به آنها ثابت کند مالك شفاعت همان مالك مرگ و حیات آدمی است،نه بتهای فاقد شعور،می فرماید:"آنها غیر خدا را شفیعان خود برگزیدند"( أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ شُفَعاءَ ) (۱).

می دانیم که یکی از بهانه های معروف بت پرستان در مورد پرستش بتها این بود که می گفتند:"ما آنها را بخاطر این می پرستیم که شفیعان ما نزد اللّه بوده



---

۱- ۱) "ام"در اینجا منقطعه و به معنی"بل"می باشد،و اگر متصله باشد باید لنگه ای در مقابل آن تقدیر گرفته شود که خلاف ظاهر است.

باشند"چنان که در اوائل همین سوره خواندیم مٰا نَعْبُدُهُمْ إِلاّٰ لِیُقَرِّبُونٰا إِلَی اللّٰهِ زُلْفیٰ (زمر-۳)خواه از این جهت که بتها را تمثالها و مظاهری برای فرشتگان و ارواح مقدسه می دانستند،و یا برای این سنگ و چوبهای بیجان قدرت مرموزی قائل بودند.

به هر حال از آنجا که شفاعت "اولا"فرع بر درک فهم و شعور است،و"ثانیا" فرع بر قدرت و مالکیت و حاکمیت،در دنباله آیه در پاسخ آنها چنین می فرماید:

"به آنها بگو:آیا از آنها شفاعت می طلبید هر چند مالك چیزی نباشند،و حتی درك و شعوری برای آنها نباشد"؟!( قُلْ أَ وَ لَوْ کٰانُوا لاٰ یَمْلِکُونَ شَیْئاً وَ لاٰ یَعْقِلُونَ (۱).

اگر شفیعان خود را فرشتگان و ارواح مقدسه می دانید آنها از خود چیزی ندارند،هر چه دارند از ناحیه خدا است،و اگر از بتهای سنگی و چوبی شفاعت می طلبید آنها علاوه بر عدم مالکیت کمترین عقل و شعوری ندارند،این بهانه ها را رها کنید،و رو به سوی کسی آورید که مالکیت و حاکمیت تمام عالم هستی برای او است،و تمام خطوط به او منتهی می گردد.

*** لذا در آیه بعد اضافه می کند:"بگو تمام شفاعت از آن خدا است" ( قُلْ لِلّٰهِ الشَّفٰاعَةُ جَمِیعاً ).

"چرا که مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن او است،و سپس همه شما به سوی او باز می گردید"( لَهُ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ ).

و به این ترتیب آنها را به کلی خلع سلاح می کند،چرا که توحیدی که بر کل عالم حاکم است می گوید شفاعت نیز جز به اذن پروردگار ممکن نیست " مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ ":"چه کسی است که نزد او جز به اذن



---

۱- ۱) جمله" أَ وَ لَوْ کٰانُوا لاٰ یَمْلِکُونَ شَیْئاً "چیزی در تقدیر دارد،و در معنی چنین است"ا یشفعون لکم و لو کانوا لا یملکون شیئا".

و فرمان او شفاعت کند"؟!(بقره-۲۵۵).

یا به گفته بعضی از مفسران اساسا حقیقت شفاعت همان توسل به اسماء حسنای خداوند است،توسل به رحمانیت و غفاریت و ستاریت او است،بنا بر این هر گونه شفاعتی سرانجام به ذات پاك او بر می گردد،با این حال چگونه می توان از غیر او بدون اذن او شفاعت طلبید؟ (۱).

در مورد ارتباط جمله" ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ "(سپس به سوی او باز می گردید) به ما قبل آن بیانات مختلفی از سوی مفسران ارائه شده:

۱-این جمله اشاره به آن است که نه تنها شفاعت در این دنیا در اختیار خداوند است و نباید همچون مشرکان حل مشکلات و رفع مصائب را از غیر خدا طلب نمود،بلکه در آخرت نیز شفاعت و نجات از آن او،و از ناحیه او است.

۲-این جمله دلیل دومی است برای اختصاص شفاعت به خداوند،زیرا در دلیل اول روی"مالکیت"خداوند تکیه شده،و در اینجا روی"بازگشت همه اشیاء به سوی او".

۳-این جمله تهدیدی است برای مشرکان،و به آنها می گوید:شما به سوی خدا باز می گردید و نتیجه افکار و اعمال شوم و زشت خود را خواهید دید.

همه این تفسیرها مناسب است هر چند تفسیر اول و دوم صحیح تر به نظر می رسد.

***

## نکته ها:

### اشاره

### ۱-جهان اسرار آمیز خواب

حقیقت خواب چیست؟و چه می شود که انسان به خواب می رود؟در این



---

۱- ۱) المیزان جلد ۱۷ صفحه ۲۸۶.

باره دانشمندان بحثهای فراوانی دارند:

بعضی آن را نتیجه انتقال قسمت عمده خون از مغز به سایر قسمتهای بدن می دانند،و به این ترتیب برای آن"عامل فیزیکی"قائلند.

بعضی دیگر عقیده دارند که فعالیتهای زیاد جسمانی سبب جمع شدن مواد سمی مخصوصی در بدن می شود،و همین امر روی سیستم سلسله اعصاب اثر می گذارد و حالت خواب به انسان دست می دهد،و این حال ادامه دارد تا این سموم تجزیه و جذب بدن گردد،به این ترتیب"عامل شیمیایی"برای آن قائل شده اند.

جمعی دیگر یک نوع"عامل عصبی"برای خواب قائلند و می گویند:

دستگاه فعال عصبی مخصوصی که در درون مغز انسان است و مبدء حرکات مستمر اعضا می باشد بر اثر خستگی زیاد از کار می افتد و خاموش می شود.

ولی هیچیک از این نظرات نتوانسته است پاسخ قانع کننده ای به مساله خواب بدهد،هر چند تاثیر این عوامل را بطور اجمال نمی توان انکار کرد؟ ما فکر می کنیم چیزی که سبب شده دانشمندان امروز از بیان تفسیر روشنی برای مساله خواب عاجز بمانند همان تفکر مادی آنها است،آنها می خواهند بدون قبول اصالت و استقلال روح این مساله را تفسیر کنند،در حالی که خواب قبل از آنکه یک پدیده جسمانی باشد یک پدیده روحانی است که بدون شناخت صحیح روح تفسیر آن غیر ممکن است.

قرآن مجید در آیات فوق دقیقترین تفسیر را برای مساله خواب بیان کرده، زیرا می گوید خواب یک نوع"قبض روح"و جدایی روح از جسم است اما نه جدایی کامل.

به این ترتیب هنگامی که به فرمان خدا پرتو روح از بدن برچیده می شود و جز شعاع کم رنگی از آن بر این جسم نمی تابد،دستگاه درک و شعور از کار می افتد،و انسان از حس و حرکت باز می ماند،هر چند قسمتی از فعالیتهایی

که برای ادامه حیات او ضرورت دارد،مانند ضربان قلب و گردش خون و فعالیت دستگاه تنفس و تغذیه ادامه می یابد.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

ما من احد ینام الا عرجت نفسه الی السماء،و بقیت روحه فی بدنه،و صار بینهما سبب کشعاع الشمس،فان اذن اللّه فی قبض الا روح اجابت الروح النفس،و ان اذن اللّه فی رد الروح اجابت النفس الروح،فهو قوله سبحانه" اَللّٰهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهٰا... ":"هر کس می خوابد نفس او به آسمان صعود می کند و روح در بدنش می ماند،و در میان این دو ارتباطی همچون پرتو آفتاب است،هر گاه خداوند فرمان قبض روح آدمی را صادر کند"روح"دعوت نفس را اجابت می کند،و به سوی او پرواز می نماید،و هنگامی که خداوند اجازه بازگشت روح را دهد"نفس"دعوت"روح"را اجابت می کند و به تن باز می گردد،و این است معنی سخن خداوند سبحان که می فرماید: اَللّٰهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهٰا " (۱)و (۲).

ضمنا از اینجا مساله مهم دیگری که مساله"رؤیا"(خواب دیدن است) نیز حل می شود،چرا که بسیارند خوابهایی که عینا یا با مختصر تغییری در خارج واقع می شوند.

تفسیرهای مادی از بیان و توجیه این گونه خوابها عاجزند،در حالی که تفسیرهای روحی به خوبی می توانند این مطلب را روشن سازند،زیرا روح انسان به هنگام جدایی از تن و ارتباط با عالم ارواح حقایق بیشتری را مربوط به گذشته و آینده درک می کند،و همین است که اساس رؤیاهای صادقه را تشکیل می دهد



---

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث و تفسیر صافی.

۲- ۲) توجه داشته باشید که"روح"در این روایت به معنی روح حیوانی و کار کردن دستگاههای اصلی بدن،و"نفس"به معنی روح انسانی است.

(برای توضیح بیشتر به جلد نهم تفسیر نمونه صفحه ۳۱۲ ذیل آیه ۴ سوره یوسف مراجعه فرمائید که مشروحا در این زمینه بحث شده است).

***

## ۲-"خواب"در روایات اسلامی

از روایاتی که مفسران در ذیل آیات فوق ذکر کرده اند نیز به خوبی روشن می شود که خواب در اسلام به عنوان حرکت روح به سوی عالم ارواح شمرده شده، و بیداری بازگشت روح به بدن و نوعی حیات مجدد است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم که به یارانش چنین تعلیم می داد:

لا ینام المسلم و هو جنب،لا ینام الا علی طهور،فان لم یجد الماء فلیتیمم بالصعید،فان روح المؤمن ترفع الی اللّه تعالی فیقبلها،و یبارک علیها، فان کان اجلها قد حضر جعلها فی کنوز رحمته،و ان لم یکن اجلها قد حضر بعث بها مع امنائه من ملائکته،فیردونها فی جسده:

"مسلمان نباید با حالت جنابت بخوابد،و جز با طهارت وضو به بستر نرود، هر گاه آب نیابد تیمم کند،زیرا روح مؤمن به سوی خداوند متعال بالا-می رود، او را می پذیرد و به او برکت می دهد،هر گاه پایان عمرش فرا رسیده باشد او را در گنجهای رحمتش قرار می دهد،و اگر فرا نرسیده باشد او را با امنائش از فرشتگان به جسدش باز می گرداند" (۱).

در حدیث دیگری از امام باقر ع چنین می خوانیم:

اذا قمت باللیل من منامک فقل الحمد للّه الذی رد علی روحی لاحمده و اعبده: "هنگامی که در شب از خواب برمی خیزی بگو حمد خدایی را که روح مرا به من بازگرداند،تا او را حمد و سپاس گویم و عبادت کنم". (۲)

و حدیث در این زمینه بسیار است.

ص:۴۸۴

---

۱- ۱) "خصال صدوق"(مطابق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۸۸).

۲- ۲) "اصول کافی"(مطابق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۸۸).

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۴۵ تا ۴۸]

### اشاره

وَ إِذٰا ذُكِرَ اَللّٰهُ وَحْدَهُ اِشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ وَ إِذٰا ذُكِرَ اَلَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذٰا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۵) قُلِ اَللّٰهُمَّ فٰاطِرَ
اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ عٰالِمَ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهٰادَهِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبٰادِكَ فِي مٰا كٰانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۴۶) وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مٰا فِي
اَلْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ اَلْعَذٰابِ يَوْمَ اَلْقِيٰامَهِ وَ بَدٰا لَهُمْ مِنَ اَللّٰهِ مٰا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (۴۷) وَ بَدٰا لَهُمْ سَيِّئٰاتُ
مٰا كَسَبُوا وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۴۸)

### ترجمه:

۴۵-هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می شود دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند مشمئز(و متنفر)می گردد،اما هنگامی که از معبودهای دیگر یاد می شود آنها

ص: ۴۸۵

خوشحال می شوند! ۴۶-بگو:خداوندا!ای آنکه آفریننده آسمانها و زمین تویی،و آگاه از اسرار نهان و آشکار هستی!تو در میان بندگانت در آنچه اختلاف داشتند داوری می کنی.

۴۷-اگر ستمکاران تمام آنچه را روی زمین است مالک باشند،و همانند آن بر آن افزوده شود حاضرند همه را فدا کنند تا از عذاب شدید روز قیامت رهایی یابند،و از سوی خدا برای آنها اموری ظاهر می شود که هرگز گمان نمی کردند.

۴۸-در آن روز اعمال بدی را که انجام داده اند برای آنها ظاهر می شود و آنچه را استهزا می کردند بر آنها واقع می گردد

**تفسیر:**

آنها که از نام خدا وحشت دارند!

باز هم در این آیات سخن از توحید و شرک است،در نخستین آیه مورد بحث یکی از چهره های بسیار زشت و زننده مشرکان و منکران معاد را در برخورد با توحید منعکس ساخته،می فرماید:"هنگامی که نام خداوند یگانه یکتا برده می شود دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند مشمئز و متنفر می گردد،اما هنگامی که از معبودهای دیگر سخن به میان می آید غرق سرور و شادی می شوند"! ( وَ إِذٰا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذٰا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذٰا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ " (۱).

گاه انسان چنان به زشتیها خو می گیرد و از پاکیها و نیکیها بیگانه می شود که از شنیدن نام حق ناراحت و از شنیدن باطل مسرور و شاد می گردد،در برابر خداوندی که آفریننده عالم هستی است سر تعظیم فرود نمی آورد،اما در برابر قطعه سنگ و چوبی که خود ساخته و یا انسان و موجوداتی همانند خود زانو می زند و تعظیم می کند.



---

۱- ۱) "اشمازت"از ماده"اشمئزاز"به معنی گرفتگی و تنفر از چیزی است-وحده منصوب است به عنوان حال یا مفعول مطلق.

شبیه این معنی در آیه ۴۶ سوره اسراء نیز آمده است:" وَ إِذا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلی أَدْبارِهِمْ نُفُوراً :"هنگامی که پروردگارت را در قرآن به وحدانیت یاد می کنی فرار می کنند"! پیامبر بزرگ خدا نوح از دست اینگونه کج اندیشان به خدا شکایت می کند و می گوید: وَ إِنِّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً ":"خداوندا!هر زمان آنها را دعوت کردم تا به درگاه تو آیند،و آنها را بیامرزی،انگشت در گوشها گذاردند و لباس بر سر و صورت خود پوشیدند تا صدای مرا نشنوند،و در مسیر گمراهی اصرار ورزیدند و استکبار کردند"! (نوح-۷).

آری چنین است حال متعصبان لجوج و جاهلان مغرور.

ضمنا از این آیه به خوبی استفاده می شود که سرچشمه بدبختی این گروه دو چیز بوده است انکار اصل توحید و عدم ایمان به آخرت.

نقطه مقابل آنها مؤمنانی هستند که از شنیدن نام خداوند یگانه چنان مجذوب نام مقدسش می شوند که حاضرند هر چه دارند نثار راه او کنند،نام محبوب کامشان را شیرین و مشام جانشان را معطر،و تمام قلبشان را روشن می سازد، نه تنها نام او که نام هر چه ارتباط و پیوندی با او دارد برای آنان سرورآفرین است.

نباید تصور کرد که این صفت مخصوص مشرکان عصر پیامبر ص بوده است، در هر عصر و زمان منحرفان تاریک دلی هستند که از شنیدن نام دشمنان خدا و مکتبهای الحادی و پیروزی ستمگران خوشحال می شوند اما نام نیکان و پاکان و برنامه ها و پیروزیهایشان برای آنان دردآور است،لذا در بعضی از روایات این آیه تفسیر به کسانی شده است که از شنیدن فضائل اهل بیت پیامبر ص

یا پیروی از مکتبشان ناراحت می شوند (۱).

*** هنگامی که سخن به اینجا می رسد که این گروه لجوج و این جاهلان مغرور حتی از شنیدن نام خداوند یگانه متنفر و بیزارند به پیامبرش دستور می دهد که از آنها روی بگرداند،و رو به سوی درگاه خدا آورد،با لحنی که حاکی از ایمان عمیق و سرشار از عشق او است با او سخن گوید،و شکایت این گروه را به درگاه او برد،تا هم قلب خود را که آکنده از اندوه است آرامش بخشد،و هم از این راه تکانی به آن ارواح خفته غافل دهد،می فرماید:"بگو خداوندا!ای آنکه آفریننده آسمانها و زمین و آگاه از اسرار نهان و آشکار هستی،تو در میان بندگانت در آنچه اختلاف کردند داوری می کنی"( قُلِ اللّٰهُمَّ فٰاطِرَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ عٰالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبٰادِكَ فِي مٰا كٰانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ) (۲).

آری روز قیامت که روز برچیده شدن همه اختلافات است و روز به روز حقایق مخفی است حاکم مطلق و فرمانروا تویی،که هم خالق همه چیز هستی و هم آگاه از اسرار آنها،آنجاست که با داوری تو اختلافات پایان می گیرد،و این گمراهان لجوج به اشتباه خود پی می برند و آنجاست که به فکر جبران می افتند،اما چه سود؟! *** چنان که در آیه بعد می گوید:"اگر ستمکاران تمام آنچه را روی زمین است مالک باشند و همانند آن نیز بر آن افزوده شود،حاضرند همه آنها را فدا کنند تا از عذاب شدید روز قیامت رهایی یابند(اما چنین چیزی ممکن نیست)"



---

۱- ۱) "اصول کافی"و"روضه کافی"(طبق تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۹۰).

۲- ۲) "فٰاطِرَ السَّمٰاوٰاتِ "منصوب است به عنوان منادای مضاف.

( وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مٰا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذٰابِ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ ).

"ظلم"در اینجا معنی وسیعی دارد که هم شرک را شامل می شود،و هم مظالم دیگر را.

سپس می افزاید:"و از سوی خدا برای آنها اموری ظاهر می شود که هرگز گمان نمی کردند"( وَ بَدٰا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مٰا لَمْ یَکُونُوا یَحْتَسِبُونَ ).

و عذابهایی را با چشم خود می بینند که هرگز به فکر آنها خطور نمی کرد! بعلاوه آنها تنها به لطف خداوند مغرور بودند در حالی که از خشم و غضب و قهاریت او غفلت داشتند.

و احیانا اعمالی انجام می دادند که آن را حسنات می پنداشتند در حالی که گاه از گناهان بزرگ بوده،و به هر حال مسائلی در این جهات برای آنها ظاهر می شود که هرگز آن را باور نمی کردند.

این درست نقطه مقابل وعده نیکی است که به مؤمنان داده،و فرموده " فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ أَعْیُنٍ ":"کسی نمی داند چه پاداشهایی برای او پنهان داشته شده است که مایه روشنی چشمها است"(الم سجده-۱۷).

نقل می کنند یکی از مسلمانان در آستانه مرگ بسیار جزع و بیتابی می کرد هنگامی که علت آن را پرسیدند گفت من به فکر این آیه افتادم که خدا می گوید:

" وَ بَدٰا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مٰا لَمْ یَکُونُوا یَحْتَسِبُونَ "وحشت وجود مرا فرا گرفته و از این می ترسم مبادا از سوی خدا اموری بر من آشکار شود که هرگز گمان نمی کردم (۱).

*** آیه بعد توضیح یا تکمیل برای مطلبی است که در آیه قبل گذشت می فرماید:

در آن روز اعمال زشتی را که انجام داده اند برای آنها ظاهر می شود"

ص:۴۸۹

---

۱- ۱) تفسیر"مجمع البیان"و"تفسیر قرطبی"ذیل آیه مورد بحث.

( وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا ).

"و آنچه را به باد استهزا می گرفتند بر سر آنها می آید"( وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ).

در حقیقت چهار موضوع در ارتباط با مشرکان و ظالمان در این آیات بیان شده است:

نخست اینکه هول و وحشت عذاب الهی در آن روز به قدری زیاد است که اگر دو چندان تمام ثروت و اموال روی زمین را در اختیار داشته باشند همه را می دهند تا از عذاب رهایی یابند،اما در آنجا معامله ای صورت نمی گیرد.

دیگر اینکه انواعی از مجازات الهی که هرگز به فکر آنها خطور نمی کرد در برابر آنان ظاهر می شود.

سوم اینکه سیئات اعمالشان در برابر آنها حضور پیدا می کند و تجسم می یابد.

چهارم آنکه آنچه را در مورد معاد شوخی می پنداشتند به صورت واقعیت عینی می بینند،و تمام درهای نجات به روی آنها بسته می شود.

با توجه به اینکه می گوید"سیئات اعمال آنها آشکار می شود آیه فوق دلیل دیگر خواهد بود بر مساله تجسم اعمال،زیرا لزومی ندارد که کلمه مجازات و کیفر در تقدیر گرفته شود.

***

ص :۴۹۰

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۴۹ تا ۵۲]

### اشاره

فَإِذٰا مَسَّ اَلْإِنْسٰانَ ضُرٌّ دَعٰانٰا ثُمَّ إِذٰا خَوَّلْنٰاهُ نِعْمَةً مِنّٰا قٰالَ إِنَّمٰا أُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (۴۹) قَدْ قٰالَهَا اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمٰا أَغْنىٰ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ (۵۰) فَأَصٰابَهُمْ سَيِّئٰاتُ مٰا كَسَبُوا وَ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هٰؤُلاٰءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئٰاتُ مٰا كَسَبُوا وَ مٰا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۱) أَ وَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ يَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲)

### ترجمه:

۴۹-هنگامی که انسان را زیانی رسد ما را(برای حل مشکلش)می خواند،سپس هنگامی که به او نعمتی دهیم می گوید:این نعمت را به خاطر کاردانی خودم به دست آوردم!بلکه این وسیله آزمایش آنها است ولی اکثرشان نمی دانند.

۵۰-همین سخن را کسانی که قبل از آنها بودند گفتند،ولی آنچه را به دست آوردند برای آنها سودی نداشت.

ص:۴۹۱

۵۱-سپس سیئات اعمالشان به آنها رسید،و ظالمان این گروه(اهل مکه)نیز به زودی گرفتار سیئات اعمالی که انجام داده اند خواهند شد،و هرگز نمی توانند از چنگال عذاب الهی بگریزند.

۵۲-آیا آنها ندانستند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟ در این آیات و نشانه هایی است برای گروهی که ایمان می آورند.

**تفسیر:**

در سختیها به یاد خدا هستند،اما...

باز در اینجا موضوع سخن افراد بی ایمان و ظالمانند،و چهره دیگری از چهره های زشت آنها را منعکس می کند.

نخست می فرماید:"هنگامی که انسان را زیان و ضرری(و درد و رنج و فقری) برسد برای حل مشکلش ما را می خواند"( فَإِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعانا ).

همان انسانی که طبق آیات گذشته از شنیدن نام خداوند یگانه مشمئز می شد،آری همان انسان به هنگام گرفتاری در تنگنای حوادث به سایه لطف الهی پناه می برد.

اما آنهم موقتی است"هنگامی که به او نعمتی از ناحیه خود عطا کنیم و درد و رنجش را برطرف سازیم لطف و عطای ما را به دست فراموشی می سپارد، و می گوید:این نعمت را خودم دست و پا کردم،و بر اثر لیاقت و کاردانی خودم بوده" ( ثُمَّ إِذا خَوَّلْناهُ نِعْمَةً مِنّا قالَ إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ ) (۱).

نمونه این سخن همان است که قرآن در آیه ۷۸ سوره قصص از زبان قارون

ص: ۴۹۲

---

۱- ۱) "خول"از ماده"تخویل"به معنی اعطا و بخشش و تفضل است و در ذیل آیه ۸ همین سوره زمر شرح بیشتری در باره این لغت داشته ایم-ضمیر"اوتیته" با اینکه به نعمت بازمی گردد،به صورت مذکر آمده چرا که منظور از آن"شیء من النعمه" یا"قسم من النعمه"می باشد.

نقـل می کنـد کـه در برابر دانشـمندان بنی اسـرائیل کـه بـه او انـدرز دادنـد:از این نعمتهـای خـداداد در راه رضـای او اسـتفاده کـن"چنیـن گفـت:" إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ عِنْدِي ":"اینهـا مواهـبی است که من بـا علم و دانش خـود به دست آورده ام"! این غافلان بیخبر هیچ فکر نمی کنند که آن علم و دانش نیز موهبتی از سوی خداست،آیا آنها این علم و دانشـی را که سبب تدبیر معاش و کسب درآمدهای فراوان می شود خودشان به خودشان داده اند؟یا از ازل جزء ذاتشان بوده است؟!.

بعضـی از مفسران در تفسیر این جمله احتمال دیگری نیز داده اند و آن اینکه آنها می گویند:این مواهب را خدا به خاطر این به ما داده است که عالم به لیاقت و استحقاق ما بوده.

این احتمـال گرچه در آیه مـورد بحث امکـان دارد ولی در آیه سـوره قصـص در مـورد قـارون بـا تـوجه به کلمه"عنـدی"(نزد من)ممکن نیست،و می تواند قرینه ای بر آیه مورد بحث و ترجیح تفسیر اول بوده باشد.

سپس قرآن در پاسـخ ایـن افراد خـودبین و کـم ظرفیـت کـه چـون بـه نعمـتی رسـند بـه زودی خـود را گم می کننـد چنین می گوید:"بلکه این نعمت وسیله آزمایش آنها است ولی اکثرشان نمی دانند"( بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ ).

هدف این است که با بروز حوادث سخت،و به دنبال آن رسیدن بر نعمتهای بزرگ،آنچه را در درون دارند آشکار کنند.

آیا به هنگام مصیبت مایوس،و به هنگام نعمت مغرور می گردند؟ آیا در این تحولات بیشتر به فکر خدا می افتند،و یا غرق دنیا می شونـد؟ آیا خویشـتن خویش را فراموش می کنند و یا با توجه به ضـعفهای خود بیش از پیش به یاد خدا خواهند بود؟ ولی افسوس که بیشتر مردم فراموش کارند و از این حقایق آگاه نیستند.

این حقیقت بارها در آیات قرآن تکرار شده است که خداوند حکیم گاه انسان را در تنگنای مشکلات قرار می دهد،و گاه در رفاه و آسایش و نعمت، تا او را از این طرق بیازماید،ارزش وجودی او را بالا ببرد،و به این حقیقت که همه چیز از ناحیه او است آشنا سازد.

اصولا شدائد زمینه ساز شکوفایی فطرت است،همانگونه که نعمتها مقدمه معرفت می باشد(در این زمینه بحث دیگری در جلد ۱۶ صفحه ۳۴۳ ذیل آیه ۶۵ عنکبوت آورده ایم).

قابل توجه اینکه در این آیه روی کلمه"انسان"تکیه شده،و او را به عنوان فراموشکار و مغرور معرفی کرده،این اشاره به انسانهایی است که تحت تربیت مکتبهای الهی قرار نگرفته اند،و مربی و راهنمایی نداشته اند،شهواتشان آزاد بوده،در میان هوسها غوطه ور شده،و به صورت گیاهانی خودرو بوده اند،آری آنها هستند که هر گاه گرفتار درد و رنجی شوند به سوی خدا می آیند،و هنگامی که طوفان حوادث فرو نشست و مشمول نعمتهایی گردند خدا را به دست فراموشی می سپارند(شرح بیشتر پیرامون این موضوع را تحت عنوان"انسان در قرآن کریم"در جلد هشتم صفحه ۲۳۹ ذیل آیه ۱۲ سوره یونس مطالعه فرمائید).

*** در آیه بعد می افزاید:"این سخن را کسانی که قبل از آنها بودند گفتند (آنها نیز ادعا می کردند که نعمتهای ما زائیده علم ما و لیاقت ماست)ولی آنچه را به دست می آوردند برای آنها سودی نداشت"( قَدْ قٰالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمٰا أَغْنىٰ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ) (۱).

آری قارونهای مغرور اموالشان را مولود لیاقت خودشان می پنداشتند

ص :۴۹۴

---

۱- ۱) ضمیر در" قَدْ قٰالَهٰا "به"کلمه"یا"مقاله"باز می گردد که از جمله سابق استفاده می شود و منظور از آن جمله" إِنَّمٰا أُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ "است.

و مواهب الهی را بر خویش فراموش کرده بودند،از مبدء اصلی نعمت غافل شده، و تنها چشم به اسباب ظاهری دوخته بوده اند،ولی تاریخ نشان می دهد وقتی خداوند آنها و گنجهایشان را به زمین فرو برد کسی نبود که به یاری آنها برخیزد،و اموال آنها کمترین سودی به حالشان نداشت،چنان که قرآن می گوید:" فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْأَرْضَ فَما کانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ یَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّهِ "(قصص-۸۱) نه تنها قارون که اقوامی همچون عاد و ثمود و قوم سبا و مانند آنها گرفتار همین سرنوشت شدند.

*** سپس می فرماید:"سیئات اعمالشان دامان آنها را گرفت"( فَأَصابَهُمْ سَیِّئاتُ ما کَسَبُوا ).

و هر کدام به نوعی از عذابهای الهی،طوفان،سیلاب،زمین لرزه،و صیحه های آسمانی،گرفتار شدند،و از میان رفتند.

و می افزاید این سرنوشت منحصر به آنها نبود"این مشرکان و ظالمان مکه نیز به زودی گرفتار سیئات اعمالشان خواهند شد،و هرگز نمی توانند از چنگال عذاب الهی بگریزند"( وَ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْ هؤُلاءِ سَیُصِیبُهُمْ سَیِّئاتُ ما کَسَبُوا وَ ما هُمْ بِمُعْجِزِینَ ).

بلکه از آنها نیز فراتر می رود و همه ستمگران مغرور و بیخبر از خدا را در تمام اعصار و قرون شامل می شود.

در اینکه منظور از جمله" سَیُصِیبُهُمْ سَیِّئاتُ ما کَسَبُوا "عذاب دنیوی است یا اخروی دو احتمال داده شده است،اما به قرینه فَأَصابَهُمْ سَیِّئاتُ ما کَسَبُوا (پیشینیان آنها گرفتار سیئات اعمالشان شدند،تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد).

*** قرآن در پاسخ این سخن که می گفتند نعمتهای ما مولود آگاهی و توانایی

خود ما است به آنها گوشزد کرد که سری به تاریخ گذشتگان بزنید و ببینید همین سخن را دیگران گفتند،و به چه مصائب و عذابهایی گرفتار شدند-این یک جواب تاریخی است.

سپس در آیه بعد به یک جواب عقلی پرداخته،چنین می گوید:"آیا آنها ندانستند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد"؟! ( أَ وَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ ).

چه بسیارند افراد شایسته ای که در زندگی محروم و منزوی هستند،و چه بسیار افراد ضعیف و ناتوانی که از هر نظر متنعمند،اگر پیروزیهای مادی همگی در سایه تلاش و کوشش خود افراد و لیاقتهای آنها به دست می آمد نباید شاهد چنین صحنه هایی باشیم.

این خود می رساند که در پشت عالم اسباب دست نیرومند دیگری است که آن را طبق برنامه حساب شده ای اداره می کند.

درست است که انسان باید در زندگی تلاش و کوشش کند،درست است که جهاد و کوشش کلید حل بسیاری از مشکلات است،اما این اشتباه بزرگی است که ما مسبب الاسباب را فراموش کنیم و تنها چشم به اسباب بدوزیم و مؤثر واقعی را خودمان بدانیم.

یکی از اسرار ناکام ماندن جمعی از آگاهان لایق،و کامیاب شدن جمعی از جاهلان بی کفایت همین است که هشداری برای همه مردم باشد تا در عالم اسباب گم نشوند و تنها بر نیروی شخصی خود تکیه نکنند.

لذا در پایان آیه می افزاید"در این آیات و نشانه هایی است برای گروهی که ایمان می آورند"( إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ ).

نشانه هایی برای ذات پاک خدا همانگونه که امیر مؤمنان علی ع فرمود:

عرفت اللّه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم :"من خدا را به وسیله بر هم خوردن تصمیمها،گشوده شدن گره ها و در هم شکستن اراده ها شناختم" (۱).

و نشانه هایی است از ضعف و ناتوانی انسان تا خود را گم نکند و گرفتار غرور و خودبینی نگردد.

*** ***

ص :۴۹۷

---

۱- ۱) نهج البلاغه کلمات قصار،کلمه ۲۵۰.

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۵۳ تا ۵۵]

### اشاره

قُلْ يَا عِبَادِيَ اَلَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لاٰ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ يَغْفِرُ اَلذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِيمُ (۵۳) وَ أَنِيبُوا إِلىٰ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ اَلْعَذٰابُ ثُمَّ لاٰ تُنْصَرُونَ (۵۴) وَ اِتَّبِعُوا أَحْسَنَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ اَلْعَذٰابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لاٰ تَشْعُرُونَ (۵۵)

### ترجمه:

۵۳-بگو:ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید!از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد.

۵۴-و به درگاه پروردگارتان بازگردید،و در برابر او تسلیم شوید،پیش از آنکه عذاب به سراغ شما آید سپس از سوی هیچکس یاری نشوید.

۵۵-و از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید، پیش از آنکه عذاب(الهی)ناگهانی به سراغ شما آید در حالی که از آن خبر ندارید.

### تفسیر:

خداوند همه گناهان را می آمرزد

به دنبال تهدیدهای مکرری که در آیات گذشته در مورد مشرکان و ظالمان آمده بود در این آیات راه بازگشت را توأم با امیدواری به روی همه گنهکاران

می گشاید زیرا هدف اصلی از همه این امور تربیت و هدایت است نه انتقام جویی و خشونت،با لحنی آکنده از نهایت لطف و محبت آغوش رحمتش را به روی همگـان باز کرده و فرمان عفو آنها را صادر نموده،می فرمایـد:"به آنها بگو ای بنـدگان من که بر خودتان اسراف و ستم کرده ایـد از رحمت خداونـد نومیـد نشویـد که خدا همه گناهان را می بخشد"که او بخشـنده و مهربان است( قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً ).

دقت در تعبیرات این آیه نشان می دهد که از امیدبخش ترین آیات قرآن مجید نسبت به همه گنهکاران است،شمول و گستردگی آن به حدی است که طبق روایتی امیر مؤمنان علی ع فرمود:در تمام قرآن آیه ای وسیعتر از این آیه نیست" (

ما فی القرآن آیه اوسع من یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا... ) (۱).

دلیل آن نیز روشن است زیرا:

۱-تعبیر به"یا عبادی"(ای بندگان من!)آغازگر لطفی است از ناحیه پروردگار.

۲-تعبیر به"اسراف"به جای"ظلم و گناه و جنایت"نیز لطف دیگری است.

۳-تعبیر به" عَلی أَنْفُسِهِمْ "که نشان می دهد گناهان آدمی همه به خود او باز می گردد نشانه دیگری از محبت پروردگار است همانگونه که یک پدر دلسوز به فرزند خویش می گوید اینهمه بر خود ستم مکن! ۴-تعبیر به"لا تقنطوا"(مایوس نشوید)با توجه به اینکه"قنوط" در اصل به معنی مایوس شدن از خیر است به تنهایی دلیل بر این است که گنهکاران نباید از"لطف الهی"نومید گردند.

۵-تعبیر" مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ "بعد از جمله"لا تقنطوا"تاکید بیشتری بر این



---

۱- ۱) "مجمع البیان"و"تفسیر قرطبی"و"تفسیر صافی"ذیل آیه مورد بحث.

خیر و محبت می باشد.

۶-هنگامی که به جمله" إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ "می رسیم که با حرف تاکید آغاز شده و کلمه"الذنوب"(جمع با الف و لام)همه گناهان را بدون استثنا در بر می گیرد سخن اوج می گیرد و دریای رحمت مواج می شود.

۷-هنگامی که"جمیعا"به عنوان تاکید دیگری بر آن افزوده می شود امیدواری به آخرین مرحله می رسد.

۸ و ۹-توصیف خداوند به"غفور"و"رحیم"که دو وصف از اوصاف امید بخش پروردگار است در پایان آیه جایی برای کمترین یاس و نومیدی باقی نمی گذارد.

آری به همین دلیل آیه فوق گسترده ترین آیات قرآن است که شمول آن هر گونه گناه را در بر می گیرد،و نیز به همین دلیل از امیدبخش ترین آیات قرآن مجید محسوب می شود.

و به راستی از کسی که دریای لطفش بیکران و شعاع فیضش نامحدود است جز این انتظاری نمی توان داشت.

از کسی که"رحمتش بر غضبش پیشی گرفته"و بندگان را برای رحمت آفریده،نه برای خشم و عذاب،غیر از این چشم داشتی نیست.

چه خداوند رحیم و مهربانی و چه پروردگار پر مهر و محبتی!! در اینجا دو مساله فکر مفسران را به خود مشغول ساخته که اتفاقا راه حل آن در خود آیه و آیات بعد نهفته است.

نخست اینکه:آیا عمومیت آیه همه گناهان حتی شرک و گناهان کبیره دیگر را فرا می گیرد؟اگر چنین است پس چرا در آیه ۴۸ سوره نساء شرک از گناهان قابل بخشش استثناء شده است؟" إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ :"خداوند شرک را نمی بخشد،اما کمتر از آن را برای

هر کس که بخواهد می بخشد".

دیگر اینکه:آیا این وعده غفران که در آیه مورد بحث آمده است مطلق است یا مشروط به توبه و مانند آن؟ البته این دو سؤال به هم مربوط است.و پاسخ آن را در آیات بعد به خوبی می توان یافت زیرا سه دستور در آیات بعد داده شده که همه چیز را روشن می سازد: أَنِيبُوا إِلىٰ رَبِّكُمْ (به سوی پروردگارتان باز گردید) وَ أَسْلِمُوا لَهُ (در برابر فرمان او تسلیم شوید) وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ (پیروی کنید از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده).

این دستورهای سه گانه می گوید درهای غفران و رحمت به روی همه بندگان بدون استثنا گشوده است مشروط بر اینکه بعد از ارتکاب گناه به خود آیند، و تغییر مسیر دهند،رو به سوی درگاه خدا آورند،در برابر فرمانش تسلیم باشند و با عمل،صداقت خود را در این توبه و انابه نشان دهند،به این ترتیب نه شرک از آن مستثناست و نه غیر آن،و نیز مشروط بودن این عفو عمومی و رحمت واسعه به شرائطی غیر قابل انکار است.

و اگر می بینیم در آیه ۴۸ سوره نساء بخشش و عفو مشرکان را استثنا کرده در مورد مشرکانی است که در حالت شرک از دنیا بروند،نه آنها که بیدار شوند و راه حق پیش گیرند،چرا که اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان صدر اسلام چنین بوده اند.

اگر حال بسیاری از مجرمان را در نظر بگیریم که بعد از انجام گناهان کبیره چنان ناراحت و پشیمان می شوند که باور نمی کنند راه بازگشتی به روی آنها باز باشد و آن چنان خود را آلوده می دانند که با هیچ آبی قابل شستشو نیستند می پرسند آیا به راستی گناهان ما قابل بخشش است؟

ص :۵۰۱

آیا راهی به سوی خدا برای ما باز است؟آیا پلی در پشت سر ما وجود دارد که ویران نشده باشد؟مفهوم آیه را به خوبی درک می کنیم،زیرا آنها آماده هر گونه توبه اند ولی گناه خود را قابل بخشش نمی دانند،مخصوصا اگر بارها توبه کرده باشند و شکسته باشند.

این آیه به همه آنها نوید می دهد که راه به روی همه شما باز است.

لذا"وحشی "جنایتکار معروف تاریخ اسلام و قاتل "حمزه سید الشهداء"هنگامی که می خواست مسلمان شود از این می ترسید که توبه اش پذیرفته نگردد،زیرا به راستی گناه او بسیار سنگین بود،جمعی از مفسران می گویند:آیه فوق نازل شد و درهای رحمت الهی را به روی وحشی و وحشیهای توبه کار گشود! گر چه این سوره از سوره های مکی است و آن روز که این آیات نازل شد نه جنگ احد رخ داده بود و نه داستان شهادت حمزه و توبه وحشی،بنا بر این این ماجرا نمی تواند شان نزولی برای آیه باشد،بلکه از قبیل تطبیق یک قانون کلی بر یکی از مصادیق آن است،اما به هر حال گستردگی مفهوم آیه را می تواند مشخص کند.

از آنچه گفتیم روشن شد که اصرار بعضی از مفسران مانند"آلوسی"در "روح المعانی"بر اینکه وعده غفران در آیه فوق مشروط به چیزی نیست،و حتی هفده دلیل برای آن ذکر کرده!مطلب نادرستی است،چرا که با آیات بعد تضاد روشنی دارد،و ادله هفده گانه او که بسیاری از آن قابل ادغام در یکدیگر است چیزی بیش از این نمی رساند که رحمت خدا وسیع و گسترده است که شامل همه گنهکاران می شود و این منافات با مشروط بودن این وعده الهی به قرینه آیات بعد ندارد.

در مورد این آیه مطالب دیگری است که به خواست خدا در بحث"نکات"

خواهد آمد.

*** در آیه بعد راه ورود در این دریای بیکران رحمت الهی را به همه مجرمان و گنهکاران نشان می دهد،می فرماید:"به سوی پروردگارتان باز گردید"و مسیر زندگی خود را اصلاح کنید( وَ أَنِیبُوا إِلیٰ رَبِّکُمْ ).

"و در برابر او تسلیم شوید،و فرمانش را به گوش جان بشنوید و پذیرا گردید پیش از آنکه عذاب الهی دامانتان را بگیرد،سپس هیچکس نتواند به یاری شما برخیزد( وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ الْعَذٰابُ ثُمَّ لاٰ تُنْصَرُونَ ).

*** بعد از پیمودن این دو مرحله(مرحله"انابه"و"اسلام")سخن از مرحله سوم که مرحله"عمل"است به میان آورده می افزاید:"از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید،پیش از آنکه عذاب الهی به طور ناگهانی به سراغتان آید در حالی که از آن خبر ندارید" ( وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ الْعَذٰابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لاٰ تَشْعُرُونَ ).

و به این ترتیب مسیر وصول به رحمت خدا سه گام بیشتر نیست:

گام اول توبه و پشیمانی از گناه و روی آوردن به سوی خدا است.

گام دوم ایمان و تسلیم در برابر فرمان او.

گام سوم عمل صالح است.

و بعد از این سه گام ورود در دریای بیکران رحمتش طبق وعده ای که فرموده قطعی است،هر چند بار گناهان انسان سنگین باشد.

در اینکه منظور از اِتَّبِعُوا أَحْسَنَ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ (از بهترین چیزی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید)چیست مفسران

ص :۵۰۳

احتمالات متعددی داده اند.

آنچه از همه بهتر به نظر می رسد این است که دستوراتی که از سوی خداوند نازل شده مختلف است بعضی دعوت به واجبات و بعضی مستحبات،و بعضی مشتمل بر اجازه مباحات است،منظور از احسن انتخاب واجبات و مستحبات می باشد،با توجه به سلسله مراتب آنها.

بعضی نیز آن را اشاره به قرآن در میان کتب آسمانی دانسته اند به قرینه آنچه در آیه **۲۳** همین سوره"زمر"آمده است که قرآن را"احسن الحدیث" (بهترین سخن)نامیده: اَللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتٰاباً مُتَشٰابِهاً مَثٰانِيَ .

البته این دو تفسیر منافاتی با هم ندارد.

***

## نکته ها:

### اشاره

### ۱-راه توبه به روی همه باز است

از مشکلات مهمی که بر سر راه مسائل تربیتی وجود دارد احساس گناهکاری بر اثر اعمال بد پیشین است،مخصوصا زمانی که این گناهان سنگین باشد که این فکر دائما در نظر انسان مجسم می شود که اگر بخواهد مسیر خود را به سوی پاکی و تقوا تغییر دهد،و به راه خدا باز گردد چگونه می تواند از مسئولیت سنگین گذشته خود را برهاند،این فکر مانند کابوسی وحشتناک بر روح او سایه می افکند،و چه بسا او را از تغییر برنامه زندگی و گرایش به پاکی باز می دارد به او می گوید توبه کردن چه سود؟! زنجیر اعمال گذشته ات همچون یک طوق لعنت بر دست و پای تو است،اصلا تو رنگ گناه پیدا کرده ای،رنگی ثابت و تغییرناپذیر! کسانی که با مسائل تربیتی و گنهکاران توبه کار سر و کار دارند آنچه را گفتیم به خوبی آزموده اند،آنها می دانند که این چه مشکل بزرگی است؟

ص: ۵۰۴

در فرهنگ اسلامی که از قرآن مجید گرفته شده این مشکل حل شده، و توبه و انابه را هر گاه با شرائط همراه باشد وسیله قاطعی برای جدا شدن از گذشته،و آغاز یک زندگی جدید،و حتی "تولد ثانوی" می داند کرارا در روایات در باره بعضی از گنهکاران می خوانیم کمن ولدته امه:"او همانند کسی است که از مادر متولد شده"! به این ترتیب قرآن درهای لطف الهی را به روی هر انسانی در هر شرائطی و با هر گونه بار مسئولیتی باز می گذارد و نمونه زنده اش آیات فوق است که با انواع لطائف بیان مجرمان و گناهکاران را به سوی خدا دعوت می کند و به آنها قول می دهد که می توانند خود را از زندگی گذشته به کلی جدا کنند.

در روایتی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم

التائب من الذنب کمن لا ذنب له: "کسی که از گناه توبه کند همانند کسی است که اصلا گناه نکرده است" (۱).

همین معنی با اضافه ای از امام باقر ع نقل شده که فرمود:

التائب من الذنب کمن لا ذنب له،و المقیم علی الذنب و هو مستغفر منه کالمستهزء :

"کسی که از گناه توبه کند همچون کسی است که گناه نکرده،و کسی که استغفار می کند و با اینحال به گناه ادامه می دهد مانند کسی است که مسخره می کند" (۲).

ولی بدیهی است این بازگشت به سوی رحمت الهی نمی تواند بی قید و شرط باشد که او حکیم است و کاری بی حساب نمی کند،اگر آغوش رحمتش را به روی همگان گشوده و پیوسته آنها را به سوی خود می خواند،وجود آمادگیهایی در بندگان نیز لازم است.

از یک سو باید با تمام وجود خواهان بازگشت باشند و انقلاب درونی



---

۱- ۱) سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۱۲۷(ماده توبه).

۲- ۲) اصول کافی جلد ۲ باب التوبه حدیث ۱۰ صفحه ۳۱۶.

و دگرگونی بنیادی پیدا کنند.

از سوی دیگر باید بعد از بازگشت پایه های ایمان و اعتقاداتشان که بر اثر طوفان گناه فرو ریخته نوسازی و تجدید بنا شود.

و از سوی سوم بایـد با اعمال صالـح ناتوانی روحی و ضـعف اخلاقی خود را جبران نماینـد،البته هر قدر گناهان سابق سـنگینتر بوده بایـد اعمـال صالحتری انجام دهنـد،و این دقیقا همانست که قرآن در سه آیه فوق تحت عنوان"انابه" و"اسـلام"و"اتباع از احسن"بیان کرده است.

***

## ۲-سنگین باران

بعضی از مفسران شان نزولهایی برای آیات فوق ذکر کرده اند که احتمالا همه از قبیل "تطبیق"است،نه"شان نزول".

از جمله داسـتان"وحشـی"است که در میدان احد بزرگترین جنایت را مرتکب شد،و عموی پیامبر ص حمزه آن افسـر شـجاعی که جـان خود را همه جـا سپر برای پیـامبر ص می سـاخت به طرز نـاجوانمردانه ای شـهید کرد،هنگـامی که اسـلام اوج گرفت مسـلمانان در همه جا پیروز شدند وحشـی می خواست اسـلام بیاورد اما می ترسـید اسلامش مورد قبول واقع نشود که آیه فوق نـازل گردیـد و او اسـلام آورد،پیـامبر ص از او پرسـید:"عمویم حمزه را چگونه کشتی"؟وحشـی ماجرا را شـرح داد پیامبر ص سخت گریه کرد،توبه او را پذیرا شد ولی به او فرمود:

غیب وجهک عنی فانی لا اسـتطیع النظر الیک فلحق بالشام فمات فی الخمر "در برابر چشـمان من هرگز ظاهر مشو چرا که نمی توانم به تو نگاه کنم،وحشی به سوی شام رفت و سرانجام در سرزمین خمر از دنیا رفت.

بعضی سؤال کردند آیا این آیه تنها در باره او است یا همه مسلمین را شامل

می شود فرمود همه را شامل می شود (۱).

دیگر داستان مرد"نباش"است(کسی که قبرها را می شکافت و کفن مردگان را باز می کرد و با خود می برد)که فشرده اش چنین است:

"جوانی گریان خدمت پیامبر ص آمد و سخت ناراحت بود و می گفت از خشم خدا می ترسم.

فرمود:شرک آورده ای؟! گفت:نه.

فرمود:خون ناحق ریخته ای؟ عرض کرد:نه.

فرمود:خدا گناه تو را می آمرزد هر قدر زیاد باشد.

عرض کرد:گناه من از آسمان و زمین و عرش و کرسی بزرگتر است.

فرمود:گناهت از خدا هم بزرگتر است؟! عرض کرد:نه خدا از همه چیز بزرگتر است.

فرمود:برو(توبه کن)که خدای عظیم گناه عظیم را می آمرزد.

بعد فرمود:بگو ببینم گناه تو چیست؟ عرض کرد:ای رسول خدا ص از روی تو شرم دارم که بازگو کنم.

فرمود:آخر بگو ببینم چه کرده ای؟! عرض کرد:هفت سال نبش قبر می کردم،و کفنهای مردگان را برمی داشتم تا اینکه روزی به هنگام نبش قبر به جسد دختری از انصار برخورد کردم،بعد از آنکه او را برهنه کردم دیو نفس در درونم به هیجان در آمد...(سپس ماجرای تجاوز خود را شرح می دهد).



---

۱- ۱) "سفینه البحار"جلد ۲ صفحه ۶۳۷(ماده وحش)و تفسیر فخر رازی جلد ۲۷ صفحه ۴ و تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۹۳.

هنگامی که سخنش به اینجا رسید پیامبر ص سخت برآشفت و ناراحت شد فرمود:

این فاسق را بیرون کنید،و رو به سوی او کرده اضافه نمود:تو چقدر به دوزخ نزدیکی؟! جوان بیرون آمد سخت گریه می کرد،سر به بیابان گذاشت و عرض می کرد:

ای خدای محمد ص!اگر توبه مرا می پذیری پیامبرت را از آن با خبر کن و اگر نه آتشی از آسمان بفرست و مرا بسوزان و از عذاب آخرت برهان،اینجا بود که پیک وحی خدا بر پیامبر نازل شد و آیه" قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا... " را بر آن حضرت خواند" (۱).

تلاوت این آیه از سوی جبرئیل در اینجا ممکن است به عنوان نخستین بار نباشد که جنبه شان نزول پیدا کند،بلکه تکرار آیه ای باشد که قبلا نازل شده برای تاکید و توجه بیشتر و اعلام قبول توبه آن مرد گنهکار.

باز تکرار می کنیم که اینگونه اشخاص که بار سنگین از گناه را به دوش می کشند مسئولیت سنگینتری در مقام جبران از طریق اعمال صالح خود دارند.

فخر رازی شان نزول دیگری برای آیات فوق آورده است،نقل می کند بعضی گفته اند:این آیات در باره اهل مکه نازل شده،آنها می گفتند:محمد ص چنین فکر می کند که هر کس پرستش بت کند یا دستش به خون انسانی آغشته شود هرگز بخشوده نخواهد شد،در عین حال به ما می گوید اسلام بیاورید،ما چگونه اسلام بیاوریم در حالی که هم بت پرستیده ایم و هم خون بی گناهان ریخته ایم؟!(آیات فوق نازل شد و درهای توبه را به روی آنان گشود) (۲).

*** ***



---

۱- ۱) "تفسیر ابو الفتوح رازی"جلد نهم صفحه ۴۱۲(ذیل آیات مورد بحث) با مقداری تلخیص.

۲- ۲) "تفسیر کبیر فخر رازی"جلد ۲۷ صفحه ۴"(ذیل آیات مورد بحث).

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۵۶ تا ۵۹]

### اشاره

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يٰا حَسْرَتىٰ عَلىٰ مٰا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اَللّٰهِ وَ إِنْ كُنْتُ لَمِنَ اَلسّٰاخِرِينَ (۵۶) أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اَللّٰهَ هَدٰانِي لَكُنْتُ مِنَ اَلْمُتَّقِينَ (۵۷) أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى اَلْعَذٰابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ اَلْمُحْسِنِينَ (۵۸) بَلىٰ قَدْ جٰاءَتْكَ آيٰاتِي فَكَذَّبْتَ بِهٰا وَ اِسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ اَلْكٰافِرِينَ (۵۹)

### ترجمه:

۵۶-(این دستورها به خاطر آن است که)مبادا کسی روز قیامت بگوید:افسوس بر من از کوتاهی هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم و(آیات او را)به سخریه گرفتم! ۵۷-و مبادا بگوید:اگر خداوند مرا هدایت می کرد از پرهیزگاران بودم.

۵۸-یا هنگامی که عذاب را می بیند بگوید:آیا می شود بار دیگر(به دنیا)بازگردم تا از نیکوکاران باشم؟! ۵۹-آری آیات من به سراغ تو آمد اما آن را تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از کافران بودی!.

ص: ۵۰۹

**تفسیر:**

آن روز پشیمانی بیهوده است

در آیات گذشته دستور مؤکدی برای توبه و اصلاح و جبران اعمال گذشته آمده بود،آیات مورد بحث در تعقیب آن آمده،نخست می گوید:"این دستورها به خاطر آن داده شد که مبادا کسی روز قیامت بگوید:افسوس بر من از کوتاهی هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم!و آیات و رسولان او را به سخریه گرفتم"! ( أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یٰا حَسْرَتیٰ عَلیٰ مٰا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللّٰهِ وَ إِنْ کُنْتُ لَمِنَ السّٰاخِرِینَ ) (۱)"یا حسرتا"در اصل"یا حسرتی"بوده(حسرت به یاء متکلم اضافه شده است)و حسرت به معنی اندوه و غم بر چیزهایی است که از دست رفته و پشیمانی ببار آورده است.

"راغب"در مفردات می گوید:این کلمه از ماده"حسر"(بر وزن حبس) به معنی برهنه کردن و کنار زدن لباس است،و از آنجا که در موارد ندامت و اندوه بر گذشته گویی پرده های جهل کنار رفته،این تعبیر به کار می رود.

آری هنگامی که انسان وارد عرصه محشر می شود و نتیجه تفریطها،و مسامحه کاریها و خلافکاریها،و شوخی گرفتن جدیها،را در برابر چشم خود می بیند، فریادش به"وا حسرتا"بلند می شود،اندوهی سنگین توأم با ندامتی عمیق بر قلب او سایه می افکند،و این حالت درونی خود را بر زبان آورده و به صورت جمله های فوق بیان می دارد.

در اینکه"جنب اللّٰه"در اینجا به چه معنی است؟مفسران احتمالات



---

۱- ۱) آغاز این آیه محذوفی دارد که آن را با آیات قبل پیوند می دهد،و در تقدیر چنین است"لئلا تقول نفس"یا"حذرا ان تقول نفس..."،در صورت دوم "مفعول له"برای"انیبوا و اسلموا و اتبعوا"خواهد بود-ان در جمله" وَ إِنْ کُنْتُ لَمِنَ السّٰاخِرِینَ "مخففه از مثقله است و در اصل"انی کنت لمن الساخرین"بوده است.

فراوانی داده اند.

واقع این است که"جنب"در لغت به معنی پهلو است و سپس به هر چیزی که در کنار چیزی قرار گرفته باشد اطلاق می شود،همانگونه که"یمین" و"یسار"به معنی طرف چپ و راست بدن است،سپس به هر چیزی که در این ناحیه قرار گیرد یمین و یسار گفته می شود،در اینجا"جنب اللّه"نیز به معنی تمام اموری است که در جانب پروردگار قرار دارد:فرمان او،اطاعت او،قرب او،کتب آسمانی که از ناحیه او نازل شده است،همه در معنی آن جمع است.

و به این ترتیب گنهکاران اظهار ندامت و پشیمانی و غم و اندوه و حسرت نسبت به تمام کوتاهی هایی که در برابر خداوند داشتند می کنند،مخصوصا روی مساله سخریه و استهزا نسبت به آیات و رسولان او انگشت می نهند،چرا که عامل اصلی تفریطهای آنها همین بی اعتنایی و شوخی پنداشتن این حقایق بزرگ بر اثر جهل و غرور و تعصب است.

*** سپس می افزاید:"و مبادا بگوید:اگر خداوند مرا هدایت می کرد از پرهیزگاران بودم"( أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللّهَ هَدانِی لَکُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِینَ ).

این سخن را گویا زمانی می گوید که او را به پای میزان حساب می آورند، گروهی را می بیند که با دست پر از حسنات به سوی بهشت روانه می شوند،او نیز آرزو می کند در صف آنان باشد و همراه آنان به سوی نعمتهای الهی برود.

*** باز می افزاید:"و مبادا هنگامی که عذاب الهی را می بیند بگوید آیا می شود بار دیگر مرا به دنیا بازگردانند تا از نیکوکاران باشم"؟!( أَوْ تَقُولَ حِینَ تَرَی الْعَذابَ لَوْ أَنَّ لِی کَرَّةً فَأَکُونَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ ).

این هنگامی است که او را به سوی دوزخ می برند و چشمش به آتش سوزان

و منظره عذاب دردناک آن می افتد،آهی از دل بر می کشد و آرزو می کند ای کاش به او اجازه داده می شد تا به دنیا بازگردد،تبهکاریهای گذشته را با اعمال نیکش بشوید و در صف نیکوکاران جای گیرد.

به این ترتیب هر یک از این گفتارهای سه گانه مجرمان در قیامت در موقفی اظهار می شود:

با ورود در صحنه محشر اظهار حسرت می کند.

با مشاهده پاداش پرهیزکاران آرزوی سرنوشت آنها را می نماید.

و با مشاهده عذاب الهی آرزوی بازگشت به دنیا و جبران گذشته می کند.

*** قرآن در برابر این سه گفتار تنها به گفتار دوم چنین پاسخ می گوید:"آری آیات من به سراغ تو آمد اما آن را تکذیب کردی،و تکبر ورزیدی،و از کافران بودی"( بَلیٰ قَدْ جٰاءَتْکَ آیٰاتِی فَکَذَّبْتَ بِهٰا وَ اسْتَکْبَرْتَ وَ کُنْتَ مِنَ الْکٰافِرِینَ ) (۱).

یعنی اینکه می گویی"اگر هدایت الهی به سراغ من آمده بود از پرهیزگاران بودم هدایت الهی چیست؟جز اینهمه کتب آسمانی و فرستادگان خدا و آیات و نشانه های حق در آفاق و انفس؟ همه این آیات را دیدی و شنیدی عکس العمل تو در مقابل آن چه بود؟تکذیب و استکبار و کفر! مگر ممکن است خدا بدون اتمام حجت کسی را مجازات کند؟مگر میان

ص:۵۱۲

---

۱- ۱) گر چه قائل در آیات گذشته"نفس"بوده،و آن مؤنث است،و کرارا در آیات قرآن اوصاف و افعال مربوط به آن به صورت مؤنث آمده،ولی در آیه مورد بحث ضمیر کذبت و ما بعد آن به صورت مذکر آمده است این به خاطر آن است که در اینجا منظور از آن انسان و مانند آن می باشد بعضی نیز گفته اند که نفس به مذکر و مؤنث هر دو اطلاق می شود.

تو و هدایت یافتگان تفاوتی از نظر برنامه های تربیتی خداوند وجود داشت؟ بنا بر این مقصر اصلی خودت هستی و خود کرده ای که لعنت بر خودت باد! از میان این سه عمل "استکبار"ریشه اصلی است و به دنبال آن"تکذیب آیات الهی"و نتیجه آن"کفر و بی ایمانی"است.

اما چرا از گفتار اول آنها پاسخ نمی دهد؟زیرا واقعیتی است که گریزی از آن نیست،آنها باید حسرت بخورند و غرق غم و اندوه باشند.

و اما در مورد گفتار سوم دائر به تقاضای بازگشت به دنیا چون در موارد متعددی از آیات قرآن به آن پاسخ داده شده(از جمله آیه ۲۸ سوره انعام وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ "اگر بازگردند همان اعمال گذشته را تکرار خواهند کرد.و آنها دروغ می گویند"و همچنین آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون،دیگر نیازی به تکرار نبوده است.

از این گذشته پاسخی را که از گفتار دوم آنها داده است می تواند اشاره ای به پاسخ این سؤال نیز باشد،زیرا هدف از بازگشت به دنیا چیست؟آیا چیزی جز اتمام حجت است،در حالی که خداوند اتمام حجت بر آنان کرده،و چیزی در این زمینه کم نگذارده است که بار دوم آن را بیان کند،آن تنبه و بیداری که مجرمان به هنگام مشاهده عذاب پیدا می کنند یک نوع"بیداری اضطراری"است که در صورت بازگشت به حال عادی آثار آن باقی نخواهد ماند،درست همانند مطلبی است که قرآن در باره مشرکان به هنگام گرفتار شدن در میان امواج دریا بیان می کند که خدا را به اخلاص می خوانند،اما وقتی که به ساحل نجات رسیدند همه چیز را به دست فراموشی می سپارند فَإِذا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوُا اللّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمّا نَجّاهُمْ إِلَی الْبَرِّ إِذا هُمْ یُشْرِکُونَ (عنکبوت-۶۵).

***

ص:۵۱۳

**نکته ها:**

## اشاره

### ۱-تفریط در جنب اللّه:

گفتیم"جنب اللّه"در آیات مورد بحث معنی وسیعی دارد که هر گونه مطلبی را که مربوط به خداوند است شامل می شود،و به این ترتیب تفریط در این قسمت شامل تمام انواع تفریطها در اطاعت فرمان او،و پیروی از کتب آسمانی،و اقتدا به انبیاء و اولیاء می گردد.

به همین دلیل در روایات متعددی از ائمه اهل بیت ع می خوانیم که "جنب اللّه"به امامان تفسیر شده است،از جمله در روایتی در اصول کافی از امام موسی بن جعفر ع در تفسیر "یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللّهِ " چنین آمده:

جنب اللّه امیر المؤمنین(ع)و کذلک من کان بعده من الاوصیاء بالمکان الرفیع الی ان ینتهی الامر الی آخرهم "جنب اللّه امیر مؤمنان ع و همچنین اوصیای بعد از او هستند که مقام والایی دارند،تا به آخرین نفر آنها برسد"(که حضرت مهدی ارواحنا فداه می باشد)" (۱).

و نیز در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق ع می خوانیم:"نحن جنب اللّه":"جنب اللّه مائیم" (۲).

همین معنی در روایات دیگری از ائمه دیگر ع نیز نقل شده است.

همانگونه که بارها گفته ایم این تفسیرها از قبیل بیان مصداقهای روشن است،چرا که مسلم است پیروی از مکتب امامان پیروی از پیامبر و اطاعت فرمان خدا است چرا که آنها از خود چیزی نمی گویند.

در حدیث دیگری مصداق روشن حسرت داران روز قیامت را"عالمان بی عمل"معرفی می کند،در کتاب"محاسن"از امام باقر ع آمده است:



---

۱- ۱ و ۲) تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۹۵.

۲-

ان اشد الناس حسره یوم القیامه الذین وصفوا العدل ثم خالفوه،و هو قول اللّه عز و جل أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یٰا حَسْرَتیٰ عَلیٰ مٰا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللّٰهِ :

"از همه مردم متاسف تر در روز قیامت کسانی هستند که طریقه حق و عدالت را برای مردم توصیف کردند سپس خود به مخالفت برخاستند،و این همان است که خداوند متعال می گوید: أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یٰا حَسْرَتیٰ عَلیٰ مٰا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللّٰهِ (۱).

***

### ۲-در آستانه مرگ یا در قیامت؟

آیا این گفتگوهای سه گانه ای که مجرمان بعد از مشاهده عذاب الهی دارند مربوط به عذاب استیصال در پایان عمرشان است؟یا مربوط به زمان ورود در صحنه قیامت؟ معنی دوم صحیحتر به نظر می رسد،هر چند آیات قبل از آن مربوط به عذاب استیصال است،و آیه بعد از آن مربوط به قیامت،شاهد این سخن آیه ۳۱ سوره انعام است که می فرماید: قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقٰاءِ اللّٰهِ حَتّٰی إِذٰا جٰاءَتْهُمُ السّٰاعَةُ بَغْتَةً قٰالُوا یٰا حَسْرَتَنٰا عَلیٰ مٰا فَرَّطْنٰا فِیهٰا :"آنها که لقای پروردگار را انکار کردند گرفتار زیان شدند،وضع آنها به همین منوال ادامه می یابد تا زمانی که قیامت به طور ناگهانی فرا رسد،می گویند:ای افسوس که در باره آن کوتاهی کردیم".

در روایات فوق نیز شاهدی بر این معنی داشتیم.

***

ص: ۵۱۵

---

۱- ۱) همان مدرک صفحه ۴۹۶.

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۶۰ تا ۶۴]

### اشاره

وَ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ تَرَى اَلَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اَللّٰهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْمُتَكَبِّرِينَ (۶۰) وَ يُنَجِّي اَللّٰهُ اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا
بِمَفٰازَتِهِمْ لاٰ يَمَسُّهُمُ اَلسُّوءُ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۱) اَللّٰهُ خٰالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۶۲) لَهُ مَقٰالِيدُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ
اَلْأَرْضِ وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيٰاتِ اَللّٰهِ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْخٰاسِرُونَ (۶۳) قُلْ أَ فَغَيْرَ اَللّٰهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا اَلْجٰاهِلُونَ (۶۴)

### ترجمه:

۶۰-و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند می بینی که صورتهایشان سیاه است،آیا در جهنم جایگاهی برای متکبران نیست؟ ۶۱-و خداوند کسانی را که تقوی پیشه کردند با رستگاری رهایی می بخشد،هیچ بدی به آنها نمی رسد و هرگز غمگین نخواهند شد.

۶۲-خداوند خالق همه چیز است و حافظ و ناظر بر همه اشیاء.

۶۳-کلیدهای آسمان و زمین از آن او است،و کسانی که به آیات خداوند کافر شدند زیانکارند.

۶۴-آیا به من دستور می دهید که غیر خدا را عبادت کنم ای جاهلان؟!

### تفسیر:

خداوند آفریدگار و حافظ همه چیز است

از آنجا که در آیات گذشته سخن از مشرکان دروغپرداز و مستکبری بود که

ص: ۵۱۶

در روز قیامت از کرده خود پشیمان می شوند و تقاضای بازگشت به این جهان می کنند،تقاضایی بی حاصل و غیر قابل قبول،در آیات مورد بحث در ادامه همین سخن می گوید:"در روز قیامت کسانی را که دروغ بر خدا بستند می بینی که صورتهایشان سیاه است"!( وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اللّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ ).

سپس می افزاید:"آیا در جهنم جایگاهی برای مستکبران نیست"؟! ( أَ لَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْمُتَکَبِّرِینَ ).

گر چه مفهوم" کَذَبُوا عَلَی اللّهِ "(دروغ بر خدا بستند)وسیع و گسترده است،ولی در مورد آیه بیشتر نظر روی نسبت دادن شریک به خدا و ادعای وجود فرزند برای او از فرشتگان یا حضرت مسیح ع و مانند آن است.

همچنین واژه"مستکبر"هر چند به تمام کسانی که خود بزرگ بین هستند اطلاق می گردد.ولی در اینجا بیشتر منظور کسانی است که در برابر دعوت انبیاء به آئین حق استکبار جستند،و از پذیرش دعوت آنها سر باز زدند.

روسیاهی دروغگویان در قیامت نشانه ذلت و خواری و رسوایی آنها است،و چنان که می دانیم عرصه قیامت عرصه بروز اسرار نهان و تجسم اعمال و افکار انسان است،آنها که در این دنیا قلبهایی سیاه و تاریک داشتند،و اعمالشان نیز همچون افکارشان تیره و تار بود،در آنجا این حال درونی آنها به برون منتقل می شود،و چهره هایشان تاریک و سیاه خواهد بود.

و به تعبیر دیگر:در قیامت ظاهر و باطن یکی می شود،و صورتها به رنگ دلها درمی آید،که قلبی تاریک دارند صورتی تاریک خواهند داشت،و آنها که قلبهایشان نورانی است صورتهایشان نیز چنین است.

چنان که در آیه ۱۰۶ و ۱۰۷ سوره آل عمران می خوانیم: یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِینَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ کَفَرْتُمْ بَعْدَ إِیمانِکُمْ فَذُوقُوا

ص :۵۱۷

الْعَذٰابَ بِمٰا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ- وَ أَمَّا الَّذِینَ ابْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِی رَحْمَتِ اللّٰهِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ :"در آن روز صورتهایی سفید و صورتهایی سیاه می گردد،آنها که صورتهایشان سیاه شده به آنان گفته می شود:آیا بعد از ایمان کافر شدید،اکنون بچشید عذاب را به خاطر کفرتان-و آنها که چهره هایشان سفید و نورانی است در رحمت خدا جاودانه خواهند ماند".

جالب توجه اینکه از پاره ای از روایات که از منابع اهل بیت ع نقل شده استفاده می شود که دروغ بستن بر خداوند که مایه روسیاهی در قیامت است معنی گسترده ای دارد که ادعای امت و رهبری به ناحق را نیز شامل می شود، چنان که صدوق در کتاب"اعتقادات"از امام صادق ع نقل می کند هنگامی که از تفسیر این آیه از آن حضرت سؤال کردند فرمود:"

من زعم انه امام و لیس بامام"قیل و ان کان علویا فاطمیا؟قال و ان کان علویا فاطمیا: "منظور کسی است که خود را امام پندارد در حالی که امام نباشد"گفتند:هر چند از نسل علی ع و اولاد فاطمه ع باشد؟فرمود:"هر چند از نسل علی ع و اولاد فاطمه ع باشد" (۱).

این در حقیقت بیان یک مصداق روشن است،چرا که ادعای امامت و رهبری الهی اگر واقعیت نداشته باشد از واضحترین مصداقهای دروغ بر خدا است.

همچنین کسانی که به پیامبر ص یا امام بر حق نسبت دروغ دهند آن نیز در واقع دروغ بر خدا است،چرا که آنها از خود چیزی نمی گویند.

لذا در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

من حدث عنا بحدیث فنحن سائلوه عنه یوما فان صدق علینا فانما یصدق علی اللّٰه و علی رسوله،

ص :۵۱۸

---

۱- ۱) "اعتقادات الامامیه"طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۹۶-همین معنی از تفسیر علی بن ابراهیم و کتاب کافی نیز نقل شده است(به کتاب کافی جلد اول"باب من ادعی الامامه و لیس لها باهل"حدیث اول و سوم مراجعه شود).

و ان کذب علینا فانه یکذب علی اللّه و رسوله،لانا اذا حدثنا لا نقول قال فلان و قال فلان،انما نقول قال اللّه و قال رسوله(ص)ثم تلا هذه الایه " وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اللّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ... ":

"هر کس حدیثی از ما نقل کند ما روزی از او سؤال خواهیم کرد:اگر راست گفته و از ما بوده،سخن حقی را به خدا و پیامبرش نسبت داده است،و اگر بر ما دروغ بسته دروغ بر خدا و رسول بسته است،زیرا ما هنگامی که حدیثی می گوئیم نمی گوئیم فلان و فلان گفته اند،بلکه می گوئیم خدا گفته،پیامبرش گفته است، سپس این آیه را تلاوت فرمود: وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اللّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ... " (۱).

این حدیث به خوبی نشان می دهد که امامان اهل بیت ع از خود چیزی نمی گفتند،و تمام احادیث صحیح و معتبری که از آنها نقل شده بازگشت به احادیث پیامبر ص می کند،و این نکته ای است که برای همه دانشمندان اسلام قابل دقت است،بنا بر این افرادی هم که امامت آنها را نپذیرفته اند باید سخنانشان را به عنوان روایاتی از پیامبر ص بپذیرند،به مضمون همین حدیث،حدیث دیگری از امام صادق ع در کافی نقل شده که می گوید:"حدیث هر یک از ما امامان حدیث دیگری است و حدیث ما حدیث رسول اللّه است"(کافی جلد اول باب روایه الکتب و الحدیث حدیث ۱۴).

این سخن نیز شایان توجه است که از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که سرچشمه اصلی کفر همان کبر است چنان که در باره شیطان می خوانیم: أَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرِینَ :"او سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد"(بقره آیه ۳۴).

و به همین دلیل جایگاه متکبران جز آتش سوزان جهنم نمی تواند باشد،



---

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث.

حتی در حدیثی از پیامبر اسلام ص آمده:

ان فی جهنم لواد للمتکبرین یقال له سقر،شکی الی اللّٰه عز و جل شده حره،و سأله ان یتنفس فاذن له فتنفس فاحرق جهنم! "در جهنم سرزمینی است مخصوص متکبران که به آن سقر گفته می شود یک وقت از شدت حرارتش به خداوند شکایت کرد و تقاضا کرد تنفسی کند به او اجازه داده شد،نفسی کشید که جهنم را سوزانید! (۱).

*** در آیه بعد سخن از نقطه مقابل این گروه یعنی گروه پرهیزگاران و سعادت آنها در قیامت در میان است،می فرماید:"خداوند کسانی را که تقوی پیشه کردند رهایی می بخشد و رستگار می سازد"( وَ یُنَجِّی اللّٰهُ الَّذِینَ اتَّقَوْا بِمَفٰازَتِهِمْ ) .(۲)

سپس این فلاح و پیروزی را با این دو جمله کوتاه و پرمعنی توضیح می دهد:

"هیچ بدی به آنها نمی رسد و غم و اندوهی به آنها راه نمی یابد"( لاٰ یَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ ).

در جهانی زندگی می کنند که جز نیکی و پاکی و وجد و سرور چیزی وجود ندارد،این تعبیر کوتاه در حقیقت تمام مواهب الهی را در خود جمع کرده است.

*** آیه بعد بار دیگر به مساله توحید و مبارزه با شرک باز می گردد و گفتگوهایی را که با مشرکان داشت ادامه می دهد.

ص: ۵۲۰

---

۱- ۱) تفسیر"علی بن ابراهیم"طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۹۶-همین معنی در تفسیر"صافی"ذیل آیات مورد بحث نیز آمده است.

۲- ۲) "مفازه"مصدر میمی و به معنی فلاح و رستگاری و پیروزی است و"با"در "بمفازتهم"یا برای ملابست است،یا سببیت،در صورت اول معنی آیه چنین می شود: "خداوند آنها را نجاتی همراه با رستگاری و پیروزی می دهد"و در صورت دوم معنی آیه این است که"خداوند آنها را به سبب رستگاریشان(کنایه از اعمال صالح و ایمان است) نجات و رهایی می بخشد".

می فرمایـد:"خداونـد خالق همه چیز است و او حافظ و ناظر بر همه اشیاء می باشد"( اَللّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ ).

جمله اول اشاره به"توحید خالقیت"است،جمله دوم اشاره به"توحید ربوبیت".

اما مساله توحیـد خالقیت چیزی است که حتی مشـرکان غالبا به آن معترف بوده انـد چنان که در آیه ۳۸ همین سوره خواندیم که"اگر از مشرکان سؤال کنی چه کسی آسمان و زمین را آفریده است می گویند اللّه".

ولی آنهـا در توحیـد ربوبیت گرفتـار انحراف شـده بودنـد،گـاه حافظ و نگهبان و مـدبر کارهای خود را بتها می دانسـتند و در مشـکلات به آنها پناه می بردند،قرآن با بیان فوق در واقع به این حقیقت اشاره می کند که تدبیر امور عالم و حفظ و نگهداری آن به دست کسی است که آن را آفریده،بنا بر این در همه حال باید به او پناه برد.

"ابن منظور"در"لسان العرب"معانی متعددی برای"وکیل"ذکر کرده،از جمله:کفیل،حافظ و کسـی که به تدبیر امور چیزی قیام می کند.

به این ترتیب ثـابت می شود که بتهـا نه منشأ سودی هسـتند و نه زیانی، نه گرهی را می گشاینـد و نه گرهی به دست آنها زده می شود،موجودات ضعیف و ناتوانی هستند که هیچ کاری از آنها ساخته نیست.

جمعی از پیروان مکتب جبر از جمله" اَللّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ "برای عقیده انحرافی خود اسـتدلال کرده اند و می گویند:اعمال ما نیز در مفهوم آیه وارد است، بنا بر این خداونـد خالق آن است،هر چنـد محل ظهور آن اعضای تن ما است! اشـتباه بزرگ آنها اینجاست که نتوانسـته انـد این مطلب را درک کننـد که خالقیت خداوند نسبت به افعال ما هیچگونه منافاتی با اختیار و آزادی اراده ما ندارد،چرا که این دو نسبت در طول هم است نه در عرض هم

توضیح اینکه:اعمال ما نسبتی به خدا دارد،و هم نسبتی به ما از یک سو چیزی در تمام عالم هستی از حیطه قدرت خداوند بیرون نیست،و اعمال ما از این نظر مخلوق او است،زیرا قدرت و عقل و اختیار و ابزار کار و آزادی عمل را او به ما داده است،و از این نظر عمل ما را می توان به او نسبت داد،او خواسته است که ما آزاد باشیم و اعمال اختیاری بجا آوریم،و تمام وسائل را او در اختیار ما گذارده.

ولی در عین حال ما در عمل خود آزاد و مختاریم و از این نظر افعال ما به ما منتسب است و ما در برابر آن مسئولیم.

اگر کسی بگوید ما خالق اعمال خویش هستیم و خداوند هیچ دخالتی در آن ندارد،او مشرک است،چون معتقد به دو خالق شده،خالق بزرگ و خالق کوچک، و اگر بگوید خالق اعمال ما خداست و ما هیچ دخالتی نداریم،او منحرف است،چرا که حکمت و عدالت خدا را انکار کرده،مگر می شود اعمال مال او باشد و ما در مقابل آن مسئول باشیم؟در این صورت مجازات و پاداش و حساب و معاد و تکلیف و مسئولیت معنی ندارد.

بنا بر این اعتقاد صحیح اسلامی که از جمع بندی آیات قرآن به خوبی به دست می آید این است که تمام اعمال ما هم منتسب به او است و هم منتسب به خود ما و این دو نسبت هیچگونه منافاتی با هم ندارد چرا که دو نسبت طولی است نه عرضی(دقت کنید).

*** آیه بعد با ذکر توحید مالکیت خداوند بحث توحیدی آیه قبل را تکمیل کرده،می گوید:"کلیدهای آسمانها و زمین از آن او است"( لَهُ مَقٰالِیدُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ ).

"مقالید"به گفته غالب ارباب لغت جمع"مقلید"است(هر چند زمخشری در کشاف می گوید این کلمه مفردی از جنس خود ندارد)و"مقلید"و"اقلید"

هر دو به معنی "کلید" است،و به گفته "لسان العرب" و بعضی دیگر اصل آن از "کلید" فارسی گرفته شده،و در عربی نیز به همین معنی استعمال می شود،بنا بر این " مَقٰالِیدُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ "به معنی کلیدهای آسمانها و زمین می باشد (۱).

این تعبیر معمولا کنایه از مالکیت و یا سلطه بر چیزی است،چنان که می گوئیم:کلید این کار به دست فلان است،لذا آیه فوق می تواند هم اشاره به توحید مالکیت خداوند بوده باشد،و هم توحید تدبیر و ربوبیت و حاکمیت او بر عالم هستی.

به همین دلیل بلافاصله بعد از این جمله چنین نتیجه گیری می کند:"کسانی که به آیات خداوند کافر شدند زیانکارند"( وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیٰاتِ اللّٰهِ أُولٰئِکَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ ).

چرا که منبع اصلی و سرچشمه واقعی همه خیرات و برکات را رها کرده و در بیراهه ها سرگردان شده اند،از کسی که تمام کلیدهای آسمان و زمین به دست او است روی برتافته و به سراغ موجودات ناتوانی رفته اند که مطلقا کاری از آنها ساخته نیست.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع آمده است که از رسول خدا ص تفسیر "مقالید"را پرسیدم،فرمود:"

یا علی!لقد سئلت عن عظیم المقالید، هو ان تقول عشرا اذا اصبحت،و عشرا اذا امسیت،لا اله الا اللّه و اللّه اکبر و سبحان اللّه و الحمد للّه و استغفر اللّه و لا قوه الا باللّه(هو)الاول و الآخر و الظاهر و الباطن له الملک و له الحمد(یحیی و یمیت)بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر ":"از کلیدهای بزرگی سؤال کردی آن این است که هر صبح و شام ده بار این جمله ها را تکرار کنی لا اله الا اللّه و اللّه اکبر و سبحان اللّه

ص:۵۲۳

---

۱ - ۱) به گفته بعضی از فرهنگ نویسان فارسی:"کلید"معربش "اقلید"و"اکلیل"و "مقلاد"ابزاری است که به آن قفل را گشایند و بندند(برهان قاطع-پاورقی ها).!

و الحمد للّه...تا آخر حديث".

سپس افزود:"كسى كه هر صبح و شام ده بار اين كلمات را تكرار كند خداوند شش پاداش به او مى دهد كه يكى از آنها را اين مى شمارد كه خداوند او را از شيطان و لشكر شيطان حفظش مى كند تا سلطه اى بر او نداشته باشند" (١).

نـاگفته روشن است كه گفتن اين كلمـات بصورت لقلقه لسان براى اينهمه پاداش كافى نيست بلكه ايمان به محتوى و تخلق به آن نيز لازم است.

اين حـديث ممكن است اشـاره لطيفى به اسـماء حسـناى خداونـد بوده باشـد كه مبـدء حـاكميت و مـالكيت او بر عـالم هسـتى است(دقت كنيد).

*** از مجموع آنچه در باره شاخه هاى توحيد در آيات گذشته ذكر شد به خوبى مى توان نتيجه گرفت كه توحيد در عبادت يـك حقيقت غير قابـل انكـار است،تـا آنجـا كه هيـچ انسان فهميـده و عاقلى نبايـد به خود اجازه دهـد كه در برابر بتها سـجده كنـد،لـذا به دنبـال آن بـا لحنى قاطع و تشـددآميز مى گويـد:"بگو:آيا به من دسـتور مى دهيـد كه غير خـدا را عبادت كنم اى جاهلان"؟!( قُلْ أَ فَغَيْرَ اللّهِ تَأْمُرُونِّى أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجاهِلُونَ ).

اين سـخن مخصوصا با توجه به اينكه كفار و مشـركان گاهى پيامبر اسلام ص را دعوت مى كردند كه خدايان آنها را احترام و پرسـتش كند،و يا حد اقل از عيبجويى و انتقاد نسـبت به بتها بپرهيزد مفهوم عميقترى پيدا مى كند،و با صـراحت اعلام مى دارد كه مساله توحيـد و نفى شـرك مطلبى نيست كه بتوان بر سـر آن معامله و سازش كرد،شـرك بايد در تمام چهره هايش در هم كوبيده شود و از صفحه جهان محو گردد!



---

١- ١) "تفسير قرطبى"جلد ٨ صفحه ۵۷۱۹،و"تفسير ابو الفتوح رازى"جلد ٩ صفحه ۴۱۷ ذيل آيات مورد بحث(با تلخيص ذيل آن).

مفهوم آیه این است که بت پرستان عموما مردمی جاهلند،نه تنها نسبت به پروردگار جهل دارند که مقام والای انسانی خود را نیز نشناخته و لگدمال کرده اند.

تعبیر به امر و دستور در آیه فوق نیز پرمعنی است،و نشان می دهد که آنها با لحنی آمرانه و بدون ذکر دلیل و منطق،پیغمبر اسلام ص را دعوت به بت پرستی می کردند!این موضع گیری از افراد جاهل و نادان عجیب نیست.

آیا این جهل و نادانی نیست که انسان اینهمه نشانه های خدا را در عالم هستی که گواه بر علم و قدرت و تدبیر و حکمت او است رها کرده،و به موجودات بی ارزشی بچسبد که مبدء هیچ اثر و منشأ هیچ خاصیتی نیستند.

***

## [سوره الزمر (۳۹): آيات ۶۵ تا ۶۷]

### اشاره

وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ اَلْخاسِرِينَ (۶۵) بَلِ اَللّهَ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ اَلشّاكِرِينَ (۶۶) وَ ما قَدَرُوا اَللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ اَلْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ اَلْقِيامَةِ وَ اَلسَّماواتُ مَطْوِيّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمّا يُشْرِكُونَ (۶۷)

### ترجمه:

۶۵-به تو و همه انبیای پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی تمام اعمالت نابود می شود، و از زیانکاران خواهی بود! ۶۶-بلکه تنها خداوند را عبادت کن،و از شکرگزاران باش.

۶۷-آنها خدا را آن گونه که شایسته است نشناختند،در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه قدرت او است و آسمانها پیچیده در دست او،خداوند منزه و بلند مقام است از شریکهایی که برای او درست می کنند.

### تفسیر:

اگر مشرک شوی اعمالت بر باد می رود!

این آیات هم چنان مسائل مربوط به شرک و توحید را که در آیات قبل از آن سخن بود تعقیب می کند.

ص: ۵۲۶

در آیه نخست با لحن قاطع خطر شرک را بازگو کرده می فرماید:"به تو و به همه انبیای پیشین وحی فرستاده شده است که اگر مشرک شوی مسلما اعمالت حبط و نابود می گردد و از زیانکاران خواهی بود"( وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ ).

به این ترتیب شرک دو پیامد خطرناک دارد حتی در مورد پیامبران الهی اگر به فرض محال مشرک شوند.

نخست مساله حبط اعمال است،و دوم گرفتار خسران و زیان زندگی شدن.

اما"حبط اعمال"به معنی محو آثار و پاداش عمل به خاطر شرک است چرا که شرط قبولی اعمال اعتقاد به اصل توحید است و بدون آن هیچ عملی پذیرفته نیست.

شرک آتش سوزانی است که شجره اعمال آدمی را می سوزاند.

شرک صاعقه ای است که تمام محصول زندگی او را به آتش می کشد.

و شرک همچون طوفانی است که اعمال آدمی را متلاشی می سازد و با خود می برد چنان که در آیه ۱۸ سوره ابراهیم می خوانیم: مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمالُهُمْ کَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عاصِفٍ لا یَقْدِرُونَ مِمّا کَسَبُوا عَلی شَیْءٍ ذلِکَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِیدُ :"اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی،آنها توانایی ندارند کمترین چیزی از اعمالی را که انجام داده اند به دست آورند،و این گمراهی دور و درازی است".

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده:

ان اللّه تعالی یحاسب کل خلق الا من اشرک باللّه فانه لا یحاسب و یؤمر به الی النار :"خداوند همه بندگان را محاسبه می کند مگر کسی که شرک به خدا آورده که بدون حساب به آتش فرستاده می شود" (۱).

ص:۵۲۷

---

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۴۹۷.

و امـا زیانکار شـدن آنها به خاطر این است که بزرگترین سـرمایه های خود را که عقل و خرد و عمر گرانبها است در این بازار بزرگ تجـارت دنیـا از دست داده و"جز حسـرت و انـدوه متاعی نخریدنـد"! در اینجا این سؤال مطرح می شود که مگر امکان دارد که انبیـای بزرگ الهی راه شـرک پیش گیرنـد که آیه فوق با این لحن با آنها برخورد می کنـد؟ پاسـخ این سؤال روشـن است:انبیا هرگز مشـرک نخواهند شد،هر چند قدرت و اختیار بر این کار را دارند،و معصوم بودن به معنی سلب قدرت و اختیار نیست بلکه بالاـ بودن سـطح معرفت آنهـا و ارتبـاط مسـتقیم و مسـتمرشان با مبـدأ وحی مانع از این است که آنها حتی در یک لحظه فکر شـرک به خود راه دهند،آیا طبیب هوشـمند و حاذقی که از تاثیر یک ماده سـمی بسیار خطرناک و کشنده به خوبی آگـاه است هرگز ممکن است در حـال اعتـدال فکر خود را به آن آلوده سـازد؟ هـدف این است که از اهمیت خطر شـرک به همگان گوشزد شود تا مردم بدانند وقتی خداوند با پیامبران بزرگش اینچنین سخن می گوید تکلیف دیگران روشن است،و به تعبیر دیگر:این از قبیـل ضـرب المثـل معروف عرب است"ایـاک اعنی و اسـمعی یـا جـاره":"منظورم تویی ولی ای همسـایه تو بشنو!".

همیـن معنی در حـدیثی از امـام علی بن موسـی الرضـا ع به هنگـامی که مـامون سؤال از آیـاتی کرد نقـل شـده است که امـام فرمود:"منظور از اینگونه آیات امت است،هر چند مخاطب رسول خدا می باشد" (۱).

*** در آیه بعد باز برای تاکید بیشتر می افزاید:"بلکه تنها خداوند را عبادت کن و از شـکرگزاران باش"( بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَ کُنْ مِنَ الشّٰاکِرِینَ ) (۲).

ص: ۵۲۸

---

۱- ۱) همان مدرک.

۲- ۲) "فا"در"فاعبد"ممکن است زائده باشد که در اینگونه موارد برای تاکید است،بعضـی نیز گفته اند که جمله جزای شرط محـذوفی است،و در تقـدیر چنین است ان کنت عابدا فاعبد اللّٰه،سـپس شـرط حذف شده،و مفعول بجای آن مقدم داشـته شده است.

مقدم داشتن "اللّه" برای "حصر" است،یعنی معبود تو باید منحصرا ذات پاک "اللّه" باشد،و به دنبال آن دستور به شکرگزاری می دهد،چرا که شکر در برابر نعمتهایی که انسان در آن غوطه ور است همیشه نردبانی است برای "معرفه اللّه" و نفی هر گونه شرک،شکر در برابر نعمت فطری هر انسانی است و برای شکرگزاری قبل از هر چیز باید شخص منعم را شناخت،و اینجاست که خط شکر به خط توحید منتهی می شود،و بتها که مبدء هیچ نعمتی نیستند کنار می روند.

*** در آخرین آیه مورد بحث به بیان دیگری برای نفی شرک پرداخته،ریشه اصلی انحراف آنها را ذکر کرده و می گوید:"آنها خدا را آن گونه که شایسته است نشناختند" و به همین دلیل نام مقدس او را تا آنجا تنزل دادند که همردیف بتها قرار دادند( وَ ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ).

آری سرچشمه شرک عدم معرفت صحیح در باره خداوند است،کسی که بداند "اولا" او وجودی است بی پایان و نامحدود از هر نظر "ثانیا" آفرینش همه موجودات از ناحیه او است و حتی در بقای خود هر لحظه به فیض وجود او نیازمندند "ثالثا" تدبیر عالم هستی و گشودن گره تمام مشکلات و همه ارزاق به دست با قدرت او است،و حتی اگر شفاعتی هم انجام گیرد به اذن و فرمان او خواهد بود،معنی ندارد رو به سوی دیگری آرد.

اصلا چنین وجودی با این صفات دوگانگی برای او محال است زیرا دو وجود نامحدود از جمیع جهات عقلا-غیر ممکن است(دقت کنید).

سپس برای بیان عظمت و قدرت او از دو تعبیر کنایی زیبا استفاده کرده

می گوید:"تمام زمین در روز قیامت در قبضه او قرار دارد،و آسمانها پیچیده در دست راست او است"( وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمِینِهِ ).

"قبضه"به معنی چیزی است که در مشت می گیرند،و معمولا کنایه از قدرت مطلقه و سلطه کامل بر چیزی است،همانگونه که در تعبیرات روزمره می گوئیم فلان شهر در دست من است و یا فلان ملک در قبضه و مشت من می باشد.

"مطویات"از ماده"طی"به معنی"به هم پیچیدن"است که گاه کنایه از گذشتن عمر یا عبور از چیزی نیز می باشد.

تعبیر فوق در مورد آسمانها به صورت واضحتری در آیه ۱۰۴ سوره انبیا آمده است یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ :"در آن روز آسمان ها را همچون طوماری درهم می پیچیم".

کسی که طوماری را درهم پیچیده و در دست راست گرفته کاملترین تسلط را بر آن دارد،مخصوصا انتخاب"یمین"(دست راست)به خاطر آن است که غالب اشخاص کارهای مهم را با دست راست انجام می دهند و قوت و قدرت بیشتری در آن احساس می کنند.

کوتاه سخن اینکه:همه این تشبیهات و تعبیرات کنایه از سلطه مطلقه پروردگار بر عالم هستی در جهان دیگر است،تا همگان بدانند در عالم قیامت نیز کلید نجات و حل مشکلات در کف قدرت خداوند است،تا به بهانه شفاعت و مانند آن به سراغ بتها و معبودهای دیگر نروند مگر در این دنیا زمین و آسمان به همین صورت در قبضه قدرت او نیست؟ چرا سخن از آخرت می گوید؟ پاسخ این است که در آن روز قدرت خداوند از هر زمان آشکارتر است، و به مرحله ظهور و بروز نهایی می رسد،همگی به روشنی درمی یابند که همه چیز

از آن او و در اختیار او است.

بعلاوه ممکن است بعضی به بهانه نجات در قیامت به سراغ غیر خدا بروند، همانگونه که مسیحیان برای مساله پرستش عیسی مسیح ع موضوع "نجات" را پیش می کشند،بنا بر این مناسب این است که از قدرت خداوند در قیامت سخن گفته شود.

از آنچه گفتیم به خوبی روشن شد که این تعبیرات همگی جنبه کنایی دارد و به خاطر کوتاهی الفاظ ما در زندگی روزمره ناچاریم آن معانی بلند را در قالب این الفاظ کوچک بریزیم و جای این نیست که کسی از اینها احتمال تجسم پروردگار بدهد مگر اینکه بسیار ساده لوح و کوته بین و کوته فکر باشد،چه می توان کرد؟ الفاظی که درخور بیان مقام عظمت پروردگار باشد در اختیار نداریم،باید از همین الفاظ با استفاده از معانی کنایی که دامنه وسیع و گسترده ای دارند استفاده کنیم.

به هر حال بعد از بیانات فوق در آخر آیه در یک نتیجه گیری فشرده و گویا می فرماید:"منزه و پاک،و بلند مقام است از شریکهایی که برای او درست می کنند" ( سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ ).

اگر انسانها با مقیاسهای کوچک اندیشه های خود در باره ذات پاک او قضاوت نمی کردند هرگز به بیراهه های شرک و بت پرستی نمی افتادند.

***

## نکته ها:

## اشاره

### ۱-مساله"حبط اعمال"

آیا به راستی ممکن است اعمال نیک آدمی به خاطر اعمال بدش حبط و نابود شود؟آیا این مساله با عدالت خداوند از یک سو،و با ظواهر آیاتی که می گوید اگر انسان ذره ای کار نیک یا بد انجام دهد آن را می بیند منافات ندارد؟!

در اینجا بحث دامنه داری است هم از نظر دلائل عقلی،و هم دلائل نقلی، که ما قسمتی از آن را در جلد دوم صفحه ۷۰(ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره)مطرح کرده ایم و ذیل آیات مناسب دیگر در آینده نیز بخواست خدا بحث خواهیم کرد) آنچه در اینجا لازم است اشاره کنیم و در آیات مورد بحث مطرح می باشد این است که اگر کسی در مورد"حبط اعمال"در برابر معاصی تردید کند در مورد"شرك"و تاثیر آن در حبط اعمال تردیدی نخواهد داشت،چرا که آیات بسیاری از قرآن مجید که در بالا به بعضی از آنها اشاره شد صراحت دارد در اینکه"موافات بر ایمان"(با ایمان از دنیا رفتن)شرط قبولی اعمال است، و بدون آن هیچ علمی پذیرفته نیست.

قلب مشرك همچون شوره زاری است که اگر تمام بذرهای گلها را در آن بپاشند و باران حیاتبخش بر آن ببارد استعداد پرورش گلی را ندارد و جز خس از آن نمی روید.

***

### ۲-آیا مؤمنان خدا را شناخته اند؟

در آیات فوق خواندیم که مشرکان خدا را به حق نشناختند که اگر می شناختند راه شرك نمی پوئیدند،مفهوم این سخن آن است که مؤمنان موحد او را به حق شناخته اند.

اکنون این سؤال پیش می آید که این سخن با حدیث معروف پیامبر ص که می فرماید

ما عرفناك حق معرفتك،و ما عبدناك حق عبادتک :"ما تو را چنان که حق معرفتت می باشد نشناختیم،و ما تو را آن گونه که حق عبادت تو است پرستش نکردیم"!چگونه سازگار است؟ در پاسخ باید گفت:معرفت دارای مراحلی است یکی مرحله بالای معرفت است و آن پی بردن به کنه ذات خدا است،این امر برای هیچ کس ممکن نیست،

و جز ذات پاک او از کنه ذاتش با خبر نمی باشد،حدیث معروف نبوی اشاره به همین معنی است.

اما مراحلی است از این پائینتر که در استعداد انسانها است و آن مرحله شناخت اجمالی صفات،و شناخت تفصیلی افعال او است،این مرحله برای انسان ممکن است و دستور "معرفه اللّه" ناظر به همین مرحله است،آیه مورد بحث از همین مرحله سخن می گوید که مشرکان در آن لنگ و وامانده اند.

***

ص :۵۳۳

## [سوره الزمر (۳۹): آیه ۶۸]

### اشاره

وَ نُفِخَ فِی اَلصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِی اَلْأَرْضِ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ اَللّٰهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْریٰ فَإِذٰا هُمْ قِیٰامٌ یَنْظُرُونَ (۶۸)

### ترجمه:

۶۸-و در صور دمیده می شود،و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند مگر کسانی که خدا بخواهد،سپس بار دیگر در صور دمیده می شود،ناگهان همگی بپا می خیزند،و در انتظار(حساب و جزا)هستند.

### تفسیر:

"نفخه صور"و مرگ و حیات عمومی بندگان

در آخرین آیات بحث گذشته سخن از قیامت در میان آمد،در آیه مورد بحث همین مساله را با ذکر بسیاری از خصوصیات تعقیب می کند،نخست از پایان دنیا شروع کرده،می فرماید:"و در صور دمیده می شود،تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند،مگر کسانی که خدا بخواهد( وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ اللّٰهُ ).

"سپس بار دیگر در صور دمیده می شود،ناگهان همگی بپا می خیزند و در انتظار حساب و جزا و سرنوشت خویشند"!( ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْریٰ فَإِذٰا هُمْ قِیٰامٌ یَنْظُرُونَ ).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که در پایان جهان و آغاز رستاخیز دو حادثه ناگهانی رخ می دهد:در حادثه اول همه موجودات زنده فورا می میرند، و در حادثه دوم که با فاصله ای صورت می گیرد همه انسانها ناگهان زنده می شوند، و بپا می خیزند و در انتظار حسابند.

قرآن مجید از این دو حادثه به عنوان"نفخ صور"تعبیر کرده است که تعبیر

کنایی زیبایی است از حوادث ناگهانی و همزمان،زیرا "نفخ "به معنی دمیدن و"صور" به معنی "شیپور"یا شاخ میان تهی است که معمولا برای حرکت قافله یا لشکر،یا برای توقف آنها به صدا درمی آوردند،البته آهنگ این دو با هم متفاوت بود،شیپور توقف،قافله را یک جا متوقف می کرد،و شیپور حرکت،اعلام شروع حرکت قافله بود.

این تعبیر ضمنا بیانگر سهولت امر است و نشان می دهد که خداوند بزرگ با یک فرمان که به سادگی دمیدن در یک شیپور است اهل آسمان و زمین را می میراند و با یک فرمان که آنهم شبیه به "شیپور رحیل و حرکت"است همه را زنده می کند.

بارها گفته ایم الفاظ ما که برای زندگی روزمره محدود خودمان وضع شده عاجزتر از آن است که بتواند حقایق مربوط به جهان ما وراء طبیعت یا پایان این جهان و آغاز جهان دیگر را دقیقا بیان کند،به همین دلیل باید از الفاظ معمولی معانی وسیعتر و گسترده تری استفاده شود منتها با توجه به قرائن موجود.

توضیح اینکه:در قرآن مجید از حادثه پایان جهان و آغاز جهان دیگر تعبیرات مختلفی آمده است:

در آیات متعددی(متجاوز از ده مورد)سخن از "نفخ صور"به میان آمده (۱).

در یک مورد تعبیر به "نقر در ناقور"شده که آن نیز به معنی دمیدن در شیپور یا شبیه آن است" فَإِذٰا نُقِرَ فِي النّٰاقُورِ فَذٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ " (مدثر-۸-۹).

ص :۵۳۵

---

۱- ۱) مواردی از قرآن که کلمه نفخ صور در آنها آمده از این قرار است: سوره کهف آیه ۹۹ مؤمنون ۱۰۱ سوره یس ۵۱ زمر ۶۸ ق ۲۰ الحاقه ۱۳ انعام ۷۳ طه ۱۰۲ نمل ۸۷ نبا ۱۸.

و در بعضی از موارد تعبیر به"قارعه"به معنی کوبنده شدید دیده می شود (سوره قارعه آیه ۱ و ۲ و ۳).

و بالآخره در بعضی دیگر تعبیر به"صیحه"آمده است که آن به معنی صدای عظیم است،مانند آیه ۴۹ سوره یس مٰا یَنْظُرُونَ إِلاّٰ صَیْحَةً وٰاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ یَخِصِّمُونَ ،این آیه از صیحه پایان جهان سخن می گوید که مردم را غافلگیر می سازد ،و آیه ۵۳ سوره یس إِنْ کٰانَتْ إِلاّٰ صَیْحَةً وٰاحِدَةً فَإِذٰا هُمْ جَمِیعٌ لَدَیْنٰا مُحْضَرُونَ ،ولی در این آیه سخن از صیحه رستاخیز است که همه مردم به دنبال آن زنده می شوند و در محضر عدل پروردگار حضور می یابند.

از مجموع این آیات استفاده می شود که در پایان جهان صیحه عظیمی اهل آسمانها و زمین را می میراند و این"صیحه مرگ"است.

و در آغاز رستاخیز با صیحه و فریاد عظیمی همه زنده می شوند،و بپا می خیزند، و این"فریاد حیات و زندگی"است.

اما این دو فریاد دقیقا چگونه است؟چه اثری در صیحه اول،و چه تاثیری در صیحه دوم است؟جز خدا کسی نمی داند،و لذا در بعضی از روایات در توصیف "صور"که اسرافیل در پایان جهان در آن می دمد چنین آمده است:و للصور رأس واحد و طرفان،و بین طرف رأس کل منهما الی الآخر مثل ما بین السماء الی الارض!:"شیپور اسرافیل یک سر و دو شاخه دارد که فاصل میان این دو شاخه با یکدیگر مانند فاصله آسمان تا زمین است"! سپس در ذیل همین روایت می خوانیم:"هنگامی که در آن سوی زمین می دمد موجود زنده ای بر زمین باقی نمی ماند،و هنگامی که در آن سر آسمانی می دمد اهل آسمانها همه می میرند،و بعد خداوند فرمان مرگ به اسرافیل می دهد و می گوید بمیر او هم می میرد"! (۱).



۱- ۱) "تفسیر علی بن ابراهیم"مطابق نقل تفسیر"نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۵۰۲.

به هر حال اکثر مفسران"نفخ صور"را به همان معنی"دمیدن در شیپور" تفسیر کرده اند که گفتیم اینها کنایات لطیفی است در باره چگونگی پایان جهان و آغاز رستاخیز،ولی کمی از مفسرین"صور"را جمع"صورت"دانسته، و بنا بر این نفخ صور را به معنی دمیدن در صورت مانند دمیدن روح در کالبد بشر دانسته اند،طبق این تفسیر یک مرتبه در صورتهای انسانی دمیده می شود و همگی می میرند،و یک بار دمیده می شود همگی جان می گیرند (۱).

این تفسیر علاوه بر اینکه با متون روایات سازگار نیست با خود آیه نیز نمی سازد زیرا ضمیر مفرد مذکر در جمله ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرىٰ به آن بازگردانده شده،در حالی که اگر معنی جمعی داشته باشد باید ضمیر مفرد مؤنث به آن بازگردد و"نفخ فيها"گفته شود.

از این گذشته دمیدن در صورت در مورد احیاء مردگان مناسب است (همانگونه که در معجزات مسیح آمده)اما این تعبیر در مورد قبض روح به کار نمی رود.

***

## نکته ها:

### اشاره

### ۱-آیا نفخ صور دو بار انجام می گیرد یا بیشتر؟

مشهور در میان علمای اسلام دو مرتبه است،و ظاهر آیه مورد بحث نیز همین می باشد،جمع بندی آیات دیگر قرآن نیز خبر از دو"نفخه"می دهد،ولی بعضی تعداد آن را سه نفخه و یا حتی چهار نفخه دانسته اند.

به این ترتیب که نفخه اولی را نفخه"فزع"می گویند.



---

۱- ۲) توجه کنید"صور"بر وزن"نور"و"صور"بر وزن"زحل"هر دو جمع "صورت"می باشد.

این تعبیر از آیه ۸۷ سوره نمل گرفته شده: وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ :هنگامی که در صور دمیده می شود همه کسانی که در آسمان و زمین هستند در وحشت فرو می روند.

و نفخه دوم و سوم را نفخه"مرگ"و"حیات"می دانند که در آیات مورد بحث و آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده،یکی را نفخه"صعق"می گویند (صعق هم به معنی بی هوش شدن و هم مردن آمده است)و دیگری را نفخه"قیام" کسانی که احتمال نفخه چهارمی داده اند ظاهرا از آیه ۵۳ سوره یس گرفته اند که بعد از نفخه حیات می گوید إِنْ کانَتْ إِلاّ صَیْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ جَمِیعٌ لَدَیْنا مُحْضَرُونَ تنها یک صیحه خواهد بود و به دنبال آن همه آنها نزد ما حاضر می شوند.

و این نفخه"جمع و حضور"است.

ولی حق این است که دو نفخه بیشتر نیست و مساله فزع و وحشت عمومی در حقیقت مقدمه ای است برای مرگ جهانیان که به دنبال نفخه اولی یا صیحه نخستین حاصل می شود،همانگونه که نفخه جمع نیز دنباله همان نفخه حیات است و به این ترتیب دو نفخه بیش نخواهد بود"نفخه مرگ"و"نفخه حیات".

شاهد دیگر این سخن آیه ۶ و ۷ سوره نازعات است،آنجا که می گوید: یَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرّادِفَةُ :"روزی که زلزله کوبنده همه جا را بلرزاند و به دنبال آن زلزله ای که بندگان را زنده و همردیف می سازد واقع می شود".

***

### ۲-صور اسرافیل چیست

چگونه امواج صوتی آن تمام جهان را فرا می گیرد؟با اینکه می دانیم امواج صوتی حرکت کندی دارد،و از دویست و چهل متر در ثانیه تجاوز نمی کند،

ص:۵۳۸

در حالی که حرکت نور بیش از یک میلیون بار از آن سریعتر است و به سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می رسد.

باید گفت ما نسبت به این موضوع همانند بسیاری از مسائل مربوط به قیامت تنها علم اجمالی داریم،و جزئیات آن-چنان که گفتیم-بر ما روشن نیست.

دقت در روایاتی که در منابع اسلامی در تفسیر "صور" آمده نیز نشان می دهد که بر خلاف پندار بعضی "صور" یک شیپور معمولی نیست.

در روایتی از امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام آمده است:

ان الصور قرن عظیم له رأس واحد و طرفان،و بین الطرف الاسفل الذی یلی الارض الی الطرف الاعلی الذی یلی السماء مثل تخوم الارضین الی فوق السماء السابعه،فیه اثقاب بعدد ارواح الخلائق!:

"صور شاخ بزرگی است که یک سر و دو طرف دارد،و میان طرف پائین که در سمت زمین است تا طرف بالا که در سمت آسمان است به اندازه فاصله اعماق زمین تا فراز آسمان هفتم است،و در آن سوراخهایی به عدد ارواح خلائق می باشد"! (۱).

در حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

الصور قرن من نور فیه اثقاب علی عدد ارواح العباد: "صور شاخی است از نور که در آن سوراخهایی به عدد ارواح بندگان است"! (۲).

مطرح شدن مساله نور در اینجا به سؤال دومی که در بالا ذکر شد نیز پاسخ می گوید،و روشن می سازد که این فریاد عظیم از قبیل امواج صوتی معمولی ما نیست،فریادی است برتر و بالاتر،با امواجی فوق العاده سریعتر از امواج نور که پهنه زمین و آسمان را در فاصله کوتاه طی می کند،بار اول مرگ آفرین است،و بار دیگر زنده گر و حیاتبخش!



---

۱- ۱) "لئالی الاخبار"صفحه ۴۵۳.

۲- ۲) "علم الیقین"صفحه ۸۹۲.

این مساله که چگونه ممکن است صدا اینچنین مرگ آفرین باشد اگر در گذشته برای بعضی شگفت انگیز بود امروز برای ما تعجبی ندارد،چرا که بسیار شنیده ایم موج انفجار گوشها را کر،بدنها را متلاشی،و حتی خانه ها را ویران می سازد،انسانهایی را از جای خود برداشته،به فاصله های دوردست پرتاب می کند بسیار دیده شده است که حرکت سریع یک هواپیما و به اصطلاح شکستن دیوار صوتی چنان صدای وحشتناک و امواج ویرانگری به وجود می آورد که شیشه های عمارتها را در شعاع وسیعی خرد می کند.

جایی که نمونه های کوچک امواج صوتی که به وسیله انسانها ایجاد شده اینچنین اثراتی از خودشان می دهد آن صیحه عظیم الهی،آن انفجار بزرگ جهانی چه آثاری ببار خواهد آورد؟! به همین دلیل جای تعجب نیست که امواجی هم در نقطه مقابل آن تکان دهنده و بیدارکننده و احیاگر باشد،هر چند تصور آن امروز برای ما ممکن نیست، ولی بیدار کردن افراد خواب را با فریاد و یا به هوش آوردن انسانهای بی هوش را با شوکهای شدید لا اقل دیده ایم،و باز تکرار می کنیم ما با علم محدودمان تنها شبحی از این امور از دور می بینیم.

***

### ۳-چه کسانی مستثنی هستند؟

چنان که دیدیم در آیه مورد بحث می گوید:همه اهل آسمانها و زمین می میرند سپس گروهی را استثنا می کند و می فرماید: إِلاّ مَنْ شاءَ اللّهُ (مگر کسانی که خدا بخواهد)در اینکه این کسان کیانند؟در میان مفسران گفتگو است.

گروهی معتقدند که آنها جمعی از فرشتگان بزرگ خدا همچون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل می باشند.

ص: ۵۴۰

در روایتی نیز به این معنی اشاره شده است (۱).

بعضـی حاملان عرش خدا را نیز بر آن افزوده اند(چنان که در روایت دیگری آمده است) (۲)و بعضی دیگر ارواح شهدا را که به حکم آیات قرآن" أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ "زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می برند،مستثنا دانسته اند.

در روایتی نیز به این معنی اشاره شده (۳).

البته این روایـات منافاتی با هم ندارنـد،ولی به هر حال از ذیل بعضـی از همین روایات به خوبی اسـتفاده می شود که این گروه باقیمانده نیز سرانجام می میرند به گونه ای که در سرتاسر عالم هستی موجودی زنده نخواهد بود،جز خداوند "حی لا یموت".

در اینکه مرگ برای فرشـتگان یا ارواح شهدا و انبیا و اولیا چگونه است؟ احتمال دارد مراد از مرگ در باره آنها گسستن پیوند روح از قالب مثالی بوده باشد،یا از کار افتادن فعالیت مستمر ارواح.

***

### ۴-هر دو نفخه ناگهانی است؟

از آیات قرآن مجید به خوبی اسـتفاده می شود که هر دو نفخه به صورت ناگهانی تحقق می یابد،اما نفخه اول چنان غافلگیرانه است که گروه زیادی از مردم مشـغول کسب و کار و مخاصـمه و جدال بر سر اموال و خرید و فروشند که صیحه نخستین واقع می شود،و همگی در جا می میرند،چنان که در آیه ۲۹ سوره یس خواندیم: إِنْ کانَتْ إِلاّ صَیْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ خامِدُونَ .

ص: ۵۴۱

---

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) بحار الانوار جلد ۶ صفحه ۳۲۹.

۳- ۳) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۵۰۳(حدیث ۱۱۹).

و در مورد"صیحه دوم"تعبیرات آیات قرآن از جمله آیه مورد بحث ( فَإِذٰا هُمْ قِیٰامٌ یَنْظُرُونَ )نشان می دهد که ناگهانی صورت می گیرد.

***

## ۵-فاصله میان دو نفخه چه اندازه است؟

از آیات قرآن مجید چیزی در این زمینه استفاده نمی شود،فقط تعبیر به "ثم"دلالت بر این دارد که فاصله ای وجود دارد،اما در بعضی از روایات اسلامی این فاصله چهل سال ذکر شده است (۱)که معلوم نیست معیار این سالها چه اندازه است،سالهای معمولی یا سالیان و ایامی همچون سالیان و ایام قیامت؟ به هر حال اندیشه در نفخه صور و پایان این جهان،و همچنین نفخه ثانی و آغاز جهان دیگر،با توجه به اشاراتی که در قرآن مجید آمده،و تفصیل بیشتری که در روایات اسلامی دیده می شود،درس تربیتی عمیق به انسانها می دهد، مخصوصا این حقیقت را روشن می سازد که در هر لحظه و هر حال باید آماده برای استقبال از چنین حادثه عظیم و هولناکی بود،چرا که هیچ تاریخ معینی برای آن بیان نشده،و وقوع آن در هر زمان محتمل است،بعلاوه بدون هیچ مقدمه ای آغاز می شود لذا در ذیل یکی از احادیث مربوط به نفخ صور که در بالا خواندیم راوی نقل می کند که وقتی سخن به اینجا رسید:رأیت علی بن الحسین(ع) یبکی عند ذلک بکاء شدیدا:"امام سجاد ع را در اینحال دیدم که شدیدا گریه می کند،و از مساله پایان جهان و قیامت و حضور مردم برای حساب در پیشگاه خداوند سخت نگران است" (۲).

*** ***

ص: ۵۴۲

---

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۵۰۳ حدیث ۱۱۹.

۲- ۲) "تفسیر صافی"ذیل آیه مورد بحث.

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۶۹ تا ۷۰]

### اشاره

وَ أَشْرَقَتِ اَلْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهٰا وَ وُضِعَ اَلْكِتٰابُ وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ اَلشُّهَدٰاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ (۶۹) وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمٰا يَفْعَلُونَ (۷۰)

### ترجمه:

۶۹-و زمین(در آن روز)به نور پروردگار روشن می شود و نامه های اعمال را پیش می نهند، و پیامبران و گواهان را حاضر می سازند،و در میان آنها به حق داوری می شود، و به کسی ستم نخواهد شد.

۷۰-و به هر کس آنچه انجام داده است بی کم و کاست داده می شود،و او نسبت به آنچه انجام می دادند از همه آگاهتر است.

### تفسیر:

آن روز که زمین به نور خدا روشن می شود

در این آیات بحثهای مربوط به قیامت که در آیات قبل شروع شده هم چنان ادامه می یابد.

در این دو آیه هفت جمله است که هر کدام مطلبی را پیرامون معاد می گوید که مکمل مطلب دیگر،و یا بیان دلیلی برای آن است و از انسجام خاصی برخوردار می باشد.

نخست می فرماید:"در آن روز زمین به نور پروردگار روشن می شود" ( وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهٰا ).

در اینکه منظور از این"اشراق"و روشنایی به نور الهی چیست تفسیرهای مختلفی گفته شده است که مهمتر از همه سه تفسیر زیر است:

ص:۵۴۳

۱-جمعی گفته اند منظور از نور رب،حق و عدالت است که خداوند صفحه زمین را در آن روز با آن نورانی می کند.

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار می گوید:ای اضائت الارض بعدل ربها یوم القیامه لان نور الارض بالعدل:"یعنی زمین به عدل پروردگار در روز قیامت روشن می شود زیرا نور زمین به عدالت است" (۱).

بعضی دیگر حدیث معروف نبوی را که می گوید:

الظلم ظلمات یوم القیامه "ظلم در قیامت در صورت تاریکی و ظلمت مجسم می شود"شاهد این معنی گرفته اند" (۲).

"زمخشری"در"کشاف"نیز همین معنی را برگزیده و می گوید:"در آن روز زمین از اقامه عدل و گسترش قسط در حساب و ارزیابی حسنات و سیئات روشن می گردد".

۲-بعضی دیگر معتقدند که این اشاره به نوری است غیر از نور خورشید و ماه که خداوند مخصوص آن روز می آفریند.

۳-مفسر عالیقدر نویسنده"المیزان"می گوید:مراد از روشن شدن زمین به نور پروردگار که از خصوصیات روز قیامت است همان انکشاف غطاء و کنار رفتن پرده ها و حجابها و ظاهر شدن حقایق اشیاء و اعمال انسانها از خیر و شر و اطاعت و عصیان و حق و باطل می باشد،سپس به آیه ۲۲ سوره ق بر این معنی استدلال کرده است: لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ "تو در غفلت از این موضوع بودی،ما پرده را از برابر چشمت کنار زدیم و امروز چشمت به خوبی می بیند"! درست است که این اشراق الهی در آن روز همه چیز را شامل می شود ولی

ص:۵۴۴

---

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۶ صفحه ۳۲۱.

۲- ۲) "روح المعانی"و"روح البیان"ذیل آیات مورد بحث.

ذکر خصوص زمین در این میان به خاطر آن است که هدف اصلی بیان حال مردم روی زمین در آن روز است.

البته این تفسیرها تضادی با هم ندارد و قابل جمع است،هر چند تفسیر اول و سوم مناسبتر به نظر می رسد.

بدون شک این آیه مربوط به قیامت است و اگر می بینیم در بعضی از روایات اهل بیت ع به قیام حضرت مهدی ع تفسیر شده در حقیقت نوعی تطبیق و تشبیه است، و تاکیدی بر این معنی است که به هنگام قیام مهدی ع دنیا نمونه ای از صحنه قیامت خواهد شد،و عدل و داد به وسیله آن امام به حق،و جانشین پیامبر ص و نماینده پروردگار،در روی زمین تا آنجا که طبیعت دنیا می پذیرد حکمفرما خواهد شد.

"مفضل بن عمر"از"امام صادق"ع نقل می کند:

اذا قام قائمنا اشرقت الارض بنور ربها و استغنی العباد عن ضوء الشمس و ذهبت الظلمه!:

"هنگامی که قائم ما قیام کند زمین به نور پروردگارش روشن می شود،و بندگان از نور آفتاب مستغنی می شوند و ظلمت برطرف می گردد" (۱).

در جمله دوم از این آیه سخن از نامه اعمال است می گوید:"در آن روز نامه های اعمال را پیش می نهند،و به آن رسیدگی می کنند"( وَ وُضِعَ الْکِتابُ ) نامه هایی که تمامی اعمال انسان از کوچک و بزرگ در آن جمع است و به گفته قرآن در آیه ۴۹ سوره کهف: لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلاّ أَحْصاها هیچ معصیت کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه در آن احصا شده است.

و در جمله بعد که سخن از گواهان است می افزاید:"پیامبران و گواهان

ص :۵۴۵

---

۱- ۱) "ارشاد مفید"مطابق"تفسیر صافی"و"نور الثقلین"ذیل آیات مورد بحث، همین معنی را مرحوم علامه مجلسی در"بحار الانوار"جلد ۵۲ صفحه ۳۳۰ با تفاوت مختصری آورده است.

را در آن روز حاضر می کنند"( وَ جِیءَ بِالنَّبِیِّینَ وَ الشُّهَدٰاءِ ).

پیامبران احضار می شوند تا از ادای رسالت خود به مجرمان سخن گویند، همانگونه که در آیه ۶ سوره"اعراف"می خوانیم: وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِینَ :"ما از رسولان به طور قطع سؤال خواهیم کرد".

و"گواهان"برای اینکه در آن محکمه عدل گواهی دهند،درست است که خداوند از همه چیز آگاه است،ولی برای تاکید مراتب عدالت حضور شهود لازم است.

این گواهان چه کسانی هستند؟در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آنها را نیکان و پاکان و عدول امتها دانسته اند که هم گواهی بر ادای رسالت انبیاء می دهند،و هم بر اعمال مردمی که در عصر آنها می زیسته اند که "امامان معصوم"در طلیعه آنها قرار دارند.

بعضی دیگر آن را به فرشتگانی تفسیر کرده اند که گواه بر اعمال انسانها هستند و آیه ۲۱ سوره"ق"را گواه این معنی دانسته اند که می گوید وَ جٰاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَهٰا سٰائِقٌ وَ شَهِیدٌ :"هر انسانی وارد صحنه محشر می شود در حالی که همراه او کسی است که او را به دادگاه الهی می راند و نیز با او گواهی است".

بعضی نیز آن را به اعضای بدن و مکان و زمان اطاعت و معصیت که از گواهان روز قیامتند تفسیر کرده اند.

ولی ظاهر این است که"شهداء"(گواهان)معنی گسترده ای دارد که هر یک از مفسرین به بخشی از آن اشاره کرده اند.

بعضی احتمال داده اند که منظور"شهیدان راه خدا"بالخصوص بوده باشند اما این بعید به نظر می رسد،چرا که سخن از گواهان محکمه عدل الهی است نه از"شهیدان راه حق"هر چند ممکن است آنها نیز در صف شهود باشند.

ص :۵۴۶

چهارمین جمله می گوید:"در میان آنها به حق قضاوت می شود"( وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ ).

و در پنجمین جمله می افزاید:"و به آنها ستم نخواهد شد"( وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ ).

بدیهی است هنگامی که حاکم،خدا باشد،و زمین به نور عدالتش روشن گردد،و نامه اعمال که دقیقا بیانگر اعمال انسان است مطرح شود،و پیامبران و گواهان عدل حضور یابند،جز به حق قضاوت نخواهد شد،و در چنین دادگاهی ظلم و بیدادگری مفهومی ندارد.

*** ششمین جمله در آیه بعد این سخن را تکمیل کرده،می گوید:"به هر کسی آنچه انجام داده است بی کم و کاست پرداخته می شود"( وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ ).

نه جزا و پاداش و کیفر اعمالشان که خود اعمالشان به آنها داده می شود! و چه پاداش و کیفری از این برتر که عمل انسان به طور کامل به او تحویل داده شود(توجه داشته باشید"وفیت"به معنی ادا کردن به طور کامل است).و برای همیشه قرین و همنشین او گردد.

چه کسی می تواند این برنامه های عدالت را دقیقا اجرا کند کسی که علم او به همه چیز احاطه دارد لذا در هفتمین و آخرین جمله می فرماید:"او نسبت به آنچه انجام می دادند از همه آگاهتر است"( وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمٰا يَفْعَلُونَ ).

حتی نیازی به شهود نیست که او از همه شهود اعلم است،اما لطف و عدالتش ایجاب می کند که گواهان را احضار کند،آری اینچنین است صحنه قیامت که باید همه برای آن آماده شویم.

***

ص :۵۴۷

**[سوره الزمر (۳۹): آیات ۷۱ تا ۷۲]**

**اشاره**

وَ سِيقَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِلىٰ جَهَنَّمَ زُمَراً حَتّٰى إِذٰا جٰاؤُهٰا فُتِحَتْ أَبْوٰابُهٰا وَ قٰالَ لَهُمْ خَزَنَتُهٰا أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيٰاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقٰاءَ يَوْمِكُمْ هٰذٰا قٰالُوا بَلىٰ وَ لٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ اَلْعَذٰابِ عَلَى اَلْكٰافِرِينَ (۷۱) قِيلَ اُدْخُلُوا أَبْوٰابَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا فَبِئْسَ مَثْوَى اَلْمُتَكَبِّرِينَ (۷۲)

**ترجمه:**

۷۱-و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم رانده می شوند،وقتی به دوزخ می رسند درهای آن گشوده می شود،و نگهبانان دوزخ به آنها می گویند:آیا رسولانی از میان شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند،و از ملاقات این روز شما را بر حذر دارند؟!می گویند:آری(پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند)ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلم شده است.

۷۲-به آنها گفته می شود:از درهای جهنم وارد شوید،جاودانه در آن بمانید،چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران؟!(تمام تقصیرها از خود شما بوده است).

**تفسیر:**

آنها که گروه گروه،وارد دوزخ می شوند

این آیات نیز هم چنان بحثهای معاد را ادامه می دهند،و آنچه را به صورت

اجمال در آیات گذشته در مورد پاداش و کیفر مؤمنان و کافران آمده به طور تفصیل بیان می کند.

نخست از دوزخیان شروع می کند و می گوید:"آنها که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم رانده می شوند"!( وَ سِیقَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلیٰ جَهَنَّمَ زُمَراً ).

چه کسانی که آنها را می رانند؟فرشتگان عذاب که مامورند آنها را تا مقابل درهای دوزخ ببرند،شبیه این تعبیر در آیه ۲۱ سوره"ق"نیز آمده است: وَ جٰاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَهٰا سٰائِقٌ وَ شَهِیدٌ :"هر انسانی در صحنه قیامت وارد می شود در حالی که همراه او کسی است که او را می راند و شاهد و گواهی".

تعبیر به"زمر"به معنی گروه اندک،نشان می دهد که آنها در دسته های کوچک و پراکنده به سوی جهنم رانده می شوند.

"سیق"از ماده"سوق"به معنی حرکت دادن است.

سپس می افزاید:"این امر ادامه پیدا می کند تا هنگامی که به دوزخ می رسند در این موقع درهای دوزخ گشوده می شود و نگهبانان دوزخ از روی ملامت به آنها می گویند:آیا پیامبرانی از شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و از ملاقات این روز شما را بر حذر دارند"؟!( حَتّٰی إِذٰا جٰاؤُهٰا فُتِحَتْ أَبْوٰابُهٰا وَ قٰالَ لَهُمْ خَزَنَتُهٰا أَ لَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَتْلُونَ عَلَیْکُمْ آیٰاتِ رَبِّکُمْ وَ یُنْذِرُونَکُمْ لِقٰاءَ یَوْمِکُمْ هٰذٰا ) (۱).

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که درهای جهنم قبل از ورود آنها بسته است درست همانند درهای زندانها هنگامی که نزدیک آن می رسند ناگهان به روی آنان گشوده می شود و این مشاهده ناگهانی وحشت بیشتری در آنها ایجاب می کند،اما قبل از هر چیز در زیر رگبار ملامت خازنان دوزخ قرار می گیرند

ص :۵۴۹

---

۱- ۱) "خزنه"جمع"خازن"از ماده"خزن"(بر وزن جزم)به معنی حفظ کردن چیزی است و"خازن"به حافظ و نگاهبان گفته می شود.

که به آنها می گویند تمام اسباب هدایت برای شما فراهم بود.

پیامبرانی از جنس خود شما همراه با آیات پروردگارتان و با انذار و اعلام خطرهای مستمر و پی در پی و تلاوت آیات به طور پی گیر و مداوم به سراغ شما آمدند (۱).

با اینحال چگونه این تیره روزی دامان شما را گرفت؟و به راستی این گفتگوی خازنان دوزخ از دردناکترین عذابها برای آنها است که به هنگام ورود در جهنم(بجای خوش آمد بهشتیان)با آن روبرو می شوند.

***به هر حال آنها با یک جمله کوتاه و دردآلود به آنها پاسخ داده"می گویند:

آری پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند و به قدر کافی انذار کردند، ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلم شد"و عذاب او دامان ما را گرفت( قالُوا بَلی وَ لکِنْ حَقَّتْ کَلِمَهُ الْعَذابِ عَلَی الْکافِرِینَ ).

جمعی از مفسران بزرگ"کلمه العذاب"را اشاره به سخن می دانند که به هنگام هبوط آدم به زمین،یا به هنگام تصمیم شیطان به اغوای بنی آدم از سوی پروردگار گفته شد،چنان که در"آیه ۳۹ بقره"می خوانیم وقتی آدم به زمین هبوط کرد خداوند فرمود: وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ :"کسانی که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند".

و به هنگامی که شیطان عرض کرد همه آنها-جز بندگان مخلصت-را اغوا می کنم،خداوند فرمود: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ أَجْمَعِینَ "به طور مسلم دوزخ را از گنهکاران جن و انس پر خواهم کرد"!(الم سجده ۱۳).

به این ترتیب آنها اعتراف می کنند که راه تکذیب انبیا و انکار آیات الهی



---

۱- ۱) "یتلون"و"ینذرون"هر دو فعل مضارع است و دلیل بر استمرار.

را پیش گرفتند و طبعا سرنوشتی بهتر از این نخواهند داشت.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از " حَقَّتْ کَلِمَةُ الْعَذٰابِ "همان باشد که در آیات ۷ سوره یس آمده است: لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلیٰ أَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لاٰ یُؤْمِنُونَ :"فرمان عذاب در باره اکثر آنها محقق شده است آنها دیگر ایمان نمی آورند". اشاره به اینکه گاه انسان بر اثر گناه فراوان و دشمنی و لجاجت و تعصب در برابر حق کارش به جایی می رسد که بر دل او مهر نهاده می شود و راه بازگشتی برای او باقی نمی ماند،و با این حال فرمان عذاب الهی در مورد او قطعی می شود.

ولی به هر حال همه اینها از اعمال خود انسان سرچشمه می گیرد،و جای این نیست که کسی از این جمله توهم جبر و عدم آزادی اراده انسان کند.

*** این گفتگوی کوتاه در آستانه جهنم پایان می گیرد"به آنها گفته می شود از درهای جهنم وارد شوید،جاودانه در آن بمانید،چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران"؟!( قِیلَ ادْخُلُوا أَبْوٰابَ جَهَنَّمَ خٰالِدِینَ فِیهٰا فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ ) درهای جهنم چنان که قبلا هم اشاره کرده ایم ممکن است به معنی درهایی باشد که بر حسب اعمال انسانها تنظیم شده است و هر گروهی را به تناسب عمل خود به دوزخ می برند،همانگونه که درهای بهشت نیز چنین است و لذا یکی از درهای آن"باب المجاهدین"نام دارد،و در کلام امیر مؤمنان علی ع نیز آمده

ان الجهاد باب من ابواب الجنه :"جهاد دری از درهای بهشت است" (۱).

جالب اینکه فرشتگان عذاب از میان تمام اوصاف رذیله انسان که او را به دوزخ می برد روی مساله"تکبر"تکیه می کنند،اشاره به اینکه سرچشمه



---

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۲۷.

اصلی کفر و انحراف و گناه بیش از همه کبر و غرور و عدم تسلیم در برابر حق است آری کبر است که پرده های ضخیم بر چشم انسان می افکند و او را از دیدن چهره تابناک محروم می سازد،و به همین دلیل در روایتی از امام صادق و امام باقر ع می خوانیم:

لا یدخل الجنه من فی قلبه مثقال ذره من کبر :کسی که به مقدار ذره ای از کبر در قلبش وجود داشته باشد داخل بهشت نمی شود"! (۱)***

ص :۵۵۲

---

۱- ۱) کافی جلد ۲ باب الکبر حدیث ۶.

## [سوره الزمر (۳۹): آیات ۷۳ تا ۷۵]

### اشاره

وَ سِيقَ اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى اَلْجَنَّهِ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ (۷۳) وَ قالُوا اَلْحَمْدُ لِلّهِ اَلَّذِي صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا اَلْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ اَلْجَنَّهِ حَيْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ اَلْعامِلِينَ (۷۴) وَ تَرَى اَلْمَلائِكَهَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ اَلْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِينَ (۷۵)

### ترجمه:

۷۳-و کسانی که تقوای الهی پیشه کردند گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند،هنگامی که به آن می رسند درهای بهشت گشوده می شود،و نگهبانان به آنها می گویند:

سلام بر شما!گوارا باد این نعمتها برایتان!داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید.

۷۴-آنها می گویند:حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش در باره ما وفا کرد و زمین(بهشت)را میراث ما قرار داد که هر جا را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم،چه خوب است پاداش عمل کنندگان! ۷۵-(در آن روز)فرشتگان را می بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده اند(و حمد او می گویند)و در میان بندگان به حق داوری می شود و(سرانجام)گفته می شود حمد مخصوص پروردگار جهانیان است.

**تفسیر:**

و این جمعیت گروه گروه وارد بهشت می شوند

این آیات که آخرین آیات سوره "زمر"است هم چنان بحثهای مربوط به معاد را ادامه می دهد،و چون در آیات پیشین سخن از چگونگی ورود کافران به جهنم بود در اینجا سخن از چگونگی ورود مؤمنان پرهیزگار در بهشت است،تا به قرینه مقابله مسائل روشنتر و آشکارتر گردد.

نخست می گوید:"کسانی که تقوای الهی پیشه کردند گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند"( وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّهِ زُمَراً ).

تعبیر به "سیق"(از ماده سوق بر وزن شوق به معنی راندن)در اینجا سؤال انگیز است،و توجه بسیاری از مفسران را به سوی خود جلب کرده،زیرا این تعبیر در مواردی است که کاری بدون شوق و تمایل درونی انجام می گیرد،این تعبیر در باره دوزخیان صحیح است اما در باره بهشتیان که مشتاقا به سوی بهشت می روند چرا؟ بعضی این تعبیر را به خاطر آن دانسته اند که بسیاری از بهشتیان در انتظار دوستانشانند.

و بعضی به خاطر این می دانند که شوق لقای پروردگار آن چنان پرهیزگاران را مجذوب خود ساخته که به غیر او-حتی بهشت-نمی پردازند.

بعضی نیز گفته اند مرکبهای آنها را به سرعت به سوی بهشت می رانند.

در عین اینکه این تفاسیر خوب است و منافاتی با هم ندارد نکته دیگری نیز در اینجا وجود دارد که ممکن است سر اصلی این تعبیر باشد و آن اینکه هر اندازه پرهیزگاران عاشق بهشتند بهشت و فرشتگان رحمت برای آمدن آنها به بهشت شایق ترند،همانگونه که گاه میزبان آن قدر به دیدار میهمانش شایق

ص :۵۵۴

است که او را بـا سـرعتی بیش از آنچه خودش می آیـد به سوی خویش بـبرد،فرشـتگان رحمت نیز آنهـا را به سوی بهشت می برند.

به هر حـال در اینجـا نیز"زمر"که به معنی گروه کوچـک است نشـان می دهـد که بهشتیـان در گروه هـای مختلف که نشانگر سلسله مراتب مقامات معنوی آنهاست به سوی بهشت می روند.

"تـا اینکه آنهـا به بهشت می رسـند در حـالی که درهـای آن از قبـل برای آنهـا گشوده شـده است،و در این هنگـام خازنـان و نگهبانان بهشت،آن فرشـتگان رحمت به آنها می گویند:سلام بر شما!گوارا باد این نعمتها برایتان،داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید"!( حَتّٰى إِذٰا جٰاؤُهٰا وَ فُتِحَتْ أَبْوٰابُهٰا وَ قٰالَ لَهُمْ خَزَنَتُهٰا سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهٰا خٰالِدِينَ ) (۱).

جالب اینکه در مورد دوزخیان می گویـد هنگامی که به دوزخ می رسـند درهایش گشوده می شود،ولی در مورد بهشتیان می گویـد درهـایش از قبـل گشوده شـده،و این اشـاره به احترام و اکرام خاصـی است که برای آنهـا قائلنـد،درست هماننـد میزبان علاقمندی که درهای منزل خود را پیش از ورود میهمان می گشاید و در کنار در به انتظار او می ایستد،فرشتگان رحمت الهی نیز همین حال را دارند.

در آیات گذشـته در مورد دوزخیان خواندیم که نخستین سـخن فرشـتگان عذاب ملامت و سـرزنش سـخت به آنها است که با داشتن اسباب هدایت چرا به این روز افتاده اند؟! ولی در مورد بهشتیان نخستین سخن"سلام و درود و احترام و اکرام است"

ص: ۵۵۵

---

۱- ۱) در اینکه جزای جمله شـرطیه( إِذٰا جٰاؤُهٰا )چیست؟در میان مفسـران گفتگو است از همه مناسـبتر این است که گفته شود جزا جملـه"قٰالَ لَهُمْ خَزَنَتُهٰا "اسـت،و واو آن زائـده است،این احتمـال نیز داده شـده است که جزا جمله محـذوفی است و در تقـدیر"سـلام من اللّه علیکم"یا اینکه حذف جزا اشاره به این است که مطلب به قدری گسترده و عالی است که قابل توصـیف نمی باشد بعضی هم"فتمت"را جزا دانسته و"واو"را زائده می دانند.

و سپس دعوت ورود به بهشت جاویدان!.

جمله"طبتم"از ماده"طیب"(بر وزن صید)به معنی پاکیزگی است، و چون بعد از سلام و درود قرار گرفته مناسب این است که مفهوم"انشایی"داشته باشد،یعنی پاک و پاکیزه باشید و خوش و خرم بمانید و یا به تعبیر دیگر"گوارا باد بر شما این نعمتهای پاک ای پاک سرشتان پاکدل".

ولی بسیاری از مفسران این جمله را به معنی"خبری"تفسیر کرده اند و گفته اند فرشتگان به آنها می گویند:شما از هر آلودگی و پلیدی پاک شده اید، و با ایمان و عمل صالح قلب و روح شما پاک گردیده،و از گناهان و معاصی نیز پاک شده اید،و حتی بعضی روایتی نقل کرده اند که بر در بهشت درختی است که دو چشمه آب زلال از پای آن می جوشد،مؤمنان از یک چشمه می نوشند و باطن آنها پاک می شود،و در چشمه دیگری خود را شستشو می دهند و ظاهر آنها پاک می شود، و اینجاست که خازنان بهشت به آنها می گویند" سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهٰا خٰالِدِينَ " (۱).

قابل توجه این که هم در مورد دوزخیان تعبیر به"خلود"و جاودانگی شده و هم در مورد بهشتیان،تا گروه اول بدانند هیچ راه نجاتی وجود ندارد، و گروه دوم نیز هیچگونه نگرانی از زوال نعمت الهی به خود راه ندهند.

*** در آیه بعد چهار جمله کوتاه و پر معنی که حاکی از نهایت خشنودی و رضایت خاطر بهشتیان است از آنها نقل می کند:"آنها می گویند:حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش در باره ما وفا کرد"( وَ قٰالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَدَقَنٰا وَعْدَهُ ).

در جمله های بعد می افزایند:"و زمین بهشت را میراث ما قرار داد و به ما



---

۱- ۱) تفسیر قرطبی جلد ۸ صفحه ۵۷۳۰.

بخشید"( وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ ).

منظور از زمین در اینجا زمین بهشت است،و تعبیر به"ارث"به خاطر آن است که این همه نعمت در برابر زحمت کمی به آنها داده شده،و می دانیم میراث چیزی است که انسان برای آن معمولا-زحمتی نکشیده است،و یا از این نظر است که هر انسانی مکانی در بهشت دارد و محلی در دوزخ هر گاه بخاطر اعمالشان دوزخی شود مکان بهشتی او را به دیگران می سپارند و هر گاه بهشتی شود مکان دوزخیش برای دیگران باقی می ماند و یا به خاطر این است که آنها با نهایت آزادی می توانند از آن استفاده کنند همانند میراث که انسان در استفاده از آن کاملا آزاد است.

این جمله در حقیقت تحقق عینی آن وعده الهی است که در آیه ۶۳ سوره مریم آمده: تِلْکَ الْجَنَّهُ الَّتِی نُورِثُ مِنْ عِبٰادِنٰا مَنْ کٰانَ تَقِیًّا :آن بهشتی است که به بندگان پرهیزگارمان به میراث می دهیم".

در جمله سوم آزادی کامل خود را در استفاده از بهشت وسیع پروردگار چنین بیان می کنند:"ما هر جا از بهشت را بخواهیم منزلگاه خود قرار می دهیم ( نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشٰاءُ ).

از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که بهشت مرکب از باغهای بسیاری است و لذا در قرآن تعبیر به" جَنّٰاتِ عَدْنٍ " (باغهای جاویدان بهشت)(توبه- ۷۲)شده است،و بهشتیان،با توجه به سلسله مراتب و مقامات معنوی ساکن آنها می شوند،بنا بر این آزادی آنها در همان باغهای وسیعی از بهشت است که در اختیار آنها است،نه مقامات بالاتری که خود را شایسته آن نمی بینند و اساسا هرگز چنین تقاضایی را هم ندارند.

بالاخره در آخرین جمله می گویند:"چه خوب و جالب است پاداش و ثواب عمل کنندگان به دستورات پروردگار"( فَنِعْمَ أَجْرُ الْعٰامِلِینَ ).

اشاره به اینکه این مواهب وسیع را به"بها"می دهند،به"بهانه"نمی دهند،

ایمان و عمل صالح لازم است تا در پرتو آن چنین شایستگی حاصل شود.

آیا این جمله نیز گفته بهشتیان است یا سخن پروردگار که به دنبال سخنان آنها آمده؟ مفسران هر دو احتمال را داده اند ولی معنی اول یعنی ارتباط آن با گفتار بهشتیان با جمله های دیگر آیه،هماهنگی بیشتری دارد.

*** سرانجام در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره زمر است پیامبر اکرم ص را مخاطب ساخته،می گوید:در آن روز فرشتگان را می بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده اند و طواف می کنند و تسبیح و حمد پروردگارشان را بجا می آورند"( وَ تَرَى الْمَلائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ ).

اشاره به وضع فرشتگان در اطراف عرش خداوند یا به خاطر این است که آمادگی آنها را برای اجرای اوامر الهی بیان کند،و یا اشاره به حالت مشهود باطنی پر ارزشی است که برای خاصان و مقربان درگاه خداوند در آن روز حاصل میشود گر چه این معانی سه گانه با هم منافاتی ندارند اما معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

لذا به دنبال آن می گوید:"در آن روز در میان بندگان به حق داوری می شود"( وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ ).

و از آنجا که این امور نشانه های ربوبیت پروردگار،و دلائل شایستگی ذات پاکش برای هر گونه حمد و سپاس است در آخرین جمله می افزاید:"در آن روز گفته می شود حمد و سپاس مخصوص پروردگار عالمیان است"( وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ).

آیا گوینده این سخن فرشتگانند؟یا بهشتیان و پرهیزگاران؟و یا همه آنها؟معنی اخیر مناسبتر به نظر می رسد،چرا که حمد و سپاس الهی برنامه

ص :۵۵۸

همه صاحبان عقل و فکر و همه خاصان و مقربان است،و آوردن فعل مجهول قیل نیز مؤید همین معنی است.

***خداوندا!ما نیز با همه فرشتگان و بندگان فرمانبردارت همصدا می شویم و تو را بر اینهمه نعمتی که به ما ارزانی داشته ای،مخصوصا به این نعمت بزرگ که توفیق سیر در آیات قرآن مجیدت را به ما داده ای،شکر می گوئیم،و عرض می کنیم الحمد للّه رب العالمین.

بارالها!تو را به پیامبر بزرگت و حاملان عرشت و همه مقربان درگاهت سوگند می دهیم که ما را در این جهان و جهان دیگر از آنها جدا مفرما.

بارالها!ما را در زمره کسانی قرار ده که در پرتو تقوا و عمل گروه گروه وارد بهشت برینت می شوند و با سلام و درود فرشتگانت روبرو می گردند آمین یا رب العالمین.

پایان سوره زمر و پایان جلد ۱۹ تفسیر نمونه سوم ذی الحجه ۱۴۰۴ ۶۳\۶\۸

ص :۵۵۹

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹